ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوّم

مجلس اوّل و بحران آزادی

فریدون آدمیّت

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوم

مجلس اول و بحران آزادی

فریدون آدمیت

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوّم

مجلس اوّل و بحران آزادی

فریدون آدمیّت

انتشارات روشنگران

انتشارات
روشنگران

انتشارات روشنگران ـ تهران صندوق پستی ۵۸۱۷ـ۱۵۸۷۵

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران
جلد دوم ـ مجلس اول و بحران آزادی
چاپ اول ـ تعداد ۵۰۰۰ نسخه
حروفچینی و صفحه آرائی: شایان
چاپ: ۲۰۰۰
همهٔ حقوق برای مؤلف محفوظ است

لیتوگرافی: خانه رتوش ۳۱۲۶۵۳

دیباچه

در تفکر تاریخی و روش تحقیق ۱۳

توزیع قدرت سیاسی

بخش نخستین: سلطنت و مجلس ملی و هیأت دولت ۲۹

تحلیل عمومی

بخش دوم: امین‌السلطان و حکومت مشروطه ۵۱

بخش سوم: مسایل عمومی

۱. امنیت داخلی: مسألهٔ حاد سیاسی ۶۵

۲. بحران مالی: طرح بانك ملی و بانك تجارت آلمان ۷۷

بخش چهارم: سیاست خارجی

۱. انگلیس و روس و مشروطگی ۹۱

۲. تجاوز عثمانی و واکنش ملی ۱۰۱

بخش پنجم: مجلس در تعارض «جبهه‌سازی» افراطیون

۱. افراطیون و طرح تصفیه مجلس ۱۰۷

۲. انجمن‌ها و مسألهٔ خشونت سیاسی در مشروطگی ۱۳۱

بخش ششم: مجلس در کشمکش دولت و سلطنت ۱۴۹

بخش هفتم: دولت بدفرجام در آخرین تکاپو ۱۶۳

اعتلای مجلس ملی

بخش هشتم: تحول در مجلس و هیأت دولت ۱۸۷

بخش نهم: پیش در آمد برخورد سلطنت و مجلس ۲۰۳

بخش دهم: شکست کودتای ذیقعده: مجلس در قدرت ۲۱۷

بخش یازدهم: سیاست خارجی در کودتا: از «بی‌طرفی محض» تا «حسن توسط» ۲۴۵

بحران آزادی
مجلس در تزلزل و تنزّل

بخش دوازدهم: از پیمان صلح تا خشونت رفتار ۲۶۱

بخش سیزدهم: تغییر رهبری مجلس ۲۸۷

بخش چهاردهم: جوهر تراژیك تاریخ ۳۰۳

۱. روز نه‌ای در بن‌بست ۳۰۳

۲. نقش‌بندی کودتا ۳۱۱

۳. سازش و تعارض در دیپلماسی روس و انگلیس ۳۵۲

ضمیمه

ترجمهٔ اعلامیهٔ حقوق بشر ۳۷۱

صنیع‌الدوله و نقشهٔ رفورم ۳۷۷

منابع

ملاحظات در سنجش منابع ۳۸۳

مدارك اصلی و رسمی ۴۰۵

آثار معاصران ۴۰۶

رساله‌ها و جزوه‌های سیاسی ۴۰۶

ادبیات اجتماعی ۴۰۸

خاطرات، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی و نامه‌های خصوصی ۴۰۸

چند اثر خارجی ۴۱۰

فهرست نام کسان ۴۱۳

دیباچه

در تفکر تاریخی و روش تحقیق

این آخرین اثر من است در تاریخ اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی ایران در سدهٔ گذشته تا کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت. در جلد اول این تصنیف در ماهیت حرکت مشروطه‌خواهی، عقاید و آرا و مسائل فلسفهٔ سیاسی مشروطگی سخن گفتیم. جلد دوم در تاریخ سیاسی عصر حکومت ملی تا پایان کار مجلس مؤسس است. تاریخ سیاسی و فلسفهٔ سیاسی را معمولاً مجزا از هم مطالعه می‌کنند. اما اگر جوهر فلسفهٔ سیاسی مسألهٔ ماهیت و تنظیم قدرت باشد، و جوهر تاریخ سیاسی مسألهٔ به کار بستن قدرت ـ تاریخ سیاسی و فلسفهٔ سیاسی الزاماً بهم پیوند خورده، چنانکه ابهامات فلسفهٔ سیاسی را حوادث و واقعیات سیاسی می‌توانند روشن نمایند و حادثه‌های سیاسی بدون زمینهٔ فکری آنها قابل درك و سنجش نیستند.

در تعقل تاریخی، تاریخ جریان است در توالی حوادث، حوادثی که نه در خلاء وقوع می‌یابند و نه اسرارآمیزند بلکه قانون منطقی ترتّب معلول حاکم بر سلسلهٔ حوادث است. هر حادثهٔ تاریخی حادثهٔ دیگری را به‌دنبال می‌آورد. تنها از این نظرگاه است که قضیه و واقعه‌ای می‌تواند محتوم و پرهیزناپذیر باشد، ورنه هیچ واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. چه‌بسا ممکن است معلول خود علت شود و به‌صورت علت فاعلی وقایع درآید، گرچه تشخیص دقیق علت فاعلی حوادث گاه مسألهٔ پیچیدهٔ تاریخ است.

در سیر تحولات تاریخ سیاسی گاه به‌حوادثی برمی‌خوریم که به‌خودی‌خود علت یا علل ساده و حتی پیش‌پا افتاده‌ای داشته‌اند، اما همین حوادث آثار و نتایج مهم و یا بسیار مهم به‌بار آورده‌اند. در چنان مواردی، آثار و نتایج یعنی معلول تاریخی را نباید با علت سادهٔ حوادث قیاس کرد. بلکه در این حالت، معلول خود علت فاعلی گشته و نتایج عمده و

فراگیری بر آن مترتب گردیده است. ازقضا، در تاریخ سیاسی مشروطیت موارد متعددی را ملاحظه می کنیم که ترك عمل واجب حادثه‌ای را به‌وجود آورده که منشأ آثار مهمی شده است، حادثه‌ای که در منطق ترتّب معلول ذاتاً می‌توانست همان اندازه اجتناب‌پذیر باشد که نتایجش مهلك و مصیبت‌بار بود.

تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ‌نویسی جدید است. کار مورخ گرد آوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به‌صورت خشکه استخوان در موزهٔ آثار باستانی نیست. تاریخ‌نگارانی بوده‌اند که جزئیات وقایع را به‌صورت مواد خام تاریخ ثبت می کردند بدون اینکه به کشف علل و نتیجهٔ آنها بر آیند، یا بتوانند از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه بدارند. این خصلت گروهی از مورخان سدهٔ نوزدهم بود که به‌حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند. به‌دیگر عبارت، آنچه به‌تاریخ روح و معنا می‌دهد گنجاندن کل ریزه وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشتهٔ زنده و شناخت جریان تاریخ است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات مهمترین و با معنی‌ترین‌شان را مشخص می کند؛ چگونگی وقوع هرحادثه را به‌درستی و علت یا علل آنرا به‌دست می‌دهد؛ رابطهٔ منطقی توالی وقایع را می‌سنجد؛ و با تحلیل و تفسیر وقایع تصویری هرچه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد. بدیهی است تاریخی که برپایهٔ اسناد و مدارك اصلی و دقت در معانی آنها بنا نشده باشد، تاریخ نیست. مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گرد آورده شده، و ترکیب معانی در نظم عقلی ـ از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.

تاریخ همواره آغشته به‌افسانه و مغالطه بوده، و این اختصاص به‌تاریخ قدیم و جدید ندارد. در تضاد آن، حقیقت‌جویی، محرك فعال ذهن آدمی، از عصر کلاسیك انگیزهٔ مورخان صاحب‌دانش و فکر بوده است. خاصه دوران تاریخ‌نویسی جدید با ممیّزی و انتقاد آثار پیشینیان آغاز گردید، امتداد و گسترش یافت. و آن از مظاهر پدیدهٔ آزاداندیشی و انتقاد عقلانی بود که کل فعالیت فکری انسان را فراگرفت. از متعلقات تفکر تاریخی جدید بود که به مثل مجلهٔ «تاریخ» (نشریهٔ انجمن تاریخ انگلیس) به‌پیروی آرا و روش نقادان و مورخان فرانسوی که همواره پیشقدم بودند ـ فصلی را به‌عنوان

«تجدیدنظرهای تاریخی» اختصاص داد، و از محققان دعوت کرد که حاصل مطالعاتشان را در هر قضیهٔ تاریخی که درخور تجدید نظر می‌دانند عرضه دارند. در امتداد آن حرکت فکری و به کار بستن روش نقد علمی ـ چه بسیار روایات تاریخی قدیم و جدید باطل یا مخدوش شناخته شدند، تفسیرهای واقعی جای مأنوسات ذهنی را گرفتند، نگرش تاریخی و سبك تاریخ‌نویسی از پایه دگرگون گشت.

باید دانست که تحقیقات تاریخی هم راکد نیست، بلکه همچون خود تاریخ در حرکت و جریان است. با دست یافتن به‌اسناد و مدارك تازه، به‌ضرورت باید در آثار گذشتگان تجدیدنظر به‌عمل آورد. به‌علاوه، تحول تاریخی‌وجههٔ نظر و نگرش ما را نسبت به گذشته تغییر می‌دهد و مسائل تاریخی نوی به‌میان کشیده می‌شوند. آثاری که به‌روزگاری گرانبها و فایده‌مند بودند، کهنه می‌نمایند و اعتبارشان کاهش می‌گیرد. دوستداران دانش نباید از این بابت ناخرسند گردند.

* * *

این اثر تحقیق مستقیم برپایهٔ منابع اصیل تاریخی است ـ منابعی که متنوع‌اند و اصالتشان ارتباط با موضوع و مقولهٔ مورد مطالعه دارد. یك مدرك تاریخی می‌تواند برای بررسی قضیه یا مطلبی معتبر باشد، و همان نوشته در مقولهٔ دیگر بکلی نامعتبر. به‌مثل، مقالات روزنامه‌ها منبع عمدهٔ بررسی‌وجههٔ نظر مطبوعات و حتی برخی رویدادهاست، اما تحلیل سیاست خارجی به‌مأخذ نوشته‌های جراید عاری از ارزش و اعتبار علمی است. این حرف پاك یاوه است که منابع و مآخذ ما برای مطالعهٔ تاریخ نهضت مشروطه چندان زیاد نیستند. ما دربارهٔ همهٔ مباحث اصلی تاریخ مشروطگی و مهمترین حوادث ـ به‌معتبرترین مواد و مدارك تاریخی دسترسی داریم. این بدان معنا نیست که به تمامی جزئیات وقایع آگاهی داشته باشیم. مگر هر نکتهٔ جزیی یا همهٔ جزئیات به کار تاریخ می‌خورند؟ تاریخ‌نویسی غیراز فن نقّالی است. ریزه‌وقایع در دل حوادث عمده جای دارند؛ نیازی هم به درازنفسی و انباشتن انبوه یادداشت‌های مربوط و نامربوط برروبهم نیست. خبرگی در شناخت منابع تاریخ، سلسله مراتب آنها، و آشنایی باروش تحقیق رشته‌های مختلف تاریخ می‌خواهد که اسناد و مدارك را در هر مقوله‌ای درست به کار

گیریم. اینك می‌پردازیم به‌تشریح عمومی آن منابع و سنجش تاریخی آنها در متن تاریخ‌نویسی جدید.

خلاصهٔ صورت مذاکرات مجلس معتبرترین مأخذ در کارنامهٔ مجلس موئسس است؛ به‌علاوه بازنمای بخشی از مهمترین حوادث سیاسی آن دوره می‌باشد. مذاکرات مجلس به‌صورتی که انتشار یافته کم و کسر دارد، گرچه این کاستی‌ها را منابع دیگر تاحد زیادی جبران می‌کنند. توضیح آنکه: متن انتشار یافته صورت کامل گفت و شنود مجلس نیست. از صورت مذاکرات کمیسیون‌های مجلس نیز چیز زیادی به‌دست ما نرسیده، از آنکه اسناد رسمی مجلس در حادثهٔ کودتا و بمباران مجلس ازمیان رفته. اما از کارسه کمیسیون متمم قانون اساسی، تدوین قانون عدلیه و اصول محاکمات، و مالیه به‌مأخذ مذاکرات مجلس و دیگر مدارك به‌درجات آگاهی صحیح داریم. گفتگوی مجلس دربارهٔ چند قضیهٔ سیاسی مناقشه‌انگیز به‌عمد از صورت مذاکرات حذف گردیده. در این مورد خاطرات رئیس وقت مجلس و گزارش‌های مأموران خارجی که در جلسه‌ها حضور داشتند، اخبار درست به‌دست می‌دهند. دیگر آنکه صورت مذاکرات در هفتهٔ بحران سیاسی مقارن کودتای اول (ذیقعده ۱۳۲۵) منتشر نشده. اما پس از آن حادثه، رئیس مجلس هشیارانه زبدهٔ وقایع و تصمیم‌های عمدهٔ مجلس را برای «ثبت تاریخ» اعلام کرد که در صورت مذاکرات آمده. نکتهٔ دیگر آنکه گفتگوی نمایندگان از ۲۷ صفر تا ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵، بدون ذکر نام سخنران در صورت مذاکرات انتشار یافته. این تصمیم خلاف قاعده، به‌رأی اکثریت گرفته شده بود که «مذاکرات وکلا در روزنامه به‌اسم درج نشود». چرا؟ برای اینکه برخی نمایندگان بیاناتشان را انکار می‌کردند که: «ما این نطق را نکردیم»! با آشفتگی که در انتشار اظهارات نمایندگان پیش آمد، مجلس اشتباه خویش را تصحیح و اعلام کرد: « به‌تجربه دیدیم از وقتی که اسامی نوشته نشد بدتر شده... از ننوشتن خیلی تولید فساد شده و از برای آتیه هم تولید فساد می‌کند». از اینرو، از جلسهٔ ۲۵ ربیع‌الاول کارچاپ بیانات نمایندگان به روال عادی بازگشت. به‌هرحال، خلاصهٔ مذاکرات مجلس را در مدت آن چهار هفته، روزنامهٔ ترقی با ذکر نام وکلا منتشر نموده و ابهامی ندارد. مباحثهٔ مجلس در دوسه جلسهٔ آخر حیات سیاسی آن هم ناقص

به‌چاپ رسیده و بی‌سروته است. برخی نکته‌های مهم آن مباحثات در گزارش‌های رسمی خارجی ثبت گردیده.

صورت مذاکرات منبع عمده آگاهی ما در مناسبات مجلس با محمدعلی شاه نیز می‌باشد. سلسله نامه‌های مبادله شده میان مجلس و شاه در آن ثبت گشته مگر یك نامهٔ مجلس و جواب شاه به آخرین اعتراض‌نامهٔ مجلس که سه روز پیش از کودتای نظامی به‌مجلس فرستاده شد. اما متن آن و نسخهٔ اصل به‌دست ما رسیده. به‌عقیدهٔ ما شایسته است که چاپ تازه و کامل‌تری از صورت مذاکرات مجلس مؤسس انتشار یابد. برخی اسناد مهم و متن طرح قوانینی که به‌مجلس داده شد اما تصویب آنها مجمل ماند، باید به آن افزوده شوند.

شگفت است که صورت مذاکرات که همیشه در دسترس عموم بوده هیچگاه مورد استفادهٔ درست و کامل نویسندگان قرار نگرفته ـ یا مجال مطالعه و دقت در معانی آنرا نداشته، یا به‌ارزش گفت و شنودها که ازنظر تاریخی مهم یا بسیار مهم است کمتر توجه نموده‌اند. گاه به آن اشاراتی رفته و گاه بکلی نادیده گرفته‌اند. ما در هر مبحث به‌زبدهٔ مباحثه و وجههٔ نظر کلی مجلس توجه می‌دهیم، قوت و ضعف کار مجلس را در هر قضیه‌ای می‌شناسانیم. دیگر اسناد درجه اول عبارتند از: چند دستخط محرمانه و سایر نوشته‌های خصوصی محمدعلی شاه، سلسله تلگراف‌های رسمی او به‌ولایات و ایالات پیش از انحلال مجلس، و تك سندهای رسمی دیگر که به‌هر مورد توضیح داده شده است.

اسناد رسمی: اسناد و مدارك موجود در آرشیوهای دولتی از عمده منابع تحقیق در کل تاریخ دورهٔ جدید است، خاصه در رشتهٔ تاریخ روابط دیپلماسی کلاسیك یا روابط بین ملل جدید منبع منحصر اصلی و اساسی شناخته شده. انبوه اسناد در آرشیوهای مختلف دولتی خیره کننده است.[1] اما کشورهایی که خزینهٔ اسناد رسمی خود را به‌روی اهل‌دانش و تحقیق گشوده باشند، زیاد نیستند. وجههٔ نظر دولتها در این‌باره بستگی دارد به‌درجهٔ

---

۱. تنها مدارك آرشیو آلمان را از ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۵ که به‌تصرف و ضبط متفقین درآمد، به‌چهارصدتن برآورد کرده‌اند (T. L. S.، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۶۸).

رشد فرهنگ سیاسی. از جامعه‌هایی عاری از سنت آزاداندیشی یا از دولتهایی با سنت استبدادی نباید انتظار آزادی تحقیق تاریخی داشت؛ بحث و انتقاد آزاد در تاریخ از متعلقات آزاد فکری و شکیبایی سیاسی است. آرشیوهای خارجی یکی از منابع اصلی تحقیقات تاریخ ایران در دو سدهٔ اخیر است. و آن ناشی از بسط نفوذ مغرب زمین، و به‌تَبَع آن تأثیری است که عامل سیاست خارجی به‌درجات در جریان حوادث داشته، عاملی از نظر ماهیت و زمان متغیر.

اما از نظر روش تاریخ‌نویسی مسألهٔ اصلی این است: اسناد رسمی خارجی در چه موضوع‌هایی منبع درجه اول تاریخ به‌شمار می‌روند، و در چه مواردی مأخذ درجه دوم و سوم؟ جواب دقیق این مسأله باطل می‌گرداند دو نظری که در میان چیزنویسان غیرمتخصص ما رایج است: یکی آنکه هرچه در آن مدارك آمده اعتبار تاریخی دارد؛ دیگر آنکه مطالعهٔ اسناد خارجی از اصل گمراه‌کننده و بیفایده است. هر دو نظر نسنجیده و غلط است. باید دانسته شود که مدارك موجود در آرشیوهای خارجی از نظر اصالت و اعتبار تاریخی یکدست نیستند. معتبرترین آنها عبارتند از: مذاکرات کابینهٔ دولتها در تعیین مشی سیاسی؛ دستورنامه‌های صادرشده به‌نمایندگان سیاسی؛ گزارش‌های همان نمایندگان تاحدی که مربوط به گفتگوی رسمی آنان با مقامات دولتی می‌باشد؛ و نامه‌های رسمی متبادله. تحلیل سیاست خارجی که پایه‌اش بر این سلسله اسناد استوار نباشد، ذاتاً نمی‌تواند از اعتبار کامل تاریخی برخوردار باشد.

اما در جهت دیگر، ارزش تاریخی گزارش‌های رسمی مأموران خارجی به‌عنوان منبع آگاهی حوادث داخلی، به‌درجات محدود است. مأخذ این نوع گزارش‌ها معمولاً اطلاع مستقیم مأموران سیاسی نیست، بلکه به‌مأخذ اخبار گزارشگران محلی و سایر منابع کسب خبر تدوین گردیده. اینگونه اخبار ممکن است درست باشند یا نباشند، یا بخشی از آنها راست باشد و بخش دیگر شایعهٔ بی‌معنی. از اینرو گزارش وقایع نمایندگان سیاسی همیشه معتبر نیست. در سنجش آنها نقد تاریخی و مطالعهٔ تطبیقی با دیگر مدارك پیش می‌آید. به‌علاوه، برداشت کلی و تفسیر آنها از سیر حوادث ممکن است دقیق نباشد، گرچه تأثیر آن در تعیین سیاست خارجی انکارناپذیر است. اینجا تفکیك گزارش وقایع

مأموران سیاسی از تفسیر وقایع لازم می‌شود. تجزیهٔ آن در مسئولیت مورخ است تا بتواند استقلال رأی خود را در هر قضیه‌ای محفوظ بدارد.

مسألهٔ باریك و مهم تاریخ دیپلماسی، مطالعه در تعیین رویهٔ سیاسی و تحول آن از مرحلهٔ تکوین تا اجرای آن است. تحقیق این مسأله ممکن نیست مگر اینکه پیش‌نویس دستورنامه‌های سیاسی با متن نهایی آنها مقایسه و مطابقه گردد. حك و اصلاحی که در مسودهٔ نامه‌ها صورت گرفته، شایان دقت و تأمل است. نکته‌جویی‌هایی که در حاشیهٔ اسناد افزوده شده درخور توجه است. به‌علاوه، نمایندگان سیاسی همیشه مقید به‌اجرای دقیق آن دستورنامه‌ها نبوده‌اند. بلکه بارها به‌ملاحظات خاصی به‌ابتکار خویش عمل کرده‌اند. نمونه‌های آنرا در مبحث سیاست خارجی به‌دست داده‌ایم. آرشیو دولتی انگلستان خزینهٔ بسیار غنی اسناد و مدارك تاریخ راجع به‌ایران است.[1]

آنچه از این مدارك به‌صورت کتاب آبی و دیگر مجموعه‌های اسناد انتشار یافته، دو محدودیت دارد: یکی آنکه اسناد انتخاب شده است. دیگر آنکه از متن سند منتشر شده گاه جمله‌ای یا عبارتی حاوی نکته‌ای با معنی حذف گردیده. به‌همین دلیل و باتوجه به‌ملاحظاتی که خاطرنشان کردیم، لازم است که محققان تاریخ دیپلماسی به‌متن اصلی اسناد درجهٔ اول مراجعه کنند.

تحلیل ما از ماهیت مدارك رسمی و مجموع آن نکته‌ها روشن می‌نماید که بهره‌برداری از نوشته‌های دیپلماتیك در مطالعهٔ تاریخ سیاسی و سیاست خارجی، فن بسیار ظریفی است که بصیرت تاریخی و خبرگی می‌خواهد. از وصله پینه کردن ترجمه‌های نادقیق مجموعهٔ اسناد سیاسی، نمی‌شود به‌معانی دقیق پی برد. معلمان تاریخ دیپلماسی ما نه از دانش تاریخی عمیقی برخوردار بوده‌اند و نه دراستفادهٔ علمی از اسناد رسمی مهارت فنی داشته‌اند. در این رشته تحصیلات دانشگاهی نداشتند.

از مدارك آرشیو دولتی روس راجع به‌دوران مشروطیت، آنچه به‌دست ما رسیده

---

۱. علاوه‌براسناد گوناگون سیاسی، سلسله گزارش‌های مأموران کنسولی حاوی اطلاعات فراوان محلی و فعالیت بازرگانی و اقتصادی می‌باشد که منبع مهم مطالعهٔ تاریخ اقتصادی است. مجموعه‌هایی از این مدارك منتشر شده.

مجموعهٔ «کتاب نارنجی» است که منتخبات محدودی از اسناد رسمی و درحد خود سودمند است. از آنجا که دولتهای فرانسه و آلمان در چند قضیهٔ اقتصادی و سیاسی مهم دخالت مستقیم داشتند، برای تکمیل برخی نکته‌ها مراجعه به آرشیوهای آنها البته فایده‌مند خواهد بود. من به آرشیوهای فرانسه و آلمان دسترسی نداشتم، اما دربارهٔ سیاست فعال آلمان تحقیق ارزنده‌ای برپایهٔ مدارك رسمی انتشار یافته که در چند مورد به آن استناد جسته‌ام. به‌علاوه، اسناد آرشیو وزارت امورخارجهٔ خودمان در دسترس من بوده است. و در همهٔ آثارم در تاریخ اندیشه‌های جدید و تاریخ سیاسی و تاریخ دیپلماسی ایران (به‌فارسی یا به‌زبان خارجی) از آنها استفاده‌های فراوان کرده‌ام.

از آرشیوهای رسمی و عمومی که بگذریم، می‌رسیم به آرشیوهای خصوصی دربرگیرندهٔ این مواد: سرگذشت شخصی (اتوبیوگرافی)، خاطرات، یادداشت‌های موضوعی، یادداشت‌های روزانه و نامه‌های خصوصی. در این نوشته‌ها هویت نویسنده و موضوع اثرش به‌درجات بهم آمیخته؛ به‌همین دلیل نمی‌شود آنها را تحقیق تاریخی شمرد. اما هرکدام به‌درجات می‌تواند معتبر باشد، معمولاً همهٔ آنها به کار تاریخ می‌خورند، و مجموع آنها را می‌شود از جهتی در تحقیق تاریخی به کار برد. ارزش آنها اعتباری و نسبی است و محدودیت هریك را باید شناخت.

در سرگذشت شخصی به‌معنای دقیق آن، تأکید بر زندگی و کارنامهٔ نویسنده است. خاطرات سیاسی بیشتر معطوف به‌وقایع زمانه است، اعم از اینکه نویسنده فقط ناظر و گزارشگر وقایع باشد یا خود سهمی در جریان حوادث داشته. اما هرکدام حکم جداگانه دارد. مرز دقیق میان سرگذشت شخصی و خاطرات نه همیشه آسان است و نه این نکته از نظرگاه غوررسی تاریخی اهمیت خاصی دارد، بلکه محتوای آنها مورد دقت است. یادداشت‌های موضوعی هم جزوی از خاطرات است، دامنه‌اش خیلی تنگ‌تر و زمانش خیلی محدودتر.

مضامین سرگذشت شخصی و خاطرات الزاماً مرتبط است با آنچه ضمیر هشیار و ناهشیار نویسنده را می‌سازد، و انفعال او را نسبت به‌تجربهٔ گذشته و حوادث بعدی منعکس می‌نماید. عامل روانشناسی فردی طبعاً و به‌درجات برسرگذشت‌ها و خاطرات

تأثیر دارد ـ یعنی از خودخواهی ساده که در سرشت آدمی است، تا محو جمال خویش بودن و بیماری خودشیفتگی (نارسی‌سیسم) که خصلت بسیاری از مردان سیاسی است. به‌همین دلیل سرگذشت شخصی را نمی‌توان تصویری دانست که صورتگر در برابر آیینه از چهرهٔ خویشتن می‌سازد؛ انفعالات نفسانی خیلی پیچیده‌تر از سیمای آدمی است. همینطور، عین ساده‌اندیشی است اگر تصور گردد که هر کتاب خاطرات گذشتهٔ نویسنده و سایه‌روشن‌های آنرا همچون صفحهٔ عکاسی نشان دهد. او حادثه‌ها و خاطره‌های روزگار گذشته را باتوجه به‌عقاید و کردار بعدی‌اش می‌سنجد و برمی‌گزیند. چنین اثری بازنمای بی‌غل و غش رفتار گذشته‌اش نیست؛ برزخی است میان گذشته و حال.

از آن نظرگاه، یادداشت‌های روزانه به‌تناسب از اصالت بیشتری برخوردار است از آنکه: ذهن در ثبت پیشآمدهای تازه کمتر خطا می‌کند. به‌علاوه نویسنده واکنش آنی‌اش را دربارهٔ هر واقعه‌ای ثبت می‌کند بدون اینکه به‌ملاحظات بعدی مطالب را سبك و سنگین نموده و در نوشته‌اش قلم ببرد، چنانکه شیوهٔ خاطرات‌نویسان می‌باشد. از دیگر جهت، یادداشت روزانه هم بری از لغزش نیست. زیرا ممکن است نویسنده از آنچه در حول و حوش او وقوع یافته آگاهی دقیقی نداشته باشد، یا به‌ملاحظات شخصی راست گفتار نباشد.

در تحلیل نهایی، ارزش و اصالت سرگذشت‌های شخصی و خاطرات و یادداشت‌های روزانه ارتباط مستقیم دارد با شخصیت حقیقی نویسنده. در سلسله مراتب منابع تاریخ، اگر مضمون آن آثار با اسناد اصلی تاریخ بخواند قابل استناد است، حتی به‌مواردی می‌تواند مکمل آنها باشد زیرا همیشه همه‌چیز در مدارك اصلی نیامده. اما آن نوشته‌ها در تعارض با واقعیات تاریخی و اسناد اصلی نامعتبر است.

بخشی از منابع تاریخ مشروطیت را که ازقضا مقدار آن کم نیست، خاطرات و سرگذشت شخصی و یادداشت‌های تاریخی موضوعی و یادداشت‌های روزانه و متفرقه و مکاتبات خصوصی می‌سازند. این خود نکته‌ای است که توجه یافتن به‌نگارش اینگونه آثار معمولاً ملازم حوادث عمدهٔ تاریخی است، حوادثی که طبعاً ربایش ذهنی دارند. نه تنها اهل سیاست بلکه ناظران وقایع و آنانکه در زندگی اجتماعی به‌نوعی فعال بوده‌اند،

به‌هر انگیزه‌ای دست به‌قلم می‌برند. گاه مردان سیاسی بعدی هم که مشارکتی درحرکت مشروطه‌خواهی نداشتند، در خاطرات خویش نکته‌هایی دربارهٔ وقایع آن دوره آورده‌اند.

آن نوشته‌ها در مجموع مکمل شرح حوادث‌اند، گرچه در اعتبار و ارزش تاریخی همسان نیستند.[۱] دوسه کتاب خاطرات و سرگذشت شخصی مضبوط داریم، گرانبها و روشنگر برخی وقایع مهم تاریخی. بیشتر آنچه به‌عنوان خاطرات انتشار یافته، در واقع یادداشت‌های تاریخی موضوعی و گزارش بعضی حوادث‌اند نه‌خاطرات مضبوط. از سلسله نامه‌های خصوصی هم نکته‌های سودمندی به‌دست می‌آید. البته در آن مجموعه نوشته‌های گوناگون و مدارك نامتجانس ـ اشتباه تاریخی، ناتمام گفتن قضیهٔ تاریخی، کتمان حقیقت، تحریف وقایع و تفسیرهای آشفته به‌چشم می‌خورند. به‌ندرت خاطرات‌نویسی نقاد کارنامهٔ خویشتن است. مردان سیاسی کمتر به‌خطاهای خود معترف هستند؛ همهٔ غلط کاری‌ها برگردن دیگران است. گاه نیز اهل سیاست کسانی را به‌استخدام خود درمی‌آورند که به‌دفاع و توجیه کردار ایشان برآیند، و تبلیغگرانشان باشند. هرچه کم داشته باشیم هیچگاه مردمان نوکرصفت و بی‌فضیلت و شارلاتان کم نداشتیم که با مقاله و حتی رساله‌نویسی به‌مغالطه‌کاری در مباحث تاریخ مشروطیت دست ببرند. اما هنر ممیّزی و نقد تاریخ مورا از ماست می‌کشد، به‌حساب هر نوشته و رفتار هرکس می‌رسد. در کار نشر مدارك موردبحث، ایرادهای گوناگون نیز وارد است که ضمن نقد و سنجش منابع کتاب، بدان توجه داده‌ایم.

اما دربارهٔ دیگر منابع:

در شناخت ریشه‌های فکری حرکت مشروطه‌خواهی که از مهمترین مباحث ماست،

---

۱. ارزشمندترین خاطرات سیاسی که از این دوره می‌شناسیم، خاطرات محمودخان احتشام‌السلطنه دومین رئیس مجلس است. دیگر آثار معتبر در این سلسله مدارك عبارتند از: یادداشت‌های علی‌خان ظهیرالدوله به‌ضمیمهٔ اسناد رسمی؛ مجموعهٔ اسناد خطی میرزافضلعلی آقا شامل یادداشت‌ها و گزارش‌هایی دربارهٔ چند حادثهٔ سیاسی به‌علاوهٔ نامه‌های طالبوف؛ برخی مدارك و مکاتبات ثقةالاسلام تبریزی؛ سرگذشت شخصی حیدرخان که فقط بخشی از آن انتشار یافته و مطالب آن صحیح است. سایر خاطرات و نوشته‌ها برروبهم از اهمیت تاریخی کمتری برخوردارند. برای شرح و ارزشیابی همهٔ آن آثار و مجموعه‌های اسناد و مدارك رجوع شود به‌منابع تفصیلی کتاب.

مدونات ما فراوان و متنوع است. دربارهٔ آثار نوآوران دانش و فکر، رسالات و مقالات اجتماعی و سیاسی، اسناد و مدارك رسمی، و دیگر نوشته‌ها که پایهٔ ایدئولوژی نهضت مشروطیت را می‌سازند ـ آگاهی بسیط و وسیع داریم. روش علمی تحقیق تاریخ افکار و مسائل آنرا نیز به‌دست داده‌ایم.[1] در سلسله مراتب منابع تاریخی، وقایع نامه‌ها و تفسیرهای همزمان شایان دقت است. در این خصوص چند اثر خوب نوشته شده که هرکدام از جهتی ارزشمند است. در دو وقایع نامه متن برخی اسناد و مدارك اصلی هم ثبت شده. از وقایع نامه‌ها ضمن شرح تفصیلی منابع باز سخن خواهیم گفت. روزنامه‌ها به‌عنوان منبع اخبار و وقایع، درحد خود و با تطبیق سایر مآخذ می‌توانند مورد استفاده باشند. روزنامه‌های انگشت‌شماری را می‌شناسیم که به‌درجات پای‌بند درستی اخبار بودند، و تفسیرهای سیاسی اندیشیده‌ای منتشر می‌کردند. روزنامهٔ محاکمات هم داشتیم که در شناخت آیین رسیدگی قضایی و برخی محاکمات جزایی و سیاسی مأخذ درجهٔ اول است. سایر جراید ما در این دوره از نظر دانش و تفکر اجتماعی و سیاسی خیلی کم‌مایه‌اند و یا بی‌ارزش و هرزه‌گو. با آغاز عصر مشروطه و پدید آمدن فضای آزادی، تعداد زیادی روزنامه انتشار یافتند که برروی‌هم نشانهٔ شور و جوش و خروش همگانی بود. آن مطبوعات همیشه معیار دقیق سنجش افکار عمومی نیست، معمولاً وجهه‌نظرهای مختلف را منعکس می‌نمود. از رقم چاپ جراید آگاهی درستی نداریم، همین اندازه می‌دانیم که نشر آنها محدود بود. به‌یك مأخذ، روزنامه‌های معتبر پایتخت بیش از دویست تا سیصد نسخه چاپ نمی‌شد. به‌نظر می‌آید که این رقم قریب به‌صحت باشد. شایسته است که بررسی تطبیقی و تحلیلی درستی از مطبوعات این دوره انجام گیرد. در این موضوع هیچ اثر ارزنده و هوشمندانه‌ای نوشته نشده. از روزنامه که بگذریم، شبنامه هم داشتیم که اغلب با مضامین جلف و سخیف، آلوده به‌بهتان و آهنگ جنجالی در شهر پخش می‌گردید. و بارها مورد اعتراض مجلس قرار گرفت. این نوع نشریات فقط به‌کار مطالعه در بدروشی‌های چند انجمن سیاسی و خلق و خوی ردهٔ لومپن که در سایهٔ دولت مشروطه

---

۱. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، مقدمه.

خودنمایی داشتند ـ می‌خورد. غیر از این، اغلب شبنامه‌ها هیچ ارزشی ندارند. جزو منابع تاریخ، مجموع اساسنامه‌های انجمن‌ها نیز جای خود را دارد. بررسی تطبیقی آنها سودمند است. اما کارنامهٔ انجمن‌های سیاسی را باید به مأخذ رفتارشان مورد بحث و انتقاد قرار داد، نه آنچه در برخی اساسنامه‌های آنها آمده است.

ضمن این گفتار طبقه‌بندی منابع تحقیق تاریخ نهضت مشروطیت و سلسله مراتب آنرا از نظر سنجش تاریخی به‌دست دادیم. کل آن نوشته‌ها فقط مواد و مصالح تاریخ را می‌سازند. در نگارش تاریخ همان اندازه که تسلط بر مجموع منابع لازم است، فهم و دانش و خبرگی در بهره‌برداری از آن ضرورت دارد. در مقالهٔ انتقادی که سالیان گذشته در سیر تاریخ‌نویسی جدید نوشتم، کاستی‌های تاریخ‌نویسی خودمان را بازنمودم.[1] در جزوهٔ دیگر «آشفتگی در فکر تاریخی» نیز از مقولهٔ کژفهمی‌های تاریخی سخن گفتم. و می‌دانیم که عصر «علآمگی» هم سپری گشته و جهان دانش جدید علامه نمی‌شناسد. امروزه، معیار سنجش هر کار تحقیقی (خواه در علوم انسانی خواه علوم طبیعی) این است که تا چه اندازه دانش و معرفت ما را ترقی داده و اثری بکر و معتبر به‌شمار می‌رود.

دربارهٔ حرکت مشروطه‌خواهی گاه به گزاف سخن گفته‌اند؛ گاه حقیقت و افسانه را بهم آمیخته‌اند؛ گاه به‌تخطئه‌اش بر آمده‌اند. حتی گفته‌اند که مشروطگی «دفع فاسد به‌افسد» بود. این از افاضات معلم کورذهن فلسفه است که خود را متخصص فلسفهٔ آلمانی می‌دانست. و بدان معنی است که مشروطگی و دولت انتخابی حتی پلیدتر از طاعون استبداد مشرق زمینی بود.

نهضت مشروطه‌خواهی حرکت اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی بود؛ تغییر در منطق ترقی با آرمان آزادی و استقلال. البته مشروطهٔ پارلمانی نوبنیاد، نه کامل بود و نه بنیادهایش تکامل یافته. مشروطگی دستگاه مکانیکی و خلق‌الساعه نیست، ارگانیك و تحول‌پذیر است در جریان تاریخ. عواملی می‌بایست که بنیادهای مشروطه را نیرو بخشد تا مشروطگی در تحول تکاملی رشد نماید. در تضاد آن امکان داشت عوامل دیگری آنرا

---

۱. مجلهٔ سخن، فروردین ۱۳۴۶.

از حرکت باز دارند، و بر حیات پارلمان ملی ضربات مهلك وارد آید. سیر مشروطگی فقط در متن تاریخ سیاسی درخور غوررسی است. از این مسألهٔ بزرگ صحبت خواهیم کرد.

در این اثر هر مبحثی به مأخذ مدارك معتبر خودش (در حدی که بدان امکان دسترسی بود) مورد مطالعه قرار گرفته است. به‌روش انتقاد تاریخی، افسانه‌ها و مفروضات تبلیغ آمیز را طرد کردم؛ دربارهٔ مهمترین حوادث سیاسی تحلیل و تفسیرهای تازه‌ای عرضه نمودم؛ در کارنامهٔ مجلس ملی و اهل مجلس تجدیدنظر کلی کردم؛ و مباحث نوی که پیش از این مطرح نگشته بر کتاب مشروطیت افزودم. حاصل کار من هرچه هست همین است.

توزیع قدرت سیاسی

بخش نخستین

سلطنت و مجلس ملی و هیأت دولت
تحلیل عمومی

مشروطگی دولت با اصول است. قانون مشروطگی یا کنستی‌توسیون قانون عالی و اساسی مملکت است و منطق آن حکومت مطلق قانون. اما باید دانست که حکومت قانون فقط در ساده‌ترین و محدودترین مفهومش دلالت بر نظم و امنیت عمومی دارد که در اصل یکی از پایه‌های منطق هستی دولت بوده است. اگر مفهوم حکومت قانون محدود به همان نظم و امنیت می‌بود، همهٔ دولتها با ماهیت بکلی متفاوتشان در همهٔ دوره‌های تاریخ، کمابیش به آن دست یافته‌اند از آنکه همهٔ دولت‌ها داعی نظم و امنیت بوده‌اند. در این حالت منطق وجودی دولت تحقق یافته بود و بحثی به‌میان نمی‌آمد. اما در تجربهٔ تاریخ، ماهیت دولت به مفهوم حکومت قانون گسترش بخشید ـ و این مفهوم پدید آمد که هستی خود دولت مشمول قواعد و قوانین مشخصی است، قواعد و قوانینی (خواه موضوعه و خواه عرفی) که حدود قدرت دولت و دستگاه‌های آنرا معین می‌کند. در این حالت، مفهوم «دولت قانونی» که متمایز و ضدنظام مطلقه است به‌وجود آمد، دولتی که هستی‌اش ناشی از قانون است و قانون کنستی‌توسیون به دولت قانونی تحقق می‌بخشد. بدین قرار، کل قدرت مراجع عمومی شامل قانونگذاری و اجرایی و اداری و قضایی ـ بی‌کم‌وکاست ناشی از کنستی‌توسیون است. اینکه منطق تفکیك قوا خصلت ناگزیر دولت قانونی شناخته شده، بدین دلیل است که اختلاط قوا بالذات منبع جباری و استبداد است. و دولت قانونی طرد می‌کند مطلقیت را. به‌علاوه، از آنجا که کنستی‌توسیون قانون اساسی جامعهٔ مدنی است، حقوق فرد یعنی حقوق انسان را در برابر دولت نیز دربرمی‌گیرد. به‌همین مأخذ حقوق افراد جامعه از عناصر اصلی حقوق اساسی و متبلور در مفهوم حکومت قانون شناخته شده است.

از نظرگاه فلسفهٔ سیاسی، قانون اساسی مدارجی دارد و به راه کمال مراحلی را پیموده. در واقع، جوهر قانون اساسی مسألهٔ توزیع و تنظیم قدرت سیاسی است. در نظام مشروطهٔ پادشاهی، نخست قدرت سیاسی در دستگاه سلطنت تمرکز می‌یافت همراه پارلمانی که اختیاراتش به‌درجات محدود بود. و آن مشروطهٔ محدود بود. تکامل مشروطهٔ محدود به مشروطهٔ پارلمانی رسید که قدرت سیاسی به پارلمان تعلق گرفت؛ حکومت کامل انتخابی تأسیس گردید.

در نهضت مشروطه‌خواهی ما، مانند دیگر نهضت‌های مشروطه‌خواهی، دشوار نبود که آرمان و مقصد حرکت مشخص گردد. مسألهٔ عمده تحقق بخشیدن به آرمان‌ها و گذر از سنگلاخی است که همیشه بنیادهای کهن فراراه تحول و ترقی به‌وجود می‌آورند. به‌تجربهٔ تاریخ، تقسیم قدرت سیاسی میان پارلمان و سلطنت نمی‌تواند پایدار بماند؛ ناگزیر بایستی یکی بر دیگری فایق آید. با وضع قانون اساسی و تأسیس مجلس ملی، دستگاه مشروطه به کار افتاد. هدف حرکت مشروطهٔ پارلمانی کامل بود[1]. آن مقارن آغاز سلطنت محمدعلی شاه بود. او به‌عنوان ولیعهد بر قانون اساسی که به امضای پدرش رسید (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴) صحه نهاده بود. محمدعلی میرزا که از تربیت مشروطه‌خواهی بی‌بهره و گرایش او قدرت‌پرستی فردی بود، چون به تاجداری رسید (۴ ذیحجه ۱۳۲۴) از شیوهٔ استبدادی دوران ولیعهدی‌اش که بدان خو گرفته بود، به آسانی دست‌بردار نبود و روی دل به مشروطگی نیاورد. درعین حال، نه صاحب عقل رزین بود و نه حتی کفایت حکومت فردی مقتدری را داشت؛ شخصیتی مردد و متزلزل و نااستوار داشت. این خود عامل بسیار مهمی بود که ویرا پذیرندهٔ فشار حوادث و نوسان‌های سیاسی می‌ساخت. تضاد رفتار شاه را که از یك سو حکایت از قدرت‌طلبی‌اش می‌کرد ـ و گاه به راه تسلیم و مشروطه‌خواهی گام برمی‌داشت ـ باید در تضاد شخصیت او و تحت تأثیر عوامل موثر دیگر (که توجه می‌دهیم) مورد تحلیل قرار داد. لاجرم، کشمکش میان مجلس و سلطنت بر سر مشروطگی امتداد یافت ـ کشمکشی پرحادثه در فراز و نشیب سیاست دوران

---

۱. برای تفصیل رجوع شود به جلد اول، بخش چهاردهم.

حکومت ملی.

محمدعلی شاه نخست در پی این اندیشهٔ خام بود که در اعتبار حقوقی و سیاسی فرمان مشروطیت (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴) شبهه اندازد. به‌چه مأخذ؟ بدین برهان که پدرش دستخط مشروطیت را در بیماری و ناهشیاری امضا کرده، از اینرو آن سند معتبر نیست. شاه توسط عمویش کامران میرزا نامهٔ «خیلی محرمانه»ای به دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله، پزشك مظفرالدین شاه فرستاد و عتاب آمیز نوشت:

«در ایام اخیر وظیفهٔ نوکری خودتان را انجام نداده‌اید، و تحت تأثیر عواملی قرار گرفته‌اید که در نظر ما پسندیده نبود. صدور دستخط مشروطیت با آنکه شاه مرحوم در حال طبیعی نبوده‌اند، به حکم وجدان از طرف شما باید ممانعت به‌عمل می آمد. حال برای جبران قصور... انتظار داریم به‌صراحت بنویسید که: امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش [است] و درحال عادی نبوده‌اند تا حقیقت مکشوف شود. و این خدمت بزرگ شما منظور خواهد بود».

اما پزشك شاه سوابق گواهی طبی منظور را نداد و به کامران میرزا فرستادهٔ شاه فعلی جواب سربالا داد. بار دوم شاه مختارالدوله را از دستگاه نظمیه مأمور اخذ آن سند کرد. به او نوشت:

به اعلم‌الدوله امر فرمودیم «وضع مزاجی و حالت بحرانی مرحوم پدر بزرگوارمان را تصدیق کند که به‌واسطهٔ مرض سخت از مفاد مکتوبات اخیر پایان عمر استحضار حاصل نمی‌فرمودند. به کامران میرزا دستورات لازم دادم که نوشته را بگیرد. هنوز جواب نداده... با تشویق و تهدید هرطوری صلاح می‌دانی نوشته را بگیر که خیلی مورد حاجت است. گویا می‌خواهد نمك به‌حرامی کند. مراقب باش و او را وادار کن امری که فرمودیم اجرا نماید».

به‌دنبال آن دستور، شاه پیام تهدید آمیزی توسط برادرش شعاع‌السلطنه به اعلم‌الدوله فرستاد دایر بر اینکه: «چنانچه اقدام نکند و ننویسد و شهادت ندهد و کتمان

کند، شدیداً تنبیه خواهد شد». به‌خود شعاع‌السلطنه هم نوشت: «شما هم آدم پشت گوش فراخی هستید. فرمودیم دو ساعت جواب بیاورید، دو ساعت دو روز شده... موضوع فوریت دارد[۱]».

آن اسناد در شناخت وجههٔ خاطر محمدعلی شاه در آغاز تاجداری‌اش حائز اهمیت است. او در تکاپوی اخذ گواهی طبی بود مبنی بر اختلال عقلانی پدرش در روزهای واپسین حیات. بلکه به‌استناد آن ممکن شود که فرمان مشروطیت و قانون اساسی مخدوش اعلام گردد. این مطلب به کنار که فرمان مشروطیت شش ماه پیش از درگذشت مظفرالدین شاه به امضا رسیده بود، و در آن اوان ناخوشی او حدت نداشت. اشارهٔ صریحی که در نامهٔ نخستین به امضای شاه «در روزهای آخر حیات» رفته، باز می‌گردد به توشیح قانون اساسی (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴) یعنی ده روز پیش از مرگ آن پادشاه. محمدعلی شاه و نزدیکان او ازجمله عمو و پدرزنش کامران میرزا و نوکران آذربایجانی‌اش، در پی این خیال باطل بودند که با آن تدبیر ابلهانه بتوان حرکت مشروطه‌خواهی را سد کرد و قانون اساسی را بی‌اعتبار اعلام نمود! به‌هرحال، ترغیب و تهدید مؤثر نیفتاد. پزشك مخصوص مظفرالدین شاه که خود در شمار آزادیخواهان بود، از نوشتن چنان گواهی‌نامه‌ای تن زد. محمدعلی شاه هم یارای آنرا نداشت آزاری به او برساند. به‌نظر نمی‌آید که آن قضیه به بیرون دربار درز کرده باشد، زیرا در نوشته‌های همزمان ازجمله خاطرات اهل مجلس و دولت هیچ اشاره‌ای بدان نرفته.

روشن است که محمدعلی شاه و برخی درباریان خواهان احیای آئین سلطنت مطلقه بودند. اما دستگاه دربار بهیچ‌وجه یکپارچه نبود. در برابر دستهٔ ارتجاعی، عناصر معتدلی حضور داشتند که به‌واقع‌بینی خواستار همراهی شاه با مجلس و مشروطگی بودند. از آن جمله بود علیرضاخان عضدالملك رئیس خاندان قاجار که تا پایان مجلس اول شاه را به

---

۱. نسخهٔ اصل هر سه نامهٔ محمدعلی شاه از مجموعهٔ اسناد دکتر اعلم‌الدوله به‌دست آمده، و تصویر آنها منتشر شده است (مجموعهٔ اسناد تاریخی مشروطیت، گردآوری محمدعلی سفری و محسن میرزایی، ضمیمهٔ روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۵۴).

همکاری با مجلس ترغیب می کرد. حالی شاه کردند که شبهه انداختن در اعتبار اسناد مشروطگی کاری بیهوده و سخت مخاطره‌انگیز است. از اینرو، درست همان اوان در انجمن دربار (با حضور عضدالملك و صدراعظم میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله) نخستین دستخط محمدعلی شاه مبنی بر وفاداری به اصول مشروطه و قانون اساسی صادر گشت و آنرا به مجلس فرستاد (۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴). در آن می‌خوانیم:

«بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور... شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد، دولت ایران در عداد دول مشروطهٔ صاحب کنستی‌توسیون به‌شمار می آید[1].»

خالی از نیشخند نیست که شاه در همان دستخط می‌افزاید: «توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم... گرفتیم بیش از آن است که ملت بتوانند تصور کنند». این معنی از این پس ورد زبان محمدعلی شاه شد که قانون اساسی را خود او به امضای پدرش رسانده بود، نکته‌ای که در همهٔ دستخط های بعدی‌اش تا پایان حیات سیاسی تکرار گشته. اما تازه اول ماجرا بود.

در کشمکش میان سلطنت و مجلس که رشته‌ای دراز و پرپیچ و تاب دارد - مفروضات دولت مطلقه و حقوق مشروطهٔ پارلمانی الزاماً به میان کشیده شد. از نظرگاه فلسفهٔ سیاسی مشروطهٔ پارلمانی حکومت انتخابی بود؛ حاکمیت متعلق به مردم بود؛ روابط سلطنت را با دستگاه قانونگذاری و اجرایی قانون اساسی دقیقاً مشخص می کرد؛ قوانین موضوعهٔ مثبت بر نظام جامعه حکومت می کرد؛ دستگاه اجرایی در برابر پارلمان ملی مسئولیت داشت؛ حقوق آزادی فرد و ضوابط آن در برابر قدرت دولت شناخته شد.

در آن نظام فکری و سیاسی جدید، کل مفاهیم مدونات کلاسیك ما (نصایح‌الملوك و سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها) یکسره درهم فرو می‌ریخت، مدوناتی که در قیاس تعقل سیاسی جدید به پشیزی نمی‌ارزند. بدین معنی: نه حقوق سلطنت پایهٔ الهی داشت، نه

---

۱. تصویر دستخط محمدعلی شاه خطاب به صدراعظم که به مجلس فرستاده شد، با چاپ زرین منتشر گردید. نسخهٔ آن در تصرف ماست. تصویر آن در خاطرات مخبرالسلطنه هم ملاحظه می‌شود.

پادشاه «شبان» بود، نه مردم حکم «گله» گوسفند را داشتند که سرنوشت خویش را به شهریار سپرده باشند، نه پادشاه می‌توانست ادعای موهوم حقوق «والدین» بر فرزندان را بنماید، و نه فرمانبرداری بی‌چون و چرای مردم نسبت به پادشاه قابل قبول بود - یعنی سلطنت غیرقابل تعرض نبود.

مجلس آئین مشروطگی را تدبیر آدمی می‌شناخت که «عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده». و در بیانیهٔ بسیار مهم خود (۱۱ ذیقعده ۱۳۲۵) اعلام کرد: «ملت ایران بعداز اینکه کار مملکت به آخرین درجهٔ خرابی رسید، سعادت و راه تصفیه و ترقی و تمدن را در این دید که اصول ادارهٔ دولتی تبدیل به مشروطیت شود[1]». اینکه در مشروطهٔ سلطنتی الزاماً پادشاهان باید تابع نظم و نسق قانون اساسی که در معنی پیمان عمومی جامعهٔ سیاسی است، باشند تنها از بابت نفی مطلقیت نیست، بلکه هستی سلطنت ناشی از همان قانون موضوعهٔ عمومی است. به‌عبارت دیگر، قانون اساسی است که به شاه مقام قانونی می‌بخشید نه اینکه شاه قانون نهاده باشد و برای خود مقامی برتر از قانون اساسی قائل باشد. به‌همین دلیل شاه مکلف به تبعیت از قانون اساسی بود.

محمدعلی شاه همین اندازه فهمیده بود که با مجلس سروکار داشتن مایهٔ دردسر است. اما نفهمید که مجلس نمایندهٔ حاکمیت ملی است؛ و قانون اساسی سلطنت را به نام ملت به او تفویض داشته. این خود باطل می‌کرد کل مفاهیم کهنهٔ مورد اتکای ویرا که بدان اشاره رفت. پذیرفتن این اصل برای شاه سخت دشوار بود که در مشروطهٔ پارلمانی چون حکومت از سلطنت منتزع است، مسئولیت به‌خودی خود از او ساقط می‌گشت.

برخورد دو وجههٔ نظر متخالف در گفت و شنود شاه و رئیس مجلس نیك جلوه دارد. احتشام‌السلطنه که متمم قانون اساسی را برای امضای شاه عرضه داشت، او یکه خورد و معترضانه گفت: «چطور من مسئولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گوسفندان را هدایت و نگهداری می‌کند، سرپرستی کنم». رئیس مجلس هوشمندانه توضیح داد که قانون اساسی خاصه قانون متمم فعلی همهٔ حقوق و اختیارات سلطنت را در

---

۱. رجوع شود به بخش دهم.

حکومت پارلمانی مشخص داشته. عزل و نصب وزراء تصمیمات عمدهٔ مملکتی از قبیل اجازهٔ تشکیل مجلس، ریاست عالیهٔ قوهٔ مقننه و اجرائیه، مرجعیت انشای قوانین، اعلان جنگ و صلح، و فرماندهی قوای نظامی با پادشاه است. به علاوه، مجلس و دولت در همهٔ امور بایستی «راهنمایی‌ها و نصایح مشفقانهٔ اعلیحضرت را مطمح نظر خود قرار دهند». رئیس مجلس نخواست تصریح نماید که همهٔ آن کارها مگر عزل و نصب وزیران، خصلت تشریفاتی دارد. اما در قضیهٔ حساس عدم مسئولیت شاه، اعلام کرد: «غرض از عدم مسئولیت پادشاه در رژیم مشروطهٔ پارلمانی این است که چون دولت در قبال مجلس مسئول اجرای قوانین و نظامات [موضوعه] می‌باشد، و داشتن مسئولیت ملازمه با جوابگویی و بازخواست دارد» ـ پارلمان که مقام سلطنت را مصون از مؤاخذه می‌داند، پادشاه را غیر مسئول شناخته تا مقامات اجرایی «به فرامین شفاهی و حتی کتبی» سلطنت متمسك و متعذر نشوند، و از این بابت «اختلالی در تقسیم و تفکیك قوا و اختلاطی در مسئولیت» پیش نیاید[1]. احتشام‌السلطنه شاه را دعوت به همراهی و همکاری با مجلس کرد. با سخنان رئیس مجلس ظاهراً محمدعلی شاه آرام گرفت، و متمم قانون اساسی را که لوله کرده در دستش می‌فشرد امضا نمود.

تفکیك حکومت از سلطنت جوهر آن گفت و شنود بود، مسألهٔ باریك و بسیار مهمی که در تاریخ سیاسی دولت مشروطه بارها به میان کشیده شد. در ربط همین قضیه به محمدعلی شاه خاطر نشان گردید که سنت دستخط صادر کردن را کنار بگذارد: «همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایند؛ پادشاه مملکت مشروطه دستخط نمی‌فرمایند بلکه امضا می‌فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی و مملکتی را وزرای مسئول خودشان فیصل داده و حاضر کرده، شاه امضا می‌فرمایند ـ نه اینکه هر کس برای خود کاری انجام دهد و اعلیحضرت نیز به هر چیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند[2]».

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۲ ـ ۶۱۱.

۲. نامهٔ میرزا آقا فرشی به ثقة‌الاسلام، زندگی‌نامهٔ ثقة‌الاسلام، ص ۲۱۸.

به‌خلاف تصور رایج سیر روابط مجلس و سلطنت باز می‌نماید که مناسبات آنها همیشه خصمانه نبود. نه مجلس درموضع خصومت بود، نه شاه همیشه برسر تعرض و ستیز. اختلاف و مشاجره گاه بر سر اصول سیاسی پیش می آمد و گاه دربارهٔ نحوهٔ عمل. شاه گاه مطیع مجلس بود گاه سختگیر و پرخاشگر. او اعلام می‌دارد: هرچه راقانون مطرح داشته «متابعت نموده حتی مسئولیت را به حکم قانون ازذمهٔ خود خارج دانسته» و همهٔ مصوبات مجلس مبعوثان را پذیرفته‌ایم و به‌موقع اجرا گذارده‌ایم. جای دیگر تأکید دارد که: «مراقبت تامه در اجرای قوانین موضوعهٔ مجلس شورای ملی از تکالیف فریضه است و معمول خواهد شد». او حتی توجه داشت که در سلطنت مشروطه «کلیهٔ اختیارات و قدرت خودرا تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده». شاه خود به قانون تفکیك قوا استناد می‌جوید: در دولت‌های مشروطه دو قوه در کار است «یکی قوهٔ قانونیه و یکی قوهٔ اجرائیه». این دولتها انتظام امور را در این دیدند که «این دو قوه همیشه از هم جدا باشد» و حد و حقوق مقرر رعایت گردد. اما در مشروطهٔ ما این انفصال قوا مراعات نمی‌شود، و این خود اسباب اختلال امور گشته که اصلاح آن با مجلس ملی است. در تضاد آن معانی نو مفاهیم مرده‌ای را پیش می کشد: شخص ما «رعیت را بزرگترین ودایع» می‌دانیم و واضح است که «راعی محتاج به رعیت است و دولت ناگزیر از ملت». جای دیگر صحبت از این می‌دارد که: در برابر «ضرب شمشیر نیاکان سلطنت را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم»، رشتهٔ انتظام امور و آسایش ملت را در کف کفایت شخص خود می‌شناسیم[1].

آن وجهه نظرهای متضاد در استخاره‌های محمدعلی شاه که در شناخت روانشناسی سیاسی او منبع درجهٔ اول است، انعکاس دارد. آنجا اندیشه ونیت باطنی اش را هرچه بود، دوراز فریب وریا بیان می کند. تااندازه‌ای که می‌دانیم دست کم او دوبار به‌فکر کناره گیری از سلطنت افتاد. بار اول: آیا «با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا بدهم صلاح من

---

۱. قطعاتی که آوردیم از سلسله نامه‌های محمدعلی شاه به‌مجلس است که متن هرکدام به‌جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

است»؟ بار دوم: «اگر من از این سلطنت استعفا کنم و بکلی خود را خارج کنم... پشیمانی ندارد»؟ فرض دیگری که ذهن او را ربود اینکه: «عجالتاً با همین وضعی که دارم در سلطنت بمانم».[1] هیچ اعتراف‌نامه یا خاطرات شخصی نیست که تا این حد گویا و روشنگر حالت ذهنی شاه باشد. آن می‌نمایاند که او در بستر حوادث درغلطیده، اندیشناك و مردّد در چشم‌انداز قهر جریان وقایع آینده‌ای تیره و پرابهام می‌دید. گاه به‌صرافت طبع به‌خیال کناره گرفتن از سلطنت می‌افتاد، و گاه راه تسلیم و مدارا می‌سپرد. فرض نهایی هم در ذهن او رسوخ یافت یعنی خشونت و به کاربستن قدرت عریان. شاه به‌صراحت به‌رئیس خاندان قاجار نوشت: «این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم... مبادا خودتان را ببازید، با کمال قوت قلب جواب بدهید».[2] مجموع آن تضادها و تناقض‌ها تنها در متن حوادث سیاسی قابل سنجش و تحلیل همه‌جانبه است که موضوع غوررسی ما خواهد بود.

* * *

آمدیم بر سر هیأت دولت. نظام مشروطهٔ پارلمانی، دستگاه اجرایی مسئول به‌علاوه تأسیسات اداری جدید می‌خواست. هیأت وزرا و به‌اصطلاح کابینهٔ دولت نمایندهٔ قوهٔ اجرایی بود. این هیأت در آغاز حکومت ملی (یعنی در دو کابینهٔ اول) نه ترکیب منسجمی داشت، نه به آداب مشروطگی کار می‌کرد، و نه خود را مقید به‌مسئولیت پارلمانی می‌شناخت. در واقع، ته‌ماندهٔ سنت دولت مطلقه در مرحلهٔ انتقالی نظام کهنه به نو بود. نخستین کابینهٔ عصر مشروطه، به‌دنبال امضای قانون اساسی، ضمن نامهٔ میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله در ۱۶ ذیحجه ۱۳۲۴ به مجلس معرفی گردید. او آخرین صدراعظم دولت مطلقه بود، و قانون اساسی به زمان صدارت او وضع گردید. اکنون هم عنوان رسمی سابق را حفظ کرد. در فهرست‌های غیررسمی، کابینهٔ میرزا نصرالله‌خان ازقلم افتاده. مأخذ ما در این مورد و سایر کابینه‌ها، صورت مذاکرات مجلس است که آنرا

---

۱. تصویر استخاره‌های محمدعلی شاه انتشار یافته (مجلهٔ یادگار، سال پنجم، شمارهٔ هشتم و نهم). اما شرح و تفسیری که بر آنها نوشته شده بیمایه و کم‌ارزش است.

۲. نامهٔ خصوصی محمدعلی شاه به عضدالملك (اسناد خطی، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی). راجع به‌متن نامه در بخش دوازدهم توضیح داده‌ایم.

تنها منبع معتبر می‌شناسیم. اعضای هفت‌گانهٔ این کابینه از درباریان و وزیران سابق بودند. نکتهٔ درخور ذکر اینکه از طرف دولت در مجلس اعلام شد: وزیر جنگ کامران میرزا «حالا سپهسالار است، او مسئول نیست و طرف سؤال وزیر لشکر است»! (وزیر لشکر فقط امور مالیهٔ قشون را به‌عهده داشت). کابینهٔ میرزا نصرالله‌خان در ۶ صفر ۱۳۲۵ برکنار گشت. در توجیه استعفایش گفته بود: ادامهٔ صدارت او امکان نداشت از آنکه «همهٔ مسئولیت برعهدهٔ او بود و حال آنکه اختیاری نداشت، و آنها که صاحب اختیار بودند مسئولیت نداشتند».[1] کابینهٔ دوم روی کار آمد اما بدون رئیس‌الوزرا که عنوان تازه‌ای بود. شاه رسماً رئیس‌الوزرایی نگماشت. وزیر داخله سلطانعلی‌خان وزیرافخم بالفعل کفالت هیأت وزیران را برعهده داشت. باید دانست از آنجا که در قانون اساسی ازمقام ریاست وزرا ذکری نرفته بود، هرکس به آن سمت منصوب می‌گشت الزاماً مسئولیت وزارتخانه‌ای (معمولاً وزارت داخله و گاه وزارت مالیه) را هم به‌عهده می‌گرفت، تا آنکه عرف پارلمانی آن سمت را تثبیت نمود.

در آن مرحله که آغاز کار بود، مجلس به‌رهبری سعدالدوله در جهت تثبیت هویت سیاسی و حقوق پارلمانی‌اش، توانست مسئولیت فردی و جمعی وزیران را بر هیأت دولت تحمیل گرداند، و کابینهٔ وزرا با مسئولیت کامل پارلمانی به‌وجود آید. مجلسی باید باشد «با تمام لوازم و شرایطش».[2]

توجه مجلس معطوف به‌تغییر هیأت اجرایی بود. استدلال مکرر سعدالدوله رهبر توانای پارلمانی این بود که برای استقرار دستگاه مشروطه باید در مقام تغییر نحوهٔ اداره برآییم، و هیچ چاره‌ای جز تغییر کلی در هیأت وزرا نداریم. میرزا آقای اصفهانی اندیشیده گفت: «این اشخاصی که ما امروزه داریم از عهدهٔ اداره کردن و گرداندن چرخ مشروطه نمی‌توانند برآیند... باید این طبقه را کنار گذاشته و از طبقهٔ دوم اشخاصی را انتخاب نماییم. چقدر باید بنشینیم و اظهار شکوه کنیم و ابداً فایده نبخشد». مجلس که نسبت به

---

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. از این موضوع در جلد اول (ص ۳۹۳ ببعد) در سیر تحول مجلس مؤسس سخن گفته‌ایم.

کابینهٔ وزیرافخم سخت بدگمان بود رأساً به تغییر آن بر آمد. این وزیران «امتحان خود را دادند» و ناگزیر باید بروند. مجتهد طباطبایی متذکر شد: «آیا هیأتی بهتر از اینها دارید؟ باز همین هیأت را مجبور نمایید که به درستی از عهدهٔ مسئولیت بر آیند». اینجا مسألهٔ اصولی از نظر قانون اساسی فعلی به میان کشیده شد. رئیس مجلس صنیع الدوله اعلام کرد: «تغییر هیأت وزرا در این قانون اساسی که فعلاً در دست داریم قید نشده... ما فقط می‌توانیم به افراد وزرا ایراد وارد آوریم» و دربارهٔ عزل هر کدام تصمیم بگیریم. گفته شد: «تمام این مطالب در جزو آن دستخط ثانوی است». اما در واقع، این خود تفسیر خاصی بود از دستخط محمدعلی شاه (۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴) دایر براینکه: «از همان روز» که فرمان مشروطیت صادر گشت، «ایران درعداد دول مشروطهٔ صاحب کنستی‌توسیون به‌شمار می‌آید». مجلس در جلسهٔ پرشوری به‌رأی اکثریت وزیرافخم را برکنار کرد، و باعزل او کابینه‌اش سقوط کرد (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵).

نوبت زمامداری میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک) رسید. او کابینه‌اش را با اعلام وفاداری به‌اصول «کنستی‌توسیون» و مسئولیت کامل در برابر مجلس ملی معرفی نمود (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵). از این پس، مسألهٔ مسئولیت پارلمانی مورد گفت و شنود و اختلاف سلیقهٔ مجلس و دولتها نبود. پس از قتل امین‌السلطان، میرزااحمدخان مشیرالسلطنه به‌ریاست وزرایی گمارده شد (۲۹ رجب). او با رأی عدم‌اعتماد مجلس برکنار گشت و کابینهٔ ابوالقاسم‌خان ناصرالملک روی کار آمد (۱۸ رمضان). دولت ناصرالملک با حادثهٔ کودتای ذیقعده و توقیف چند ساعتهٔ او برافتاد. ریاست دو کابینهٔ بعدی را حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه به‌عهده داشت (از ۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵ تا ۷ جمادی‌الاول سال بعد). آخرین کابینهٔ مجلس اول را باز همان مشیرالسلطنه در ۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تشکیل داد. پس از شانزده روز عمر مجلس اول یا مجلس مؤسس به‌سر آمد.

بنابراین، در این دوره هشت کابینه داشتیم‌وشش رئیس دولت. از نظر رویهٔ سیاسی و کاردانی نسبی، میان آن رؤسای هیأت وزیران تفاوت آشکار بود. دوتای آنان (وزیرافخم و مشیرالسلطنه) از کهنه درباریان بودند، بیکاره و مرتجع و احمق و استقلال رأیی

نداشتند. چهار تن دیگر در زمرهٔ وزیران و پیشکاران دوران سلطنت مطلقه بودند و به‌درجات کنسرواتیو یا معتدل. آنها به‌ضرورت سیاسی یا به‌اعتقاد یا به‌هردلیل دیگر، خواهان همکاری شاه و مجلس بودند، و از هیچکدام رفتاری خلاف آداب مشروطگی دیده نشد. امین‌السلطان در برابر شاه استقامت می‌ورزید، نظام‌السلطنه چندان شایستگی نداشت، و ناصرالملك بیچاره و زبون بود. هیچکدام از آن کسان نه از پایگاه ملی برخوردار بود و نه برای زمامداری عصر مشروطه کمال مطلوب. اگر تعیین رئیس دولت از حقوق مجلس بود، شاید هیچکدام از آنان به‌رئیس‌الوزرایی نمی‌رسید. به‌هرحال، کارنامهٔ آن دولت‌ها در متن تاریخ سیاسی درخور سنجش راست و درست است.

اما در ترکیب هیأت وزیران تحول قابل ملاحظه‌ای روی داد. ردهٔ بالای دستگاه دیوان را عناصر کهنهٔ قدیمی می‌ساختند.[1] در ردیف دوم، هنوز تربیت‌یافتگان جدید سررشتهٔ کارها را به‌دست نگرفته بودند مگر به‌موارد معدود. مجلس بارها خاطرنشان کرد: «ما خیلی محتاجیم به مردمان با علم کافی صحیح»، وضع ادارهٔ امور باید تغییر نماید و کارها به‌صاحبان «علم سیاسی» سپرده شود. به قول وکیل‌التجار: سالهاست که «در بین یکعده شغل حکومت و مالیه دور می‌زند. حال چه عیب دارد به جهت امتحان به این عده تغییری بدهند و وسعتی داده شود، شاید بهتر توانستند ازعهده برآیند». نظر جمعی مجلس را هیأت منتخب نمایندگان به‌اطلاع شاه رساند بدین مضمون: «برای انتخاب وزارت برهمان طبقهٔ عالیه... اقتضا نفرمایند، و نظر اختیاری هم به‌طبقهٔ تربیت‌یافتگان متأخر بفرمایند. شاید در میان آنها مردمان کافی یافت شود». شاه پذیرفت و گفت: «هرکس را شما لایق‌تر می‌دانید ذکر کنید... خیلی هم مجدّ هستم که هیأتی باشند که با وضع امروزه همراه باشند».

بدین قرار چند تن از ردهٔ نخبگان تحصیل کرده به هیأت وزیران درآمدند.[2] به‌علاوه،

---

۱. برخی وزیران را از همان رده می‌شناسیم که در شمار نادرست‌ترین و متقلب‌ترین مردمان بودند از جنس فرمانفرما، کامران میرزا و نظام‌السلطنهٔ مافی.

۲. این کسان را باید نام برد: مشیرالدوله، مؤتمن‌الملك، مؤیدالسلطنه، مستوفی‌الممالك و ظفرالسلطنه (پسر شاهزادهٔ آزادیخواه جلال‌الدین میرزا). مجدالملك برادر امین‌الدوله را هم باید در ردهٔ وزیران اصلاح‌طلب ذکر نمود، گرچه او به گروه آزادیخواهان نسل پیش از عصر مشروطه تعلق داشت.

دوتن از رهبران نامدار مجلس (صنیع‌الدوله و سعدالدوله) که از شایسته‌ترین تربیت‌یافتگان جدید بودند، به دستگاه اجرایی پیوستند. اما این تحول هیچگاه به‌صورت کامل تحقق نیافت، بلکه کابینهٔ وزیران در بهترین حالتش ترکیبی بود از عناصر قدیمی یا کنسرواتیو به‌علاوهٔ افرادی از درس خواندگان جدید، آزادی‌طلب و ترقیخواه.[1]

* * *

پایهٔ حقوق اساسی جدید را قانون اساسی و متمم آن ریخت. پابپای آن حقوق اداری و دستگاه دیوان الزاماً بایستی تغییر کند. آن دستگاه و بنیادهایش به کار عصر مشروطه نمی‌خورد. ببینیم در این جهت چه تحولی رخ داد.

از نظرگاه اصول اداره، مفهوم دولت جدید بدون تغییر دستگاه حکومت ایالات و ولایات، بدون ازبین بردن آثار شبه فئودالی نظام گذشته، و تثبیت قدرت حکومت مرکزی ـ تحقق کامل نمی‌یافت. در این جهت مجلس دو قانون بسیار مهم را (که طرح هر دو را کمیسیون ترجمه و تدوین قوانین آماده کرده بود) تصویب نمود: یکی قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، و دیگر قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی. قانون وسیع دستورالعمل حکام (که شامل ۴۳۱ ماده بود) اصول مضبوطی را دربر می‌گرفت. آن مقرر داشت که حاکم نمایندهٔ دولت یعنی قوهٔ اجرایی است. «حدود حقوق و تکالیف حکام را سمت آنها معین و مشخص می‌کند. یعنی چون حکام آلت اجرائیه‌اند بهیچ‌وجه حق ندارند قانون یا قرار جدیدی بگذارند، یا مالیات و عوارض جدیدی وضع نمایند، و یا در احکام محاکم عدلیه تغییری بدهند، و یا بالاخره از اجرای قوانین موضوعه خودداری کنند». آن ضوابط تازه که نمودار روح قانون است، نفی کرد سنت حکومت و روش خودسرانه و کمابیش استقلال‌طلبانهٔ حکام را در ادارهٔ امور عمومی ایالات و ولایات.

وجههٔ نظر کلی مجلس این بود: «کارهای سابق ما تمام خراب است؛ پس باید

---

۱. نامدارترین و برجسته‌ترین رجال ملی که تاریخ مشروطه (پیش از دورهٔ دیکتاتوری سلطنتی) می‌شناسد، از میان همان کسان که نام بردیم برخاستند، به‌علاوهٔ احتشام‌السلطنه که در تاریخ مجلس ملی مقام بسیار بلندی دارد.

اقتباس از آنها بکنیم که خوب تجربه حاصل کرده‌اند». یکی از شرایط حسن اداره «تفکیك و جدا ساختن کارها از یکدیگر» است. بدین مأخذ مجلس جمع حکومت و وزارت را ممنوع اعلام کرد. در گذشته یکی مقام وزارت داشت و حکومت ناحیه‌ای را هم یدك می‌کشید و به‌دیگری می‌سپرد، در واقع حکومت به اجاره می‌رفت. به‌علاوه مقرر گردید حاکم نمی‌تواند در دارالخلافه بماند و امور دارالحکومه را غیرمستقیم اداره نماید، یعنی به‌عهدهٔ دیگری واگذارد. تصمیم دیگر اینکه: «یك شخص نمی‌تواند در دو ادارهٔ مختلف مشغول دو کار باشد». (چنانکه حاکم ولایتی تلگرافخانه را هم در مقاطعهٔ خویش داشت).[1] به رأی مجلس برخی حکام که به‌سبب کارنامهٔ زشت و ستمگری مطرود مردم بودند، عزل گشتند.[2] سعدالدوله برهان آورد که: تنها عزل حاکم بدون رسیدگی و محاکمه، تغییری در اوضاع گذشته نمی‌دهد. این نشد که حکام «چند سال حکومت کرده و مردم را بچاپند، و به‌یك کلمه عزل شده بیایند در خانه‌های خودشان آسوده بنشینند ـ باز حال ایران مثل سابق خواهد بود». در دولت مشروطه باید در محکمهٔ قانونی به‌حساب این افراد رسیدگی بشود.[3] منطق مجموع آن تدبیرها تصحیح رسوم نظام گذشته بود.

در تکمیل قانون تشکیلات ایالات و ولایات، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی وضع گردید. برپاداشتن این انجمن‌ها هم از نظر مشارکت مردم در کارهای محلی و هم آموزش اجتماعی آنها می‌توانست سودمند افتد. و مقرر گردید ایلاتی هم که در قلمرو هر ایالت و ولایتی می‌زیستند، نمایندهٔ منتخب خود را به‌انجمن محلی بفرستند. بی‌تجربگی اهالی در کار جمعی محلی و نداشتن آموزش اجتماعی در گذشت تاریخ ـ از کاستی‌های ذاتی

---

۱. به‌همین دلیل بود که تا اواخر مجلس اول وزیر پست و تلگراف نداشتیم.

۲. دربارهٔ عزل ظل‌السلطان حکمران ستم‌پیشه و جنایتکار، رئیس مجلس صنیع‌الدوله اعلام کرد: عزل این مرد «اخذ رأی نمی‌خواهد». حاکم معزول خواست به‌خانه و املاك خود در اصفهان بازگردد. اهالی آنجا اعلام کردند که ویرا راه نخواهند داد، و مجلس نیز با مردم همدلی ورزید. شاهزادهٔ جبار در اعتراض نامه‌اش به‌مجلس نوشت: «مملکت ما مشروطه شده است. ولی یکی باید لگدکوب استبداد شود و یکی متنعم به‌نعمت مشروطیت». این چگونه است که اگر یکی خواست برای «سرکشی به‌خانه و املاك» خود برود، جمعی شورش کنند و نگذارند؟ او از بازگشت به‌آن دیار منع گردید.

۳. مذاکرات، ۱۵ صفر ۱۳۲۵.

مشروطهٔ نوپای ما بود. اگر آن انجمن‌ها به‌عنوان بنیاد اجتماعی قوام می‌گرفت می‌توانست در جبران آن نقص تأثیر بگذارد.

دو قانون دستورالعمل حکام و انجمن‌های ایالتی و ولایتی بر رویهم اصول حقوق اداری جدید را (تا آنجا که مربوط به ادارهٔ امور ایالات و ولایات می‌گردید) بنیان نهاد. و مکمل قانون اساسی بود.

چند کلمه از دستگاه مالیه و استیفا بگوییم. سررشتهٔ وزارت مهم مالیه را مستوفیان در دست داشتند که آنرا تیول موروثی خویش می‌شناختند. هر نظام سیاسی، هرچند بد و فاسد و خودکامه، برای گردش چرخ اداره‌اش نیازمند دستگاه مالی با مهارتی است. استیفای دستگاه کهن و کنسرواتیو، مخالف هرگونه رفورم و تغییر بود. مستوفیان در فن خود ماهر و بررویهم (نه به‌اطلاق) اهل هرگونه دغلکاری و شلتاق بودند، و هیچکس هم از کار آنان سردرنمی‌آورد. دفاع از کارنامهٔ صنف مستوفیان نه‌موجه است و نه‌نشان دانش و هوشمندی، بلکه از کوته‌بینی و تعصب صنفی برمی‌خیزد. وزیر مالیه صنیع‌الدوله در گزارش رسمی خود، ضمن انتقاد از آن دستگاه «اطلاعاتی از مالیهٔ درهم و برهم و بی‌ترتیب» به‌دست می‌دهد، و از عدم همراهی و حتی کارشکنی همان عاملان مالی در تنظیم بودجهٔ عمومی جدید شکایت دارد: «عدم مساعدت و فعالیتی که تاکنون صفت ممیزهٔ ادارات دولتی ما بوده است، از اول شروع و اقدام به‌این کار نیز بروز یافت».[1]

کمیسیون مالیهٔ مجلس در اصلاح ارقام جمع و خرج و تعدیل مستمریات به‌شایستگی عمل کرد. کتابچهٔ «صورت مواجب و مرسوم اشخاص مصوبهٔ مجلس شورای ملی» (در ۲۴۶ صفحه) منتشر گردید. مجلس رویهم رفته دربارهٔ افزایش درآمد و وضع مالیات تازه روش محافظه‌کارانه داشت، پیشنهادهای جدید را در بستن مالیات مستقیم بر ملاکان نپذیرفت. و اعلام گردید: «عجالةً از طریق مالیات تازه» عمل نمی‌شود. اما صنیع‌الدوله به‌عنوان وزیر مالیه در «پروگرام» مترقی اصلاحات، دو لایحه در مالیات مستقیم و غیرمستقیم عرضه کرد که نخستین طرح رسمی جدید در اصلاح نظام مالیاتی است. و

---

۱. مقدمهٔ بودجهٔ سال ۱۳۲۸.

مجلس آنرا پایهٔ «اصلاحات و ترقی و رفورم مملکت» شناخت.[۱] او نه‌تنها به‌زمان خود و دست‌کم تا نسل بعد شایسته‌ترین و با ابتکارترین وزیر مالیه است، بلکه او را از برجسته‌ترین متفکران رفورم مالی در دوران مشروطه می‌شناسیم. گرچه در مجلس اول قانون مضبوط بودجهٔ عمومی منتشر نگردید، اما صورت مذاکرات مجلس دربارهٔ دستور کمیسیون مالیه تصریح می‌کند: «بودجهٔ هفت وزارتخانه را مدتی است آورده‌اند» و به‌زودی باید اصلاح شود، و دیگر بودجهٔ سالانه است که باید ملاحظه شود. قرار بود کمیسیون مالیه دو شعبه باشد: یکی برای رسیدگی «بودجهٔ سالیانه» و یکی برای «وضع قوانین مالیه بالاختصاص» از جمله لایحه‌های پیشنهادی صنیع‌الدوله. بنابراین، عقیدهٔ یکی از مفسران قوانین مالیه دقیق نیست که در دورهٔ اول مجلس بودجهٔ تفصیلی نوشته نشد و فقط ارقام جمع و خرج تنظیم گردید. روایت مورد استناد او هم خطاست.

از دیگر مصوبات مالی برچیدن خزانهٔ سلطنتی و انتقال وجوه آن به خزانهٔ عمومی مالیه بود، بدین مأخذ که آن نقدینه به ملت تعلق دارد. نخست محمدعلی شاه ایستادگی ورزید و به‌حرف ناصرالملك رئیس الوزرا اعتنایی ننمود. رئیس مجلس احتشام‌السلطنه سراغ شاه رفت و متذکر گشت که آن مصوبهٔ مجلس است. شاه گفت: «من از گرسنگی خواهم مرد». جواب شنید که: «نگران نباشید، حقوق مقرر خواهد رسید». پس از بگومگو او پذیرفت و خزانهٔ اندرون از طریق مجلس تحویل خزانهٔ مالیه گردید.[۲] کل رقم آن در صورت مذاکرات مجلس سیصدهزار تومان و کسری سکهٔ اشرفی ثبت شده، و به‌جدّ یا به‌هزل گفته شد که این آخرین پول خزانهٔ پادشاهان کیان است.

به‌خلاف دستگاه مالیه، وزارت تجارت و گمرکات از تأسیسات تازه بود. از زمان تشکیل «مجلس وکلای تجار ایران» (۱۳۰۱) نمایندگان تجار موقع ثابتی در وزارت تجارت داشتند. گرچه آن مجلس وسیع تعطیل گردید، ولی مجلس تجارت با مشارکت نمایندگان تجار در وزارت تجارت باقی ماند.[۳] سعدالدوله در وزارت تجارتش (۱۳۲۳)

---

۱. رجوع شود به ضمائم کتاب، یادداشت تاریخی در طرح رفورم صنیع‌الدوله.

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۶.

۳. برای تاریخچهٔ مجلس وکلای تجار رجوع شود به افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار، بخش هفتم.

قواعد نوی گذارد. بدین معنی که امور تجارت را در چند کمیسیون تمرکز داد؛ محاکمات تجارتی را به هیأت منصفه‌ای ارجاع کرد که اعضایش را تجار انتخاب می‌کردند و به‌نوبت عوض می‌شدند؛ و جریمهٔ بیقاعده را منسوخ داشت.[1] گمرکات که پیشتر عنوان وزارتخانه داشت، در دورهٔ مشروطه ضمیمهٔ وزارت تجارت گشت. از نظر اصول اداره، گمرکات تنها دستگاه جدید و منظم بود که مستشاران بلژیکی آنرا بنیان نهادند. تأسیسات آن پس از آنکه ضمیمهٔ وزارت تجارت گردید، همچنان حفظ شد.

نقشهٔ اصلاح جدید در وزارت جنگ ابتکار عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه است که در دو کابینهٔ نظام‌السلطنه وزارت جنگ را به‌عهده داشت. عزیزالله میرزا از تحصیل کردگان مدرسهٔ نظامی اطریشی (از تأسیسات میرزا حسین‌خان سپهسالار) واز ترقیخواهان بود. تنها مأخذ آگاهی ما از نقشهٔ اصلاحات او دو گزارش سودمند هارتویگ وزیر مختار روس است، و چند نکتهٔ عمده‌اش را می‌آوریم. می‌نویسد: عزیزالله میرزا همت و جهد خود را برای تأسیس وزارت جنگ جدید بروز داد؛ «ادارهٔ مرکزی نظام» را برپا داشت؛ «آرشیو و بودجه و سایر دوایری را که در زمان کامران میرزا نایب‌السلطنه از اصل وجود نداشتند دایر کرد»؛ و به تهیهٔ طرح رفورم اساسی قشون پرداخت. در تشکیلات جدید نظامی ایجاد پنج سپاه بزرگ پیش‌بینی شده، یکی «سپاه مرکز» در پایتخت و چهار سپاه در چهار ایالت. لایحهٔ قانونی اصلاح نظام تقدیم مجلس گردید و به کمیسیون نظامی ارجاع شد. ریاست این کمیسیون با امان‌الله میرزا از افسران تحصیل کرده بود. ظفرالسلطنه از اعتماد مجلس برخوردار بود، تا آنجا که گفته بود: اجرای «اوامر شاه برای او به‌عنوان وزیر مسئول در برابر مجلس، الزامی نیست».[2] متن آن لایحهٔ اصلاح نظام به‌دست ما نرسیده. این نکته را بیفزاییم که در دستگاه قشون حضور افسران جوان با گرایش مشروطه‌خواهی درخور توجه است. اغلب آنان از درس‌خواندگان مدرسهٔ اطریشی بودند، و در کودتای اول مسئولیت دفاع مجلس را به عهده گرفتند. دیگر تصمیم بسیار شایستهٔ مجلس اینکه تمام

---

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۲۳۴.

۲. دو گزارش تلگرافی هارتویگ به ایزولسکی، ۱۹ مارس و ۸ مه ۱۹۰۸ (۱۶ صفر و ۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

تشکیلات نظامی از جمله کشیکخانه (گارد سلطنتی) و قزاقخانه (ابزار سیاست شاه) زیر فرمان وزارت جنگ قرار گرفت.[1] در تحول سیاسی آن قرار و مدار برهم خورد.

مطلب آخر در نظام قضایی جدید است که از ارکان مشروطگی به‌شمار می‌رود، و از آغاز مورد توجه روشن‌اندیشان بود. طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات که در کمیسیون ترجمه و تدوین قوانین مجلس آماده شده بود، در کمیسیون عدلیه پس از تجدید نظر و اصلاح به‌تصویب رسید. متن آن به‌عنوان «چاپ باطله» یا «قانون غیرمصحح» برای مطالعه وتصویب‌نهایی مجلس منتشر و توزیع گردید. این قانون جامع تقریباً هزارماده‌ای نظام قضایی جدید را برپایهٔ قانون اساسی طرح‌ریزی کرد. به‌موجب قانون اساسی «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است» (اصل ۷۱). مجتهدانی که طرح مزبور را در کمیسیون عدلیه تأیید کردند حاج میرزایحیی امام‌جمعهٔ خویی و حاج محمدحسن ثقةالاسلام شیرازی بودند. مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت که طرح قانون عدلیه به کمیسیون دیگری از نمایندگان علما ارجاع گردد و مورد مطالعه قرار گیرد. گفتند: نمایندگان علما در کمیسیون عدلیه بودند، در مجلس هم حضور دارند، و کمیسیون خاص ضرورت ندارد. رئیس مجلس احتشام‌السلطنه که در تسریع گذراندن قانون اصرار می‌ورزید، خاطرنشان کرد: محاکم قضایی منحصر به‌محاکم عدلیه خواهد بود، «غیراز محاکم عدلیه محکمهٔ دیگری نباید باشد و مجتهدان جامع‌الشرایط قضا» در همان محاکم مصدر امر قضاوت خواهند بود.[2] در مجلس هم تأکید گردید: «این مردم بارها فریاد کرده‌اند که ما عدلیه می‌خواهیم و اینکه فعلاً هست، به‌این ترتیب عدلیه نیست». مجلس شور خود را دربارهٔ قانون عدلیه آغاز نمود، ولی تصویب آن معوق ماند.

اما به‌ضرورت تحول سیاسی، فکر اجرای موقتی و آزمایشی همان طرح «غیرمصحح» به‌عنوان تدبیر عملی به‌کار گرفته شد. و آن به تعبیر روزنامهٔ محاکمات «عدلیهٔ

---

۱. رجوع شود به بخش دهم.

۲. نامهٔ مستشارالدوله به ثقةالاسلام تبریزی [شعبان ۱۳۲۵]، زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۲۱.

نیم‌قانونی» بود که «عماً قریب تمام قانونی خواهد شد». بدین معنی که در پایتخت شش محکمهٔ ابتدایی (حقوقی و جزایی) و دو محکمهٔ استیناف و یك دیوان عالی به‌نام «محکمهٔ تمیز دولت علیهٔ ایران» (که در قانون اساسی هم بدان تصریح رفته) تشکیل یافتند. آن محاکم نه هنوز نظم کامل قانونی داشتند، نه رویهٔ قضایی مشخصی در کار بود. خاصه در محاکمات جزایی که خصلت سیاسی داشتند، بیقاعدگی‌های گوناگون به‌چشم می‌خورد. به‌حقیقت، برنحوهٔ این محاکمات به‌علت استیلای فضای سیاسی و دخل و تصرف برخی انجمن‌ها در جریان دادرسی که به‌نفی استقلال قضایی محاکم منجر می‌گشت، ایرادهای اصولی وارد بود. تا آنجا که در اعتراض بر آشفتگی محاکمات گفته شد: ادارهٔ عدلیه و محاکم ما هنوز «قائم» و استوار نگردیده که «هر کس به‌خیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید». از اخطار رسمی عدلیه هم برمی‌آید که دستگاه قضایی از کارآیی برخوردار نبود. در این اخطار عمومی می‌خوانیم: اگر بنا باشد بعضی افراد احضاریه‌های عدالتخانه را «وقعی ننهند و بگویند ما از امرائیم و برخی تمکین ننمایند که ما از علمائیم» ـ تکلیف محاکم عدلیه سخت خواهد بود و ناچار سخت خواهند گرفت.[1] روزنامهٔ محاکمات که متن آن اخطار را منتشر کرد، در تفسیر خود نوشت:

اخطار عمومی عدلیه «متوجه به‌تمام انجمن‌ها و تمام افراد ملت است که طالب اجرای قواعد عدالت هستند. و البته ملتفت هستند که اطاعت از احضار عدلیه اطاعت از قانون و مخالفت از احضار مخالفت با قانون است. و البته مردمان دانشمند راضی نخواهند شد که برخلاف قانون مملکتی حرکتی نمایند که ادارهٔ احضاریه مجبور به‌عمل قوهٔ جبریه بشود».[2]

نتیجه اینکه دستگاه قضایی ناتوان بود. دخالت عامل سیاسی در امر قضاوت، بردرستی محاکمه و استقلال رأی محکمه که اعتبار دستگاه قضایی منوط به آن است، لطمه زد.[3] اما باید دانست که فکر اجرای آزمایشی نظامات عدلیه، بار دیگر به‌کار گرفته

---

۱. روزنامهٔ محاکمات، ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۳۲۵. آن اخطار به‌امضای مخبرالسلطنه وزیر عدلیه است.

۲. آن نوشتهٔ مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامهٔ محاکمات است.

۳. نمونهٔ محاکمات سیاسی را به‌دست خواهیم داد (رجوع شود به‌بخش دوازدهم).

شد و تأثیر مهمی در بنای نظام قضایی جدید داشت. و آن از خدمات شایستهٔ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله است.

در مجلس دوم مشیرالدوله وزیر عدلیه سه طرح قانونی به مجلس عرضه کرد: اول، قانون اصول تشکیلات عدلیه در سیصد و یازده ماده که در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ به‌تصویب کمیسیون عدلیهٔ مجلس رسید، و از جانب دو مجتهد طراز اول حاج میرزا یحیی خویی و سیدحسن مدرس تأیید گردید. دوم، قانون موقتی محاکمات حقوقی در هشتصد و دوازده ماده که در ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ از تصویب کمیسیون عدلیه گذشت، و مورد تصدیق همان دو مجتهد قرار گرفت. و اعلام شد: «مجلس شورای ملی این ترتیب را در اجرای قوانین موقتی تصویب کرده‌اند». سوم، قانون محاکمات جزایی شامل پانصد و شش ماده بود. در آن تصریح رفته: «چون در حین شور ثانوی به‌واسطهٔ انفصال مجلس شورای ملی، مداقهٔ لایحهٔ مزبوره به‌اتمام نرسیده بود و اهمیت و ضرورت قوانین موقتی مزبوره احساس می‌شد» ـ کمیسیون مخصوصی باحضور سیدحسن مدرس مجتهد و مشیرالدوله وزیر عدلیه تشکیل گردید که شور دوم آن قانون را به‌انجام برسانند و «از طرف هیأت جلیلهٔ وزرا موقتاً به‌اجرا گذاشته شود تا پس از افتتاح مجلس شورای ملی» برای تصویب نهایی عرضه گردد. بدین قرار نظام قضایی جدید بنیان گذارده شد.

* * *

آن آغاز تأسیس دولت جدید و بنیادهای قانونی‌اش در عصر مشروطه بود. درحالی که حرکت مشروطه‌خواهی در یك امتزاج اجتماعی پدید آمد و گروه‌ها و رده‌های مختلف را جذب خود کرد ـ فکر حکومت انتخابی و دولت جدید و بنیادهای آن طبعاً ابتکار گروه اقلیت بادانش و فرهنگ و روشن‌اندیش بود. نفوذ و اعتبار آن افکار را از تأثیر و کاربرد عملی‌اش باید شناخت. معدود مردان سیاسی که از همان ردهٔ روشن‌اندیش برخاستند، تاحدی در این دوره و پس‌از آن سررشتهٔ امور را به‌دست گرفتند، از جهتی خود پروردهٔ عصر آزادی و مشروطه بودند و از دیگر جهت در حرکت مشروطه‌خواهی و در تاریخ تأثیر مثبت گذاردند. مضمون سخن یکی از مردان سیاسی که پیشروان تغییر و رفورم، معلوماتی جز «اطلاعات سطحی» دربارهٔ نظام پارلمانی و تمدن و ترقی جدید نداشتند، درست

نیست. این تعمیم بی‌معنی و غیرعلمی است. آن نویسندهٔ خاطرات که خود دانش عمیقی نداشت، دربارهٔ حرکت مشروطه‌خواهی و دامنهٔ فکر رفورم در آن زمان آگاهی درستی ندارد. به‌اشارهٔ اجمالی خاطرنشان می‌شود: تدوین قوانین اساسی، قانونگذاری در احداث بنیادهای مشروطه، ترقی نظام پارلمانی، مجموع طرح‌های رفورم سیاسی و اقتصادی و مالی (ناقص یا کامل) که به‌مجلس عرضه گشت و بالاخره صورت مذاکرات ـ بازنمای فهم و دانش همان نخبگان اندیشمند و تربیت‌یافتگان جدید است، و معیار سنجش تفکر اجتماعی و سیاسی زمانه. باید اعتراف کرد که تاریخ سیاسی ما از نظر شخصیت انسانی سخت فقیر است. اما معدود سیاستمدارانی که ذکرشان گذشت، بدون اینکه در مقام ایشان به‌عنوان دولتمدار مبالغه گردد، وطن‌پرست بودند و از پایگاه ملی برخوردار، و به‌درجات مصدر کارهای شایسته و یا بسیار شایسته‌ای گشتند. در دوران دیکتاتوری هم به‌صورت ابزار زبون حکومت فردی درنیامدند. جایگاه سیاسی آنان را در قیاس تاریخی بهتر می‌توان دریافت. درحالی که دستگاه مشروطه (با همهٔ کاستی‌هایش) مدرسهٔ تربیت سیاسی بود، دوران دیکتاتوری در پرورش استعداد سیاسی و شخصیت انسانی سربسر سترون بود. دیکتاتوری در فطرت خودآیینی و جباری و خودپرستی دیوانه‌وارش ـ ریشهٔ ابتکار فردی و استقلال فکـــر و رأی را سوزاند. فقط نوکر و قره‌نوکر پروراند. بنیادهای مشروطه هم طبعاً مجال رشد نیافتند، بلکه آنها را به‌بازی گرفتند. از ردهٔ کثیر درس‌خواندگان آن دوران طولانی ـ به‌اطلاق یك مرد سیاسی هوشمند حتی درحد متوسط برنخاست. این جماعت، خواه درس‌خواندگان رشته‌های علوم انسانی و خواه آنانکه درس هندسه خواندند و به‌هوس سیاست افتادند ـ به‌همهٔ مناصب سیاسی و اجتماعی، وزارت و وکالت و سناتوری دست یافتند ـ اما نه یك دولتمدار، نه‌یك متفکر، نه‌نشانی از حیثیت انسانی. در تجربهٔ وطنی ما نظریهٔ افلاطونی هم که علم هندسه را به‌دلیل منطق روشن آن پایهٔ آموزش سیاسی می‌شناخت، باطل از کار درآمد مثل برخی از دیگر تئوری‌های او. اهل هندسه در خدمت سیاست، عملهٔ بیهنر مزدور بودند نه‌مردان بصیر استوار ـ چنانکه مجلس و دولت در ریاست آنان به پست‌ترین رتبه تنزل یافت، بازیچهٔ قدرت فردی. دیکتاتورها هم تمیز نمی‌دهند که سرمایهٔ سیاسی جامعه را مردمان حقیر و

بیمقدار نمی‌سازند، و از مردان خرد تصمیم بزرگ برنمی آید. قوام جامعهٔ مدنی منوط به‌قوت بنیادهای اجتماعی و سیاسی آن است نه‌دولت پنجروزهٔ جباران.

دولت مشروطه و بنیادهایش نورس بودند نه رشد یافته. چنانکه پیشتر اشاره رفت مشروطگی دستگاه مکانیکی نیست بلکه ارگانیك و تکامل‌پذیر است. رفورم اقتصادی و اجتماعی همراه بسط تحول فکری در منطق دانش عقلی و تجربی و آموزش سیاسی ـ ضرورت اولی داشت. مسألهٔ آنی حفظ و حراست مجلس ملی بود در برابر توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که هستی مجلس و مشروطگی را از دو سو تهدید می کردند. که می‌توانست تضمین کند انهدام کامل دستگاه استبداد کهن و عدم بازگشت سلطنت دیکتاتوری را؟ تاریخ سیاسی حکومت ملی برمدار آن موضوع‌ها می گردد.

تحقیق انتقادی ما دربارهٔ کل جریان سیاسی است ـ وجهه نظرها، عوامل مؤثر در سیر حوادث، فعل و انفعالات، و تأثیر آنها در حرکت مشروطه‌خواهی و سرنوشت مجلس اول که مجلس مؤسس بود.

بخش دوم

امین‌السلطان در حکومت مشروطه

پس از دو کابینهٔ نیم بند اول در مرحلهٔ انتقالی دولت مطلقه به مشروطه[1] ـ نوبت زمامداری امین‌السلطان رسید. محمدعلی شاه ظاهراً اواسط محرم ۱۳۲۵ میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابك) را برای ریاست وزرایی فراخواند. او که پس از غیبت نزدیك به چهارسال از سیاست و سفر دور و دراز دور دنیا اکنون در اروپا می گذراند، به آسانی تن به مسئولیت نداد. سلسله تلگراف‌هایی که میان شاه و او مبادله گردیده به‌دست ما نرسیده. اما چند نامهٔ خصوصی امین‌السلطان و مهمتر از آن گفتگوهای سیاسی‌اش که در گزارش‌های رسمی آمده، برروی‌هم زمینهٔ افکار و شرایط پیشنهادی ویرا در پذیرفتن مسئولیت سیاسی تازه کمابیش روشن می نماید.

گذشتهٔ امین‌السلطان بهیچ‌وجه قابل دفاع نبود، گذشته‌ای بد و گرانبار. خاصه دو قرارداد وام از روس بدنامی به‌بار آورد، و خود بدان آگاه بود. او زیر بار سومین قرضه نرفت و از صدارت معزول گردید (جمادی‌الثانی ۱۳۲۱). سیاستمداران ما معمولاً عادت ندارند که به‌خطاهای خویش اعتراف کنند، از آنکه خودپرست بودند و فضیلت و آزادگی نداشتند. اگر هم به‌فشار افکار عمومی یا به‌هر دلیل دیگری مجبور به‌پاره‌ای اعترافات گشتند، مسئولیت غلط کاری‌هاشان را یا سربسر به‌گردن دیگران (خودی و بیگانه) انداختند، یا در توجیه رفتارشان بهانه‌ها تراشیدند. امین‌السلطان این اندازه اقرار کرد: در وزارت خود «خطایی نکردم مگر قرضهٔ دوم که پس از تجربهٔ اول نبایست بکنم» برای اینکه همهٔ آن قرضه صرف هوی و هوس شد.[2] بعدها به‌محمدعلی شاه هم گوشزد کرد:

---

۱. کابینه‌های میرزانصرالله خان مشیرالدوله و سلطانعلی‌خان وزیرافخم.

۲. مخبرالسلطنه، گزارش ایران، بخش سوم، ص ۱۸۳.

قرض‌های هنگفتی که «با شرایط سیاسی سنگین» از روس گرفت بربادرفت، فقط «بدنامی‌اش پیش مردم برای او باقی ماند».[۱] او قضیهٔ قرضه را که در ضمیر ناهشیارش اثر گذاشته بود، به‌هر فرصتی به‌میان می‌کشید. در صحبت با اسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس گفت: او طرح قرضهٔ سوم را به‌این دلیل رد کرد و استعفا داد که «شرایط این قرض شاه را به‌وضعی مشابه امیر بخارا تنزل می‌داد». وزیر مختار روس به‌طعنه گفته بود: «بخارا مملکتی است ثروتمندتر و مرفه‌تر از ایران». جواب آن وزیر به‌تقریر خودش این بود: «ممکن است همینطور باشد، اما او حاضر نیست وزارتی را بپذیرد که زیر انقیاد دولت دیگر باشد. و اگر قرار باشد که او صدراعظم فرمانروای مستقلی نباشد، ترجیح می‌دهد که از اصل منصب و شغلی نداشته باشد». چون شاه در تحصیل پول اصرار داشت، ناچار از صدارت استعفا داد. «حالا هم اگر همان شرایط را پیشنهاد کنند، او مقاومت می‌کند و رد خواهد کرد».[۲]

وزیر معزول راهی سفر دور جهان شد. به‌هر کجا به گفتگوی سیاسی نشست، ظاهراً تجربهٔ ژاپن ذهنش را ربود. در نامهٔ خصوصی‌اش می‌نویسد: «سفر بنده فقط همان قسمت ژاپن آن بی‌ثمر و نتیجه نبود، هم برای خودم و هم برای دوستان و آشنایانم. و از آنچه دیده بودم چیزی نوشتم».[۳] در صحبت با امپراطور ایتو بنیانگذار نظام مشروطهٔ ژاپن، و با کاتسورا رئیس‌الوزرا که در تدارك جنگ با روس بود، سخن از ترقی آن کشور رفت. آنها از گرفتاری‌هاشان در تعرض مغرب زمین و تحمیل کاپیتولاسیون (مثل ایران) گفتند. اما با نشر معارف جدید، وضع قوانین نو به‌اقتباس از اروپا، و پیشرفت صنعتی و اقتصادی ـ آن عهدنامه‌ها را برهم زدند. امین‌السلطان به‌اسلامبول که رسید (صفر ۱۳۲۲) در دیدار با سفیر انگلیس مسألهٔ رفورم را در ایران به‌میان آورد و گفت: اگر بار دیگر زمام امور را به‌دست گیرد، آنچه از سفر خود به‌ژاپن و مغرب زمین تجربه آموخته به‌کار خواهد گرفت. «ایران را هیچ‌چیز نجات نخواهد داد مگر یك رشته اصلاحات عمیق»، و این کار بدون

---

۱. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).
۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).
۳. مجموعهٔ اسناد ملکم، نامهٔ امین‌السلطان به ملکم، نوشاتل، ۱۵ اوت [۱۹۰۶]، (۳ رجب ۱۳۲۴).

بستن مالیات‌های سنگین ممکن نخواهد بود. او به مخالفان اصلاحات نیز اشاره‌ای کرد.[۱] البته تجربهٔ ژاپن برای هر بیننده‌ای خیره کننده و عبرت‌انگیز بود، گرچه قیاس ایران و ژاپن بیوجه بود. به‌هرحال، آن وجههٔ نظر انفعالی صدراعظم سابق بود در زمان معزولی. به‌عقیدهٔ او: «از خواب چندین هزارساله بیدار شدن مردم لازم است که حالا می‌بینم خوشبختانه شروع شده است. و اگرچه مدتی طول خواهد داشت ولی آخر درست خواهد شد».[۲]

گفتیم شاه امین‌السلطان را فراخواند. او موضع خود را ضمن نامهٔ خصوصی‌اش چنین بیان می‌کند:

«بنده را به‌اصرار خواسته‌اند... اگر نروم خلاف حقوق وطن‌پرستی حساب می‌کنند. اگر در ورود آنجا بنده را برای کار خواسته باشند ولی لوازم کار را به‌طوری که مقتضی عصر حاضر است قبول نکنند، بدانید که از دست بنده بکلی خلاص نشده‌اید» یعنی باز می‌گردد به‌همان هتل کوچولو در فرنگ. و می‌افزاید: قصدش این است که به‌پادشاه ثابت کند که مقام خود را «در همین وضع سلطنت که امروز تمام سلاطین اروپا دارند داشته باشد، گوش به‌حرف بادمجان دور قاب‌چین‌ها ندهند، و با کمال دوستی پدرانه به‌ترتیب این قرار جدید بپردازند. اگر شنیدند، بنده هم هرقدر بتوانم خدمت و کمك خواهم کرد، ورنه مرخص خواهم شد.»[۳]

گزارش‌های رسمی اخبار دقیق‌تر و مبسوط‌تری به‌دست می‌دهند. امین‌السلطان مسئولیت سیاسی را به‌طور مشروط پذیرفت، و شرایط خود را در پیامی به‌وسیلهٔ شوهرخواهرش محمدعلی‌خان امین‌السلطنه به‌شاه فرستاد بدین مضمون: ۱) او متعهد به‌قبول مقام رئیس‌الوزرایی نیست تا اینکه در بازگشت به‌تهران اوضاع را مطالعه و با شاه صحبت کند؛ ۲) پادشاه از او انتظار نداشته باشد که «با پارلمان به‌معارضه برآید و شدت

---

۱. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل دربارهٔ مسافرت امین‌السلطان، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. مجموعهٔ اسناد ملکم، نامهٔ امین‌السلطان، به مأخذ قبلی.

۳. مجموعهٔ اسناد ملکم، نامهٔ امین‌السلطان به‌ملکم، لوزان، ۲۳ مارس ۱۹۰۷ (۸ صفر ۱۳۲۵).

عمل به‌خرج دهد»؛ ۳) به‌علاوه پادشاه بایستی «به کنستی‌توسیون که به‌طور رسمی به‌مردم اعطا گردیده وفادار باشند».

آن شرایط را دبیر سیاسی سفارت انگلیس در گفتگوی با وکیل‌السلطنه برادر امین‌السلطان به‌دست آورد. و همانجا می‌خوانیم: وکیل‌السلطنه که برادرش را در تصمیم گرفتن راهنمایی نمود خاطرنشان کرد: مشروطه‌خواهی «نهضت طبیعی است و نشانهٔ عصیان واقعی مردم علیه ظلم و حکمرانی بد... نه می‌توان پیشرفت این نهضت را سد کرد و نه‌باید به‌جلوگیری آن برآمد». سفارش او به‌امین‌السلطان این بود که در بازگشت به‌ایران با دستهٔ ارتجاعی دربار دمساز نگردد بلکه سعی کند «در ایجاد تفاهم میان سلطنت و پارلمان».[1]

مکمل آن معانی گفتگوی خود امین‌السلطان با سرادوارد گاسچن[2] سفیر انگلیس در وین است که ضمن آن عقایدش را تشریح نموده. گاسچن می‌نویسد: امین‌السلطان هنوز ریاست وزرایی خود را مسلم نمی داند مگر اینکه «بتواند شاه را با عقیدهٔ خودش همراه گرداند، ورنه به‌یقین تن به‌مسئولیت نخواهد داد». صدراعظم سابق افزود: «ایران باید با زمانه پیش برود و حکومت پارلمانی برقرار بماند». استنباط کلی‌اش این بود که: شاه فعلاً با آن نظر موافق نیست و نزدیکان درباری او را «به‌اقدامی کودتا مانند و انحلال مجلس ملی ترغیب می کنند». اما تصورش این است که بتواند شاه را از این کار برحذر دارد و او را متقاعد گرداند که «کودتا چه اندازه برای آیندهٔ مملکت مهلك خواهد بود... و اگر نتواند شاه را از آن فکر منصرف نماید مقام صدارت را نمی‌پذیرد». امین‌السلطان این انتقاد را هم نمود که چون دستگاه پارلمانی به‌عجله و دست‌پاچگی برپا گشته، و پارلمان فرصت نیافته که اختیاراتش را مشخص سازد، تصور می کند قدرت قانونگذاری و اجرایی هر دو دربست در تصرف اوست. از اینرو تعیین تکالیف مجلس و سلطنت و دولت، از عمده دشواری‌های هر دولتی خواهد بود.[3]

---

۱. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. E.GOSCHEN

۳. انگلیس، سرادوارد گاسچن به گری، ۵ آوریل ۱۹۰۷ (۲۱ صفر ۱۳۲۵).

مضمون آن گفتگو را سفیر انگلیس به‌دستور دولت خویش به آگاهی همقطار روسی‌اش در وین رسانید. به‌علاوه، در آن گزارش می‌خوانیم که امین‌السلطان موضوع مذاکرات روس و انگلیس را دربارهٔ ایران که هنوز امتداد داشت (و به قرارداد ۱۹۰۷ انجامید) به‌میان کشید، و «بدگمانی»اش پنهان نکرد. می‌دانیم او پیشتر نیز در سفر لندن در این خصوص با وزیر امورخارجهٔ انگلیس گفتگویی داشته بود. او در نامهٔ خصوصی می‌نویسد: «در موقع ساخت و پاخت روس و انگلیس هرقدر می‌توانستم در لندن دست‌وپایی کردم که مسألهٔ انتگریته و حقوق ایران به‌یك‌اندازه محفوظ مانده باشد».[1] اما نه امین‌السلطان در روند آن مذاکرات تأثیری گذارد، و نه حتی مقامات رسمی دولت ایران. همین اندازه بود که او به‌عنوان مرد سیاسی که مسئولیت رسمی نداشت و در آن زمان صحبت رئیس‌الوزرایی‌اش هم مطرح نبود، در آن قضیهٔ بسیار مهم سکوت نکرد.

مفاد روشن و زباندار آن اسناد معتبر (خصوصی و رسمی) باطل می‌کند عقیدهٔ تبلیغگرانی را که از پیش ندا سردادند که امین‌السلطان به‌داعیهٔ زمامداری برای برانداختن مجلس با محمدعلی شاه تبانی کرده و عازم ایران است. نقاد روشن‌اندیش هرچه هم شکاك باشد این افسانه را نمی‌پذیرد. دانستیم که او هنوز تعهدی به‌قبول ریاست وزرایی نسپرده بود، مواضعه و بست و بندی در کار نبود، و به‌حسن‌نیت شاه هم اعتقادی نداشت. ازنظر روانشناسی سیاسی او که در دوران حکومت مطلقه به‌جاه و مقام و مکنت و همه‌چیز رسیده بود مگر نیکنامی، در حالت انفعال نفسانی خیال می‌کرد به‌جبران گذشته شاید کاری از دستش برآید. او زیرك‌تر از آن بود که نیروی انگیزش حرکت مشروطه‌خواهی را تمیز ندهد، چنانکه به‌درستی تمیز داده بود. درعین‌حال، این شرط بزرگ همیشه باید مورد ملاحظه باشد که اهل سیاست را به مأخذ کردارشان نه ادعایشان بایستی مورد قضاوت قرار داد، خاصه پس از آنکه به‌لغزشگاه قدرت گام نهند که سخت لغزنده است. اکنون که مهمترین مدارك تاریخی داخلی و خارجی دورهٔ حکومت او را در دست داریم، دشوار نیست که به داوری خونسرد و عقلانی بنشینیم.

---

۱. مجموعهٔ اسناد ملکم، نامهٔ امین‌السلطان به‌ملکم، ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ (۲۳ شوال ۱۳۲۴).

پیش از آمدن امین‌السلطان به ایران، قضیهٔ بازگشت او در دو جلسهٔ مجلس (۲۲ و ۲۹ صفر) به‌میان کشیده شد. دو نمایندهٔ آذربایجان بر او تاختند. تقی‌زاده گفت: «تمام امتیازات و ناموس مملکت را او به‌باد داده است... اگر امین‌السلطان وارد این مملکت شود، دیگر باید از اهل ایران مأیوس شد که حمیّت ندارند». آن نماینده عبارت دیگری هم افزوده بود که به‌عمد و به‌شیوهٔ خلاصه‌نویسی مذاکرات حذف گشته اما در گزارش رسمی آمده بدین مضمون: «امین‌السلطان بزرگ‌ترین خائنین است و لقب شایستهٔ او خائن‌السلطان است و باید محاکمه شود».[1] همان نماینده بار دیگر بر او حمله برد و این مرتبه آمیخته با چاپلوسی نسبت به‌محمدعلی شاه:

«اعلیحضرت پادشاه با ما همراه و روح و جسم مبارکش مال ماست. پس ما باید جسم و روح مبارك او را محفوظ بداریم و نگذاریم شیاطین انسی اذیت نمایند. و حق ماست اشخاصی که این جسم و روح را اذیت می‌کنند، از دور آن وجود مبارك دور نماییم... آن کسی که خاك ما را به‌خارجه فروخته است و ترقی این دولت را به‌واسطهٔ استقراض عقب‌انداخته، نباید در این خاك باشد و این خاك می‌گوید میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان نباید وارد این مملکت بشود. اگر می‌خواهید این مجلس قوام داشته باشد، اولاد ناخلف ناپسری خائن این خاك نباید بیاید. و باید نگذاریم این اشخاص مسلط شوند».

آن بیانات را نمایندهٔ دیگر آذربایجان (میرزا ابراهیم آقا) تکمیل کرد، و در واقع یك پرده بالا گرفت: «باید منصفانه از اهل مجلس سؤال نمود: جهت اینکه در عرض دوازده سال دو دفعه ایران باید یتیم شود چیست؟ آیا شهید شدن شاهنشاه شهید سبب غیر از مخالفت ملت با دولت بود، و سبب این مخالفت که شد؟ و آیا می‌توان تصدیق نکرد که اعلیحضرت مظفرالدین شاه... مسموم غصهٔ استقراض کثیره نشد»؟

آن دو نمایندهٔ تبریزی حق داشتند که نسبت به‌ریاست وزرایی امین‌السلطان

---

۱. انگلیس، گزارش اخبار مجلس، جلسهٔ ۶ آوریل (۲۲ صفر)، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۲۰ آوریل ۱۹۰۷ (۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵). در گزارش اخبار مجلس با تصریح به‌نام سخنران، لفظ «خائن‌السلطان» به‌حروف لاتین ثبت شده.

به‌اعتراض بر آیند. کارنامهٔ آن وزیر هم درخور نکوهش بود. اما دیگر حرف‌های آنها لفاظی سیاسی و عاری از صداقت بود: از «روح و جسم مبارك» محمدعلی شاه سخن راندن شیوهٔ نوکر درباری بود نه شایستهٔ نمایندهٔ معترض از دستهٔ اجتماعیون؛ آن پادشاه را با مجلس و مشروطگی «همراه» شمردن تملق گویی خنکی بود؛ خالی از زهرخند نیست که نمایندهٔ اقلیت مجلس شاه را بستاید و امین‌السلطان نسبت به‌مشروطه‌خواهی همان پادشاه بدگمان باشد؛ دق مرگ شدن مظفرالدین شاه از «غصهٔ استقراض» پاك یاوه است و مگر نه‌اینکه او در فرنگ از پول قرضه اسباب‌بازی کودکانه خریده بود؛ ملت ایران از ترور ناصرالدین شاه نه یتیم شد و نه بر سوگ او نشست پادشاهی که جبار بود و در عقب‌ماندگی ایران از ترقی جدید محکومیت تاریخی دارد؛ از جنّ و انس سخن گفتن و دربارهٔ آن سه پادشاه آن‌همه نامربوط بهم بافتن نه نشانهٔ آزادگی است و نه شعور سیاسی.

مجلس بر آن اعتراض‌های تند و گزنده وقعی ننهاد. هفته بعد امین‌السلطان به‌انزلی رسید.[1] حکومت رشت تلگرافی به‌مجلس فرستاد دایر براینکه: امین‌السلطان خواست وارد شود گروهی از اهالی راه ندادند ـ «تکلیف را معین فرمایید». آن تظاهرات را انجمن محلی انزلی راه انداخت و با سایر دسته‌های مجاهدین و اجتماعیون بادکوبه و تهران پیوستگی داشت. اکنون مجلس به گفت و شنود نسبةً کوتاهی نشست. یکی گفت: «اگر بخواهیم بگوییم او نیاید باید تمام بروند». دیگری افزود: هشت ماه پیش از تشکیل مجلس ملی او در فرنگستان با امین‌السلطان صحبت داشت و «از بابت قرضهٔ اخیر خیلی اظهار پشیمانی و ندامت می کرد» و معتقد بود حکومت ما باید «مشروطه و مقننه باشد». به‌عقیدهٔ یکی از نمایندگان هم اگر قرار باشد همهٔ این اشخاص را خارج کنیم ده نفر برای ما باقی نمی‌ماند. بیاییم تجربهٔ تازه کنیم ـ «اگر مملکت اصلاح پیدا کرد، می‌دانیم که او کرده و قلب شاهنشاه را برگردانده. و اگر اصلاحی نشد و فتنه ظاهر شد، این ملت اول کاری که با

---

۱. امین‌السلطان که از توطئهٔ عناصر افراطی اندیشناك بود، به بادکوبه نرفت و یکسره به‌انزلی آمد. آن عناصر که انتظار ویرا می کشیدند تا کارش را بسازند، دیگری را به‌جای او گرفتند و هدف گلوله قرار دادند. اما زخم کاری نبود و کشته نشد.

یك مستبد خواهد کرد با او خواهد بود». مجتهد طباطبایی متذکر گردید: آن وزیر نوکر دولت است و دولت او را خواسته است، «اگر فسادی از او ظاهر شد البته حق مجلس و ملت است که شکایت نموده و رفعش نمایند».

رأی مجلس براین قرار گرفت که: «درورود امین السلطان رد ع ومنعی نیست». و دستور صادر گردید که از بلوا جلوگیری شود. مجلس آن تصمیم را به اکثریت هفتادوهفت رأی در مقابل چهار رأی مخالف و نه رأی «سکوت» (ممتنع) گرفت. ماهیت آن اکثریت قاطع محل نظر است. درست است که اصرار محمدعلی شاه در بازگشت امین السلطان بدگمانی ذهنی برخی را برانگیخت. اما مجلس که نسبت به نیت باطنی شاه بدگمانی واقعی داشت و در امین السلطان این کفایت را می‌شناخت که در برابر سلطنت استقامت ورزد، عاملی بود که موقع سیاسی او را قوت بخشید. به‌علاوه، مجلس که از ناتوانی حکومت مرکزی و تهدید هرج و مرج بیش از اندازه اندیشناك بود ـ نسبت به‌زمامداری او نظر مساعد یافت، وزیری که در توانایی و شایستگی از شهرت افسونی و مبالغه آمیز برخوردار بود. به‌عبارت دیگر، موضع مشکوك شاه و اوضاع عمومی بهم ریخته بود که ریاست وزرایی او را آسان و ممکن گردانید.

امین السلطان به‌ورود پایتخت (۱۳ ربیع الاول) یکسره به‌دربار رفت. او و شاه به‌خلوت نشستند. مستشارالدوله که به‌تصریح خودش دوسه روز پس از آمدن امین السلطان با او ملاقات کرد، بیانات ویرا چنین آورده: «قول شرف داده‌ام که به‌استحکام مبانی مشروطیت سعی نمایم. اگر این جوان (شاه) با عقاید من همراهی کرد، امیدوارم از عهدهٔ قولی که داده‌ام برایم. اگر او را در صراط مخالف دیدم و نتوانستم قانعش کنم، از همان راهی که آمده‌ام برمی گردم».[1] مستشارالدوله خود افزوده: «در اوایل امر چون مقصود جلب موافقت اتابیك» بود، شاه پیشنهادهای او را پذیرفت. این سخن راست می‌نماید. باموافقتی که به‌دست آمد، امین السلطان مسئولیت دولت را قبول کرد و کابینه‌اش را پس از یك هفته تشکیل داد.

---

۱. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۳۴.

خطابهٔ امین‌السلطان در مجلس، به‌مناسبت معرفی هیأت وزیران جدید (۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) زمینهٔ آن توافق را به‌دست می‌دهد. او سخن خود را با این مطلب آغاز کرد: اعلیحضرت با قانون کنستی‌توسیون همراهی دارند و «ما هم که وزرا هستیم معاهده نمودیم که بااساس این کنستی‌توسیون همراه باشیم و احکام او را اجرا نماییم». شاه که از «طریقهٔ کنستی‌توسیون سایر ملل متمدنه» استفسار نمودند، عرض شد: «باید هیأت دولت با مجلس ملی متحد و متفق باشند تا اجرای احکام و پیشرفت مقاصد به آسانی بشود». و افزود: «برخلاف آنچه متصور اذهان شده» پادشاه کمال مساعدت را با مجلس و ملت دارند، و ما هم آماده‌ایم که به‌اتفاق مجلس کاری کنیم که مایهٔ سرافرازی ما بشود. حال که پادشاه «به‌میل مبارك ساعی در پیشرفت این اساس می‌باشند، دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که به‌جدّ و جهد اقدام در امورات نشود». سایر دولتها هم «منتظرند که ما چه خواهیم کرد» چنانکه روزنامه‌های فرنگستان روزانه یك ستون خبر در اوضاع سیاسی مملکت ما انتشار می‌دهند.

نایب رئیس مجلس (امین‌الضرب) که ریاست جلسه را داشت اظهار کرد: «ما هیأت وزرا را صادق‌القول می‌دانیم». رئیس‌الوزرا گفت: ما وزرا نشستیم و معاهده بستیم در همکاری با مجلس و اجرای مصوبات آن و «به تمام ملت هم باید اعلان داد که دولت با ملت همراه است».[1]

امین‌السلطان سخنور و سیاستمدار پارلمانی توانایی نبود، گرچه در هوش سیاسی و کاردانی برتر از همهٔ رئیس‌الوزراهای این دوره بود. سخنرانی‌اش در مجلس چندان قوتی نداشت. مهم این بود که وفاداری دولت را به آیین کنستی‌توسیون و مسئولیت دستگاه اجرایی را در برابر پارلمان اعلام کرد؛ دولت مجری مصوبات مجلس است. او به‌عنوان

---

۱. دربارهٔ مذاکرات همین جلسهٔ مجلس در گزارش وزیر مختار انگلیس می‌خوانیم: مخبرالسلطنه وزیر معارف گفت: وزیران «پیمان کتبی بستند که با مجلس همکاری نمایند و به کنستی‌توسیون وفادار باشند. و تقاضا کرد که گذشته فراموش شود و همگی برای مقصد مشترك همراهی کنند». (انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۳ مه ۱۹۰۷). اما درصورت مذاکرات مجلس سخنی از مخبرالسلطنه یا وزیران دیگر ثبت نشده‌است.

رئیس‌الوزرا شاید نمی‌توانست جز این بگوید که پادشاه «به‌میل» خویش ساعی به‌پیشرفت قانون مشروطگی می‌باشد. همهٔ شواهد موجود حکایت از این دارد که آن تکلیف را بر گردن شاه گذارده بود.[1] با تأکید بر پیمان جمعی وزیران که نشستند و عهد بستند در اشتراك مساعی با مجلس ملی، خواست این بدگمانی را که در اذهان تلقین گشته بود بزداید که از جانب او و کابینه‌اش نقشهٔ مرموزی علیه مجلس و مشروطگی در کار نیست.

ترکیب کلی این کابینه چندان تفاوتی با دو کابینهٔ پیشین نداشت. اما وزیر جنگ کامران میرزا مجبور گردید به‌مجلس بیاید و به‌طور رسمی معرفی شود. رندان مضمون کوك کردند: بیچاره نایب‌السلطنه در حضور مشهدی باقر بقال نشست، و می‌لرزید که مبادا بر او ایرادی بگیرند. پس از عزل او مستوفی‌الممالك دموکرات مآب وزیر جنگ شد. قرار بود احتشام‌السلطنه سفیر و نمایندهٔ ایران در کمیسیون سرحدی، به‌وزارت امورخارجه گمارده شود. ولی بحران ناگهانی در روابط ایران و عثمانی، بازگشت ویرا به‌تعویق افکند. ناصرالملك وزیر مالیه و فرمانفرما وزیر عدلیه بود. مخبرالسلطنه وزیر معارف عملاً سخنگوی دولت در مجلس بود.[2] برای هر وزارتخانه‌ای هم معاون رسمی

---

۱. این قضیه در اخبار شهری هم انعکاسی داشته: در گزارش خصوصی یکی از مدیران وزارت پست می‌خوانیم: راجع به گفتگوی شاه و امین‌السلطان «معلوم شد آنچه به‌ایشان گفته شده بود که باید مجلس را بهم زد، قبول نکرده و اظهار کرده بودند: اگر دولت بخواهد اقدامی برخلاف مجلس نماید چیزی نمی‌گذرد که بکلی سلطنت از میان رفته، دست شما و خانوادهٔ شما از این مقام کوتاه خواهد شد». او در قبول مسئولیت شرایطی گذارده ازجمله «همراهی دولت با خیالات مجلس». در همان گزارش آورده: روزی که وزیران برای معرفی از پله‌های عمارت مجلس بالا می‌رفتند، مردك ترکی جلو ایشان را گرفته می‌گوید: «آی اتابك، امروز از برای همراهی به‌ملت به‌مجلس آمده‌ای یا برخلاف؟ هر خیالی داری بگو تا من تکلیف خودم و شما را معین کنم». او به‌خونسردی جواب داد: آمدن من به‌اینجا «محض همراهی با خیالات ملت است، اگر غیراز این بود حاضر نمی‌شدم و به‌این نقطه نمی‌آمدم». (گزارش میرزاخلیل‌خان شیبانی، مجلهٔ یغما، سال ۱۶، شمارهٔ اول).

۲. سایر وزیران عبارت بودند از: علاءالسلطنه وزیرخارجه، مهندس‌الممالك وزیرفواید عامه، وزیر همایون، وزیر تجارت. فرمانفرما در اواخر جمادی‌الثانی به‌حکومت آذربایجان منصوب شد، و علاءالملك به‌عنوان وزیر عدلیه معرفی گردید، گرچه وزارت او بیش از چند ساعت نپایید.

معین شد که در کمیسیون‌های مجلس شرکت جوید. کابینهٔ جدید به نظم پارلمانی در آمد.

از نظر حقوق اداری به نکته‌ای توجه دهیم. امین‌السلطان به عنوان «وزیر داخله» نه «رئیس الوزرا» کابینه‌اش را به مجلس معرفی کرد و گفت: برای خدمت «به عنوان وزارت داخله منتخب شده‌ام و به خصوص خدمتگذاری وزرا را دارم». مجلس همانجا تفسیر کرد: «مقصود رتبهٔ رئیس‌الوزرایی است». چنانکه پیشتر اشاره کردیم در قانون اساسی مقام «رئیس‌الوزرایی» نیامده. از اینرو هر کس بالفعل این مسئولیت را به عهده داشت می‌بایستی متصدی مقام رسمی وزارت هم باشد، ورنه از نظر قانونی هیچکاره بود. بدین قرار رئیس‌الوزراهای مجلس اول، مسئولیت وزارتخانه‌ای (داخله یا مالیه) را هم به عهده گرفتند. پس از این مقام رسمی ریاست وزرا در عرف پارلمانی و اداری تثبیت گشت.

نکتهٔ دیگر اینکه قاعدهٔ رأی اعتماد به کابینه هنوز جزو آداب پارلمانی نشده بود. بیان نایب‌رئیس دلالت ضمنی داشت بر اعلام اعتماد نسبت به هیأت وزیران. از اقلیت مخالف ایرادی شنیده نشد. آنرا نباید تعبیر به اتفاق آرای مجلس در تأیید کابینهٔ امین‌السلطان نمود. بلکه موقع سیاسی دولت تازه را بر رویهم باید به مأخذ رأی گیری سابق (در تصویب بازگشت امین‌السلطان) شناخت. آنجا از نود رأی جمع حاضران (که معمولاً بیش از این رقم نبود) ۷۷ رأی موافق داشت، ۴ رأی مخالف و بقیه رأی ممتنع دادند. آرای چهار نفری را باید مأخذ کلی اقلیت مخالف دولت در مجلس شمرد.[1] دولت امین‌السلطان تا پایان عمر چهارماهه‌اش از پشتیبانی مجلس برخوردار بود.

باید دانست که ما هنوز اپوزیسیون صحیح پارلمانی نداشتیم. از آغاز کار مجلس رهبری آنچه را که «اپوزیسیون» خوانده‌اند، سعدالدوله به عهده داشت. او معتقد به «ترقی سریع‌تر» دستگاه مشروطهٔ پارلمانی و نمایندهٔ «رادیکالیسم» سیاسی بود.[2] بدون تردید

---

۱. یکی از ناظران وقایع می‌نویسد: «فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امین‌السلطان موافق نبوده، اکنون آمده با او مخالف‌اند... این چند نفر دستهٔ کوچکی تشکیل داده به نام اقلیت در مقابل اکثریت هنگفت مجلس... امین‌السلطان تصور می‌کند تعرض مجاهدین به او در ورود به ایران، به تحریک این جمع بوده است». (دولت آبادی، حیات یحیی، جلد ۲، ص ۶-۱۲۵). مستشارالدوله از این دسته به «افراطیون مجلس» یاد می‌کند (یادداشت‌های تاریخی، ص ۳۳).

۲. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، بخش اول از اسپرینگ رایس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

شایسته‌ترین متفکر حکومت انتخابی در مجلس اول بود، سخنور و دلیر. با مدافعات اصولی و قاطعش در برابر دولت ـ پایگاه سیاسی معتبری در میان همهٔ رده‌های مجلسیان به‌دست آورد که «در مجلس مطاعیت غریب» به‌او بخشید.[۱] اما نمی‌شود او را نمایندهٔ اقلیت اپوزیسیون خواند، بلکه از پشتیبانی جناح بسیار وسیع مجلس بهره‌مند بود. جمع چهارپنج نفری که حالا به‌عنوان «تندروان» یا «افراطیون» به‌وجود آمد، نه نمایندهٔ رادیکالیسم سیاسی بود و نه خصلت اقلیت اپوزیسیون پارلمانی را داشت. تحلیل ما از گروه‌بندی پارلمانی و در ربط تفکر اجتماعی و سیاسی روشن نمود که اندیشه‌های رادیکال همواره از جانب نمایندگان ترقیخواه مجلس عرضه گشت، همچنانکه مبتکران نقشه‌های ترقی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی از همان رده بودند.[۲] تاریخ سیاسی مجلس هیچ فکر بدیع و نقشهٔ مترقی از آن اقلیت تندروان نمی‌شناسد. صفت مشخص آن دسته پرخاشگری و درشتگویی بود، و حال آنکه با روش اصولی و منطقی می‌توانست مسئولیت اپوزیسیون را در مجلس ایفا کند که خود خدمتی بود به‌نظام پارلمانی. شگفت است که مجلس از آغاز آن اقلیت افراطیون را به توطئه و اسباب‌چینی شناخت. دقیقاً همان اوان ممتازالدوله (سومین رئیس مجلس) نوشت:

«بعضی‌ها که محتاج به‌عرض اسم آنها نیست برای آنکه بتوانند پاره‌ای اسباب‌چینی‌ها نمایند، میان مجلس شهرت می‌دادند که ایشان (امین‌السلطان) بر ضدمجلس هستند و غیره. ولی نگران نباشید گمان نمی‌کنم که مردم به‌حرف این قبیل اشخاص گوش بدهند، به‌علت اینکه اکثر مردم از خود آن اشخاص خیلی دلتنگی و رنجیدگی دارند. آسوده خاطر باشید که هیچ نمی‌توانند بکنند».[۳]

عقیدهٔ ممتازالدوله سنجیده است که تندروان در مجلس و نزد مردم اعتبار و پایگاهی نداشتند. اما به‌ذهن او نرسید که اگر پس از آن ائتلافی از مجموع عناصر افراطی تحقق یابد (چنانکه یافت) و به‌خشونت رفتار دست می‌بردند (چنانکه بردند) ـ می‌توانستند در

---

۱. جلد اول، ص ۳۶۳.

۲. رجوع شود به جلد اول، ص ۳۵۹ و بعد.

۳. تصویر نامهٔ ممتازالدوله به برادرش، ۲۴ محرم ۱۳۲۵ (صفائی، رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۶۲۱).

سیر حوادث تأثیر گذارند ـ و چنان نبود که «هیچ نمی‌توانند بکنند». به‌این مبحث خواهیم رسید.[۱]

وجههٔ‌نظر امین‌السلطان را پیش از بازگشت به ایران و نظرگاهش را در فرض قبول مسئولیت دولت، تا آنجا که مدارك تاریخ امکان داد، شناساندیم. مضمون نخستین خطابهٔ او را در مجلس نیز شنیدیم. در تکمیل آن بحث و انتقاد برآورد کلی او به‌عنوان رئیس‌الوزرای عصر مشروطه دربارهٔ اوضاع عمومی، به‌تقریر خودش این بود: کیفیات سیاسی دوران سابق بکلی تغییر یافته ـ «حالا عامل سومی وجود دارد که عامهٔ مردم است و دولت و مجلس باید آنرا جدی بگیرند».[۲] باز به‌بیان خود او: مصلحت سلطنت و پارلمان در این است که «با گذشت‌های متقابل سعی کنند برای یك اتفاق وطن‌پرستانه».[۳] در مجلس اعلام نمود: در ادارهٔ امور باید «بر وفق مشروطیت رفتار کرد»؛ تا تدوین متمم قانون اساسی همهٔ تصمیم‌های مهم اجرایی باید در کمیسیون مشترك دولت و مجلس گرفته شوند یعنی «در اتفاق هیأت مقننه و مجریه». به‌علاوه تمام احکام باید به‌اطلاع عامه برسد و «ملت هم همراهی نمایند... و بدانند که این ترتیب فقط از جانب وزرا نیست، از جانب تمام ملت است». در تأیید مسئولیت پارلمانی هیأت دولت بار دیگر در مجلس اعلام کرد: «من معنی مسئولیت و مشروطیت را می‌دانم، اگر موانع باشد باید خودمان رفع کنیم والاّ باید استعفا دهیم... در امور پلیتیکی مملکتی اگر خطایی شود البته تماماً مسئول هستند». یعنی تأیید مسئولیت جمعی. براین روال در آخرین اتمام‌حجت کتبی‌اش به محمدعلی شاه، بر حرمت کنستی‌توسیون تأکید نهاد و اخطار کرد: مردم از پادشاه می‌خواهند که «منتها درجهٔ حمایت را از پارلمان بفرمایند». و مسلم است که هر اقدام به‌هر طریقی «غیر از اتحاد دولت با ملت... امور پریشان‌تر و مملکت بی‌سامان‌تر خواهد شد» بلکه به‌فساد و جنگ داخلی می‌انجامد. در نامهٔ رسمی دیگر به شاه نوشت: در رفع مانع و محذور، «قوانین اساسی باید جداً به‌موقع اجرا گذارده شود» و صدور همهٔ

---

۱. رجوع شود به بخش پنجم.
۲. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل دربارهٔ گفتگو با امین‌السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).
۳. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، بخش اول به‌قلم اسپرینگ رایس.

احکام «بر وفق قوانین اساسی» باشد.[۱]

مجموع آن ملاحظات نظرگاه و روش عملی دولت امین‌السلطان را در مناسبات دستگاه اجرایی با مجلس و با سلطنت روشن می‌نماید. آن دلالت داشت بر اتکای کامل هیأت اجرایی به‌مجلس و تأیید مرجعیت نهایی پارلمان. کابینهٔ او کارش را آغاز کرد آنگاه که با سلسله مسائل ناشی از بحران سیاسی و اقتصادی و مالی احاطه گردیده بود. امین‌السلطان نه «منجی» ایران بود چنانکه معتقدان او به‌ساده‌لوحی می‌انگاشتند، نه قصد خیانت به مجلس و مشروطگی داشت چنانکه دشمنان او به نافهمی و بداندیشی تبلیغ مسموم مستمر می‌کردند. بپردازیم به مطالعهٔ آن مسائل و سیاست دولت در برخورد با آن مسائل.

---

۱. دربارهٔ همهٔ آن نکته‌ها صحبت خواهیم داشت.

بخش سوم

مسائل عمومی

۱. امنیت داخلی: مساله حاد سیاسی

هر کابینه‌ای که روی کار می آمد وارث دو مسألهٔ جدی بود: یکی بی‌نظمی و آشوب برخی ولایات که خصلت دوران انتقالی بود؛ دوم تنگدستی مالی که‌از دورهٔ پیش‌از حرکت مشروطه‌خواهی امتداد داشت. به‌علاوه، اختلاف میان دولت و دربار هم ظاهر گشت. گاه ماجراجویی خارجی (مانند تجاوز مرزی عثمانی) نیز تداخل می کرد. این مسائل در کیفیت فعلی و انفعالی برهم تأثیر گذارد و برحدت گرفتاری و مسئولیت دولت افزود.

امنیت عمومی طبعاً مورد توجه دستگاه حکومت و مجلس هردو بود. تبدیل سریع نظام مطلقه به‌مشروطه، ناگزیر مقداری بی‌نظمی و اغتشاش به‌همراه آورد ـ گرچه در گسترش آن معمولاً گزاف گفته‌اند. نظام سیاسی جدید باب طبع ملاکان عمده و قدرتمندان محلی و حکام قدیمی که حکومت برخی نواحی را میراث خود می‌دانستند ـ نبود. آنان عاملان ناآرامی و آشوب بودند. گاه نیز شاهزادهٔ دیوانه‌وش (مانند سالارالدوله) به‌داعیهٔ تاجداری برمی‌خاست. مواردی هم پیش می آمد که علت بی‌نظمی در خودش بود. به‌مثل چون کیفیت روابط قانونی انجمن‌های ولایتی و ایالتی با دستگاه حکومت هنوز مشخص نگشته بود، تصادم میان آن دو مرجع هنگامه برمی‌انگیخت و در ادارهٔ امور تأثیر نامطلوب داشت. یا اینکه بر سر انتخاب انجمن‌های ایالتی زد و خورد درمی گرفت. حوزهٔ شمول این وقایع و آثاری که بر آنها مترتب بود بکلی متفاوت بود. برداشت یکی از ناظران خارجی دربارهٔ نظم و امنیت عمومی و ناآرامی‌ها در نخستین سال حکومت مشروطه این است:

«گرچه اوضاع عمومی ایران درسالی که گذشت رضایت‌بخش نبود ـ اما ممکن بود از این هم خیلی بتر باشد. حکومت مرکزی تا آنجا که توانسته در حفظ نظم کوشیده است

و در این کار حسن نیت هم داشته. اما دولتی که نه پول دارد و نه قشون، و دسیسه‌های شاه هم برای بی‌اعتبار کردن نظام سیاسی جدید در کار باشد ـ اگر اوضاع عمومی مملکت حکایت از نوعی آنارشی آرام بنماید، حقیقةً ناشی از طبع مسالمت‌جوی مردم ایران است. باتوجه به اینکه قدرت اجرایی در پایتخت و ولایات نیمه‌فلج گشته، در واقع بروز بی‌نظمی و آشوب خیلی کمتر از آن بوده که انتظارش می‌رفت».[۱]

برسر هر واقعه و شرح جزئیات آن معطل نمی‌شویم. بلکه از سیاست کلی دولت و چند قضیه‌ای که نمودار اوضاع عمومی است و مردم را برانگیزاند، سخن می گوییم. خاصه به گفت و شنود مجلس و دولت که مهمتر از ماهیت خود آن حوادث است، توجه می‌دهیم.

دولت در ادای تکلیف خود در حفظ نظم و امنیت کشور، اشتراك مساعی مجلس را خواست. و پیشنهاد کرد که «کمیسیون دائمی امنیت ولایات» مرکب از چند وزیر یا معاونان آنان و چندتن از نمایندگان مجلس برپا گردد. استدلال دولت این بود: از آنجا که دو قانون دستورالعمل حکام و انجمن‌های ایالتی و ولایتی هنوز به تصویب نرسیده، نیکوتر این است که مسائل امنیت نواحی فعلاً در کمیسیون مشترك مزبور مطرح گردد که «از روی شور و مشورت» تصمیم گرفته شود، و دولت اجراکنندهٔ مصوبات آن باشد. دولت آگاه بود که نظم عمومی دربست در مسئولیت دستگاه اجرایی است. اما در وضع فعلی کار کمیسیون مشترك را تدبیر عملی موثری می‌شناخت که به فرونشاندن ناآرامی‌های محلی سرعت و قوت می‌بخشید. ازسوی دیگر، چون تصمیم‌های اجرایی به‌نام مجلس و دولت گرفته می‌شد، انجمن‌های ایالتی و ولایتی کمتر مجال دخل و تصرف ناموجه در ادارهٔ امور عمومی را داشتند. و بالاخره، مایهٔ اعتراض‌های پی‌درپی را که از انجمن‌های محلی به دولت و مجلس می‌رسید، از میان برمی‌داشت.

پیشنهاد تشکیل هیأت مشترك چندان مورد اقبال مجلس واقع نگشت. اما ارزش آن تدبیر عملی به‌جای خود محفوظ بود. چنانکه هر قضیهٔ حادی که رخ می‌داد، مجلس و دولت با مشورت هم تصمیم مشترك می گرفتند. سیاست دولت را معاون وزارت داخله

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، بخش اول از اسپرینگ رایس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۵).

اعلام کرد: تاوقتی که قانون ادارهٔ امور عمومی ایالات و ولایات به تصویب نرسیده، هر تصمیم عمده باید با مشورت مجلس گرفته شود. از اینرو از مجلس خواست: «در تصحیح و تنقیح و تصویب نظامنامهٔ وزارت داخله مجاهدت نمایند که عاجلاً تمام شود، دستورالعمل حکام با نظامنامهٔ انجمن‌های ایالتی هر دو به ایالات فرستاده شود». یعنی اقدام قانونی موازین قانونی می‌خواهد. روشن است که کار کمیسیون مشترك مربوط به نا آرامی‌های ناشی از برخورد میان حکومت نواحی و انجمن‌های محلی بود ـ ورنه دربارهٔ آشوب‌های دیگر چنانکه دولت اعلام کرد قوهٔ مجریه تکلیف خود را می‌داند و به آن عمل می‌کند.

از چند آشوب پرجنجال بگوییم. از روزی که دولت امین‌السلطان روی کار آمد با ماجرای قوام‌الملك شیرازی و حاج آقامحسن عراقی درگیر بود. یك روز پس از معرفی کابینهٔ جدید (۲۱ ربیع‌الاول) مجلس دربارهٔ هر دو قضیه به گفتگو نشست. نمایندهٔ گیلان گفت: دیروز رئیس‌الوزرا «جداً اظهار همراهی کردند. حالا باید مشغول کار شد، ریشهٔ مستبدین را یکی‌یکی سوزاند مثل برق». اما سوزاندن ریشهٔ استبداد و عاملان آن چندان ساده و آسان نبود.

قوام‌الملك از حکام کهنه کار بود، املاك فراوان داشت، خود و فرزندانش به مخالفت با مشروطگی شناخته شده بودند. تلگرافی به امضای «انجمن ملی و اسلامی و علما و اهالی شیراز» به مجلس رسید بدین مضمون: «اهالی فارس بعداز آنکه از قوام‌الملك و دو پسرش مأیوس شدند، و دیدند خیال آنها غیراز تخریب اساس مشروطیت و تحریك چیز دیگر نیست، عموماً در تلگرافخانه متحصن و متظلم شدند. قوام‌الملك هم در مقابل، انجمن ظالمهٔ مستبده را در مسجد نو فراهم، و جمعی از بستگان و اشرار را دور خود جمع و وادار نموده که با مظلومین مشروطیت‌طلب منازعه نمایند... اگر علاج فوری نشود، فساد بزرگ خواهد شد».

در مجلس گفته شد: «صحبت ظلم و استبداد قوام‌الملك را شنیده‌ایم» ـ حضور او در فارس مایهٔ فساد است و بساط ظلم او باید برچیده شود. مجلس «متفق‌الرأی قوام‌الملك را از شیراز واجب‌الازاله» اعلام کرد. دولت هم بیدرنگ او را به پایتخت فراخواند. او راهی تهران گردید ولی یکباره از نیمه‌راه به شیراز بازگشت. باردیگر که این قضیه به میان

کشیده شد، حسنعلی‌خان وکیل اعیان گفت: «آن روزی که وضع مملکت تغییر کرد، رأی گرفته شد که هر کس بر ضد مشروطیت اقدام کند و باعث فساد شود باید او را معدوم کرد». نمایندهٔ شوخ‌طبع حسام‌الاسلام رشتی افزود: راجع به اینکه آیا قوام باید از فارس حرکت کند یا آنجا بماند، در واقع «همچو آدمی که حرکت و سکونش باعث فتنه است وجودش روی زمین فایده ندارد. خوبست قوام به‌جهت تبریك این مجلس به‌تهران بیاید». قوام‌الملك از حکومت فارس معزول گردید. سرانجام مردم کارش را بساختند.

اما داستان حاج آقامحسن عراقی، به‌اعتباری از قضیهٔ قوام‌الملك ریشه‌دارتر بود، چه قوام به‌هرحال نوکر دولت بود و به دو کلمه تلگراف از حکمرانی فارس برکنار گشت. حاج آقا محسن که به‌طعن او را «شیخ عبیدالله ثانی» لقب داده بودند، به‌عنوان ملاك عمدهٔ ولایت عراق (اراك) اگر مبالغه آمیز نباشد کم یا بیش صاحب یکصد پارچه ملك بود. در واقع قلدر محلی و راهزنی بود که سه‌چهار هزار مرد مسلح به‌سرکردگی اشرار در خدمت داشت. حکومت سلطان آباد هم از او حساب می‌برد. مردم و رعایای آنجا از تعدی و ستمگری او شکایت به‌مجلس و دربار بردند. گفتند: عاملان او چهارده‌تن را کشته‌اند، و حکومت محلی از عهده‌اش برنمی آید. مجلس پیش از این از وزیرافخم (رئیس دولت وقت) احضار حاج آقامحسن را خواست. اما بیفایده بود. و گفته شد: دولت اهمال می کند و در این صورت «شهرنشستن ما در اینجا چیست»؟ با روی کار آمدن کابینهٔ تازه، مجلس گفتگوی خود را ازسر گرفت. همان اوان گماشتگان حاج آقای عراقی، عارضین را جلو مجلس کتك فراوانی زدند. گفتند: «ریشهٔ استبداد در عراق و شاخ و برگ» آن اینجا روئیده. برای «علاج برءالساعه» احضار و محاکمه و تبعید او را خواستند. و خاطرنشان شد: اگر مجلس صلاح بداند «به‌قوهٔ جبریّه او را بیاورند، بطور دیگر مشکل است زیرا سه‌چهارهزار تفنگچی... دور خود گذاشته». این مرد مستبد طغیان کرده، به‌هرحال «باید علاجش را کرد» و ریشهٔ او و سایر مستبدین را سوزاند. مجتهد طباطبایی هم اعلام کرد: حاج آقامحسن «حالش معلوم است که ظالم مستبدی است» و مجلس بداند که او و امثال او «داخل در سلسلهٔ ما نیستند... از نوع ما خارج‌اند». با این توضیح طباطبایی خواست بگوید از حاج آقامحسن که چپیه عگال برسر می‌نهاد و درزی ملایی بود جانبداری

نمی کند، دولت و مجلس به تکلیف خویش عمل نمایند.

دولت آن مرد را به پایتخت فراخواند و در پی محاکمهٔ او در محکمهٔ جزا با حضور نظار مجلس بود (نظیر محاکمهٔ سرداران قوچانی که همین اوان انجام گرفت). حاج آقامحسن پس از طی چند منزل به جای خود بازگشت. اعتراض مجلس برخاست و بدگمانی اش را نسبت به دربار پوشیده نداشت. اسدالله میرزا گفت: «حقیقة سرّ مکنونی است که هرچندی چند فرسنگ حرکت می کنند، دوباره به واسطهٔ تلگرافات غیبی عودت می کنند». ولی این راز از پرده برون افتاده بود. به قول وکیل التجار: «مطلب باید مشتبه نباشد. همین قدر فهمیده شده که این تحریکات از کجاست، دیگر زندگی نیست و بیش از اینهم تحمل جایز نباشد». محتشم السلطنه معاون وزیر داخله به مجلس اطمینان داد که: «به حکومت تعلیمات لازم داده شد، به خودش هم تلگراف شد... اگر باز هم لازم شد به طور سخت اقدام خواهد شد و با قوهٔ جبریه او را حرکت خواهند داد». چند روز بعد اعلام کرد: خبر رسیده که او سخت ناخوش است، «اگر شفا یافت می آید والاّ دنیا را وداع می کند». از قضا خواجه مرد. دولت و مجلس را آسوده کرد. اما راستش اینکه تا دستگاه مهیب ملاکی برجای بود، آن ستمگری هم بود.

دامنه دارتر از دو قضیه ای که گذشت رشتهٔ حوادث آذربایجان بود که بر اثر تداخل وقایع محلی، به صورت مسألهٔ پیچیده و مهم سیاسی در آمد و افکار عمومی را برانگیخت. به دنبال آن تجاوز نظامی عثمانی به مرز آذربایجان وقوع یافت که بار گرفتاری دولت و مجلس را سنگین تر کرد. گفتگوی فعلی ما برسر اوضاع داخلی آن ایالت است.

اوایل ربیع الثانی (۱۳۲۵) نمایندهٔ تبریز میرزا آقا فرشی هشدار داد که خبر از اغتشاش آذربایجان می رسد. در تبریز «دست از کار کشیده اند که تا تمام مقاصد ما انجام نپذیرد مشغول کار نخواهیم شد. خوف آن می رود که این اغتشاش به همه جا سرایت کند». وکیل التجار افزود: «همه جا مغشوش است. اغلب ولایات از نرسیدن نظامنامهٔ اساسی و ایالتی تشکّی کردند، و ما تمام را تاحال به وعده گذرانده ایم». برای چاره جویی میرزا آقا پیشنهاد کرد: سه کمیسیون برپا شود که هر کدام نگارش یك قانون را تمام کنند، شاید این هنگامه ها فرونشیند. منظور او متمم قانون اساسی، قانون و دستورالعمل حکام، و قانون

انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. اما به‌عقیدهٔ حسام‌الاسلام رشتی: «حالا لازم نیست این سه مولود شریف در یکروز تشکیل شود» ـ بلکه بگذارید یك‌یك به آنها برسیم و فارغ شویم. مادهٔ ناآرامی فعلی و اعتصاب تبریز برسر قانون اساسی بود، جوش و خروشی که در پایتخت و در تظاهرات میدان بهارستان هم جلوه داشت. اما این نه مسألهٔ حادی بود نه بغرنج نه آشوب‌انگیز، و نه همه‌جا شلوغ بود. سخن میرزا آقا و وکیل‌التجار اغراق آمیز بود. به‌علاوه، کمیسیون‌های مجلس برای تدوین آن قوانین در کار بودند، و دولت هم در انجام آن تأکید می‌ورزید که تکلیف خودش روشن باشد. اینکه در فضای متشنج تبریز احتمال بروز هر حادثه‌ای می‌رفت، براثر مداخلهٔ مستمر انجمن ایالتی و عناصر مجاهدین در امور روزمرهٔ شهر و حتی در تعیین مالیات نواحی بود. حالا قضیهٔ رساندن گندم از قراداغ به تبریز پیش آمد. گماشتگان انجمن و افراد مجاهد برای آوردن گندم به قراداغ رفتند. میان آنها و سواران بیوك خان سرکردهٔ ایل قراداغ زد و خوردی روی داد. رئیس ایل کسی نبود که به‌حکم انجمن یا گروه مجاهدین گردن نهد. خاصه اینکه پدرش رحیم‌خان سردار نصرت که ایل‌بیگی قراداغ را داشت، اکنون در سلك کارگذاران دربار بود. واقعهٔ دیگری که مادهٔ آشوب را غلیظ‌تر کرد اینکه به‌اغوای برخی اعضای انجمن ایالتی، جماعتی انبار اسلحهٔ دولت را در تبریز به‌تصرف خویش درآوردند. وتفنگ‌های ورندل را در بازار «به‌نازل‌ترین قیمتی» حراج کردند![1] به‌روایت‌های متواتر، به‌اشارهٔ شاه بود که رحیم‌خان به پسرش بیوك‌خان دستور گوشمالی عاملان انجمن ایالتی را داد. به‌گواهی وزیر دولت: «انواع تحریك از طرف موافق و مخالف در کار است» و پسران سردار نصرت «به‌تحریك مرکز» آشوب راه‌انداختند.[2] در واقع همه در صحنهٔ ماجراجویی خودنمایی و مشارکت داشتند، در حادثه آفرینی بردیگری سبقت می‌جستند. همهٔ آن اعمال خلاف قاعده بود و همهٔ آن عاملان فتنه درخور تعقیب جزایی بودند.

گفت و شنود مقدماتی مجلس (در هشتم و دهم ربیع‌الثانی) آغاز گشت.

---

۱. آثار قلمی ثقة‌الاسلام تبریزی، ص ۱۹۸.

۲. مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۵۱.

مستشارالدوله گفت: «از اینگونه وقایع کراراً اتفاق افتاده». اما رحیم‌خان که از روز اول خودسر بود در پایتخت است و احتراماتش در تزاید، و پسرش دست به قتل و تاراج برده. باید رحیم‌خان توقیف گردد، از ریاست ایل عزل شود، و پسرش را باید به‌پای محاکمه کشید. نمایندگان اقلیت طبعاً بر دولت حمله بردند. به‌نظر میرزا ابراهیم‌آقا تبریزی: این کشتن و تاراج «اگر به‌میل دولت است پس این مجلس چیست؟ والا چرا او محبوس نمی‌شود»؟ تقی‌زاده افزود: «وزرا باید یا جداً این مفاسد را اصلاح کنند یا با هیأت اجماع از خدمت منفصل شوند». نصرالله تقوی بدگمانی نسبت به‌دولت را بی‌معنی دانست: «ساحت دولت منزه است از این چیزها، و باید اصلاح را حتی‌الامکان از دولت بخواهید». توجیه نمایندهٔ دولت (محتشم‌السلطنه) از اوضاع عمومی این بود: «هرگز تصور نشود که صدور اینگونه حرکات از ایلات با اطلاع دولت باشد. ایلات حالشان معلوم است... در هر مملکتی که این انقلابات واقع بشود نمی‌توان متوقع شد که این وقایع اتفاق نیفتد. باید از ملت ایران ممنون بود که تا این اندازه هم خود را حفظ می‌کنند، و سوانح جزئی رخ می‌دهد». به‌هرحال، دولت در دفع آشوب اقدام کرده است.

مجلس در مباحثه بود که هنگامه بالا گرفت. در زد و خورد میان سواران بیوک‌خان و گماشتگان انجمن ایالتی تبریز، تنی چند کشته شدند از جمله یکی از اعضای آن انجمن. در تلگراف انجمن ایالتی به‌مجلس، شمار کشتگان دویست تن آمده که مثل همهٔ اینگونه ارقام نادرست بود. در گزارش کنسول انگلیس در تبریز سخن از به‌هلاکت رسیدن «عدهٔ کمی» رفته است.[1] در جلسهٔ پرهیجان مجلس (۱۲ ربیع‌الثانی) میرزا فضلعلی آقا و امام‌جمعهٔ خویی سخنان شورانگیز گفتند. آقامحمدتقی هراتی تهدید کرد که: «باید در این مجلس بنشینیم و حرکت نکنیم و اصلاح بخواهیم. اگر اصلاح نشد آنوقت ملت تکلیف خود را می‌داند». این تهدید مستقیم به‌سلطنت بود. مجلس که شاه را محرك واقعی خشونت رفتار آن سرکردهٔ ایل می‌شناخت، موضع قاطع گرفت. دو هیأت معین کرد: یکی به‌دربار برود و اعتراض مجلس را به آگاهی شاه برساند؛ و یکی از رئیس دولت دستگیری

---

۱. انگلیس، به‌نقل گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

و مجازات عاملان کشت و کشتار را بخواهد. به‌علاوه مجلس به کار نسنجیده‌ای دست برد. بر آن بود که نامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی بفرستد. اما نه‌تاخت و تاز سردار ایل تاب چنین اقدامی را داشت، نه‌هستی مجلس و مشروطیت به‌مخاطره افتاده بود. پیش‌نویس نامه‌ای هم که آماده شده بود، از نظر نگارش سیاسی بسیار بد و مبتذل بود.[1] از فرستادن نامه انصراف حاصل گشت.

جلسهٔ مجلس ادامه داشت که شب هنگام دستخط شاه مبنی بر احضار بیوك‌خان رسید. اما مجلس در سه شرط پافشاری ورزید: توقیف و عزل رحیم‌خان سردار نصرت از ایل‌بیگی؛ برکناری بیوك‌خان از سرکردگی سواران؛ تضمین امنیت تبریز. از بامداد روز بعد (۱۳ ربیع‌الثانی) مردم به‌سوی مجلس و میدان بهارستان روان گشتند آنجا که میعادگاه عام بود، و کسبه بازار را بستند که نشانهٔ همبستگی همگانی بود. پایتخت به‌حالت نیمه‌اعتصاب در آمد. در تظاهرات بهارستان سخنوران داد سخن دادند و سلطنت آماج حمله بود. شمار شرکت‌کنندگان را روزنامهٔ مجلس پانزده‌هزار تن ثبت کرده. رقم صحیح هرچه باشد، پس از اعلام مشروطیت گسترده‌ترین تظاهرات سیاسی بود.

از سوی دیگر، ترکیب انجمنی که در کاخ گلستان گرد آمد حکایت از حدت بحران می‌کرد. هیأت وزیران و عضدالملك، سه مجتهد طباطبایی و بهبهانی و شیخ فضل‌الله، گروه منتخب مجلسیان از جمله نمایندگان تجار و وکلای آذربایجان جملگی به‌دربار آمدند. پس از مذاکره با رئیس‌الوزرا و گفت و شنود او با محمدعلی شاه، دستخطی دایر بر توقیف رحیم‌خان و خلع پسر او از مناصب رسمی صادر گردید. امین‌السلطان با نمایندگان به تلگرافخانهٔ قصر گلستان رفت، در مذاکرهٔ حضوری تصمیم دولت را در عزل و توقیف سرکردهٔ سواران ایل به حاکم تبریز (نظام‌الملك) ابلاغ کرد. و دستور داد که: این غائله که موجب «هیجان افکار عامه» و نگرانی دولت گشته، باید بدون تأمل خاموش گردد و در هر قضیه‌ای که لازم باشد از مرکز «دستورالعمل بخواهید». به‌علاوه از او خواست که

---

۱. مضمون نامه این بود: «چون اعلان قانون مشروطیت ایران در تمام دول رسمیت پیدا کرده، و تا حال حرکت بیقاعده‌ای از طرف ملت نشده، اینگونه حرکات مستند به‌جای دیگر است. رسماً مطلع باشند». البته اگر قرار بود نامهٔ مزبور را به‌سفارتخانه‌ها بفرستند، مقدمه‌ای هم بر آن نوشته می‌شد.

کدخدایان و انجمن شهر را از تصمیم دولت بیاگاهاند. از پس آن، دستخط دوم شاه مبنی بر توقیف و محاکمهٔ رحیم‌خان صادر گردید، کاری که بر گردن شاه گذارده شد و در نهایت اکراه به آن تن در داد. آن دستخط را وزیر عدلیه «در مجمع عام» جلو مجلس حضور مردم و نمایندگان خواند.[1] سردار نصرت را به اتهام فتنه‌انگیزی، از دربار به عدلیه بردند و مقید داشتند. جوش و خروش سه‌روزه فرو نشست.

از جمع حاضران در گفتگوی دربار، تنها از مستشارالدوله گزارش خصوصی به‌دست ما رسیده. به ثقةالاسلام تبریزی می‌نویسد: در جنجال سه روزهٔ بهارستان، مردم مثل مور و ملخ ریخته بودند و اعدام رحیم‌خان را می‌خواستند. امین‌السلطان دستخط توقیف او را «با مشکلات فوق‌العاده» از شاه گرفت. ساعتی بعد که هیأتی از نمایندگان برای تهنیت عید رسمی (تولد شاه) به‌حضور رفتیم «اوقاتشان سخت تلخ بود و گله گذاری کردند. امین‌السلطان جواب کافی داد». گویا سفیران خارجی هم که رفته بودند، مجلسی «خیلی بارد و مختصر و خنك» بوده است[2] در نامهٔ دیگر آورده: شاه از رحیم‌خان «محافظت کامل داشت ولی امین‌السلطان زور آزمایی کرد [تا او] به‌حبس رفت».[3] روشن است که رئیس‌الوزرا در برابر سلطنت ایستاد و سیاست دولت را براو تحمیل کرد.

چند نکته هم از گزارش رسمی بیفزاییم: در داستان رحیم‌خان «به‌قراری که می‌گویند همدستی شاه مسلم گردیده». نخست شاه پیشنهاد دولت را در توقیف کردن رحیم‌خان رد کرد، تظاهرات پایتخت به تهدید کشید، و تدارك اعتصاب عمومی دیده می‌شد که شاه مثل معمول تسلیم گشت و به‌حبس رحیم‌خان تن داد. «حادثه پایان پذیرفت اما تأثیرش برجای

---

۱. دستخط شاه خطاب به‌وزیر عدلیه بدین مضمون بود: «رحیم‌خان را به‌شما می‌سپارم که در وزارت عدلیه او را مغولاً حبس کرده، در نهایت مضبوطی واستحکام نگاهدارند که از آنجا فرار نکند و زنجیر نمایند تا استنطاق او کاملاً در عدلیه بشود. و از همین قرار معمول دارید». در حاشیه به‌خط شاه افزوده شد: «به‌این مردم حالی نمایید که هرکس به‌رعیت ما تعدی کند، او را صرف نظر نخواهیم کرد و به‌مجازات خواهد رسید. رعیت اولاد ماست». (مذاکرات، ۱۴ ربیع‌الثانی، ص ۱۷۴).

۲. نامهٔ خصوصی مستشارالدوله، ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۱۶۹.

۳. نامهٔ خصوصی مستشارالدوله، بدون تاریخ، همان مأخذ، ص ۱۷۱.

بماند».[۱]

اهمیت ماجرای سالار ایل قراداغ در واکنش همگانی و خصلت سیاسی آن است. بیوك‌خان هر که بود و ماهیت تاخت و تازش هرچه بود ـ حرکت مردم پایتخت در همراهی با مجلس به‌پیروزی انجامید. این تجربه و چند تجربهٔ دیگر نشان داد تا وقتی که کار بر آن مدار می‌گشت، هرگاه محمدعلی شاه خواست راه خودسری پیش گیرد در تنگنای سیاسی قرار گرفت، به‌زانو درآمد. در کشاکش فعلی سلطنت ضربت خورد که براو سخت ناگوار بود. اینکه شاه نوشت «به‌این مردم حالی نمایید که هرکس به‌رعیت ما تعدی کند... به‌مجازات خواهد رسید»، آنرا از درماندگی گفت. و این مضمون که زنجیری که به‌گردن رحیم‌خان گذاردند به‌پای شاه بستند، پر بیمعنی نبود. نوشته‌اند: همراهی امین‌السلطان با ملت و مجلس «اسباب بزرگ ضدیت شاه با مجلس و دلتنگی او از شخص امین‌السلطان شمرده می‌شود».[۲] اما سرگرانی محمدعلی شاه با مجلس ریشه‌ای عمیق‌تر داشت چنانکه علت دلخوری‌اش از امین‌السلطان بیش از آن بود، هرچند اختلاف رأی و دوگانگی میان شاه و دولت اکنون که سومین هفتهٔ کار کابینهٔ امین‌السلطان بود عیان گشت و برهیچکس پوشیده نماند. اینکه برخی چیزنویسان ماجرای رحیم‌خان را پیش درآمد نقشهٔ کودتا مانندی پنداشته‌اند، غلط اندیشی تاریخی است. در این زمان شاه بهیچ‌وجه یارای ستیزگی با دولت و مجلس را نداشت؛ و اگر به‌خیال صف آرایی بود نخست می‌بایستی عذر امین‌السلطان را بخواهد و یکی از نوکرانش را به‌جای او بنشاند.

اما به‌دلایلی که در آغاز این گفتار شناختیم ـ رشتهٔ پیش آمدهای اغتشاش آمیز در پایتخت و دیگر شهرها هیچگاه بکلی قطع نشد. مسألهٔ نظم و امنیت گاه و بیگاه با مضامین گوناگون، موضوع مباحثهٔ مجلس قرار گرفت: برای استادحسن معمارباشی این قضیه معمایی بود که رئیس‌الوزرای ما در واقعهٔ قتل ناصرالدین شاه که «مقتضیات اغتشاش فراهم بود، تمام مملکت را در کمال امنیت نگاه داشت. حالا چه شده که از این

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

۲. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۸.

اغتشاشات جلوگیری نمی‌شود»؟ به‌عقیدهٔ میرزا مهدی روزگار عوض شده و وزیر داخله «الحق کار می‌کند» ولی بیش از این پیشرفت ندارد. نمایندگان اقلیت اعتراض مشخصی داشتند: میرزا ابراهیم آقا تبریزی پرسید: «گفتیم دولت و ملت یکی شد» ـ پس چرا در همین پایتخت به‌وکلای ملت ناسزا می‌گویند و جلوگیری نمی‌شود؟ تقی‌زاده افزود: دولت باید «مفسده‌های» پایتخت را رفع کند زیرا قوهٔ مجریه است. او شلوغی اردبیل را هم به‌میان کشید ـ طوایف اردبیل بهم ریخته‌اند، «وزیر داخله هیچ اقدام نمی‌کند». امام جمعهٔ خویی و رئیس‌التجار آن اعتراض‌ها را مغرضانه و نامنصفانه شمردند. اولی گفت: «حرف را باید بیغرضانه زد» ـ قصور از دولت نیست، اسباب کار فراهم نیست. دیگری آورد: آخر «تکلیفی هم برای وزرا معین نمایید» ـ دولت حاکم تازه‌ای برای آذربایجان گمارده، حالا از تبریز تلگرافی رسیده که «ما او را قبول نمی‌کنیم». حسنعلی‌خان کل مسأله را از نظر سیاست مجلس مطرح کرد و به‌تعرض متذکر گردید: «این مملکت هرقدر مغشوش شود، اغتشاش زیادتر از اغتشاش روسیه نخواهد بود، می‌دانید که در روسیه چه هنگامه‌ای بود». اما آنجا پس از تشکیل دوما، نمایندگان به‌اصلاح اساس کار پرداختند ـ کار مجلس ما بحث دربارهٔ شکایات و سایر جزئیات شده است. اصلاح این گونه امور را باید از دولت خواست و به آن اخطار کرد، و مجلس به کارهای اساسی برسد. او در ضمن یکی از افسانه‌های ذهنی را باطل شمرد: بارها شنیده‌ایم که ایرانیان «از همه با استعدادتر و زیرک‌تراند. حالا معلوم می‌شود بالعکس خیلی کم‌هوش هستیم» به‌این دلیل که نمی‌توانیم ادارهٔ مملکت را مرتب نماییم. به‌عقیدهٔ حسنعلی‌خان در عقل سیاسی چندان هنری نداشتیم وگرنه اصول سیاست را به‌قاعدهٔ صحیح درمی‌آوردیم.

نکتهٔ تازه اعتراض همان دو نمایندهٔ آذربایجان از اقلیت «افراطیون» بود که دولت را به‌سهل‌انگاری در رفع «مفسده‌های» پایتخت و اغتشاش برخی شهرها متهم کردند. سخنگوی دولت محتشم‌السلطنه به‌اعتراض آنها پاسخ داد و با هردو درافتاد. و چنین استدلال کرد:

«مسأله باید کلیت داشته باشد و باید تمام مفاسد را رفع کرد، نه‌اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و ازبعضی دیگر نکنند. در پایین اطاق شما به‌مردم بد می‌گویند و شما

انتظام داخلی خودتان را نمی‌دهید[1] ـ و آنوقت متوقع هستید [دیگران] پاره‌ای حرفها نزنند... تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم دهید». او باز تأکید کرد: «حکم باید کلیت داشته باشد، یؤمنون ببعض و یکفرون ببعض نمی‌شود». همهٔ مملکت چشم به پایتخت دارد و «هروقت تهران منظم شد سایر جاها منظم خواهد شد». به‌علاوه «باید هر قوه‌ای را که برداشتند قوهٔ دیگری به‌جای آن بگذارند». باوجود آنکه قوهٔ سابق دولت ازمیان رفته ـ انصافاً باید «یکقدری هم پیشرفت کار را ملاحظه کرد». دولت هیچ اهمال نکرده و به‌هرحال «اقدامات امروزه باید به‌اتفاق و عمومی باشد. درحقیقت تمام تکیه‌گاه قوهٔ مجریه حالا مجلس است». چنانکه مقرر بود هیأت مشترکی برای نظم و امنیت عمومی از نمایندگان دولت و مجلس تشکیل دهیم، به‌هر قضیه‌ای برسیم، تصمیم بگیریم و اعلام داریم. این مقدمه است که یکجا «رفع همهٔ مفسده‌ها را بنمایند».[2]

استدلال سخنگوی دولت قوت سیاسی داشت. مجلس بر پیشنهاد او مبنی برلزوم تشکیل هیأت مشترك دولت و مجلس صحه نهاد. در نتیجه‌گیری نهایی نمی‌توان انکار کرد که مفهوم نظم و امنیت در اصول سیاسی جدید، خیلی ظریف‌تر و عمیق‌تر از دفع چند آشوب و اغتشاش زودگذر محلی است. تا وقتی که تمام مظاهر ناایمنی و بی‌قاعدگی ازجمله روش ارعاب و خشونت رفتار ازمیان برداشته نمی‌شد ـ نمی‌شود گفت که جامعهٔ سیاسی از نظم و ایمنی برخوردار است. ایمنی قضایی نیز عنصر لاینفك مفهوم امنیت است، درحالی که خشونت تضاد ماهوی با امنیت و آزادی دارد. اخطار نمایندهٔ دولت دایر بر اینکه: «حکم باید کلیت داشته باشد... و اقدام در رفع مفاسد را تعمیم دهید» ـ اشاره به‌ابعاد همان مسأله بود. این خود مبحث دیگری را در سیاست عصر مشروطه به‌دنبال می‌آورد که موضوع دیگر گفتار ماست.

---

۱. اشاره به سخنرانی‌های جنجالی است که همان اوان انجمن‌های افراطی ازجمله انجمن آذربایجان در صحن مجلس به‌راه انداختند، و سخنوران آنها در ناهنجارگویی به‌دولت و پیشوایان مجلس، و تحریك و آشوب مضایقه نکردند (رجوع شود به‌بخش پنجم: مجلس در تعارض جبههٔ افراطیون).

۲. مذاکرات، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵.

۲. بحران مالی: طرح بانك ملی و بانك تجارت آلمان

دولت برای رهایی از تنگدستی و بحران مالی تقریباً همه گونه تلاش کرد ـ مگر قرض خارجی که هم مجلس آنرا منع کرده بود و هم خود هوشیارانه از آن پرهیز جست، و مخالفت خود را رسماً اعلام نمود. دولت در جهت آن سیاست عمومی بر تأسیس بانك ملی که معوق مانده بود اصرار ورزید؛ در ایجاد بانك بازرگانی آلمان کوشید؛ خواستار قرض دولتی از بانك ملی و همچنین وام تجارتی از طریق همان بانك بود. هدف سیاست رسمی دولت پیشرفت نقشهٔ اصلاحات اعلام گردید. همهٔ آن موضوع‌ها را مطالعه می کنیم.

از امتیازنامهٔ بانك ملی در جای خود صحبت داشتیم.[۲] گفتگوی فعلی بر سر جنبهٔ عملی و مسألهٔ اجرای آن است، خاصه تشریح دشواری‌های واقعی و ساختگی (داخلی و خارجی هر دو) که در راه به کار انداختن بانك پدید آمد. به خاطر بیاوریم که امتیازنامهٔ بانك ملی به اتفاق آرا و با شور و شوق فراوان به تصویب مجلس رسید (۱۲ ذیحجه ۱۳۲۴) و اساسنامه‌اش در مجلس نوشته شد. انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی تصمیم سریع مجلس را در اوایل کارش نیز شناختیم: رهانیدن مملکت از زیر بارگران قرض‌های خارجی که به حیات سیاسی‌اش لطمه زده بود؛ و تأمین استقلال مالی در اجرای نقشهٔ «اصلاحات و تعمیرات». اهل دانش و فکر نیك دریافته بودند که با فقر و ضعف مالی «این قانون اساسی به فلسی نمی‌ارزد» ـ یعنی حکومت ملی پایهٔ استوار نخواهد یافت. همچنانکه از جهت استقلال سیاسی اگر قرار باشد «این وطن را از پنجهٔ شیر و از چنگال عقاب برهانیم» باید به تقویت بنیهٔ مالی مملکت برآییم که بدون آن «کارهای بزرگ را نمی‌شود از پیش برد». آن درك روشن‌اندیشان مجلس بود. به عبارت دیگر، پایهٔ دولت جدید را بنیادهای سیاسی و اقتصادی جدید می‌ساخت، بنیادهایی که تضمین کنندهٔ ترقی اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ سیاسی باشند. قوام مشروطگی منوط به مجموع آن تأسیسات بود.

---

۱. جلد اول، ص ۴۴۲ ـ ۴۳۴.

بانی بانك ملی گروه تجار بود. پیش از این مجلس پیشنهاد دولت را (در کابینهٔ میرزانصرالله خان مشیرالدوله) در قرض مشترك خارجی رد کرد. نمایندگان تجار اعلام داشتند که آماده‌اند تا تشکیل بانك از سرمایهٔ خویش به دولت وام بدهند، و برای مخارج روزمره چهارصدهزار تومان پرداختند. تجار امیدوار بودند که در کوتاه مدت سرمایهٔ بانك «از پنجاه کرور تومان هم سر به بالا خواهد زد». فرض براین بود که اعیان و ثروتمندان هم در سرمایهٔ بانك مشارکت جویند. مردم نیز به آن روی آوردند که واکنش عاطفی همگانی به کار بانك بود.

بانك ملی ایران با تصویب امتیازنامه‌اش در مجلس، شخصیت حقوقی یافت. اما سرمایهٔ کافی فراهم نیامد. در مجلس بر کابینهٔ وزیرافخم اعتراض شد که در به کار انداختن بانك (مانند سایر امور مملکتی) مسامحه می‌شود. وزیرمالیه ناصرالملك قدمی برنمی‌داشت. در کابینهٔ امین‌السلطان این قضیه به جدّ گرفته شد، ولی همان ناصرالملك برسر کار ماند. امین‌السلطان در آغاز تشکیل دولت خود در مجلس اعلام کرد: «عهد کرده‌ام که هرگز از خارج قرض نکنم» و قرض داخلی منوط به احداث بانك است. او از مجلس خواست «همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانك انجام پذیرد». به‌شرحی که خواهد آمد او تا آخرین روز عمر کابینه‌اش در این باره اصرار ورزید. مخبرالسلطنه سخنگوی دولت نیز متذکر گردید: برای پیشرفت اصلاح «هر دقیقه‌ای که عمل بانك زودتر انجام شود لازم است».[1]

اما در واقع، سر و سامان گرفتن بانك ملی به دشواری‌هایی برخورده بود که فعلاً اعلام نگردید، و ماهیت آنرا گفت و شنود مرحلهٔ بعد آشکار نمود. بحث و انتقاد نمایندگان شایان اهمیت است. متن امتیازنامهٔ بانك از چند جهت مورد ایراد قرار گرفت. ناصرالملك وزیر مالیه و نمایندگان مؤسس بانك در گفتگوی اصلاح و تغییر آن بودند. وزیرمالیه دو ایراد داشت: اول آنکه مدت یکصدوده سالهٔ امتیازنامه مورد قبول نبود. به‌عقیدهٔ ناصرالملك «این ترتیب بانك ملی صلاح حال ملت نیست» چونکه مدتش خیلی زیاد

---

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

است. ایراد دیگر بر مادهٔ دوم امتیازنامه بود که به‌موجب آن «جمیع عایدات دیوانی» تحویل بانك می‌گشت و همهٔ مخارج را بانك به‌حوالهٔ وزیر مالیه می‌پرداخت. دستگاه مالیه موافقت نداشت که «عایدات دیوانی تمام به‌بانك آمده از آنجا خارج شود». به‌فرض اینکه آن دو ایراد موجه بود اصلاحش آسان بود. اما اینکه ناصرالملك مصلحت ملت را به‌میان کشید، مزورانه بود. آن وزیر نالایق خودپرست به‌همهٔ عمرش در غم ملت نبود. توضیح نصرالله تقوی معقول به‌نظر می‌آید: «آن اشخاصی که می‌خواهند دست قدرتی در مالیه داشته باشند مانع شدند» و کار بانك متوقف ماند. «محض اینکه بسط ید خودشان در مالیه کم نشود» مرتکب آن خطا گشتند.

اما موانع خیلی جدی‌تری در کار بود که ضمن گفت و شنود مجلس اشاراتی به آنها رفته: حسنعلی‌خان گفت: این مطلب را «فهماندند که تأسیس بانك موجب ترقی مشروطیت می‌شود. این بود که مانع شدند، و بعضی هم از روی نادانی تعقیب نکردند». همه باید بدانند تا سرمایهٔ عمده‌ای در بانك فراهم نیاید «کارهای بزرگ را نمی‌شود از پیش برد». محمداسماعیل مغازه به‌تأیید آورد: بانك «لازم و ملزوم مشروطه است... اینکه تأخیر افتاده علت را نمی‌گویم. همینقدر دیدند که صلاح نیست تشکیل شود مساعدت نکردند... واشخاصی که سالها برده ذخیره کردند، ابداً اقدام نمی‌کنند». وکیل‌الرعایا بر مشارکت عموم تأکید نهاد: «هرگاه ملت بخواهند اقدام نکنند و خود را داخل و شریك بانك ننمایند، باز چندی نمی‌گذرد که دورهٔ استبداد به‌شکل دیگر برمی‌گردد، و این فقرا به‌همان حال فقر و ذلت باقی خواهند ماند». بزرگان مملکت مکلف‌اند ازپول‌هایی که در خارج سپرده‌اند، بیاورند و مددی به‌بانك ملی برسانند. میرزاابوالحسن‌خان بانکی آنرا تعدیل کرد: اینکه گفته شد شاهزادگان و ثروتمندان کمك کنند، مقصود «توهین و سختگیری نیست که بعضی چنین فهمیدند؛ ما که شورش‌طلب نیستیم». بلکه در وقت تنگدستی همه باید مساعدت نمایند. به‌علاوه ما امروزه آن وسعت مالی را داریم که بانك فلاحتی و تجارتی و غیره تشکیل دهیم، بهانه می‌گیرند که بانك تشکیل نشود. به‌عقیدهٔ وکیل‌التجار: تأخیر از هر دو طرف شده ـ وزیر دولت هر روز مانعی تراشید و ملت هم قصور ورزید، در صورتیکه در بدوامر «مردم باکمال افتخار و شوق پول

می‌دادند». از رئیس‌التجار می‌شنویم که: «بانك پیشرفت نکرد برای اینکه قرض دولت با او جمع شد و داخل هم شد... لازم نیست که سی کرور تومان جمع شود تا قرض دولت هم داده شود. ده کرور هم خوب است تا بانك تشکیل شود». علاوه بر آن ملاحظات، مسألهٔ احساس ایمنی و اطمینان عمومی بود. معین‌التجار هوشمندانه گفت: «دو چیز است که عدمش اسباب پریشانی و وجودش موجب آبادانی مملکت است. یکی امنیت و یکی پول. هر دو اینها بسته بهم است. هر کدام را مجلس جلو انداخت آن دیگری حاصل خواهد شد». رئیس‌التجار هم مشارکت عمومی را «موقوف به‌اطمینان مردم» شمرد. امام‌جمعهٔ خویی استدلال کرد: تأسیسات جدید خرج های جدید می‌خواهد، باید از عموم ملت دعوت کرد که در احیای مملکت مشارکت نمایند. «عمده امنیت است، البته امنیت که پیدا شد مردم با خاطرجمعی پول خواهند داد». میرزاعلی آقا افزود: مسألهای که موقوف علیه بانك است اینکه جمهور مردم «این اعتقاد را پیدا کنند، از شاه و علما و تجار و رعیت» که دستگاه بانك برای حیات مملکت مفید و ضروری است و تأخیر جایز نیست.[۱]

برای اینکه آن مباحثات به‌نتیجهٔ مثبت برسد، معین‌التجار که از موئسسان فعال بانك بود پیشنهاد عملی قابل انعطافی ارائه داد: پس از آنکه امتیازنامهٔ بانك ملی به‌صحه رسید، در گفتگوی با دولت در متن آن اصلاحات شد. خوبست مجلس هردو نسخه را از دولت بخواهد و «هیچ لازم نیست بگوییم که آن امتیازنامهٔ به‌صحه رسیده باید اجرا شود». بلکه هر کدام را مجلس صلاح دید یا حتی محتاج به‌تغییر هم شد، آنرا به‌اجرا گذارند. به‌هرحال، بانك ملی برای مملکت لازم است.

نمایندگان تجار و اصناف و نخبگان از رده‌های اعیان و متوسط، از جناح مشروطه‌خواهان معتدل و عناصر مترقی در تأیید احداث بانك سخن گفتند. نمایندگان علما هم به‌عقل عملی از آن پشتیبانی نمودند. در آن گفت و شنود اشارهٔ مبهمی به‌مخالفت سیاسی برخی مقامات رسمی که روی دل به‌مشروطگی نداشتند، رفته. ملاکان عمده و ثروتمند هم همراهی نکردند. آن وزیرمالیه نیز حسن‌نیتی نداشت.

---

۱. مذاکرات، ۶ شعبان ۱۳۲۵. مذاکرات این جلسه به‌کار بانك اختصاص داشت.

شگفت اینکه در گفت و شنود مجلس هیچ اشاره‌ای به سیاست خارجی به‌عنوان عامل مخالف احداث بانك ملی نشده، و حال آنکه مخالفت روس و انگلیس به‌درجات در کار بود گرچه عنصر تعیین کننده نبود. روس از کارشکنی در تأسیس هر دستگاهی که به‌حیات اقتصادی و سیاسی کشور نیرو می‌بخشید، باز نمی‌ایستاد. حتی در قضیهٔ استخدام مشاور مالی فرانسوی (بیزو) پافشاری ورزید که او فقط عنوان «مشاور دولت ایران را برای مطالعهٔ وضع مالی داشته باشد، و اشاره‌ای به کار بانك ملی نشود». اما دولت اعلام کرد: قرارنامهٔ استخدام خبرهٔ مالی که به‌بانك ملی صراحت نداشته باشد «هرگز به‌تصویب مجلس نخواهد رسید».[1] لاجرم، در قرارنامهٔ مزبور به‌مسئولیت رسمی مشاور فرانسوی در امور بانکی تصریح گشت. انگلیس نسبت به‌برخی مواد اساسنامهٔ بانك ملی ایراد گرفت، موادی که به‌نظر او با «حقوق مکتسبه یا استنباطی» بانك شاهنشاهی مغایرت داشت. خاصه مسألهٔ وارد کردن نقره و فروش آن به‌ضرابخانهٔ دولتی، و دیگر سیاست دولت در کنترل میزان پول نقرهٔ در گردش مورد ایراد بود.[2] وزیرمختار انگلیس دربارهٔ تعارض برخی مواد اساسنامهٔ بانك ملی با امتیازنامهٔ بانك شاهنشاهی با رئیس مجلس مذاکره کرد و هشدار داد: اگر جناح ناسیونالیست پارلمان بخواهد روش خصمانه‌ای «نسبت به منافع اروپائیان پیش گیرد، احساس ناخوشایندی در انگلیس بوجود خواهد آورد». و افزود: صلاح ایران است که «از ابراز سیاست ضدغربی پرهیز جوید».[3] این هشدار سیاسی معطوف بود به‌همهٔ امتیازنامه‌های دوران استعمار که در مجلس مورد بحث و انتقاد قرار گرفت.

نتیجه اینکه: برپا داشتن بانك ملی با دشواری‌های داخلی و برخی مخالفت‌های خارجی روبرو شد. اما در تحلیل نهایی باید گفت آن موانع چیزی نبود که نتوان از سرراه برداشت؛ حتی نسبت به‌بعضی امکان توافق بود. کُنه مسأله این است که اگر مجلس مصمم بود و همت پایدار به‌خرج می‌داد، به‌کار انداختن بانك ملی به‌رغم کارشکنی‌ها عملی بود.

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).
۲. برای اعتراض نامهٔ سفارت انگلیس مراجعه شود به جلد اول، ص ۴۴۳.
۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۸ مه ۱۹۰۷ (۵ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

کار بانك از قضیهٔ پیچیدهٔ متمم قانون اساسی که سلسله موانع جدی آنرا احاطه کرده بود ـ دشوارتر نبود. اینکه ریاست مجلس اعلام کرد همانطور که قانون اساسی را گذراندیم بانك ملی را هم سروسامان خواهیم داد، بهیچ‌وجه ساده‌اندیشی نبود. مسألهٔ بانك آنگاه به بن‌بست رسید که تجار عمده یعنی هیأت مؤسسان بانك که خود در زمرهٔ نمایندگان متنفذ مجلس بودند، رفته‌رفته از سرمایه‌گذاری دامن فراچیدند. و این واکنش آنان بود بر محیط ناایمن و ناسالم سیاسی، فضایی که براثر خشونت و ارعاب پدید آمد و مجلس سخت درگیرش بود.[1] معین‌التجار آشکارا گفت: در این اوضاع «نمی‌شود مشغول کارهای بزرگ شد». سخن سایر مجلسیان را نیز شنیدیم که بر مسألهٔ امنیت و اطمینان عمومی تأکید گذاردند. معین‌التجار همانجا اعلام کرد: با این «عدم اطمینان» مردم از مشارکت در بانك دلسرد گشتند. و «حتی از اصفهان نوشتند که ما اطمینان نداریم از خانهٔ خود بیرون بیاییم، چطور پول بدهیم».[2] حالت فعلی را قیاس کنیم با آغاز کار بانك ملی که در همان شهر اصفهان «انجمن ترقی» برای پیشرفت بانك تشکیل گردید، و مردم باشوق فراوان به‌خرید «بلیط» یا سهم بانك روی آورده بودند.[3] در آن تبدّل هوای سیاسی، احسن‌الدوله به‌تأسف خطاب به‌اهل مجلس گفت: گویا تلاش هشت ماههٔ ما برای گردش چرخ بانك «مثل خواب آشفته تعبیر ندارد».[4]

در مرحله‌ای که مجلس و دولت به‌کار افتادن دستگاه بانك ملی را مسلم می‌شمردند، برای رفع تنگدستی مالی دو پیشنهاد دیگر هم ارائه شد: اول آنکه بانك ملی اصالتاً و به‌ضمانت خویش قرض تجارتی خارجی بگیرد؛ دوم تحصیل وام دولتی از بانك ملی با مشارکت یك بانك خارجی. پیشنهاد اول ابتکار مجلس بود و از جانب صنیع‌الدوله و نمایندگان تجار عرضه گردید؛ پیشنهاد دوم طرح رسمی دولت بود. هر کدام توضیحی دارد:

---

۱. نگاه کنید به بخش پنجم.
۲. مذاکرات، ص ۲۸۹.
۳. جلد اول، ص ۴۳۷.
۴. مذاکرات، ص ۲۸۹.

استقراض داخلی و خارجی جزو امتیازنامهٔ بانك ملی بود. بانك حق معاملات تجارتی «داخله و خارجه و قرض و استقراض را به تراضی طرفین» داشت (مادهٔ سوم). اما دولت این فکر را به سبب واکنش تند عمومی عملی نمی‌دانست. موضوع طرح نخستین که با امین‌السلطان در میان نهاده شد، گفت: برای رئیس مجلس و دوستانش این نقشه کشیدن‌ها آسان است، ولی همینکه خبرش به مردم برسد «اعتراض برمی‌خیزد و آن طرح نقش بر آب خواهد گشت». به عقیدهٔ رئیس‌الوزرا «احساسات مردم نسبت به هرگونه مداخلهٔ خارجی به اندازه‌ای تند است» که هیچ نقشه‌ای از آن قبیل سر نخواهد گرفت.[1]

به‌جای آن دولت طرح وام تجارتی را عرضه کرد. امین‌السلطان در نامهٔ خصوصی‌اش به وزیر مختار انگلیس به اختصار از بحران مالی سخن گفت. از جانب او مخبرالسلطنه وزیر معارف (نه ناصرالملك وزیر مالیه) با اسپرینگ رایس به گفتگو نشست. مضمون صحبت آن وزیر این بود: استقراض خارجی برای دولت امکان ندارد، اما مانعی برای معاملهٔ تجارتی نمی‌بیند. در شش ماههٔ بعد، با وصول مالیاتها دولت روی پای خود خواهد ایستاد، و بانك ملی هم به پشتیبانی مجلس مساعدت خواهد کرد. فعلاً برای ادارهٔ امور و کارهای اصلاحی و دفع اغتشاش محلی رقمی معادل دویست هزار لیره مورد احتیاج فوری است. آیا امکان دارد که در تأمین این پول بانك شاهنشاهی با بانك ملی سهیم شود؟ مخبرالسلطنه افزود که این چاره‌جویی عملی مورد حمایت جدی مجلس خواهد بود.

وزیر مختار ضمن همدلی متعارف در گرفتاری‌های دولت، خاطرنشان کرد: انگلستان بنابر «قرار و مدار شفاهی» با دولت روس، متعهد گشته که بدون «همکاری و رضایت» او وامی به ایران ندهد. مخبرالسلطنه گفت: «این قرض سیاسی نیست بلکه یك قرض معاملهٔ تجارتی است». جواب وزیر مختار این بود: «قرض قرض است و قرار و مدار قرار و مدار».[2]

---

۱. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل راجع به مذاکرات با امین‌السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ (۲۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

اسپرینگ رایس مضمون آن گفتگو را به آگاهی همقطار روسی‌اش رساند. هارتویگ گفت: همیشه موافق بوده که دو بانك روس و انگلیس مشترکاً به بانك ملی کمك مالی بدهند. «این راه‌حل مطلوبی است برای گرفتاری فعلی، وزیرپای آلمانها را که فعالیتشان خیلی خطرناك گشته جارو خواهد کرد».[۱]

اما نه دولت خواست و نه می‌توانست پای بانك روس را به‌میان آورد، و نه موئسسان بانك ملی آمادهٔ معامله با آن بانك بودند. دستگاه روس با متعلقاتش منفور بود. بنابراین، تقریباً همهٔ راه‌های عملی در رهایی دولت از پریشانی مالی مسدود گشت. امین‌السلطان اعتراف کرد: «به‌هر سو که روی می‌آورد با مشکلات لاینحل روبرو می‌گردد».[۲] این بیان حال از زبان خودش است:

«همه مرا به‌عنوان منجی می‌شمارند که برای اصلاح کارها و حل مشکلاتشان آمده‌ام. اما پول که در بساط نباشد از من چه توقعی می‌توان داشت؟ بدون شك از طریق بانك ملی پول فراهم نمی‌شود. فکر قرض خارجی را هم نباید کرد؛ فقط شایعهٔ قرض خارجی کافی است که مملکت را به‌طغیان مسلح بکشاند».[۳]

* * *

اما قضیهٔ بانك تجارت آلمان. اگر تأسیس بانك ملی ایران با سیاست روس و انگلیس به‌درجات برخورد داشت؛ و اگر یك قرض سادهٔ تجارتی دویست‌هزار لیره‌ای با بندوبست آن دو دولت استعماری تعارض پیدا کرد؛ به‌طریق اولی ایجاد بانك آلمانی در متن سیاست بین ملل قرار می‌گرفت.

فکر سرمایه‌گذاری آلمانی و احداث بانك تجارت آلمان نه‌ابتکار دولت امین‌السلطان بود و نه‌نخستین بار بود که به‌میان آمد. این قضیه بازمی‌گشت به‌دههٔ پیش از حرکت مشروطه‌خواهی از دورهٔ صدارت امین‌الدوله که دولت ایران چندبار به

---

۱. همان مأخذ.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۳. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل راجع به‌مذاکرات با امین‌السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

سرمایه‌گذاری فرانسوی و آلمانی و استقراض از آن دو کشور روی آورد. امین‌الدوله در توجیه سیاست خود گفت: او نمی‌خواهد که دولت ایران تعهد تازه‌ای در برابر انگلیس و روس به گردن گیرد که خود محدودیت دیگری بر حقوق و حاکمیتش خواهد بود.[۱] این فکر پس از عزل او از صدارت (۱۳۱۶) نیز امتداد یافت. عامل مهمی که به آن فکر قوت بخشید اینکه در آن اوان دولت لندن و حکومت انگلیسی هند هر دو از گسترش نفوذ روس در ایران و خلیج فارس و افغانستان ـ سخت اندیشناك بودند. از اینرو در دستگاه دیپلماسی انگلیس این اندیشه نضج گرفت که چون دولت ایران به‌راه فعالیت اقتصادی تازه‌ای خواهان به‌کار انداختن سرمایه‌های آلمانی و فرانسوی می‌باشد، مصلحت سیاسی انگلیس در اشتراك مساعی با آن دو دولت غربی به‌منظور سد کردن سیاست توسعه‌طلبی روس است. منطق فرض همکاری سه دولت اروپایی (انگلیس و آلمان و فرانسه) در خاورمیانه، ضمن تذکاریهٔ بسیار مهم (۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ مطابق ۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۷) به‌روشنی تشریح گردیده.[۲] بدین قرار دوراند[۳] وزیرمختار انگلیس در تهران به کنت رکس[۴] همقطار آلمانی‌اش اعلام کرد: سرمایه‌گذاری آلمان در ایران (حتی در کشیدن راه آهن تهران ـ بغداد) مورد پشتیبانی سیاست انگلستان است، و دولت او در این جهت آمادهٔ همکاری می‌باشد. اما عکس‌العمل روس چه بود؟ صدراعظم وقت امین‌السلطان به‌وزیرمختار آلمان گفت: «تا حال خیال می‌کردم که روسها بزرگ‌ترین دشمنان خود را

---

۱. آن نکته را امین‌الدوله در شوال ۱۳۱۵ به بودمان (Bodman) کاردار آلمان اظهار کرد. به‌علاوه، نقشهٔ کشیدن راه‌آهن تهران ـ بغداد را با سرمایهٔ آلمانی با او به‌میان نهاد.

۲. باید دانسته شود که سه دولت انگلیس و فرانسه و روس از مرحلهٔ سازش و اتحاد بعدی علیه آلمان ـ هنوز خیلی دور بودند. درحالی که روابط انگلیس و آلمان خصمانه نبود، انگلیس و روس در رقابت شدید بودند. تحولی که پس از آن در دیپلماسی اروپا پدید آمد، مبحث مفصل تاریخ دیپلماسی پیش از جنگ جهانی اول است. متن آن تذکاریه در مجموعهٔ اسناد رسمی زیر انتشار یافته: «اسناد انگلیس در ریشه‌های جنگ» جهانی، جلد چهارم (متن انگلیسی).

۳. M. Durand

۴. Rex

انگلیسیها می‌دانند، اما حالا یقین پیدا کردم که از آلمانها بیشتر نفرت دارند. هراس روس از این بابت است که آلمانها قصد دارند به همان روشی که به عثمانی راه یافته‌اند. در ایران رخنه کنند. به همین جهت مصمم هستند که با تمام وسایل جلو آنها را بگیرند».[۱] امین‌السلطان به وزیرمختار انگلیس هم متذکر شد که: اقدام ایران در به کار انداختن سرمایهٔ آلمانی از نظر روس «عمل خصمانه» تعبیر گردیده است. همینطور استقراض ایران از بانك فرانسه که شرایط ساده و آسانی را عرضه داشته بود، مخالفت جدی روس را برانگیخت. رکس دربارهٔ وجههٔ نظر روس در ایران نوشت:

«روس نمی‌خواهد که ایران با هیچ دولتی مناسباتی داشته باشد که به همبستگی آن انجامد، بلکه می‌خواهد تنها دولت بستانکار ایران باشد و هروقت دلخواهش باشد به تسویهٔ حساب برآید. روس طنابش را به دور ایران سخت‌تر و سخت‌تر می‌پیچد تا متلاشی شدن پیکر سیاسی و اقتصادی آنرا نزدیك‌تر گرداند. و مراقب است که ایران به هیچ کمکی که بر نیروی مقاومتش بیفزاید دست نیابد... به عقیدهٔ روسها، آلمان که [از راه عثمانی] به مرز ایران رسیده در پی آنست که ایران را به شبکهٔ اقتصادی خود متصل گرداند. بنابراین، شگفت نیست که از نظر روس هر راهی را که دولت ایران بخواهد پیش گیرد باید با اجازهٔ پطرزبورگ باشد: یعنی نه راه آهن و نه وام... روس مراقب هرگامی است که آلمان بردارد، و فعالیت این سفارت را با بدگمانی زیر نظر خویش دارد».[۲]

به مرحلهٔ بعد، همزمان حرکت مشروطه‌خواهی، موضوع تأسیس بانك بازرگانی آلمان مطرح گردید. آلمان سیاست توسعهٔ روابط بازرگانی با ایران را آغاز کرد، و به خلاف پیش نسبت به عکس‌العمل روس بی‌اعتنا بود. مؤتمن‌الملك پسر صدراعظم (میرزا نصرالله‌خان) در مذاکره با ریشت هوفن[۳] شارژدافر آلمان (ربیع‌الثانی ۱۳۲۴)

---

۱. اسناد رسمی آلمان، رکس به بولو، ۲۵ آوریل ۱۸۹۹ (۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۱۶). هرچه از اسناد رسمی آلمان نقل شده به‌مأخذ تحقیق برادفورد مارتین به عنوان «روابط دیپلماسی ایران و آلمان از ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۲» است (متن انگلیسی).

۲. رکس به هوهن‌لو، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۹ (۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۷) به نقل برادفورد مارتین، ۷۵ - ۷۴.

۳. Richthofen

گوشزد کرد که دولت از ایجاد بانك بازرگانی آلمان حمایت دارد. نمایندهٔ آلمان در گزارش خود به بولو[۱] وزیر امورخارجه نوشت: هدف سیاست ایران یاری جستن از آلمان و بلکه از سایر دولت‌های بزرگ فرانسه و اتریش، در مقابله با «تهدید نسبت به حاکمیت» آن از جانب روس و انگلیس است. به‌علاوه، سیاستمداران ایران خواهان «اصلاحات مالی و رفورم‌های واجب» همراه تحصیل کمك خارجی هستند. و به‌راه‌این مقصد بیشترین اعتماد را به آلمان دارند که به‌عقیدهٔ آنان «همواره از سیاست دوستانه‌ای نسبت به‌مشرق زمین پیروی کرده است».[۲]

احداث بانك تجارت آلمان در تهران مورد موافقت اصولی شارژدافر آلمان واقع شد، مشروط براینکه از جانب نمایندهٔ مخصوص بانك آلمانی نیز تأیید گردد. اکنون کابینهٔ امین‌السلطان روی کار آمد. بانك درسنر[۳] نمایندهٔ خود هربرت گوتمان[۴] را به‌تهران فرستاد (ربیع‌الثانی ۱۳۲۵). گوتمان پیشنهاد کرد که شعبهٔ بانك درسنر به‌عنوان بانك تجارت آلمان در پایتخت و چند شهر دیگر برپا گردد، و با بانك ملی ایران که تأسیس آن در دستور حکومت ملی بود همکاری داشته باشد. بانك آلمانی آماده بود که در اجرای طرح‌های توسعهٔ کشاورزی و سدسازی به‌ایران یاری دهد. دولت روس با ایجاد بانك آلمانی همچنان مخالفت ورزید، بانك شاهنشاهی هم طبعاً از رقیب تازه‌ای خوشدل نبود. اما بین سیاست رسمی روس و انگلیس تفاوتی محسوس بود.

قضیهٔ بانك تجارت آلمان به‌بالاترین سطح گفتگوی سیاسی رسید. در دیدار رسمی قیصر و تزار (اوت ۱۹۰۷) بولو وزیر امورخارجهٔ آلمان موضوع بانك آلمانی را با ایزولسکی وزیر امورخارجهٔ روس به‌میان نهاد. بولو از «روش غیردوستانهٔ» سفارت روس در تهران گله کرد و گفت: دولت آلمان چنانکه بارها اعلام داشته در کار بانك هدف سیاسی ندارد. اما به‌عقیدهٔ وزیر تزار همیشه آسان نیست که مرز فاصلی میان نفع

---

۱. Bulow.

۲. ریشت هوفن به‌بولو، ۴ ژوئن ۱۹۰۶ (۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴)، به‌نقل برادفورد مارتین، ص ۱۰۸.

۳. Dresner.

۴. H. Gutmann.

اقتصادی و سیاسی کشیده شود. او معتقد بود که آلمان در پی نفوذ سیاسی در ایران است، توجیهی که مورد قبول دولت آلمان نبود.[۱]

اما سیاست کلی انگلیس دربارهٔ سرمایه گذاری و بانك آلمانی متمایز از وجههٔ نظر روس بود. وزیر مختار انگلیس می نویسد: دولت آلمان بارها به انگلیس و روس اطمینان رسمی داده که در کار بانك تجارت هیچ امتیاز سیاسی از ایران نخواهد خواست. بانکدار آلمانی هم که به تهران آمد، وزیر مختار آن دولت همان معنی را تکرار کرد و گفت: تنها هدف بانك تجارت تسهیل روابط بازرگانی میان دو کشور است. پس از آن معلوم شد که بانك آلمانی تقاضای امتیازات مهم بانکی از ایران دارد که اگر با آنها موافقت می گردید، بانك روس و بانك شاهنشاهی نیز همان امتیازات را می خواستند.[۲] این موضوع ضمن گفتگوی سیاسی بسیار مهمی بین امین السطان و اسپرینگ رایس مطرح گشت. امین السلطان از تنگدستی مالی دولت و طرح پیشنهادی بانکدار آلمانی و بانك تجارت سخن گفت. و با اشاره به سازش فعلی روس و انگلیس دربارهٔ ایران به کنایه افزود: لابد حالا دو دولت برای اینکه «استخوان کهنه‌ای به دهان سگ تازه نیفتد همدست شده‌اند». این کنایه به هر بیانی ادا شده باشد طعنی بود به آن سگان کهنه کار. اسپرینگ رایس که نسبت به گرفتاری مالی دولت همدلی ورزید، از در ناسازگاری پیش نیامد. اودو صوابدید سیاسی ارائه داد، یکی رسمی و یکی شخصی. گفت: رئیس الوزرا بهتر می تواند تمیز دهد که در طرح پیشنهادی آلمانی چه شرایطی ممکن است مایهٔ ایراد دو دولت باشد. به هرحال، وزیر مسئول می تواند اعلام دارد: «تا آنجا که به استقلال مملکت لطمه‌ای نخورد و ناقض تعهدات آن نسبت به دیگران نباشد، دولت همه گونه تسهیلات را برای سرمایه گذاری و فعالیت [بازرگانی] خارجی فراهم می نماید».[۳] در زبان دیپلماسی کلاسیك جوابی از آن سرراست تر نمی شد. صوابدید شخصی وزیر مختار این بود:

«شما وزیر دولت مستقلی هستید و مناسب است تدابیری که به خیر و مصلحت

---

۱. رجوع شود به: برادفورد مارتین، مأخذ قبلی، ص ۱۲۳ـ۱۲۲ (متن انگلیسی).
۲. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).
۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

مملکت خودتان می‌باشد به کار بندید، البته تا آنجا که با تعهدات نسبت به دیگران و حقوق مکتسب آنان مغایرت نداشته باشد. انگلیس و روس نه از سرمایه گذاری دولت ثالث در ایران ممانعت می کنند، و نه می‌توانند ممانعتی نمایند. شما که در مشرق زمین سفر کرده‌اید آگاهید که اصول ما در امورخارجی مبتنی است برتساوی امکانات برای همه و سیاست درهای باز».[1]

آن بیانات اسپرینگ رایس تأیید تذکر ظریف دیگر اوست به امین السلطان: انگلیس و روس متعهد گشته‌اند که هیچکدام در پی تحصیل امتیازی در ایران برنیاید که برای دیگری زیان آور باشد. اما این تعهد مربوط به خودشان است و «واضح است که ایران در هر کاری که خواسته باشد مختار است، وگرنه استقلال و تمامیت ارضی آن عاری از مفهوم واقعی خواهد بود».[2]

نظر رسمی که وزیرمختار انگلیس به امین السلطان اعلام کرد همان بود که دولت ایران تعهدات خویش را رعایت نماید. همهٔ صوابدیدهای دیگرش شخصی و غیررسمی بود، گرچه دولت خود را از چگونگی آن بیاگاهانید. بنابراین، او در کار ایجاد بانك تجارت آلمان مانع جدی نتراشید. به خلاف معمول رئیس الوزرا را به تصمیم گیری و استقلال رأی خواند، و به ظرافت حالی کرد که به مخالفت روس بی اعتنا باشد. او براین نکته تأکید گذارد که روس و انگلیس نمی‌توانند از سرمایه گذاری دولت ثالثی ممانعت نمایند؛ دولت در کار خود آزاد و مختار است.

در اینکه دولت در جهت جلب همکاری اقتصادی آلمان و احداث بانك تجارت آلمان کوشید، تردیدی نیست. این فکر نیز در دولت قوت داشت که ادارهٔ بانك ملی ایران به خبرهٔ آلمانی سپرده شود که طبعاً همکاری میان دو بانك را به سادگی ممکن می‌ساخت. اگر بانك تجارت سرمی گرفت مسألهٔ قرض دولتی (از طریق بانك ملی با مشارکت بانك تجارت) حل می‌شد. مهمتر اینکه پیشنهاد وام مشترك از دو بانك روس و انگلیس بکلی

---

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ. آن اشاره به مفاد قرارداد ۱۹۰۷ بود که هنوز میان روس و انگلیس به امضا نرسیده بود اما اصول آن تنظیم گشته.

منتفی می‌گشت، وامی که هم ملازم دردسرهای سیاسی بود و هم دولت از آن پرهیز جست. طرح بانك آلمانی به‌مجلس عرضه شد گرچه از صورت مذاکرات مجلس چیز مهمی برنمی‌آید. همین اندازه می‌دانیم که مجلس یکی دو شرط (در تعیین ربح بانکی صدی نه یا ده) بر آن افزود. اما توافق کامل میان دولت و بانك درسنر بر سر مواد پیشنهادی به‌دست نیامد. از گفتگوی هیأت دولت در این باره خبر دقیق نداریم مگر برخی اشارات مخبرالسلطنه که واسطهٔ مذاکره با بانکدار آلمانی بود. او می‌نویسد: «صرف‌نظر از اینکه نزدیکی با آلمان دوری از روس و انگلیس می‌شد، می‌خواستیم آلمان هم رضایت داشته باشد اما نمی‌توانستیم» زیرا برخی مواد قرارداد پیشنهادی مخالف قرارنامهٔ بانك روس و انگلیس بود؛ بانك آلمان ورود نقره را «به‌انحصار» خویش می‌خواست که ممکن نبود زیرا حق‌تقدم با بانك روس بود؛ و بالاخره «فصول مفید قرارداد غیرقابل اجرا بود».[1] به‌نظر می‌آید که ناکامیابی مجلس و دولت در سروسامان دادن به‌کار بانك ملی در روند مذاکره راجع به‌بانك تجارت تأثیر منفی گذاشت، نکتهٔ مهمی که در گزارش‌های رسمی بر آن تأکید رفته. به‌هرحال، مجلس و دولت که به‌رغم همهٔ شور و شوق اولیه و پشتیبانی افکار عمومی، کفایت سیاسی به‌خرج ندادند که در به‌کار انداختن بانك ملی موانع سادهٔ داخلی را از پیش پا بردارند ـ چگونه می‌توانستند بر آن دشواری‌های خارجی فایق آیند.

اما نمی‌توان انکار کرد که دولت از تلاش خویش باز نایستاد. امین‌السلطان در آخرین لحظات حیات خود که به‌مجلس آمد، ضمن تشریح دستور کار دولت گفت: احداث بانك ملی از واجبات است، «سایر دول اینجا بانك دارند، ما از خود یك بانك ملی نداریم». اینکه گمان کرده‌اند تأسیس بانك برای این است که «فی‌الفور مایحتاج دولت را به‌دولت قرض بدهد» اشتباه است. بانك برای «وسعت تجارت و ترقی و آبادی» مملکت است، و با افزایش سرمایه‌اش دولت هم می‌تواند «از بانك داخلهٔ ملی خودش» قرض بگیرد.[2] طلسم بانك و فقر خزانه نشکست.

---

۱. مخبرالسلطنه: گذارش ایران، بخش چهارم، ص ۳۳.
۲. مذاکرات، ۲۱ رجب ۱۳۲۵.

بخش چهارم

سیاست خارجی

۱. انگلیس و روس و مشروطگی

موضوع اصلی این گفتار مطالعهٔ سیاست خارجی در متن دیپلماسی بین ملل نیست؛ بلکه محدود به‌شناخت وجههٔ نظر انگلیس و روس نسبت به‌مشروطگی است در مرحلهٔ کنونی. روش سیاسی متخالف انگلیس و روس در برخورد با حرکت‌های ملی و مشروطه‌خواهی سدهٔ نوزدهم اروپا ـ در تجربهٔ ایران نیز جلوه دارد؛ و این به‌رغم سیاست خارجی دو دولت بود که سازش آنها را دربارهٔ ایران و انعقاد پیمان ۱۹۰۷ ممکن و عملی ساخت.

هماهنگ کردن روابط سلطنت با دولت و مجلس ملی از عمده مسائل سیاسی بلکه باریک‌ترین آنها بود. مقارن روی کار آمدن کابینهٔ امین‌السلطان روابط مجلس و شاه چندان گرم نبود؛ دلخوری‌هایی درمیان بود ولی ظاهراً سر ناسازگاری نداشتند. در گفتگوی مجلس (چند روز پیش از تشکیل کابینهٔ تازه) برخی اشاره‌های روشن به آن رفته بدین بیان: می‌روند به‌شاه می‌گویند که «چند نفر منحرف‌الطریقه در مجلس هستند»؛ یا اینکه «این وکلا بد هستند باید به‌دار کشید»؛ یا القای شبهه می‌کنند که «مجلسیان با شخص اعلیحضرت کار دارند» ـ وحال آنکه «هیچ رنجش و گله‌مندی نداریم و تاحال کمال عطوفت و مرحمت را فرموده‌اند»؛ یا می‌گویند که «اعضای مجلس ناقص‌اند» و نمی‌گویند «کو آن کاملی که در هیأت وزرا هستند»؟ به‌هرحال بدانند «اگر این مجلس نباشد مجلس دیگری منعقد خواهد شد، این وکلا نشد [مردم] وکلای دیگر معین خواهند کرد» ـ خیالشان آسوده باشد.[1]

---

۱. مذاکرات، ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵.

ماهیت آن ایرادها هرچه بود ربطی با پادشاه و دربارش نداشت. عناصر «منحرف الطریقه» همیشه و همه‌جا بوده‌اند و در عقایدشان مختار بودند؛ و تا وقتی رفتارشان خلاف آیین مشروطهٔ پارلمانی نبود هیچ ایراد موجهی برایشان وارد نبود. اگر هم اعتراض جدی برروبهٔ سیاسی آنان وارد می آمد، رسیدگی‌اش در صلاحیت خود مجلس بود نه با شاه. اکثریت تام مجلسیان نیز با سلطنت و شخص محمدعلی شاه طرف نبودند؛ آن چند تن مخالف هم نه پایگاه معتبری در مجلس و در افکار عمومی داشتند و نه از خودشان کاری ساخته بود.

به‌شرحی که گذشت پایهٔ فکری سیاست دولت در ایجاد تفاهم میان شاه و مجلس ملی‌زادهٔ برداشت کلی آن از اوضاع سیاسی عمومی بود. امین‌السلطان در آغاز کار، «به‌لحن جدی» به‌شاه خاطرنشان کرد که: مصلحت سلطنت و مجلس در این است که «در راه یك اتفاق وطن‌پرستانه بکوشند». تأکید مکرر او در مجلس نیز به‌لزوم «اتفاق هیأت مقننه و مجریه» بود. و در اخطار کتبی‌اش به‌شاه اعلام کرد: مردم از پادشاه می‌خواهند که «منتها درجهٔ حمایت و تقویت را از پارلمان بفرمایند».[1]

به‌راه همان هدف عملی، از نظر سیاست خارجی امین‌السلطان از یکسو همراهی وزیرمختار فرانسه و انگلیس را به‌دست آورد که محمدعلی شاه را از ستیزگی با مشروطگی و مجلس برحذر دارند؛ و از سوی دیگر کوشید که در همان جهت موافقت دولت روس را تحصیل کند. در این تلاش سیاسی گفت و شنود وزیرمختار انگلیس با محمدعلی شاه، مذاکرهٔ امین‌السلطان با وزیرمختار روس، سفارت فوق‌العادهٔ مشیرالملك (مشیرالدوله) به‌پطرزبورگ و گفتگوی او با ایزولسکی وزیرامورخارجه شایان دقت است.

اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس برای تقدیم استوارنامه‌اش حضور شاه بار یافت (۲۴ ربیع‌الثانی). امین‌السلطان از او خواسته بود که در این فرصت از صحبت صریح دربارهٔ بحران سیاسی مضایقه ندارد، و گوشزد کرد که با شاه «به‌صراحت» گفتگو داشتن

---

۱. رجوع شود به بخش دوم.

موثر خواهد بود. وزیرمختار آن صوابدید را پذیرفت. استوارنامه‌اش را داد و تقاضای شرفیابی خصوصی کرد. شاه با خوشرویی قبول کرد و به خلوت نشستند. تنها عباسقلی‌خان نواب به‌عنوان ترجمان حاضر بود. صحبت طولانی شد و شرح آن در گزارش دلکش و ارزندهٔ وزیرمختار آمده.

اسپرینگ رایس از صراحت لهجه‌اش پوزش خواست. گفت: انگیزه‌اش در این صحبت بی‌تکلف چیزی نیست مگر «خطری» که تصور می‌کند سلطنت را تهدید می‌کند. اخباری که از منابع مختلف می‌رسد حکایت از این دارد که پادشاه «در نهان برضد دستگاه مشروطیت که بیشتر بنابه‌ارادهٔ خودشان تأسیس گردیده، فعال هستند». دولت انگلستان آرزومند است که سلطنت ایران با اقتدار و مورد احترام باشد، و نظر خاصی نسبت به‌شکل حکومت خواه «سلطنت مشروطه یا نوع دیگر» ندارد. اما آن شایعه را گرچه اطمینان دارد عاری از حقیقت است «خطر جدی نسبت به‌ثبات سلطنت و اقتدار آن می‌داند».

سپس از تجربهٔ شخصی‌اش در انقلاب روسیه (۱۹۰۵) گفت: او در روسیه شاهد گسترش حرکت انقلابی بوده. حالا در ایران هم نشانه‌های آن بروز کرده، و به‌دلایل معلوم جنبش انقلابی از قفقاز به‌ناحیهٔ شمالی رخنه یافته و همان روش و هدف جمعیت‌های روسیه دنبال می‌شود یعنی «جلب همدلی و نظر موافق مردم در جهت برانداختن سلطنت و عاملان آن». در این وضع کسانی که از نزدیکان پادشاه هستند، در واقع به‌عناصر انقلابی خدمت می‌کنند، زیرا سلطنت را به‌کارهایی ترغیب می‌نمایند که مایهٔ برانگیختن نفرت عمومی می‌گردد. اینجا خطاب به‌شاه گفت:

«اعلیحضرت می‌دانند که دوستان ظاهری پدرشان چطور خود را ثروتمند ساختند و مملکت را به فقر و ادبار کشاندند. همان عناصر صاحب نفوذ حالا هم اطراف سلطنت را گرفته‌اند، و برضد همان دستگاهی که اعلیحضرت در حفظ آن سوگند خورده‌اند عمل می‌کنند. نحوست اعمال آنها دامن اعلیحضرت را خواهد گرفت، و به‌سود کسانی تمام خواهد شد که مقصدشان درهم فروریختن سلطنت است».

وزیر مختار باز به‌قیاس تاریخی برآمد: امپراطور روس قشون فراوان و خزانهٔ سرشار

دارد؛ سلطان عثمانی هم به‌عنوان «خلیفه» مقامش بلامعارض است. اما «اعلیحضرت که این امتیازات را ندارند، به کار خطرناکی دست می‌برند که از عهدهٔ مقابله‌اش نمی‌توانند برآیند». پرسید: با کدام قشون و اسلحه می‌خواهند بجنگند؟ و درگیری مسلحانه به‌نفع که خواهد بود؟ اینجا رسید به‌جان کلام. اسپرینگ رایس آب پاکی را روی دست شاه ریخت که از خارجیان چشم یاری نداشته باشد. می‌نویسد:

«از آنجا که این توهّم هست که دولت‌های خارجی به‌حدی به‌حفظ فرمانروایی شاه علاقه دارند که هرگاه موقع او به‌مخاطره افتد، برای نجات سلطنت مداخله خواهند کرد ـ به‌شاه هشدار جدی دادم که: اگر او محرك زد و خورد مسلحانه گردد، بهیچ‌وجه انتظار کمك خارجی را نداشته باشد برای اینکه روس و انگلیس هردو به‌عدم مداخله تصمیم گرفته‌اند... البته اگر مملکت بهم ریزد و دستگاه حکومت مرکزی ازهم بپاشد که منافع خارجیان به‌خطر افتد، دخالت ایشان حتمی است. اما این دیگر دیر شده، و به‌هر صورت دخالت به‌موقع قدرت خارجی هم برای سلطنت هلاکت‌بار خواهد بود. بنابراین، باتوجه به‌اینکه اعلیحضرت نه می‌توانند با نهضت رفورم مبارزه کنند و نه‌می‌توانند به کمك خارجی چشم داشته باشند، تنها راهی که می‌ماند همان همراهی در اجرای اصلاحات و ابراز حزم و بردباری است». و فقط از این راه است که پادشاه می‌توانند عواطف قلبی مردم را نسبت به‌مقام سلطنت، حتی بیش از گذشتگان، بازگردانند.

شاه سخنان ناخوشایند و گاه گزندهٔ وزیرمختار را بادقت و خونسردی و خوشرویی شنید، و عقیده‌اش را صاف و پوست‌کنده بیان کرد: بی‌نظمی و اغتشاش «براثر تغییر ناگهانی و سریع طرز حکومت عارض گردیده؛ همهٔ ممالك حتی فرانسه که متمدن‌ترین همه است گرفتار آشوب داخلی بوده است». سپس افزود: «همیشه معتقد بوده که مشروطیت بهترین طرز حکومت برای مملکت است، اما نه این مشروطیتی که حالا ایران دارد. مجلس از مردمان بی‌اطلاع و آشوب‌طلب تشکیل شده و هرکس در پی‌اغراض شخصی خودش هست... مملکت به‌مشروطیت معتدلی احتیاج دارد که اصول آن از یکی از ممالك اروپایی اخذ شده باشد. ولی مردم همه‌چیز را یکجا می‌خواهند. انتخابات باید تجدید گردد و مجلس تازه‌ای برپا شود».

وزیرمختار به‌رعایت آداب سیاسی نگفت که اگر اوضاع ایران برمدار حوادث فرانسه می‌گشت، نه‌تاج بود و نه‌تاجدار. اما به‌قضیهٔ اصلی پرداخت و خاطرنشان کرد: پادشاه قسم یاد کرده‌اند که به‌قانون اساسی وفادار باشند و مجلس را تا دو سال دیگر منحل نکنند. کسانی که پادشاه را «به‌نقض سوگند ترغیب می‌کنند باید بفهمند که سلطنت را در معرض مخاطرهٔ بزرگ قرار می‌دهند... صرف شایعهٔ نقض عهد لطمهٔ عمده‌ای به‌مقام سلطنت خواهد زد». شاه به‌اجمال گذشت که دشمنان ملت می‌خواهند میان «سلطنت و مردم» جدایی بیندازند. او اشاره‌ای هم به‌اوضاع بهم ریخته و لزوم اصلاح مالیه کرده گفت: اوضاع مشکل و کار بزرگ است. وزیرمختار جواب داد: «کار بزرگ شایستهٔ دولتمداری بزرگ است».[1] صحبت تمام شد.

گفت و شنود اسپرینگ رایس و محمدعلی شاه بالاتر از حد مذاکرات سیاسی متعارفی بود. آن وزیرمختار به‌خلاف اغلب مأموران سیاسی انگلیسی و به‌تناسب از فرهنگ و دانش ممتازی برخوردار بود، نسبت به‌نهضت آزادی ایران همدلی داشت و از معتقدان رفورم بود. و از سیاست حکومت انگلیسی هند در ایران همواره انتقاد می‌کرد.[2] جنبه‌های مختلف صحبت صریح او با شاه به کنار، مهمترین نتیجهٔ سیاسی که از آن به‌دست می‌آید نظرگاه باطنی شاه است دربارهٔ مجلس، مجلسی که از آن ناخرسند بود همان اندازه که از آن می‌هراسید. شاه خواهان انحلال مجلس و تجدید انتخابات بود، مشروطیت دیگری برپا گردد که در معنی دلالت داشت برنفی مشروطهٔ پارلمانی. شاید در ذهن شاه چیزی ازنوع کنستی‌توسیون آلمان بود. ملاحظه می‌شود که شاه در برابر هشدار وزیرمختار از تأیید عهدی که بسته بود پرهیز جست و نگفت که نیت او انحلال پارلمان نیست، ورنه اسپرینگ رایس چنان مطلب اصلی و مهمی را در گزارش خود می‌آورد و ازقلم نمی‌انداخت. نکتهٔ دیگر اینکه شاه ناخرسندی‌های دیگری هم داشت که مربوط

---

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷ (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۲. آرنولد ویلسون از مأموران حکومت انگلیسی هند که همین اوان به‌تهران آمد می‌نویسد: عقیدهٔ اسپرینگ رایس و والتر اسمارت کنسول دربارهٔ سیاست حکومت هند در ایران و مأموران آن «انتقادآمیز و تقریباً خصمانه» است (آرنولد ویلسون، جنوب غربی ایران، ص ۱۰).

به‌رفتار انجمن‌ها و مطبوعات و عناصر آشوب‌طلب بود، و در دستخط شاه به‌مجلس خواهیم خواند. شاید از آنجا که این قضیه اهمیت ثانوی داشت، او نخواست در آن گفتگو به‌میان آورد و به‌اصل مسألهٔ مشروطگی و مجلس پرداخت. به‌هرحال، در هیچ مأخذ معتبر دیگر نظر محمدعلی شاه در این مرحله، بدان روشنی که در گزارش وزیرمختار آمده بیان نشده است.

اسپرینگ رایس امین‌السلطان را از دقایق گفتگوی خود با شاه بیاگاهانید، و او قدردانی کرد. به‌خواهش رئیس‌الوزرا وزیرمختار فرانسه دولا مارتین هم حضور شاه رفت. گزارش رسمی او را نداریم. همین اندازه می‌دانیم که وزیرمختار فرانسه نیز شاه را از سرگرانی با مجلس و مشروطگی منع کرد، مصلحت سلطنت را در توافق و همراهی با مجلس دانست. سفیر عثمانی هم که مقدم‌السفرا بود به‌عنوان نمایندهٔ کشور مسلمان، ضمن گفتگوی طولانی به «لحن قاطع» به‌شاه هشدار داد که: اگر او بخواهد خلاف میل ملت عمل کند، هستی سلطنت خود را به‌خطر جدی انداخته است.[1] سفیر عثمانی به‌موارد دیگر نیز با مشروطه‌خواهان همراهی نمود؛ چه‌بسا که او به‌اعتقاد شخصی‌اش عمل کرده باشد نه به‌پیروی از سیاست رسمی دولت سلطان عبدالحمید.

اینك ازوجههٔ نظر روس بگوییم: در کشمکش میان حکومت ملی و سلطنت ـ روس در این مرحله از موضع گیری خصمانه نسبت به‌مجلس فاصله گرفت، ولی به‌دفاع از حقوق مشروطگی در برابر سلطنت هم نیامد. از نظر دولت، سیاست روس خالی از ابهام نبود. امین‌السلطان در گفتگوی با هارتویگ وزیرمختار روس، و مشیرالملك در مذاکره با ایزولسکی وزیرامورخارجه خواستند که آن دولت سیاست خود را به‌روشنی اعلام دارد. البته پشتیبانی دولت روس از شاه ناشناخته نبود، ولی هنوز دو فرض مطرح بود: ۱) آیا روس گرایشی به سیاست مدارا و سازش دارد و چنین روشی را به‌دربار توصیه می‌کند؟ ۲) یا اینکه به‌شاه اطمینان داده که از موضع سلطنت در برابر مجلس حمایت خواهد کرد؟

امین‌السلطان سؤال صریحی را طرح کرد بدین مضمون: بنا به اخطار رسیده دولت

---

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷ (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

روس تصمیم دارد که در ایران «با نهضت آزادی‌طلبی به‌مخالفت برآید، و به‌شاه اطمینان داده که او را در آن‌جهت پشتیبانی خواهد کرد». امین‌السلطان از هارتویگ خواست که در توضیح مطلب «صراحت متقابل» داشته باشد. وزیرمختار روس گفت: «این شایعه بکلی ساختگی است، و او نمی‌توانسته به‌مسئولیت خویش چنین قولی [به‌شاه] بدهد. اگر سیاست دولت امپراطوری این بود که نهضت‌های آزادی‌طلبی را سرکوب کند، اول در خود روسیه به‌این کار اقدام می‌کرد». رئیس‌الوزرا متذکر شد که خواست مطلب را از زبان وزیرمختار بشنود.[1] جزء اول سخن هارتویگ مورد تأیید وزیرمختار انگلیس نیز می‌باشد. او می‌نویسد: «دلیلی در دست نیست که سفارت روس یا دولت روس چنین وعده‌ای داده باشد». و می‌افزاید: اظهارات هارتویگ به‌رئیس‌الوزرا دربارهٔ نظر دولت متبوعش نسبت به‌پارلمان ملی «اطمنیان‌بخش» بوده است.[2]

اما جزء دوم پاسخ هارتویگ به‌امین‌السلطان، برهانی در مغالطهٔ سیاسی است. نهضت آزادیخواهی روس خیلی گسترده‌تر و ریشه‌دارتر از آن بود که دولت تزار بتواند آنرا سرکوب کند. وانگهی تزار مجلس دوم دوما را منحل کرد. قرینهٔ همان سیاست را محمدعلی شاه دربارهٔ انحلال مجلس ملی، در صحبت با وزیرمختار انگلیس عنوان کرده بود. بنابراین، نگرانی دولت بکلی ناموجه نبود.

همان اوان مشیرالملك پیرنیا به سفارت فوق‌العاده روانهٔ پطرزبورگ گشت. او از جانب امین‌السلطان دستور داشت که دربارهٔ دو مطلب عمده با ایزولسکی وزیرامورخارجه گفتگو کند: یکی استعلام موضع واقعی روس در اختلاف میان سلطنت و مجلس؛ و دیگر ماهیت پیمان انگلیس و روس در صورت نهایی‌اش. در موضوع نخستین ایزولسکی به‌سفیر فوق‌العاده ایران اعلام کرد: دولت روس «از توافق میان پادشاه و پارلمان خشنود خواهد شد، ولی مایل نیست که جانب هیچکدام را بگیرد. جانبداری از

---

۱. انگلیس، تذکاریهٔ چرچیل در مذاکره با امین‌السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۳ مه ۱۹۰۷ (۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

پارلمان به‌مداخله در امور داخلی ایران تعبیر می‌گردد».[۱] در مطلب دوم به‌بازجست و «کنجکاوی زیاد» مشیرالملك چنین پاسخ داد: «استقلال و تمامیت ارضی» ایران حفظ می‌شود؛ به‌علاوه «هماهنگی» سیاست روس و انگلیس هم در رعایت منافع ایران اثر نیکو خواهد داشت. خاصه در دورهٔ بحران سیاسی فعلی ایران، ادامهٔ رقابت‌ها و بدگمانی‌های سابق میان دو دولت ممکن بود به‌مداخلهٔ آنها انجامد و عوارض خطرناکی برای ایران بار آورد. اما زمینهٔ پیمان دو دولت چنین خطری را منتفی می‌کند.[۲] (مشیرالملك اشاره‌ای هم به‌تنگدستی مالی دولت نمود. اما وزیرامورخارجه آنرا به‌گوش نگرفت).

سخن ایزولسکی در قضیهٔ اول دقیق‌تر از بیانات هارتویگ به‌امین‌السلطان بود. پرواضح است که پاسخ وزیرامورخارجه به‌قضیهٔ دوم آمیزه‌ای بود از تحریف واقعیت و فریب سیاسی که بر مشیرالملك پوشیده نبود. از گزارش رسمی او خبر نداریم. اما طالبوف که با مشیرالملك مکاتبهٔ خصوصی داشت، در نامهٔ خود به‌یکی از نمایندگان آذربایجان به‌اشاره می‌نویسد: «شخص محترمی که در امر مشروطیت اول بلااول و موثوق دولت است» دربارهٔ سفارت فوق‌العادهٔ خود از پطرزبورگ نگاشته که مأموریت او «فقط برای استحکام و استقرار سلطنت مشروطهٔ ایران» بوده است و همهٔ صحبت ما هم برسر «معاهدهٔ روس و انگلیس و لا و نعم مشروطیت».[۳] مشیرالملك نسبت به سیاست دولت تزار اطمینان نداشت. در بازگشت از پطرزبورگ عقیده‌اش را آزادوار بیان کرد و به اسپرینگ رایس گفت:

«او یقین دارد که شاه نمی‌تواند علیه مردم قوهٔ قهریه به‌کار ببرد مگر به کمك خارجی: پول و اسلحه. از این جهت آیندهٔ ایران اساساً بسته به‌رویهٔ روس است که نسبت به آن

---

۱. انگلیس، نیکلسون به گری، ۳ ژوئن ۱۹۰۷ (۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵). این مطلب را ایزولسکی به‌اطلاع نیکلسون سفیر انگلیس در پطرزبورگ رسانده بود.

۲. همان مأخذ.

۳. مجموعهٔ اسناد میرزافضلعلی آقا، نامهٔ طالبوف به‌او، ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۵. اشارهٔ طالبوف در آغاز نامه، به‌خدمت میرزاحسن‌خان مشیرالملك در نگارش قانون اساسی است. در این کار سهم او و برادرش موءتمن‌الملك بیش از هرکس دیگری است.

تردید جدی دارد، خاصه پس از انحلال دومای دوم».[۱]

موضع متمایز انگلیس و روس در مناسبات شاه با مجلس و مشروطیت درخور سنجش دقیق است، موضعی ماورای سیاست فعلی دو دولت در ایران. جهت عمومی سیاست خارجی انگلیس و روس روشن بود: رفع مایهٔ اختلاف و برخوردهای احتمالی، تعیین منطقهٔ نفوذ سیاسی هر کدام، سازش و روش مشترك که در مجموع جلوه‌ای بود از سیاست استعماری دو کشور در اوضاع متغیر سیاست بین ملل. دولت ایران ماهیت بست و بند سیاسی دو دولت را بطور کلی می‌شناخت. وزیرمختار انگلیس در گفتگوی با امین‌السلطان گفت: سیاست انگلیس و روس براین پایه است که از کشمکش‌های گذشته بپرهیزند؛ هردو تعهد کرده‌اند در پی تحصیل امتیازی در ایران برنیایند که برای دیگری زیان‌بار باشد؛ و هر دو توافق کرده‌اند که در امور داخلی ایران دخالت ننمایند مگر اینکه ملاحظات دفاعی «به‌ضرورت کامل» آنرا ایجاب کند. و خاطرنشان کرد: به‌او دستور رسیده که جانب دوستی دو دولت را نگاهدارد. و سیاستمداران ایران هم باید «خود را با وضع تازه وفق دهند».[۲] یا به‌تعبیر امین‌السلطان ضمن همان گفتگو: انگلیس و روس نمی‌خواهند بر سر ایران «با هم گلاویز شوند».

اما تعارض در نگرش سیاسی دو دولت نسبت به مجلس و مشروطگی باقی بود ـ تعارضی ماهوی که از وجههٔ نظر متخالف انگلیس و روس نسبت به کل حرکت‌های مشروطه‌خواهی سدهٔ نوزدهم آب می‌خورد. به‌علاوه، باید به‌درستی دانسته‌شود که سلطنت محمدعلی شاه به‌خودی خود (از بابت وابستگی‌اش به‌روس) عنصر مشخص و مؤثری در آن تضاد بود ـ تا آنجا که بخش مهمی از برخورد سیاسی دو دولت بر سر نظام مشروطگی نبود، بر سر بود و نبود و سلطنت آن پادشاه بود. منتهی چون سیاست انگلیس و روس برپایهٔ همکاری و سازش ریخته شد ـ هردو همواره در تعدیل مادهٔ اصطکاك می‌کوشیدند و راه توافق می‌پیمودند. از اینرو، در منطق دیپلماسی بین ملل شگفت نیست

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۰۸، بخش اول به‌قلم اسپرینگ رایس.
۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

که گاه سیاست روس فائق آید و انگلیس دنباله‌رو باشد، گاه روس مجبور به گذشت گردد و به‌حریف امتیاز بدهد، و گاه هردو مستقلاً رویهٔ واحدی پیش گیرند. جلوه‌های گوناگون همکاری دو دولت را تا حدی که در سرنوشت سلطنت و مجلس و مشروطگی تأثیر گذارد ـ به‌مراحل پی‌درپی هرچه دقیق‌تر باز خواهیم نمود: یعنی از مرحلهٔ دو موضع متخالف تا اعلام بیطرفی مشترك تا حسن توسط و میانجیگری تا سازش در انحلال مجلس ملی و تا توافق دو دولت در برانداختن دستگاه محمدعلی شاه.

در مرحلهٔ کنونی، در کابینهٔ امین‌السلطان، سخنان اسپرینگ رایس به‌محمدعلی شاه و اظهارات ایزولسکی به‌مشیرالملك بیانگر اختلاف سلیقهٔ دو دولت بود: یکی به‌صراحت شاه را از ستیزگی با پارلمان و نقض تعهد نسبت به‌حرمت قانون اساسی برحذر داشت و همراهی او را با حرکت «رفورم» خواست؛ یکی بیطرفی خویش را در اختلاف میان سلطنت و پارلمان اعلام کرد. در واقع، روس از موضع خصومت نسبت به‌مجلس فاصله گرفت و روش خود را تعدیل نمود. و چنانکه گذشت جواب هارتویگ وزیرمختار روس به‌سؤال صریح امین‌السلطان، برروبهم «اطمینان‌بخش» تلقی گشت. همچنین در تفسر خارجی مذاکرات مجلس می‌خوانیم که: سفارت روس «تازگی رویهٔ آشتی‌پذیری» نسبت به‌مجلس ملی پیش گرفته.[1] در امتداد همین رویه در نامه‌ای که هارتویگ به‌صنیع‌الدوله رئیس مجلس نوشت، شایعهٔ دشمنی دولت روس را با نظام مشروطهٔ ایران تکذیب نمود، بر روابط خوش همسایگی دو کشور تأکید گذارد، و اینکه دولت روس خوشوقت است که ایران به‌راه «ترقی و مدنیت» پیش می‌رود. لازم نیست از آن رفتار تفسیر شاعرانه نماییم. همین اندازه درخور توجه است که سفارت روس نخواست شکاف میان او و مجلس ملی عمیق‌تر گردد، و علمدار خصومت با نظام مشروطه و حرکت آزادی ایران جلوه داده شود.

اسناد رسمی سیاست دولت را روشن می‌نماید. دلیلی نداریم که مجلس از تکاپوی خارجی دولت در جهت همراه ساختن شاه با مجلس آگاهی یافته باشد، مگر قاعدتاً رئیس مجلس و تنی چند از نمایندگان که به‌مناسبت روابط شخصی‌شان با برخی وزیران از

---

۱. انگلیس، گزارش فهرست وقایع دوماههٔ مجلس، آوریل و مه ۱۹۰۷.

آن گفت و شنودها کمابیش باخبر گشته باشند. طبعاً امین‌السلطان نمی‌توانست مضمون گفتگوهای خود و سفیر فوق‌العادهٔ دولت را دربارهٔ شاه در مجلس اعلام کند. این خصلت سیاست در ملك ما بود که رئیس‌الوزرای مملکت به‌امید اینکه پادشاه را سرعقل آورد، بایستی ازسفیران انگلیس و فرانسه و حتی عثمانی یاری جوید، آنانکه یکدرجه مروت داشتند و دشمن مشروطگی نبودند. اکنون دولت در مناسبات خود با محمدعلی شاه از موقع نیرومندتری برخوردار بود. دامنهٔ آن اختلاف به‌مباحثهٔ مجلس کشید که خواهیم شنید.

۲. تجاوز عثمانی و واکنش ملی

تجاوز سپاه عثمانی به‌دنبال تاخت و تاز عشایر مرزنشین ـ افکار عمومی را برانگیزاند. نه‌زد و خورد میان ایران و عثمانی پدیدهٔ تازه‌ای بود و نه‌دست‌اندازی عشایر مرزی به‌خاك دو کشور داستان نامکرر. تاریخ روابط دو دولت همسایه حوادث سهمگینی را دیده بود. اینکه گفتار کوتاهی را به آن قضیه اختصاص می‌دهیم از بابت اهمیت سیاسی نخستین تعرض خارجی به‌خاك کشور در دورهٔ حکومت ملی، و تأثیر آن در برانگیختن مجلس و دولت و هیجان همگانی است.

کمیسیون تعیین مرز ایران و عثمانی در کار بود ـ که عشایر عثمانی به ساوجبلاغ مکری هجوم آوردند (نیمهٔ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵). کمیسیون سرحدی اخیر پس از تعرض لشکر عثمانی در اواخر ۱۳۲۳ تشکیل شد. توضیح آنکه: سپاهیان ترك که ناحیهٔ مرزی آذربایجان را تا دریاچهٔ ارومیه اشغال کرد، دولت ایران به‌استناد پیمان ایران و آلمان (۱۸۷۳) داوری این دولت را خواست. آلمان دولت عثمانی را متجاوز شناخت. سفیر آن در اسلامبول حضور سلطان عبدالحمید رفت، او را به‌صلح و تخلیهٔ ناحیهٔ اشغالی خواند. سلطان عثمانی تسلیم شد، و کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی باردیگر تشکیل گردید (۱۳۲۴). نمایندگی ایران را احتشام‌السلطنه به‌عهده داشت. مأموریت کمیسیون تعیین خط مرزی دو کشور از قلهٔ آرارات تا مصب شط العرب بود که خود یك کتاب است.

هجوم عشایر عثمانی به ساوجبلاغ مکری پیش درآمد تعرض نظامی جدی بود. در

مرحلهٔ اول، وزیر فواید عامه مهندس‌الممالك در مجلس اعلام کرد: هجوم عشایر سرحدی خودسری محلی بوده و پیش از اقدام رسمی، سردار مکری به‌موقع و به‌رسم «ایلیاتی و عشایری» با سواران خود جلوگیری کرده است. معین‌التجار تذکر درستی داد: آن سردار «به‌طریق عشایری و حفظ آب و خاك خودشان عمل کرده و مانع شده» و البته اقدام دولتی هم لازم است. قضیه‌ای که کنجکاوی برانگیخت اینکه گفتند: در ساوجبلاغ معدن طلا کشف شده و عشایر متجاوز سر معدن رفته‌اند، باید زود جنبید وگرنه از کان طلا چیزی باقی نمی‌ماند! کشف طلا مانند پیدا شدن گنج همیشه ملازم افسانه بود. میرزا محمود کتابفروش گفت: حضرات «مشغول‌اند و خاك معدن را می‌برند». آن وزیر به‌طعنه جواب داد: «خاك معدن به‌این بردن‌ها تمام نمی‌شود و هنوز هم که نبرده‌اند»، ولی برای اطمینان خاطر مهندس‌باشی روانهٔ آنجا شده. از کشف طلا خبری نشد اما دردسر سیاسی در پیش بود.

پیش از آن حادثه فرمانفرما به‌حکومت آذربایجان گمارده شده بود. اما از انجمن ایالتی تبریز تلگراف رسید که: «فرمانفرما نباید بیاید و اگر بیاید او را راه نمی‌دهیم». مأموریت او معوق ماند، تا اینکه خبر تجاوز لشکر عثمانی به‌سرحد اورمیه رسید (دههٔ آخر جمادی‌الثانی). دولت بیدرنگ به‌حکومت تبریز دستور بسیج سپاه داد؛ به‌احتشام‌السلطنه دستور فرستاد که از کمیسیون سرحدی به‌اورمیه برود؛ و مأموریت فرمانفرما را به «ایالت مستقله و سرداری آذربایجان» یعنی با اختیار تام در امور لشکر و کشور تأیید نمود. مجلس هم به‌انجمن ایالتی تبریز و دیگر انجمن‌های محلی تلگرافی ابلاغ کرد: «برعهدهٔ تمام انجمن‌هاست» که با حکومت تازه همراهی نمایند. اما از عهدهٔ فرمانفرما کار عمده‌ای ساخته نبود، مگر سرکشی به‌املاك شخصی‌اش در آذربایجان.

مسألهٔ تعرض نظامی عثمانی و بحرانی که در روابط دو کشور پیش آمد، از راه سیاسی حل شد نه در میدان کارزار. قدرت جنگی ایران در برابر نیروی مجهز و منظم عثمانی سخت ناچیز بود. دولت به‌تدابیر سیاسی برآمد: اعتراض‌نامهٔ مستدلی به دولت عثمانی فرستاد؛ از نمایندگان انگلیس و روس (که هر دو دولت از آغاز اختلاف سرحدی میانجیگری رسمی داشتند) تقاضا کرد که در فراخواندن لشکر عثمانی و در ترضیهٔ رسمی

اقدام نمایند؛ و کمك معنوی دو دولت آلمان و آمریکا را هم خواست که دریغ نداشتند. احتشام‌السلطنه نیز تلگرافی به‌سلطان عبدالحمید فرستاده گفت: در این موقع که ایران گرفتار سلسله مشکلات داخلی است و کمیسیون مشترك طرح قرارنامهٔ سرحدی را تنظیم نموده ـ تجاوز عساکر عثمانی به‌خاك کشور همسایه خلاف عوالم همسایگی است و در عالم اسلام هم پسندیده نیست. همهٔ آن دولت‌ها تعرض عثمانی را نکوهش کردند. اسپرینگ رایس نوشت: تجاوز عثمانی خشم ایرانیان را برانگیخته، و اینکه سلطان عثمانی خاك کشور همسایه‌ای را «در لحظات ناتوانی و پریشانی‌اش مورد حمله قرار داده، به‌این زودی فراموش نخواهد گشت».[1] به‌انصاف باید گفت سفیر عثمانی در تهران و زکی‌پاشا نمایندهٔ ترك در کمیسیون مرزی هم بر آن تجاوز ایراد گرفتند. لاجرم، دولت عبدالحمید زود به‌اصلاح و ترمیم بر آمد. پیش از آن ببینیم در مجلس چه گذشت.

مجلس در فضای شورانگیز به‌بحث عمومی نشست (جلسهٔ ۲۱ و ۲۴ جمادی‌الثانی). گفت و شنود در دایرهٔ سیاست ملی و سیاست بین ملل و حقوق سیاسی درگرفت ـ گاه با نگرش عقلانی، گاه در جلوهٔ عاطفی و گاه در رجزخوانی. نظرگاه نمایندگان از رده‌های مختلف، در عین اشتراك برخی معانی وجوه متمایز داشت. به‌زبدهٔ آرا توجه می‌دهیم:

صدیق حضرت توجه مجلس را به‌سیاست تجاوز عثمانی در دوران اخیر و تشکیل کمیسیون مشترك مرزی معطوف داشت. حسنعلی‌خان خطابه‌ای اندیشمندانه در حاکمیت ملی ایراد کرد، و به‌کنفرانس صلح لاهه که همان اوان در کار بود اشاره نمود: «ترقیاتی که در دنیا پدید آمده و نتایجی که از تمدن گرفته شده محض اینست که یك فرقه یا طایفه‌ای که ساکن یك خاکی هستند و در آنجا مسکن دارند، این آب و خاك را ملك خود بدانند و به‌تمام دول استقلال خود را گوشزد نمایند چنانچه دول اروپا کرده‌اند... آلات حرب جدید تمام محض آنست که بیجهت ظالمی برمظلومی استیلا نیابد و حقی را به‌ناحق ضایع نسازد، والا هیچ فایده‌ای براین اختراعات مترتب نخواهد بود». در گذشته «هرکجا تعدی و اجحافی ظاهر شده و مملکتی به‌ناروا از دست جمعی خارج گردیده،

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، بخش اول به‌قلم اسپرینگ رایس.

به‌ناچار صورت ظاهری را به‌عنوان تربیت سکنهٔ آن یا تنظیم امور داخلهٔ آن دستاویز نموده‌اند... امروزه شایسته نیست که ما ساکت بنشینیم و احقاق حقوق حقهٔ خودمان را ننماییم». تکلیف ماست که نمایندهٔ مختار به‌انجمن صلح لاهه برود و از آن دادخواهی نماید. دکتر ولی‌الله‌خان از وزیر امور خارجه پرسید: می‌خواهیم بدانیم دولت چه دستورنامه‌ای به‌نمایندهٔ خود در آن مجمع مهم فرستاده است؟ اگر این مجمع گذشت، چند سال طول خواهد کشید تا چنین محفلی باز منعقد گردد.[1] علاءالسلطنه جواب داد: «مقصود اظهار صلح و صلاح ماست». از آن وزیر ابله ممکن نبود پاسخی از این احمقانه‌تر شنید. وکیل‌التجار هوشمندانه گفت: «در عهد بیستم که تمام دول درصدد حفظ حقوق عمومی» خود هستند، اگر خاج‌پرستی در اقصی بلاد شرق کشته شود از تمام مغرب صدا بلند می‌شود و تا احقاق حق نگردد ساکت نمی‌شوند. «اگر بعضی تصور نمایند که به‌واسطهٔ اتفاقات داخله و انقلابات، وقتی یافته می‌توانند تعدی به‌حدود ایران نمایند خیالی بس خام است. این اتفاقات حق نمی‌دهد به‌دیگران که مداخله در امور داخلهٔ ایران نمایند... تا در ایران یکنفر ایرانی‌نژاد باقی است، هرگز غیرت ایرانیت او قبول نخواهد کرد که کسی تعدی به‌یك وجب خاك ایران نماید». به‌عقیدهٔ معین‌التجار: «امروز باید ملت ایران اتفاق و حرکتی نشان بدهد که برتمامی ملل همجوار بیداری و تنبه این ملت آشکار و معلوم گردد... و امکان نخواهد پذیرفت که دست به‌این مملکت دراز کنند». میرزافضلعلی آقا از اتحاد ملی سخن راند: «هروقت اتفاقی افتاده، ملت غیور ایران در کمال جلادت مردانگی خود را ظهور و بروز داده‌اند. بین خودشان هم اگر نفاقی بوده به وفاق و یکجهتی مبدل نمودند». حالا هم نخواهند گذاشت که احدی تعدی به‌خاك ایران نماید. حسام‌الاسلام رشتی پیشنهاد کرد: «آنها از دروازهٔ آذربایجان آمده‌اند، ما از دروازهٔ عراق عرب

---

۱. مقصود دومین کنفرانس صلح لاهه است که در ۱۹۰۷ تشکیل گردید. طرح سیزده پیمان چندجانبه در آن تدوین گشت که برخی از آنها در تحول فکر بین ملل و غیرقانونی شناختن قوهٔ قهریه حائز اهمیت است ازجمله: پیمان حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌ملل؛ پیمان محدود ساختن بکاربردن قوهٔ قهریه در دعواهای بین دولت‌ها؛ و پیمان شرایط آغاز عمل نظامی. در آن روزگاران، ایران و عثمانی تنها کشورهای مستقل مسلمان بودند که در آن کنفرانس حضور داشتند.

می‌رویم. حکمش این است». میرزا محمود کتابفروش افزود: «گویا اینها نمی‌دانند که یکی از آحاد این ملت شاه اسماعیل بود و یکی نادر بود». باید به‌حکم حجج‌اسلام مقرر گردد که از امروز کسی به‌عتبات نرود. امام جمعهٔ خویی تلگراف‌های انجمن محلی اورمیه را خواند با مضامین حزن‌انگیز که فضای مجلس را منقلب گردانید. جمعیت چندهزار نفری (به‌تصریح صورت مذاکرات پانزده‌هزار نفر) که در میدان بهارستان گرد آمده بود، در «حفظ اساس مملکت از جانب خود و عموم ملت» اعلام همراهی کرد.

به‌دنبال آن جلسهٔ سری مجلس منعقد گردید.[1] طباطبایی گفت: «دولت سؤال و جواب کند که علت این تعدیات چیست؟ اگر رفع نشد آنوقت همهٔ ما با جان و مال حاضریم». بهبهانی دو پیشنهاد نمود: اول آنکه: از جانب حجج‌اسلام در عتبات تلگرافی به‌سلطان عثمانی فرستاده شود و «از جهت این اقدامات که منافی با قواعد اسلامیت است و برخلاف وظیفهٔ معاهدات بین‌الدول و الملل است، سؤال کنند». به‌تصریح صورت مذاکرات: آن پیشنهاد را: «بسیاری تصویب نکردند». پیشنهاد دوم آنکه: «اگر لازم است خودمان هم حضوراً پیش شاه برویم و کسب تکلیفی نماییم، هروقت که راسخ به‌یك امری شدیم البته همه قسم دستورالعمل داده خواهد شد».[2]

در صورت مذاکرات اشاره‌ای نرفته که چرا مجلس پیشنهاد اول را رد کرد. پیشنهاد دوم ظاهراً مربوط می‌شد به‌شایعه‌ای که فرمانده سپاه آذربایجان به‌اشارهٔ دربار، در کار بسیج لشکر اهمال می‌ورزید. سخن بهبهانی روشن بود بدین معنا که اگر لازم است برویم سراغ شاه و تکلیف را معین کنیم.[3] اما ضرورت نیافت. تدابیر سیاسی دولت مؤثر افتاد و روابط دو کشور به‌التیام و صلح گرایید.

---

۱. این تنها موردی است که از گفتگوی جلسهٔ سری مطلبی در صورت مذاکرات ثبت شده.

۲. مذاکرات، ۲۱ و ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

۳. اگر بیانات طباطبایی و بهبهانی بی‌کم و کاست همان است که در صورت مذاکرات انتشار یافته، باید افزود که مورد سوءتفسیر قرار گرفته. مستشارالدوله در نامهٔ خصوصی، ۲۶ جمادی‌الثانی، می‌نویسد: سیدین در مجلس «حرفهای نامعقولی زده‌اند که چشم بد دور» (زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۱۹۷). مذاکرات مجلس چنین گواهی نمی‌دهد.

دولت گزارش کارش را به‌مجلس فرستاد. خبر رسمی از احتشام‌السلطنه رسید که به‌دستور سلطان عبدالحمید مقرر گردیده که سپاهیان عثمانی به‌پشت خط سرحدی بازگردند. سفارت ایران در اسلامبول نیز اطلاع داد: از بابعالی به‌سرکردگان وان و موصل دستور صادر شد که «از طرف عساکر عثمانی قدمی تخطی و تجاوز نشود، و آنچه از تبعهٔ ایران مال و اسیر برده‌اند رد نمایند». آن تلگراف‌ها در مجلس خوانده شد. بدین قرار، بحران پانزده روزه با همان سرعت که اوج گرفت فرونشست. در واقع، افکار بین ملل و همهٔ دولت‌هایی که نام بردیم روش دولت سلطان عبدالحمید را نکوهش کردند. حتی جمعیت ترکان جوان به‌نام «اتحاد و ترقی» که در تبعید بود، در نامه‌ای که به‌مجلس نوشت، تجاوز سلطان را محکوم نمود و به‌پشتیبانی از حقوق ایران بر آمد.[1] یکچند بعد وزیر امورخارجه سعدالدوله تخلیهٔ نواحی اشغال شده را از سپاهیان عثمانی در مجلس اعلام نمود، از همکاری صمیمی سفیر عثمانی هم سپاسگزاری کرد. و کمیسیون مرزی کارش را از نو آغاز نمود. اینجا لسان‌الحکما در مجلس متذکر گردید: حالا که باوجود حضور نمایندگان انگلیس و روس در کمیسیون سرحدی باز «این فساد مترتب شد، خوب است که در این کمیسیون سفیرینگی دنیا» هم بنشیند. توضیح داده شد که باتوجه به سابقهٔ قضیه عملی نیست. بحران ازمیان برخاست و آن کامیابی سیاسی دولت بود. صلح از طریق گفتگو عقلانی‌تر بود تا دست بردن به‌قدرت شمشیر.

---

۱. ترجمهٔ نامهٔ جمعیت اتحاد و ترقی (۱۸ اوت ۱۹۰۷) به‌مجلس که منتشر گردید بدین مضمون است: «حادثهٔ موسفه که در این اواخر در مسألهٔ سرحدی به‌میان آمده، جمعیت اتحاد و ترقی ما را با تأسفات عمیقانه متأثر گردانید... چه توقع عقلانی منطقی توان کرد از یك حکومت مستبدانهٔ ظالمانهٔ حمیدیه که امروز تمام ممالك عثمانی اسیر سرپنجهٔ ظلم و استبداد او و ارادهٔ جابرانهٔ اوست... از راه دوستی و راستی مستدعی هستیم که این حادثهٔ مولمه و موسفهٔ سرحدی را ملت ایران از اثر وهم و جنون شخص سلطان حمید تلقی فرمایند».

بخش پنجم

مجلس در تعارض «جبهه‌سازی» افراطیون

۱. افراطیون و طرح تصفیه مجلس

موضوع غوررسی ما چند جریان سیاسی و پارلمانی است ـ جریان‌هایی متقاطع، فعلی و یا انفعالی، گاه علت و گاه معلول، متأثر از هم و مؤثر در یکدیگر ـ بدین قرار:

۱) ائتلاف یا جبهه بندی «افراطیون» که وجههٔ نظرش تهییج قهر و خشونت در محیط ارعاب بود ـ تا آنجا که مصونیت مجلس و حقوق پارلمانی نمایندگان مورد تعرض قرار گرفت، و رئیس مجلس را (چنانکه خود در مجلس اعلام کرد) تهدید به قتل کردند؛

۲) واکنش مجلس علیه خشونت رفتار که در سه طرح پیشنهادی منعکس گردید: اول تصفیهٔ مجلس از عناصر «مغرض و آشوب‌طلب» آنانکه «به‌لباس مشروطیت در آمده مفسده می‌کنند» ـ یا به‌تعبیر جدید و دقیق‌تر کرداری خلاف الزامات دموکراتی و مشروطگی داشتند؛ دوم انحلال انجمن‌هایی که مجلس آنها را کانون تحریك و توطئه و مایهٔ «تخریب» مجلس و مشروطیت شناخت؛ سوم پیشنهاد مجازات و دفع «فرد فرد» عناصر آشوب‌طلب که محرك و یا عامل خشونت و هرج و مرج بودند (و قرینه‌اش در تبریز پیش آمد).

۳) اوج کشمکش دولت و سلطنت بر سر مجلس و مشروطگی که به اتمام حجت دولت رسید و به استعفا بر آمد، اما همینکه دولت فایق گشت حرفهٔ عریان ترور تعیین کنندهٔ سرنوشت دولت بود.

آغاز می‌کنیم با هویت جبههٔ افراطیون: دستهٔ انقلابی با مرام سوسیال دموکراسی روسی، به‌علاوهٔ گروه اجتماعیون عامیون، به‌علاوهٔ چند انجمن، به‌علاوهٔ عناصر مجاهد و فدایی قفقازی و آذربایجانی، به‌علاوهٔ منفردینی با همکاری محدود ـ مساوی بود با جبههٔ افراطیون. آن ائتلافی بود مرکب از عناصر گوناگون، بدون رهبری واحد حزبی، اما با همکاری جمعی که در مسائل عمده به قاعدهٔ مشورت تصمیم گرفته می‌شد و به‌اجرا

درمی آمد. روش تصمیم گیری جمعی آنرا دقیقاً خواهیم شناخت. مجلس سران ائتلاف را پنج تن و عاملان مؤثرش را دوازده نفر اعلام کرد که هر کدام چند «تبعه و نوکر» در خدمت دارند. گرچه به نام آنان تصریح نرفته اما دربارهٔ هویت برخی اشارات مشخص شده، و به هرحال شناخته گردیده‌اند. ترکیب اجتماعی و سیاسی جبههٔ افراطیون، روش عملی، موقع آن در مجلس و در جامعهٔ مشروطه‌خواهان، تأثیر آن در سیر حوادث، و بالاخره تحلیلی از تئوری خشونت رفتار در متن تاریخ سیاسی مجلس اول مورد مطالعهٔ ماست.

حلقهٔ اصلی جبههٔ افراطی را عناصر زیر می‌ساخت: ۱) حوزهٔ هفت نفری با تحرک انقلابی به رهبری حیدرخان وابسته به نهضت سوسیال دموکراسی روسیه.[۱] ۲) حوزهٔ «اجتماعیون عامیون» تهران که دوسه تن از کارگردانان آن وابسته به فرقهٔ «اجتماعیون انقلابیون» بادکوبه بودند. در اعلامیه‌های منتشرشدهٔ آن گروه عنوان «انجمن اجتماعیون» و «اجتماعیون مرکزی» آمده، و ضمن آن خود را «فرقهٔ مجاهد و فدائیان وطن» خوانده‌اند. ۳) سه انجمن آذربایجان و غیرت و برادران دروازه قزوین جزو آن جبهه بودند.[۲]

دربارهٔ هویت آن گروه‌ها توضیح کوتاهی لازم است. حیدرخان که پیشتر به عقاید

---

۱. حیدرخان در سرگذشت شخصی خود به «حوزهٔ» هفت نفری که «با فرقهٔ اجتماعیون عامیون کارگری روسیه نیز رابطه داشتیم» تصریح دارد. سپس کلید شبکهٔ تشکیلاتی آنرا در قفقاز و ایران به دست می‌دهد: «پس از آنکه به فرقهٔ اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در طهران فرقهٔ اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و هست، از آنجا به شخص من نوشتند که لازمهٔ دستورالعمل به شعبهٔ مسلمان‌ها و ایرانی‌ها در قفقاز داده شده است، و شما شعبهٔ آنرا در طهران افتتاح کرده معاً با آنها کار کنید. چند نفر از وکلا که با اجتماعیون و عامیون مسلمان‌های قفقاز رابطه داشتند، باهم ارتباط پیدا کرده معاً کار می‌کردیم». (سرگذشت شخصی حیدرخان، مجلهٔ یادگار، سال سوم، شماره ۵، ص ۷۰).

۲. مدیران آن سه انجمن به ترتیب بدین قرار بودند: سیدجلیل اردبیلی، میرزاابراهیم آقا تبریزی و داودخان علی‌آبادی. میرزاابراهیم آقا و علی‌آبادی از اعضای حوزه اجتماعیون نیز بودند. رئیس انجمن آذربایجان چندبار تغییر کرد.

پلخانف گرایش داشت، نمایندهٔ کامل عیار انقلابی کمونیسم روسی بود.[۱] انجمن‌های اجتماعیون در پایتخت و با نام‌های مختلف در گیلان و آذربایجان فعال بودند. از اقلیت معدود مجلس به یقین سه تن (حسن تقی‌زاده، میرزا ابراهیم آقا تبریزی و میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه که پیشتر در قفقاز مأموریت رسمی داشت) جزو اجتماعیون شناخته شده‌اند. از سخنوران دو نفر (سیدجمال‌الدین اصفهانی و ملك‌المتکلمین معروف به حاجی ملك) و از روزنامه‌نویسان نیز سه نفر (میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، محمدرضا مساوات و همقلم او عبدالرحیم خلخالی در روزنامهٔ مساوات) در حوزهٔ اجتماعیون بودند. منافات نداشت که آن افراد اجتماعیون عضو انجمنی هم باشند چنانکه بودند. سه انجمنی که نام بردیم از پرکارترین انجمن‌های تهران به‌شمار می‌رفتند. البته آن گروه‌ها و انجمن‌ها دستیارانی هم در خدمت خویش داشتند. به‌تصریح حیدرخان سه جوخهٔ «تروریست» که «هیأت مدهشه» را می‌ساخت زیر فرمان او بودند.[۲] به‌گاه ضرورت، «قومتهٔ مرکزی» اجتماعیون بادکوبه هم آماده بود که از همان افراد گسیل دارد. چنانکه دقیقاً همین اوان (جمادی‌الثانی ۱۳۲۵) از «مرکز مقدس اجتماعیون انقلابیون» هشت تن فدایی «پاك اعتقاد» به‌عنوان «سرباز وطن» از بادکوبه به مأموریت سری روانهٔ دارالخلافه گشتند، و در خدمت اجتماعیون پایتخت قرار گرفتند.[۳]

ازجمله سخنوران نامدار پایتخت سیدجمال اصفهانی و ملك‌المتکلمین، دو همشهری ازلی مشرب، پیش از عصر مشروطه هم واعظان سیاسی توانایی بودند. حالا

---

۱. از دارودستهٔ حیدرخان چهارتن را به‌یقین می‌شناسیم: صادق طاهباز رحیم‌اوف، ضیاءالسلطان چراغ‌برقی، میرزاموسی زرگر مدیرالصنایع و اسماعیل عبدالله‌زادهٔ قفقازی که تبعهٔ روس و دفتردار بانك استقراضی روس بود. اگر بانك ملی ایران سرمی‌گرفت قرار بود او به‌استخدام بانك درآید. به‌احتمال زیاد ابراهیم‌خان منشی‌زاده هم جزو آن دستهٔ هفت نفری بوده است. درخور ذکر اینکه صادق طاهباز سمت نمایندگی انجمن آذربایجان را در جرگهٔ انجمن‌های پایتخت نیز به‌عهده داشت.

۲. سرگذشت شخصی حیدرخان، به‌مأخذ قبلی، شمارهٔ ۴، ص ۵۱.

۳. معرفی نامه‌های آنان مورخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ منتشر شده (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۴۹۵). هویت آنان در شهر شناخته شده بود به‌دلیل اینکه نام و نشان چهارتن آنها در خاطرات حسن اعظام قدسی ذکر گردیده (خاطرات من، ج ۱، ص ۱۹۶). دور نیست که با نام مستعار آمده باشند.

سخنرانی سیاسی را در میدان بهارستان و انجمن‌ها آغاز کردند. هردو خطیب که یار و یاور بودند به‌درجات موضع سیاسی تند داشتند، خاصه روش حاجی‌ملك پرخاشگرانه و تحریك آمیز بود.[۱] در تندزبانی بهاءالواعظین هم به آنان پیوست گرچه به‌مقام آنها نرسید.

روزنامه‌های صوراسرافیل، مساوات و روح‌القدس به‌درجات وجههٔ نظر جبههٔ افراطی را منعکس می‌داشتند. صوراسرافیل یکی از معدود روزنامه‌های باارزش این دوره است. برخی مقاله‌های آن به‌قلم نویسندگان مستقل، بیان کنندهٔ آرای افراطی نیست و از این نظر دموکرات است. پاره‌ای نوشته‌های آن در واقع ترجمهٔ مقاله‌های جراید بادکوبه است. آن دو روزنامهٔ دیگر کم‌مایه و هنرشان در درشتگویی و ناهنجارنویسی است.

جبههٔ افراطیون با عاملان مجاهد و فدایی‌اش (گذشته از افراد معدودی از ردهٔ متوسط) برروبهم ترکیبی بود از عناصر خرده بورژوازی و لومپن‌های بی‌ریشهٔ شهری که به‌خصلت سیاست عصر مشروطه، فعالیت اجتماعی را آغاز کردند. اجتماعیون ما در تفکر سیاسی دارای معلومات عمیقی نبودند، و در اندیشهٔ رادیکالیسم انقلابی مایهٔ علمی نداشتند. در چند اعلامیهٔ اجتماعیون که انتشار یافته نشانی از دانش و هوشمندی نیست. پایهٔ فرهنگ سیاسی ایشان را نوشته‌های روزنامه‌های قفقاز می‌ساخت، و در جهت فکر انقلابی توجه‌شان معطوف به‌حوادث دورهٔ ترور انقلاب فرانسه بود. به گواهی رئیس مجلس: لفظ انقلاب و گیوتین از زبان وکلای افراطیون نمی‌افتاد؛ یکی می‌خواست روبسپیر بشود و یکی مارا و سومی دانتن.[۲] همین معنی را دقیقاً در نامه‌های خصوصی می‌خوانیم. یکی از آن نمایندگان افراطیون همان مقامات را برای یاران اجتماعیون در تبریز قائل بود. به‌مثل حاج‌علی دواچی «مانند دانتون فرانسوی در انقلاب تبریز بود». باز

---

۱. حاجی ملك پیشکار املاك سالارالدوله هم بود، با ظل‌السلطان نیز که داعیهٔ تاجداری داشت ارتباط نزدیك داشت. او همواره آماده بود که برمحمدعلی شاه و دربارش بتازد، عاملی که کین شاه را نسبت به خود برانگیزاند. مجدالاسلام کرمانی که حاجی ملك را از روزگار طلبگی‌اش می‌شناخت، شرحی دراحوال او نوشته (تاریخ انحلال مجلس، ص ۷۱ ـ ۵۶).

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۹.

نوشت: حاج علی و کربلایی علی مسیو «خیلی شبیه به دانتون و روبسپیر بودند».[۱] کاری نداریم که آن حاجی و آن مسیو کسی نبودند. خود نویسنده هم که در تاریخ سیاسی سوادش سطحی بود تمیز نمی‌داد که نه اعتبار انقلاب فرانسه به دستگاه دیوانهٔ گیوتین است و نه خشونت رفتار معیار عقل سیاسی.

لاجرم، کارنامهٔ جبههٔ افراطیون محصور به دایرهٔ فعالیت عملی صرف است. و از این نظر هم قائم به وجود همان دسته‌های «مدهشهٔ» حیدرخانی و فدایی و مجاهد شبه آن بود که قدرتشان تنها در سرشت خشونت بود. ائتلاف افراطی بدون اتکای به ابزار خشونت از قدرت سیاسی درخور توجهی برخوردار نبود. بدیهی است هر گروه مصمم و معتقد به منطق خشونت می‌تواند در سیر حوادث تأثیر فعلی داشته باشد، حتی ایمنی و آسایش هر جامعهٔ مدنی را مورد تهدید قرار بدهد ـ خاصه اگر با مقاومت جدی و یا قهر متقابل مواجه نگردد. چنانکه همان سران و وکلای افراطی که به مرحلهٔ دیگر با مقاومت و خشونت انفعالی برخوردند ـ وادادند و از مملکت گریختند از آنکه پایگاه اجتماعی و سیاسی نیرومندی نداشتند. این خود مبحثی است در سیر تحولات مجلس که ضمن مرحله‌های مختلف از آن سخن خواهیم گفت.

اما در مرحلهٔ بسیار حساس کنونی که مجلس و دولت بر سر اساس مشروطگی با سلطنت درگیر بود ـ جبههٔ افراطی روشی پیش گرفت که مجلس را علیه خویش برانگیخت، روشی که نفی مطلق الزمات دموکراتی بود و هم خلاف خرد سیاسی. به مأخذ مذاکرات مجلس: بمب‌اندازی و محیط وحشت آفریدن، آرایش تظاهرات با شعارهای افراطی، تبلیغ قهر و خشونت، نشر شبنامه آمیخته با تهدید و پرخاشگری، رئیس مجلس و رئیس دولت را تهدید به کشتن کردن، تجاوز به مصونیت پارلمانی تا آنجا که «آزادی اظهار رأی و عقیده» نمایندگان مورد تعرض قرار گرفت، نماینده‌ای که مخالف «سلیقهٔ آشوب‌طلبان» سخنی می‌گفت «تهدید به ضرب و قتل» می‌گشت و در «خوف و خفا» با قراول از مجلس بیرون می‌رفت ـ از جمله متاعی بود که هیأت افراطی به بازار گرم

---

۱. نامه‌هایی از تبریز، نامهٔ حسن تقی‌زاده به ادوارد براون، ص ۲۲۳.

سیاست عصر مشروطه عرضه کردند. و ماورای آنها حربهٔ خشونت عریان آمادهٔ آتش بود.

مقابلهٔ مجلس با جبههٔ افراطی به تدریج بالا گرفت تا به موضع گیری سخت رسید ـ گرچه مجلس در لحظات تصمیم گیری همیشه قاطع و کارآمد نبود. قضیه با آرایش تظاهرات و سخنرانی در صحن مجلس و میدان بهارستان آغاز گردید که به خودی خود ایرادی بر آن وارد نبود. آهنگ خطابه‌ها تند شد، به جنجال کشید، و گفتند چند نفر هستند که آشوب راه انداخته و «درس شورشی» می‌دهند. رئیس مجلس را به قتل تهدید کردند و قضیه حدت یافت. او به استعفا بر آمد.

بار اول که مجلس به گفت و شنود نشست (۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵) برخی معیارهای دموکراسی ـ آزادی اجتماعات و تظاهرات جمعی، آزادی بیان و عقیده در تضاد با تهییج خشونت و هرج و مرج به میان کشیده شد. گرچه بیان آن معانی همیشه دقیق نیست، اهمیتش در این است که مرز حقوق آزادی مورد گفتگو واقع شد. وکیل‌التجار اصل آزادی اجتماع مردم را به درستی عنوان کرد و به تفکیک قائل بود: «ما تاکنون هرچه به‌دست آورده‌ایم به‌وسیلهٔ اجتماعات غیورانهٔ ملت بوده». از اینرو به‌طور عام نمی‌توان گفت که اجتماع مردم بد است. اما باید از اجتماعاتی که «به‌تحریك مغرضین می‌شود... و باعث مفسده است ممانعت نمود». دکتر ولی‌الله‌خان افزود: «اجتماع یك گوهر گرانبهایی است... اما تمام معاندین [مشروطیت] اگر حواس خود را جمع کنند نمی‌توانند به‌اندازهٔ این جنجالات و ازدحام باعث اختلال امور مجلس بشوند»، باید به‌ملایمت فهماند که اقاویل را نپذیرند. حسین شهیدی پیشنهاد نمود که مجلس باید قاطعانه عمل کند: «زبان لیّن شما هرگز اثرش زیادتر از تحریك معاندین نیست. باید دفعهٔ اول تحذیر شود. اگر قبول کردند فبها، والاّ هرحکم لازم است از مجلس صادر شود». حاج شهشهانی گفت: چیزی که فعلاً مانع پیشرفت کار گردیده و مجلس را از کار بازداشته ـ همین راه‌انداختن جمعیت است و «ملت باید این اقدامات را نکنند». حسام‌الاسلام عنوان کردن جمهور ملت را صحیح ندانست ومعترضانه پرسید: «مگر ملت منحصر به‌چند نفر شورش‌طلب است»؟ مرتضی‌قلیخان تبعید ماجراجویان را خواست: «در این میان چند

نفراند حالشان معلوم است، از اول هم بوده‌اند. باید اینها را تبعید نمود». وکیل‌التجار موضع اصولی گرفت: «تبعید صحیح نیست. باید اعلان شود که هر کس در این عمارت یا درب عمارت نطق هیجان آمیزی نمود یا درس شورشی به کسی یاد داد، عملهٔ ضبطیه او را جلب به‌عدلیه خواهند نمود و مجازات داده خواهد شد». محمداسماعیل آقا مغازه افزود: حالا که اساس کار قدری مرتب شده، تظاهرات باید موقوف شود. واگر اخطار مجلس را نپذیرفتند «ما هم مجلس را تعطیل می کنیم... و تهدید هم نمی کنیم. حال آنها هرطور صلاح می‌دانند رفتار کنند». صنیع‌الدوله که در مقام ریاست موضع دموکرات داشت بارها تأکید کرد که «این اجتماع چیزی است که تمام ملل روی زمین دارند». اما حالت اغتشاش آمیز فعلی را مایهٔ اختلال مجلس و در واقع نوعی تحریك سیاسی شمرد: در عالم فعلاً چهل پنجاه مجلس ملی برقرار است، هیچ کجا معمول نیست بیدلیل چند نفر بالای کرسی خطابه بروند، مردم را تهییج کنند و ازدحام نمایند. این وضع را «مُخلّ پیشرفت کار مجلس می‌دانم» و چون مقصودی ندارم جز پیشرفت اساس مشروطیت اعلام می کنم: «به‌عضویت مجلس کمال افتخار دارم ولی از ریاست استعفا می‌خواهم».[1]

در آن گفت و شنود همان اندازه که مجلس از حق اجتماع مردم و آزادی بیان دفاع کرد، به‌نکوهش رفتار هنگامه‌جویان برخاست. روشن است که مجلس برتحریکات گروه افراطی بینا بود و هویت عاملان آنرا به‌درستی می‌شناخت. تنها به‌تصمیم گیری قاطع برنیامد گرچه وکیل‌التجار ارائهٔ طریق صحیحی کرد. واکنش یکی از نمایندگان مبنی برتعطیل موقتی مجلس در برابر ادامهٔ تظاهرات و خطابه‌های خشونت آمیز، تدبیر سنجیده و موجّهی نبود. اگر قرار بود مجلس برسر این قضیه وابدهد و جلسهٔ مجلس را تعطیل کند، چگونه می‌خواست از حقوق پارلمانی‌اش در برابر سلطنت دفاع نماید؟ مجلس می‌بایستی استوار بماند، و هر کس خلاف الزامات مشروطهٔ پارلمانی عمل می کرد او را مورد تعقیب جزایی قرار دهد. نظم چهاردیواری مجلس در مسئولیت ریاست مجلس بود. او می‌توانست تظاهرات را در صحن مجلس بطور کلی ممنوع اعلام دارد، و در موارد

---

۱. مذاکرات، ۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵.

خاص آنرا موکول به‌اجازهٔ مجلس نماید. صنیع‌الدوله به‌جای اینکه به‌استعفا بر آید، خیلی آسان بود که قدرت قانونی‌اش را بنابر موازین پارلمانی قاطعانه به‌کار گیرد و چند عنصر افراطی هنگامه‌طلب را سرجایشان بنشاند. مجلس از او پشتیبانی کامل داشت.

اما در گفتگوی مجلس این قضیه به‌درستی طرح نشد که در دموکراسی و مشروطهٔ پارلمانی، کل مسأله به‌ترکیب آزادی و قدرت قانونی منتهی می‌گردد. خرد سیاسی می‌خواهد که ناسازگاری‌های میان حقوق آزادی و قدرت را از میان بردارد، یا دست‌کم به‌حد معقول قابل قبول برساند. جامعه‌ای که در گذشته‌اش نه‌تجربهٔ دموکراتی داشته و نه آموزش سیاسی صحیح ـ این مسئولیت برگردن رهبران او بود که معیارهای دموکراتی را مشخص دارند و همراه تدابیر اجرایی به‌کار بندند. این خود یکی از عوامل تربیت سیاسی عامه است. امام جمعهٔ خویی به‌این قضیه نزدیك شد و گفت: پیش از این «مثل عبد زنگبار و حبشه بودیم و ما را صاحب هیچ حقوق بشری نمی‌دانستند». از پارسال که دولت مشروطه گشت مردم صاحب حقوق شدند، اما «این هرج و مرج که امروزه داریم مانع پیشرفت کار شده». از اینرو تعیین «حقوق و حدود» واجب است تا هیچکس از آن تجاوز ننماید.

اینجا ریاست مجلس مورد اهانت و تهدید عناصر افراطی قرار گرفت. صنیع‌الدوله به‌کناره‌گیری بر آمد. آن قضیه در جلسهٔ خصوصی مجلس مطرح گشت. دربارهٔ گفتگوی جلسهٔ سری در صورت مذاکرات به‌اجمال اشاره گردیده که آزردگی او و پافشاری‌اش در کناره‌جویی از ریاست بدین سبب بوده که «بعضی اقدامات و مذاکرات ناشایسته‌ای در خارج می‌کنند که باوجود آن پیشرفت کار مشکل است». مجلس مقرر داشت که باید تحقیق شود و آن کسان به «مجازات» برسند. در گزارش خصوصی یکی از نمایندگان تصریح رفته که صنیع‌الدوله را تهدید به‌قتل کرده بودند.[1] این روایت درست است و آن تهدید به‌دنبال مشاجرهٔ تندی بود که میان رئیس مجلس و صادق طاهباز نمایندهٔ انجمن آذربایجان (که هویت او را پیشتر شناساندیم) درگرفت. تهدید تکرار شد. بار دوم

---

۱. نامهٔ مستشارالدوله به ثقة‌الاسلام، ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵، زندگی‌نامهٔ ثقة‌الاسلام، ص ۱۶۹.

صنیع‌الدوله به مجلس نوشت: نه فقط «علناً در معبرها بد گفتند بلکه تهدید به قتلم کردند». اما از جانب دستگاه قضایی ناتوان هیچ رسیدگی و بازجست و کیفری در کار نبود. تنها مجلس با تجدید انتخاب صنیع‌الدوله به ریاست، اعتماد خویش را نسبت به او اعلام کرد.[1] اما در تئوری و منطق سیاست عملی آن چاره‌اندیشی درست و مؤثری در برخورد با خشونت رفتار نبود. چنانکه همان روش بار دیگر و با حدت بیشتر در مورد رئیس بعدی مجلس به کار گرفته شد. به جای خود خواهیم خواند که عاملان مسلح افراطی شبانه به خانهٔ احتشام‌السلطنه هجوم بردند که او را به استعفا وادارند. بیگمان این شیوهٔ ماجراجویانه دربارهٔ ریاست مجلس برای نظام مشروطهٔ ما نویدبخش نبود.

* * *

در برابر اعتراض مجلس تظاهرات جنجالی به مدتی فرو نشست و صحن مجلس از آن نوع تظاهرات پاك شد. به مرحلهٔ بعد که آهنگ تبلیغ خشونت تیزتر گشت، واکنش مجلس سخت‌تر و تندتر گردید. به دنبال آن فکر تصفیهٔ مجلس از عناصر افراطی و انحلال انجمن‌های آشوب‌طلب پدید آمد. به علاوه، دو انجمن (انجمن اصناف و انجمن هواخواهان مجلس) در برابر جبههٔ افراطی موضع گرفتند، گرچه برای مقابلهٔ عملی مجهز نبودند.

وجههٔ نظر مجلس را از دو لایحه‌ای که عرضه گردید (یکی انفرادی و دومی لایحهٔ جمعی نمایندگان) باید شناخت. در این دو سند فعالیت جبههٔ افراطی در تحریك و توطئه و ایجاد فضای ترور، تشریح گشته. به گمان نزدیك به یقین متن آنها با مشورت رهبران مجلس (خاصه بهبهانی و طباطبایی) نوشته شده بود. مکمل آن دو لایحه، گفتگوی مجلس است که نکته‌های ظریفی از آن می‌تراید. لایحهٔ نخستین از جانب محمدتقی هروی نمایندهٔ اصناف پایتخت، به صورت خطابه ایراد گردید. (۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵). در آن پای یحیی‌میرزا وسلیمان‌میرزا اسکندری به میان کشیده شد و مجلس محاکمهٔ هردو را

---

۱. نتیجهٔ رأی‌گیری این بود: صنیع‌الدوله ۷۵ رأی، وثوق‌الدوله ۱۳ رأی، مستشارالدوله یك رأی. لابد نفر سوم به خودش رأی داده بود.

خواست. زبده‌اش این است:

نشر اوراق ژلاتینی در شهر از جانب مردمانی دوراز «انصاف و انسانیت» کار روزمره گشته، اوراقی سراپا اهانت و ناسزا گویی به بزرگان ملت و دولت. هر وقت گفته شد که باید جلو این کار را ببندند «نسبت استبداد و ضد مشروطیت به مانعین آن می‌دادند». چون ناشران اوراق مسامحه و مماطله دیدند به مقام «هتاکی و بعضی عنوانات سوء» بر آمدند، و اگر کسی خواست به منع آن بر آید «خوفاً للتهمت خودداری نمود». هرچه گفته شد که مفسدان باید به مجازات برسند که تولید فتنهٔ دیگر نشود، کسی به مؤاخذه برنیامد. حال کار به جایی رسیده که جلو مجلس افراد «غوغاطلب فتنه‌جو که اسم خود را وطن‌پرست و ملت‌خواه گذارده‌اند... مردم را ترغیب و تحریض به آشوب و فتنه کرده»، رجال و وکلا و علما را «متهم و متهتك» ساخته، و در اذهان مردم «به حیلهٔ خیرخواهی و وطن‌پرستی که بهترین حیل است» القای شبهه می‌نمایند. یکی از آنها یحیی میرزا است که در خطابه‌اش گفت: رئیس دولت «به وکلای مجلس از رئیس و مرئوس رشوه داده، و نمی‌گذارد امور این مملکت پیشرفت نماید». البته وکیل مرتشی «خائن است و صلاحیت نمایندگی ملت و عضویت مجلس را ندارد». آن اتهام بزرگی است، تکلیف مجلس است که سخنران را به محاکمه بکشد تا «علناً بگوید کدام‌یك از اهل مجلس رشوه گرفته». اگر ثابت گردید او را از وکالت مجلس ملی منفصل کنند، وگرنه آن شخص به مجازات سخت برسد. باید حقیقت روشن شود و مردم آگاه گردند که گوش به القائات «این شیاطین مجسم و ابالیس معمم ندهند» و به علاوه «مفسدین و خائنین به حیلهٔ وطن‌پرستی و نطق‌های عوام‌فریب در جلو مجلس و محافل نتوانند فتنه و آشوبی در مملکت بنمایند».[1]

محمدتقی هروی به عنوان نمایندهٔ مجلس اصالة و از جانب علما و سایر نمایندگان وکالة، علیه یحیی میرزا اعلام جرم کرد. او بر سهل‌گیری در برابر عوامل تحریك و توطئه انتقاد نمود. اشاره‌اش به خطابه‌های «ابالیس معمم» بازمی‌گشت به سخنرانی‌های

---

۱. مذاکرات، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵. «ابالیس معمم» اشاره به حاجی ملك و سید جمال اصفهانی است.

حاجی ملك و سیدجمال در انجمن‌ها و میدان بهارستان. اینکه در مجلس یحیی‌میرزا را «آلت کار» محرکان اصلی شمردند، شاید وصف دقیقی نباشد. او نمایندهٔ عقاید رادیکال و در دانش سیاسی برتر از همهٔ اعضای جبههٔ افراطی بود. او عضو انجمن حقوق بود. اگر روایت یکی از ناظران دقیق باشد، یحیی‌میرزا در سخنرانی‌اش گفته بود: تمام خرابی کارها از امین‌السلطان است ـ «اگر مشروطه و آزادی می‌خواهید باید دفع شر او را بنمایید».[1] ندای خشونت لخت بامضمون تندتر در شبنامه‌های چند انجمن هرروز منتشر می‌گردید. در درشتگویی و پرده‌دری هم حدی نمی‌شناختند که در واقع منعکس کنندهٔ رشد فرهنگ لومپنیسم بود. پیش از این انجمن هواخواهان مجلس اعتراض‌نامه‌ای به‌مجلس فرستاد مبنی بر لزوم «منع و جلوگیری اشخاص صاحبان اوراق ژلاتینی که این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه‌جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند، و همیشه درصدد فتنه‌انگیزی و فراهم کردن اسباب خونریزی شده‌اند». بهبهانی هم که از این قضیه دلتنگ بود اعلام کرد: «بعداز تشکیل مجلس محترم شورای ملی که بنایش بر آزادی افکار و آرا است، دیگر فایدهٔ این اوراق لاطائل در پرده که جز اسباب معاندت و مخاصمت... نیست چیست؟ اگر حرفی و سخنی دارند بنویسند و بیاورند در مجلس، و با استدلال گفتگو نمایند». او به‌دانایی و عقل عرفی دریافت تا به آزادی و مشروطگی نرسیده بودیم نشر آن نوع نوشته‌ها و آن شیوهٔ رفتار دلیل موجه داشت؛ حال که عصر «آزادی افکار و آرا» است مکلف به‌رعایت آداب مشروطه هستیم. اما آن سفارش‌ها به‌خرج معتقدان خشونت رفتار نمی‌رفت مگر اینکه مجلس به‌مقابلهٔ جدی برمی‌آمد.

لایحهٔ مزبور که خوانده شد مجلس به‌اعتراض برخاست. میرزاحسین بروجردی گواهی داد که: یحیی‌میرزا و سلیمان‌میرزا هردو مردم را به آشوب تهییج می‌کردند. اما «باید دانست که اینها یك محرك بزرگ دارند. امروز باید این مطلب تمام شود و محاکمه و مجازات آنها را خواست». وکیل‌التجار گفت: تهمت به‌وکلا اتهام بزرگی است و «این

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۳۸. او می‌افزاید: «بدیهی است این تحریك هم از انجمن آذربایجانی است».

مسأله‌ای نیست که چشم پوشید. اگر بخواهید به همین گفتن مجازات به امروز و فردا بگذرد، توهین بزرگی به خودمان کرده‌ایم». میرزا فضلعلی آقاتبریزی ضمن همدلی با مردم بر شورش طلبان تاخت: «مدعی عاقل مطالب را القاء می کند به دوستان نادان و آنها را آلت کار قرار می دهد». مردمی که به بهارستان می آیند اغلب «مشروطه طلب و دوستدار مجلس هستند. اما مفسدین آنها را محرك می‌شوند که بلکه آشوبی نمایند، چنانکه از هر حرفی که می‌زنند بوی آشوب می آید». محمداسماعیل آقامغازه در تأیید آن افزود: «مفسدین و مغرضین» در کاراند اما مردم حقایق را «درست ملتفت هستند» ـ چنانکه دیروز همین کسان خواستند بازار را ببندند، مردم آنها را رد و منع کردند و مانع تعطیل بازار گشتند. معین‌التجار روش افراطیان را در کل سیاست مشروطگی مورد انتقاد قرار داد و تأکیدش بر مسألهٔ آشوب‌طلبی بود نه بر قضیهٔ اتهام ارتشاء: این تحریکات تا به حال در پرده بوده و حالا علنی گشته، ولی اهل بازار عوامل تحریك را می‌شناسند. آنان می‌خواهند «کاری نمایند که مملکت را مغشوش کنند... اینها خودشان کسی نبودند، محرك دارند». بار دیگر متذکر شد: «مقصود از این محاکمه نه این است که نسبت رشوه به وکلا داده‌اند» بلکه باید تحقیق در این باشد که از زمان تأسیس مجلس ملی این دستهٔ «محرکین و مفسدین» قلب شاه را برگردانده و نمی گذارند با مجلس همراه باشند؛ چنانکه برهم‌خوردگی ولایات از اینهاست. «باید رسیدگی کرد و معلوم نمود که این اشخاص کی و چه می‌باشند تا همهٔ مردم بشناسند». فلك‌المعالی دربارهٔ حملهٔ یحیی میرزا بر دولت خاطرنشان کرد: قانون مشروطه می گوید «وزیری که معین می کنند مادامی که سلب اطمینان مجلس از او نشده باشد به حال خود باقی است، نه اینکه هر کس اجتماع نماید که ما فلان وزیر را نمی‌خواهیم». به عقیدهٔ نصرالله تقوی: «این مردم ما را طرف اعتماد خود قرار داده‌اند» و حالا این چند نفر را نمی‌رسد که اخلال کنند ـ «باید فردفرد آنها را دفع نمایند». وکیل‌الرعایا هم در شناسایی حلقهٔ افراطیان صریح‌تر سخن گفت و هم به نقص کار مجلس در تصمیم گیری‌هایش توجه داد: «همهٔ شما می‌دانید و می‌شناسید که اینها محرك دارند و اصل محرکشان پنج نفراند، و هر کدام از آنها تبعه و نوکری برای این کارها دارند. اگر چنین قدرتی دارید که بتوانید آنها را دفع نمایید، و دیگر بعد از تحقیق تردید

رأی و واسطه پیدا نشود، خیلی خوب است». او پیشنهاد محاکمهٔ جزایی آنان را تأیید کرد.[۱]

رأی کلی مجلس بر محاکمهٔ یحیی میرزا و سلیمان میرزا قرار گرفت. ایشان متهم بودند به اهانت به مجلس ملی و تبلیغ آشوب و خشونت که دو اتهام جزایی مجزا بود. در آیین محاکمات اختلاف نظر پیش آمد. گفته شد: چون «به تمام هیأت ملت توهین شده» محاکمه باید در مجلس انجام گیرد. احسن الدوله ایراد گرفت: از آنجا که «مجلس مدعی است نمی‌تواند حکَم واقع شود» بلکه قضیه باید به عدلیه ارجاع گردد. در ضمن تأکید رفت که: «قاضی باید کسی باشد که با این پنج نفر همراه نباشد» ـ یعنی با سران گروه افراطیان دسته‌بندی و تبانی نداشته باشد. توافق شد که محاکمهٔ متهمان به هیأت «فوق العاده»ای از جانب مجلس احاله گردد. دستور محاکمه در مورد اهانت به پارلمان ملی، با سنت کهن نظام پارلمانی کاملاً سازگار بود. بدین معنی که پارلمان صلاحیت عالی داشت که در مورد هرگونه اهانت و نقض حقوق پارلمانی از جانب هر کس (حتی نمایندگان پارلمان) به بازجست و محاکمه و قضاوت برآید. این دستور از اینجا برمی‌خاست که مقام پارلمان و استقلال آن در معرض اهانت و رفتار خودسرانهٔ هیچ شخص و هیچ دستگاهی قرار نگیرد.

هنوز هیأت فوق العاده برای رسیدگی و محاکمهٔ متهمان تعیین نشده بود که نامه‌ای از یحیی میرزا و سلیمان میرزا به مجلس رسید (۲۸ جمادی الثانی) به صورت در رد اتهام و در معنی در تکذیب خویش. نوشتند: «این بندگان به شهادت هیأت نظارت بهیچ وجه من الوجوه اطالهٔ لسان نسبت به وکلای دارالشورا نکرده‌ایم... نسبت رشوه گرفتن به وکلای عظام نداده‌ایم»؛ آنچه گفته شده «از راه خیرخواهی» بوده است. به علاوه این «دخل و تصرف» در امور عدلیه است که ما در مجلس «برای حرف‌های نزدنی در تحت محاکمه درآییم» و بخواهند برای «کلمات اختراعی» وقت حجج اسلام کثرالله امثالهم را تلف نمایند. دو شاهزاده دروغ مرقوم داشتند، گرچه طبعاً هر متهمی به دفاع خویشتن

---

۱. مذاکرات، ۲۶ و ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

برمی آید. در واقع، از مجلس پوزش خواستند و به‌تملق گویی هم روی آوردند. درضمن، به‌زیرکی اتهام دیگر یعنی تبلیغ خشونت رفتار را که مجلس بر آن تأکید نهاده بود، به‌روی خویش نیاوردند.

با آن پوزش‌نامه چنانکه وکیل‌الرعایا پیش‌بینی کرده بود، تردید عارض گشت و به‌شیوهٔ متعارف چند واسطه هم تراشیدند. برخی نمایندگان همچنان در کار محاکمه پافشاری داشتند. بعضی گفتند به‌همین عذرخواهی کفایت شود. دکتر ولی‌الله‌خان پیشنهاد مدارا کرد ـ گاهی این اتفاق‌ها می‌افتد، بهتر است تعقیب نشود. نمایندهٔ افراطی تقی‌زاده گفت: این اشخاص با لایحه‌ای که نوشتند «برائت ذمهٔ خود را حاصل کردند». تفسیر او مغالطهٔ محض بود، زیرا آنها برائت حاصل نکرده بودند، حکم برائت می‌بایستی از محکمهٔ قضایی یا هیأت منصفه صادر گردد. به‌عقیدهٔ میرزا محمود خوانساری: این قضیه مهم است و «نمی‌شود مسکوت‌عنه گذارد». نصرالله تقوی که روز پیش دفع «فردفرد» عوامل اخلال را خواسته بود، اینک گفت: یحیی‌میرزا «خطا کرده، حالا گذشته‌ها گذشته... نظامنامهٔ داخلی را مجرا دارید، همهٔ این فتنه‌ها اصلاح می‌شود». این عین خام‌اندیشی بود. «فتنه» به‌راه افتاده بود، و تنها اجرای نظامنامهٔ مجلس سدّ فتنه نمی‌کرد. ریاست مجلس نیز با مشورت دیگر رهبران پارلمانی از در شکیبایی و گذشت درآمد. به‌حقیقت، هیأت رهبری مجلس به‌رغم اینکه دربارهٔ توطئهٔ جدی که در پس پرده در حال تکوین بود کمابیش هشیار بود و حتی سران پنجگانهٔ افراطیون را می‌شناخت ـ هنر تصمیم‌گیری نداشت. سخن وکیل‌الرعایا که در لحظهٔ آخر «تردید رأی» مانع کار خواهد گشت، راست درآمد. همان سستی و دودلی همواره سد راه بود. پیشتر دانستیم وقتی که رئیس مجلس را تهدید به‌قتل کردند و مجازات محرکان آن خواسته شد، قضیه باری به‌هرجهت گذشت. در توضیح اوضاع عمومی شهشهانی خاطرنشان کرد: دفع عاملان شرارت «قوهٔ جبریه لازم دارد. قوای سابق دولت ازمیان رفته، شما [وکلا] هم نمی‌گذارید قوای خود را اعمال کند والاّ رفع این گفتگوها می‌شد. دست شیطانی است که این فسادها را تولید می‌نماید».

همهٔ آن ملاحظات به‌کنار ـ در مرحلهٔ کنونی تحول خیره‌کننده‌ای در موضع‌گیری

برخی نمایندگان مشهود گشت. وکیل‌التجار و فلک‌المعالی (از وکلای گیلان) وکیل‌الرعایای همدانی، میرزا محمود خوانساری و میرزا حسین بروجردی که به‌درجات و به‌موارد گوناگون با «افراطیون» مجلس همرأی بودند ـ به‌شرحی که خواندیم جملگی روش افراطیان و خشونت رفتار را در همهٔ مظاهرش محکوم کردند و مجلس را به‌تصمیم‌گیری قاطع دعوت نمودند.

* * *

آن قضیه مجمل ماند و تشنج پارلمانی حدت گرفت. هفته‌ای نگذشت که گروهی از نمایندگان لایحهٔ مفصل و مستدلی به‌مجلس دادند در تشریح فضای خوف و ارعاب که دامنه‌اش رو به گسترش است، برحوزهٔ مجلس هم استیلا یافته، وضعی که مجلس را از ایفای مسئولیتش باز داشته. آنرا ده تن از نمایندگان امضا کرده بودند و کسان دیگر نیز بدان پیوستند. امضای میرزا طاهر تنکابنی حکیم فلسفی و منشی مجلس نیز پای آن به‌چشم می‌خورد.[1] زبدهٔ چند قطعه از لایحهٔ جمعی را می آوریم:

روزگاری مدار حکومت برظلم و خودسری بود ـ تا اینکه مردم دامن همت برکمر غیرت زدند و «دولت مستبّده را به‌دولت مقنّنه و سلطنت مستقله را به‌سلطنت مشروطه مبدل کردند». اکنون حکومت ملی مورد تهدید عاملان مختلف فتنه و فساد قرار گرفته، دامنهٔ آشوب حتی به‌ساحت مجلس کشیده شده است. کار به‌اینجا رسیده که:

«اغلب وکلا با کمال خوف و خفا باجمعیت و قزاق از مجلس بیرون بروند. مسلم است که اینها خیالی ندارند جز تخریب مجلس و ضدیت بااساس مشروطیت، که به‌حیلهٔ وطن‌پرستی و مشروطه‌طلبی و تهمت وکلا و اهانت نمایندگان ملت این اساس مقدس را برهم بزنند... بااین ترتیبی که در عمارت بهارستان پیش آمده است ـ از حیث ورود و خروج و اظهار رأی و عقیده در مجلس، آزادی برای ما نیست و نخواهد بود. و اگرهم

---

۱. امضای ده نفر پای لایحه ثبت شده و تصریح رفته که «چند نفر دیگر» هم آنرا امضا کرده‌اند. امضاکنندگان اصلی بدین قرار است: میرزا طاهر تنکابنی، محمدتقی هروی، صدرالعلما، محمدباقر تقوی، اسماعیل ریزی اصفهانی، محمدحسین، میرزا احمدخان معظم‌الملک، میرزا حسن کاشانی، ابراهیم اخوی، میرزا هادی جواهری.

کسی اظهار عقیده‌ای در اصلاح حال ملك و ملت بنماید که مخالف سلیقهٔ آشوب‌طلبان باشد... در صحن بهارستان تهدید به‌ضرب و قتل و نهب اموالش می‌سازند».

آن وصف هولناکی است ازفضای ناایمن و هراس‌انگیز. نمایندگان در اعتراض‌نامهٔ جمعی خود از مجلس خواستند که به‌چاره‌اندیشی جدی برآید. متن لایحه که در جلسهٔ علنی خوانده شد (۷ رجب) مورد تأیید قرار گرفت. احسن‌الدوله گفت: مقصود این است که امنیت نیست و آیا «برای خود ما امنیت هست در خارج یا نه؟ تکلیف همه را معین کنید». اما به‌عقیدهٔ تقی‌زاده: وظیفهٔ مجلس رسیدگی به‌لوایح نیست، بلکه باید «به‌وزارت داخله رجوع شود، هرطور صلاح می‌دانند رفتار کنند». مجلس به پیشنهاد نمایندهٔ افراطی وقعی نگذارد. از نظر هستی مجلس و مشروطگی چه مسأله‌ای مهمتر از این بود که: مصونیت مجلس و حقوق پارلمانی مورد تجاوز قرار گرفته باشد، جمعی از اهل مجلس به‌اعتراض برخاسته باشند که آزادی «اظهار رأی و عقیده» ندارند، و هرکس خلاف سلیقهٔ «آشوب‌طلبان» سخنی براند ویرا «تهدید به‌ضرب و قتل» می‌کردند. به‌علاوه آن لایحه در شمار نامه‌هایی که هرروز به دبیرخانهٔ مجلس می‌رسید نبود، بلکه موضع گروهی از نمایندگان را در یك مسألهٔ اصولی و اساسی منعکس می‌داشت. بنابر آداب پارلمانی هر نماینده‌ای می‌توانست هر موضوعی را مطرح کند و رسیدگی آنرا بخواهد. بیان تقی‌زاده در معنی دلالت می‌یافت بر دفاع از شرارت رفتار و روش ضددموکراتی ماجراجویان. او خواست با ارجاع آن لایحه به‌وزارت داخله، رسیدگی به‌قضیهٔ بزرگی را که از پایه‌های دموکراسی بود از دستور کار مجلس خارج کند. پیشنهاد او عاری از صداقت و شرافت سیاسی بود و بدان اعتنا نشد.

مقارن تقدیم لایحهٔ اعتراض به‌مجلس، یکی از نمایندگان نوشت: «رجاله‌بازی در تهران شدت یافته و مجلس تهدید به‌اضمحلال است[1]». او در نامهٔ دیگر از نفوذ «لوطی‌بازی» بر مزاج مملکت سخت انتقاد کرد.[2] در بیان اوضاع عمومی ندای وطن نوشت: بروز

---

۱. نامهٔ مستشارالدوله به ثقةالاسلام، ۷ رجب ۱۳۲۵، زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۰۱.

۲. نامهٔ مستشارالدوله به ناصرالملك تبریزی، ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵، همان مأخذ ص ۱۹۲.

«فتنه و فساد» در هر مملکت موجب سلب امنیت و راحت از جمعیت می‌شود، چنانکه امروزه براثر القائات و اعمال جماعت «مفسد خائن» امنیت و آسایش از سی کرور سکنهٔ این ملـــك سلب گشته، و این طایفه نمی گذارند «امور مملکت و ملت در مجرای قانون جاری شود». سخن طنز آمیز نویسنده در آغاز مقاله در مفهوم «فتنه و فساد چیست» با معنی است: «اگرچه من جرأت نمی کنم درست این مسأله را توضیح دهم و جان خود را هم دوست دارم، به‌علاوه هرگز حاضر نخواهم شد مشهور به‌استبداد شوم و مسلوب‌الشرف و منفور ملت ساده‌لوح شوم، یا آنکه یکدفعهٔ دیگر در رکاب مبارك سواران کشیکخانه به‌سیاحت کلات بروم... ولی برای اینکه مطلب مبهم نماند، جهات کلیه را تشریح می‌نمایم؛ دیگر تطبیق برجزئیات و تعیین اشخاص برعهدهٔ خودشان (خوانندگان) باشد».[1]

در جامعهٔ مدنی که احساس ناایمنی و هراس بدان پایه رسید از عوارض ناخوشایند آن غافل نمی‌توان بود. خشونت باز خودنمایی کرد. به‌تصریح یکی از نمایندگان با بمب گذاری در شهر و انتشار اعلامیه‌های تهدید آمیز «اعلام خطر» شده بود.[2] در شرح آن قضیه خود حیدرخان می‌نویسد: تصمیم به بمب انداختن در جلسه‌ای «پس از شور زیاد» گرفته شد، و به‌وسیلهٔ فدائیان بادکوبه‌ای اجرا گردید. در جلسهٔ دیگر هم «رأی داده شد» که بمب بزرگی منفجر گردد که «صدای آن به گوش اهالی برسد». تصمیم‌هایی که با مشارکت اجتماعیون عامیون که «معاً کار می کردیم» گرفته شد.[3] هویت سیاسی حیدرخان را چنین می‌شناختند: او «آنارشیست معلوم‌الحال، کارش ساختن بمب و ایجاد وحشت و هراس عمومی است».[4] به‌هرصورت، دست بردن به‌رفتار قهرآمیز در

---

۱. «فتنه و فساد چیست و مفسد و مفتن کیست» عنوان دوسرمقالهٔ ندای وطن به‌قلم مجدالاسلام کرمانی است. او در دوران گذشته به جرم آزادیخواهی و انتقاد از حکومت عین‌الدوله با میرزاحسن رشدیه و میرزاآقا اصفهانی به کلات تبعید گردید و اشاره‌اش بدان قضیه است.

۲. نامهٔ میرزا آقافرشی به ثقةالاسلام، زندگی نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۰۱.

۳. سرگذشت شخصی حیدرخان، یادگار، سال سوم، شمارهٔ پنجم، ص ۷۱ ـ ۷۰.

۴. یادداشت‌های مستشارالدوله، ص ۷۸.

مظاهر گوناگون، عمل خودسرانهٔ فردی و از روی هوسناکی نبود بلکه تصمیم جمعی افراطیون بود با هدف معین.

در اعتراض بر محیط ترور و روش افراطی بود که لایحهٔ جمعی نمایندگان عرضه شد و در دستور کار مجلس قرار گرفت. در این وهله فکر تصفیهٔ مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی تبلور یافت، و در پیشنهاد طباطبایی ارائه گردید (۱۴ رجب). صداقت او در آزادیخواهی به پیشنهادش قوت می‌بخشید. از هفتم رجب که لایحهٔ اعتراضی نمایندگان در مجلس خوانده شد تا دو هفته بعد از پرتشنج‌ترین جلسه‌های مجلس بود، تا آنجا که صورت مذاکرات دو جلسهٔ آن (به تصریح روزنامهٔ مجلس) «ناقص» انتشار یافته چنانکه به موارد معدود پیش آمده. ظاهراً مباشران روزنامه خواستند زهر سخنان گزنده و حملهٔ برخی نمایندگان را بگیرند. به‌هرصورت، نکته‌های عمدهٔ گفت و شنود مجلس را از قلم انداختن رویهٔ غلطی بود.

در آن حال و هوای سیاسی، پیشنهاد طباطبایی خاصه فکر تصفیهٔ مجلس قضیهٔ ساده‌ای نبود که بشود سرسری گرفت؛ بلکه مسائلی را پیش می‌آورد که از نظر آداب مشروطهٔ پارلمانی حائز اهمیت اولی است و درخور دقت و سنجش. شگفت اینکه موضوع آن پیشنهاد مانند دو لایحهٔ اعتراضی اهل مجلس (همچون مطالب مهم متعدد دیگر) در مدونات تاریخ مشروطه مورد مطالعه قرار نگرفته، گویی چنین قضایایی وقوع نیافته‌اند. نخست ماهیت آن طرح را بشناسیم. مجتهد اعلام کرد:

«چند نفر از وکلا هستند که اعتبارنامهٔ آنها از روی تقلب شده، باید رسیدگی شود. چند نفر هم هستند که مغرض هستند، تا چارهٔ آنها نشود و تا اصلاحی در امر این انجمن‌ها نشود کار درست نمی‌شود». خطاب به اهل مجلس گفت: «در خصوص وکلا مسامحه می‌کنید. سابقاً گفتم که جمعی از وکلا هستند که به‌تقلب وکیل شده‌اند... جمعی دیگر هزارگونه تقلب می‌کنند و تمام مفاسد از این جهت در مملکت می‌شود». آن انجمن‌ها و این وکلا «طوری اسباب اختلال شده‌اند که نزدیک است مملکت از دست برود». باز تأکید کرد: «باید رفع مفاسد این انجمن‌ها را بکنید، والاّ موجب هرج و مرج می‌شود». از او استعلام گردید: وکلای «خائن» کیستند؟ گفت: «خودتان می‌شناسید». سخن قبلی او که

اینجا خود بدان اشاره کرد این بود: «تمام اهل مجلس بدانند که در این شهر انجمن‌هایی برای تخریب این مجلس منعقد است و بعضی از اهل مجلس هم در آن انجمن‌ها حاضر می‌شوند.»

پیشنهاد طباطبایی در واقع شامل سه قضیهٔ متمایز بود بدین قرار: ۱) تصفیهٔ نمایندگانی که به‌عقیدهٔ او به‌ساخته‌کاری و حقه‌بازی وکیل شده‌اند؛ ۲) تصفیهٔ نمایندگانی که آنان را به‌فساد و خیانت به‌مشروطگی می‌شناخت و باانجمن‌های آشوبگر همکاری داشتند و مجلس هم ایشان را می‌شناخت؛ ۳) انحلال انجمن‌هایی که کانون فتنه و عامل تخریب مجلس‌اند. قضیهٔ اول در اصل تجربی و رسیدگی به آن ساده بود. دو قضیهٔ دیگر بذات پیچیده و ظریف بودند، و مسألهٔ الزامات سیاسی را در کل نظام مشروطگی به‌میان می‌کشید. درست روشن نیست که قضیهٔ اول چه ارتباط منطقی با دو مسألهٔ دیگر داشت. اما در گزارش رسمی آمده: گرچه طباطبایی به‌ظاهر موضوع تقلب انتخاباتی را پیش کشید ولی توجهش معطوف به‌دو مطلب دیگر بود. یکی بحرانی که به‌شدت در پایتخت گسترش می‌گرفت، دوم اخراج چندتن از نمایندگان مجلس.[1] چنانکه بحث مجلس باز می‌نماید آن بحران اشاره به‌حرکت افراطی بود.

بر سر قضیهٔ اول راجع به‌انتخاب وکلا معطل نمی‌شویم از آنکه خارج از بحث فعلی ماست. همین اندازه باید دانسته شود که رسیدگی به‌اصالت اعتبارنامه‌های نمایندگان در مرحلهٔ بدوی در صلاحیت انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. به‌مواردی که در صحت «عمل انتخابات» شبهه می‌افتاد و در رسیدگی بدوی رفع شکایت نمی‌گردید، مجلس به‌موجب قانون انتخابات (مادهٔ ۲۲) می‌بایست به‌رسیدگی برآید و حکم قطعی بدهد. از آنجا که گزارش و جدول آرای انتخاباتی از همهٔ هیأت‌های نظارت به‌دست ما نرسیده، آگاهی ما همه‌جانبه نیست. ولی می‌دانیم که مجلس بطورکلی برصحت انتخابات صحه گذارد، مگر در چند مورد که جای حرف باقی بود. از اینرو باتوجه به‌سخنان طباطبایی قرار شد که

---

۱. انگلیس، مذاکرات یکماههٔ مجلس، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

کمیسیون مخصوصی برای «رسیدگی به‌اعتبارنامه‌ها» برپا گردد. در تأیید آن امام جمعهٔ خویی اعلام کرد: «حکمی که از مجلس صادر شد ناقض ندارد». البته در صلاحیت عالی مجلس تردیدی نبود.

اما دربارهٔ دو قضیهٔ اصلی یعنی تصفیهٔ مجلس و انجمن‌ها ـ این دو مسأله ازهم جداست و هر کدام پس از غوررسی و بنابر معیارهای خود در نظام مشروطهٔ پارلمانی حکم خودش را دارد. در پیشنهاد طباطبایی که هدف مشخصی داشت، رفتار سیاسی چند نمایندهٔ مجلس با کارنامهٔ چند انجمن بهم آمیخته ولی در معنی قابل تفکیك است. بحث و انتقاد فعلی ما بر سر تصفیهٔ مجلس است، و کارنامهٔ انجمن‌ها به‌دنبال خواهد آمد. در ضمن، باتوجه به‌اینکه صورت مذاکرات دو جلسه (خاصهٔ جلسهٔ ۱۷ رجب) ناقص انتشار یافته، گفت و شنود نمایندگان چندان مضبوط نیست. آنچه از مجموع گفتگوی مجلس به‌دست می آید این است:

مجلس بر پیشنهاد طباطبایی صحه نهاد. بهبهانی اعلام کرد: «بعضی به‌لباس مشروطه‌خواهان در انجمن‌ها تحریك کردند و می کنند که آنها را می‌شناسیم». میرزاعلینقی افزود: «در این مملکت سه قسم آدم داریم: یکی ملتی، یکی دولتی، یك فرقهٔ ثالثی هم هستند که در مذهب و سیاست جدا هستند، مفسده می‌نمایند و اسم ندارند. باید ملت و دولت متحد شده یك فکری برای آنها نمایند». مخبرالملك گفت: بعضی انجمن‌ها «اسباب مفسده شده‌اند». تقی‌زاده در دفاع از موضع اقلیت گفت: «می‌خواهند آزادی و مشروطه را از مردم بگیرند». بار دیگر در دفاع خودش اظهار کرد: «در عهدهٔ خود لازم می‌دانم از دو چیز تخطّی نکنم: یکی از شرع و یکی از ترتیب مشروطیت. وقتی این دو ملاحظه را کردم اگر هر عنوانی بکنم سایرین حق اعتراض و هیاهو ندارند». و به‌همین جهت «انجمن آزاد است مادامی که مخالف این دو نباشد». بیانات او لحن اعتراض را به حمله و پرخاش رساند. مخبرالملك آن سخنان را لفاظی خواند: «ما الفاظ یاد گرفته‌ایم... بنده می‌دانم مشروطه چیست». آقا محمدجعفر اظهارات تقی‌زاده را غرض آلود دانست: «هر چیزی یك موضوعی دارد که شخص آنرا نزد خودش جلوه می‌دهد و می گوید که غیراز این نیست... بعضی از روی غرض حرف می‌زنند، باید این

غرض‌ها از میان برداشته شود». میرزا مهدی تندتر گفت و تقی‌زاده را به‌فتنه و فساد متهم کرد: «آن مطلبی که آقا سیدعبدالله و مخبرالملك هم فرمودند، ببینید اشخاصی هستند که به‌لباس مشروطیت در آمده مفسده می کنند». فلك‌المعالی رشتی که در مواردی با اقلیت همرأی بود، در این قضیه بر نمایندهٔ تبریزی سخت اعتراض کرد: تقی‌زاده می گوید که «من ملاحظه می کنم که هرحرفی می‌زنم مخالف با شرع و مشروطیت نباشد. در کدام مملکت مشروطه بلکه جمهوری هست که یکنفر غیرمعلوم‌الحال که پدرش و مادرش را نمی‌شناسیم» از خیابان چراغ گاز گرفته تا جلو مجلس فحاشی کند؟ اشارهٔ فلك‌المعالی به‌رفیقان او در جبههٔ افراطی بود، اما تقی‌زاده مسئولیتی در کژرفتاری مردك چراغ گازی نداشت. مگر اینکه نمایندهٔ گیلان خواست به‌تلویح بگوید که او با عناصر آشوب‌طلب همدست است و در ادعایش به‌رعایت «ترتیب مشروطیت» صادق نیست، چنانکه اهل مجلس برهمین عقیده بودند.

چنین می‌نماید که در این وهله فکر تصفیهٔ مجلس جدی بود. از گزارشگر سیاسی شنیدیم که انگیزهٔ عمدهٔ طباطبایی در طرحی که ارائه داد «اخراج چندتن از نمایندگان مجلس بود». این خبر به‌تبریز هم رسیده بود. در گزارش خصوصی به میرزافضلعلی آقا نمایندهٔ آذربایجان نوشتند: «به‌طور قطع ذکر می‌نمایند که تقی‌زاده و آقای حاجی میرزاابراهیم را از مجلس معذرت خواسته‌اند».[1] یکی از ناظران نیز دربارهٔ وجههٔ نظر مجلس نسبت به‌وکلای افراطی می‌نویسد: «کلمهٔ این جمع پست شده» تا آنجا که نمی گذارند آنها نطق کنند، حتی درصدد هستند تقی‌زاده را از مجلس بیرون کنند و برای او «فرصت و احترامی باقی نگذارده‌اند».[2] به‌شرحی که گذشت اینکه او در دفاع خویش از «اعتراض و هیاهو»ی مجلس شکایت کرد، اشاره به‌همان معنی است. اینجا کاملاً حق با او بود، و به‌عنوان نمایندهٔ اقلیت دربیان عقیده‌اش آزاد.

همان اندازه که اتهامات سیاسی بر اقلیت افراطی مجلس سنگین است، حکم دربارهٔ

---

۱. اسناد میرزافضلعلی آقا، نامهٔ میرزاعلی مولوی، ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۵.
۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۸.

آن برپایهٔ موازین دموکراتی مسأله‌ای باریك و دقیق است. پیش از آنکه به‌این قضیه بپردازیم، ازنظر تدبیر عملی در حکومت ملی سخنی داریم. قضیهٔ منطقی این است: تصفیهٔ مجلس از عناصر افراطی به‌خودی‌خود، در اوضاع سیاسی زمانه چه مشکلی را حل می‌کرد؟ کانون‌های تحریك و توطئه و خشونت رفتار و دیگر مظاهر فعالیت ضددموکراتی - بیرون از مجلس بودند، با رفتاری ناهنجار که حتی مصونیت مجلس و مجلسیان مورد تهدید قرار گرفته بود. از بیرون انداختن چند نمایندهٔ افراطی چیزی عاید مجلس و مشروطگی نمی‌گشت، آنهم نمایندگانی که نه در مجلس مجالی به آنها داده شد که خلاف نظامات پارلمانی عمل کنند، نه در جامعهٔ مشروطه‌خواهان و افکار عمومی پایگاهی داشتند و نه آنکه قائم بالذات بودند - بلکه همهٔ زور و پشت‌گرمی‌شان به چند دستهٔ افراطی بیرون از مجلس خاصه به‌حربهٔ خشونت همان عاملان افراطی بود. قضیهٔ عمده که الوّیت عملی داشت انفصال چند نمایندهٔ مجلس از وکالت نبود، بلکه به‌کار گرفتن قدرت قانونی دربارهٔ همان دسته‌هایی بود که در کانون‌های تحریك و توطئه خلاف الزامات دموکراتی عمل می‌کردند و مجلس و مشروطگی را آسیب‌پذیر ساخته بودند. به‌هرحال، منافات نداشت که مجلس دربارهٔ اتهاماتی که بر آن چند نماینده وارد آمده بود به‌بازجست صحیح برآید، قضیه‌ای که دیگر جنبهٔ بحث و انتقاد ماست.

گفتیم که آن اتهامات بسیار سنگین بود: فساد، آشوب‌طلبی، خیانت. در بحث و تحلیل علمی این الفاظ فقط در ارتباط با رفتار سیاسی باید مورد سنجش قرار گیرد، یعنی با معیار تجربی و عینی بدون دخالت عنصر ذهنی. فرض اصلی این است: مشروطهٔ پارلمانی برپایهٔ توافق و معدل کل آرای جمعی عمل می‌کند. در چنین نظامی تا وقتی که موازین آن از جانب نمایندهٔ مجلس مراعات گردد، او در عقیدهٔ سیاسی‌اش آزاد و مختار است. و چنانکه در مجلس نیز اعلام گردید: مجلس ملی «بنایش بر آزادی افکار و آرا» قرار دارد. سؤالی که الزاماً مطرح می‌شود اینکه: آیا ایرادهایی که بر کردار چند نماینده وارد آوردند خلاف الزامات مشروطگی بود؟ فساد، توطئه، هرج و مرج و آشوب‌طلبی که در نوشته‌های سیاسی به‌کار می‌رفت - معانی متحققی داشت که به‌دلالت الزامی یا تضمّنی به‌انحراف در رفتار و تخطی از قواعد دموکراتی و مشروطگی اطلاق می‌گشت، و

اتهام «خیانت» سیاسی را به‌همراه می‌آورد. گفت و شنود مجلس بی‌کم و کاست همین معنا را به‌دست می‌دهد. به‌عبارت دیگر، فکر تصفیهٔ مجلس و اخراج چند نماینده بهیچ‌وجه ارتباطی با عقاید سیاسی رادیکال یا انقلابی یا اعتقاد شخصی ایشان نداشت. به‌انصاف باید گفت که مجلس در این جهت کمال شکیبایی را داشت. بحث برسر کردار سیاسی آنان بود. چنانکه وکیل‌التجار نمایندهٔ رادیکال مشرب گیلان در عین اینکه از آزادی افکار و روش دموکراتی در نظام مشروطهٔ پارلمانی دفاع کرد، رفتار عاملان فتنه و فساد و آشوب را محکوم نمود: اختلاف عقیده «لازمهٔ تمام پارلمان‌های عالم» است اما «شورش‌طلبان و مفسدین به‌خیال خام نیفتند».

لاجرم، اتهامات مجلس بررفتار چند نمایندهٔ افراطی دایر بر تخطی آنان از الزامات مشروطگی، قضیهٔ واقعی و حقیقی بود نه آنکه از بدگمانی ذهنی مایه گرفته باشد. مشارکت ایشان در چند انجمن افراطی و همکاری‌شان با دسته‌های مخفی که به توطئه و تحریك و خشونت رفتار شناخته شده بودند، انکارناپذیر است. در تصمیم‌گیری‌های آنها نیز دخالت و مسئولیت داشتند.[1] این هم نکته‌ای است که در گفتگوی مجلس، هیچکس حتی وکلای آذربایجان که یکی دوتای آنان با افراطیان همدلی داشتند، به‌دفاع آنها برنخاستند. روشن است که موقع سیاسی نمایندگان افراطی در مجلس سخت متزلزل بود. وضع دوتای آنها در حوزهٔ انتخابی‌شان تبریز هم بهتر از مجلس نبود. از تبریز به‌یکی از وکلای آذربایجان نوشتند: «خواص و عوام امروزها از تقی‌زاده و اتباعش خیلی بددل» شده‌اند و ایشان را همه «آشوب‌طلب» می‌دانند.[2] ثقة‌الاسلام تبریزی هم نوشت: «من در مشروطه‌طلبی خودم باقی هستم و ملکه‌ای است که از من رفع نخواهد شد، ولی حرکات وحشیانه جزو هیچکدام نیست».[3] او روش آشوب‌طلبان را «خواه تبریزی خواه تهرانی» طرد می‌کند؛ «مایهٔ فساد» در تهران تقی‌زاده و محمدرضا مساوات و یارانشان هستند و در

---

۱. گواهی حیدرخان در سرگذشت شخصی خود در این موضوع که در همین بخش آوردیم، معتبر است.

۲. اسناد میرزافضلعلی آقا، نامهٔ میرزاعلی مولوی به پدرش، ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۵.

۳. آثار قلمی ثقة‌الاسلام تبریزی، ص ۷ ـ ۲۲۶.

تبریز شیخ سلیم و جماعتش. دستهٔ اول «نشر افکار بیقاعدگی» می کنند، دستهٔ دوم «ترویج آنارشیستی».[۱] اشارهٔ او به قرینهٔ جریان سیاسی پایتخت در تبریز است که به تصفیهٔ انجمن ایالتی و اخراج «عموم قفقازیه» به نام مجاهدین بر آمدند.[۲]

بنابراین، ملاحظه می‌شود نه فقط در مجلس برای وکلای افراطیون «احترامی باقی نگذارده‌اند» و از کردارشان نکوهش کردند، بلکه در حوزهٔ انتخابی‌شان تبریز و همچنین در جامعهٔ مشروطه‌خواهان از اعتبار و منزلت سیاسی برخوردار نبودند.

در اجرای طرحی که مورد تأیید نمایندگان قرار گرفت، مجلس می‌توانست هیأتی را به بازجست و رسیدگی به آن اتهامات بگمارد. اگر ثابت می گشت که رفتار نماینده‌ای خلاف عمل وکالت و الزامات دموکراتی است، به‌درجات درخور مجازات بود: ممکن بود مجلس به‌او اخطار کند؛ ویرا از یك یا چند جلسهٔ مجلس اخراج کند؛ و حتی حکم برانفصال او از وکالت دهد.[۳] از انتقاد احسن‌الدوله بر «سستی و مسامحهٔ» مجلس

---

۱. همان مأخذ، ص ۸۱.

۲. چکیدهٔ ماجرا به مأخذ گزارش‌های خصوصی از تبریز به میرزافضلعلی آقا نمایندهٔ آذربایجان این است: براثر «حالت بحران» تبریز، اکثریت اعضای انجمن ایالتی به پشتیبانی سایر مشروطه‌خواهان و اصناف بر «هرج و مرجی امورات و بر مداخلهٔ رجاله» به اعتراض آمدند. گفتند: بعضی اعضای مغرض انجمن با همدستی اشخاصی بیرون از انجمن قصد فتنه و فساد دارند. از اینرو باید آن افراد از انجمن ایالتی اخراج گردند. به‌علاوه باید «عموم قفقازیه» یعنی مجاهدین را که در شهر تفنگ‌اندازی راه انداخته و هر روز به‌تهدید می‌خواهند بازار را ببندند، از شهر بیرون راند. «تااین جماعت به‌شهر نیامده‌بودند» نه آشوبی بود و نه قتل نفسی. در ضمن، عاملان استبدادی هم در کار اسباب‌چینی هستند و ما در غفلتیم. اعلانی هم در شهر منتشر گردیده که: «یکسره به‌دفع و قلع چند نفری که صورت نموده‌اند» اقدام شود ـ یعنی همان «اشخاص مجهول و معلوم‌الحال که متصدی کار شده‌اند». در واقع همهٔ اعمال آنان «خارج از ما نحن‌فیه است یعنی مشروطه». ولی باید دانست که اخراج آن جمع را «نه حکومت مقتدر است و نه انجمن». (اسناد میرزافضلعلی آقا، نامه‌های خصوصی میرزاعلی مولوی به پدرش میرزافضلعلی آقا، از ۲۸ ربیع‌الثانی تا ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵).

۳. در مجلس دوم که دستگاه خشونت با مشارکت برخی از همان عناصر افراطی از نو به کار افتاد، و با ترور مرحوم بهبهانی قضیهٔ «اخراج» برخی نمایندگان باردیگر مطرح گردید ـ مجلس با مرخصی طولانی دو نمایندهٔ افراطی (حسن تقی‌زاده و میرزااسماعیل نوبری) عذرشان را خواست. آنها که خود را در خطر ترور متقابل دیدند، بیدرنگ از ایران رفتند. راجع به حرکت ترور متقابل توضیحی در پایان این بخش داده‌ایم.

برمی آید که به‌رغم همهٔ آن اعتراض‌های تند و تیز مجلسیان، تصمیم دربارهٔ طرح پیشنهادی در مجموع مجمل ماند. پیش‌بینی وکیل‌الرعایا راست درآمد که در لحظهٔ آخر «واسطه» می‌تراشند و «تردید رأی» عارض می‌گردد. طباطبایی مبتکر پیشنهاد تصفیهٔ مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی که از سهل‌انگاری مجلس به‌موارد گوناگون دلخور بود، همانجا اخطار کرد: «این مجلس اگر بهم بخورد علتش خود این مجلس است والاّ کس دیگر نمی‌تواند بهم بزند».[1]

دنبالهٔ این مبحث می‌رسد به کارنامهٔ انجمن‌ها؛ و با تحلیلی از مسألهٔ خشونت سیاسی در ربط دموکراتیسم و مشروطهٔ پارلمانی به‌پایان می‌بریم.

۲. انجمن‌ها و مسألهٔ خشونت سیاسی در مشروطگی

فکر اصلاح و تصفیهٔ انجمن‌ها هیچگاه از دستور کار مجلس حذف نشد. از صفر ۱۳۲۵ که این قضیه به‌اجمال عنوان گردید، تا چند ماه بعد که به‌صورت بسیط مطرح گشت، و تا آخرین روزهای حیات سیاسی مجلس بارها مسألهٔ انجمن‌های سیاسی به‌میان کشیده شد. وجههٔ نظر اصولی مجلس همواره آزادی انجمن بود؛ سیر گفت و شنود آن جای ابهامی نمی‌گذارد که روش عده‌ای از انجمن‌ها بود که انتقادهای تند مجلس را برمی‌انگیخت. نه‌تنها مجلس بلکه همهٔ کابینه‌ها بر کجروی آن انجمن‌ها اعتراض داشتند. ناخرسندی شاه نیز تقریباً در تمام نامه‌های او خطاب به مجلس منعکس است. گاه پیشنهاد انحلال برخی انجمن‌ها مدنظر مجلس قرار گرفت؛ گاه بر تدوین قانون نظامات انجمن‌ها تأکید رفت؛ گاه انجمن‌ها در نامهٔ جمعی خود را فرمانبردار ارادهٔ مجلس خواندند. اما مسألهٔ انجمن‌ها همچنان برجای بماند.

فکر تشکیل انجمن که گاه آنرا «اتحادیه» نامیده‌اند، ناشی از اصل آزادی

---

۱. مذاکرات، ۱۹ رجب ۱۳۲۵.

اجتماعات در دموکراسی پارلمانی بود. در برخی گزارش‌های رسمی خارجی به‌طور عام از «انجمن‌های سری» یا «انقلابی» عصر مشروطه سخن رفته، و یکی از نویسندگان خارجی همان عنوان را برنوشتهٔ خود نهاده. آن تعبیر غلط تاریخی است، این نوشته‌ها بیمایه، و قیاس آن انجمن‌ها با انجمن‌های سری و انقلابی سدهٔ نوزدهم اروپا بکلی بی‌معنی است. و حکایت از این دارد که نه دربارهٔ آن تشکیلات سری دانش عمیقی دارند و نه انجمن‌های عصر مشروطه را می‌شناسند.[1] گذشته از یك هیأت انقلابی وابسته به نهضت سوسیال دموکراسی روسی، و «حوزهٔ مخفی اجتماعیون عامیون» تهران (به‌تصریح حیدرخان)، و چند حوزهٔ قرینهٔ آن در گیلان و آذربایجان ـ سایر انجمن‌ها برروی‌هم سری نبودند. کارشان علنی بود. آنها در «انجمن مرکزی» یا «انجمن سیار» نمایندهٔ رسمی داشتند، و تابلوی آنها در تظاهرات خیابانی بالا می‌رفت. البته برخی عناصر انقلابی از اجتماعیون روسی و وطنی به‌علاوهٔ افرادی با افکار رادیکال و انقلابی، در چند انجمن فعال بودند. غیراز آن هرچه دربارهٔ سری بودن یا خصلت انقلابی مجموع انجمن‌ها گفته‌اند مبتنی بر دلایل معتبر تاریخی نیست. اساسنامهٔ بعضی انجمن‌ها هم منتشر شده است.

دستگاه انجمن‌های سیاسی پدیدهٔ محیط آزادی بود، و انجمن‌سازی به‌هرانگیزه‌ای باب روز شده بود. رقم انجمن‌های پایتخت را از هفتاد تا یکصدوپنجاه تا نوشته‌اند. خبرنگار روسی شمار مجموع اعضای آن انجمن‌ها را سی‌هزار تن برآورد کرده است.[2] (جمع نفوس تهران را در این زمان از یکصدوبیست هزار تا یکصدوپنجاه هزار نفر تخمین زده‌اند). صحت رقم اعضای انجمن‌ها را تضمین نمی‌کنیم.

ترکیب انجمن‌ها بهیچ‌وجه یکدست نبود: برخی را اهالی ایالات و ولایات ساکن پایتخت تشکیل دادند ـ مانند انجمن‌های جنوب، اصفهان، کرمان و آذربایجان (انجمن

---

۱. هیچ تحقیق مضبوط معتبری دربارهٔ انجمن‌های سیاسی، به‌قلم نویسندگان خودمانی و خارجی سراغ نداریم. هرمطالعهٔ علمی باید برپایهٔ مدارك اصلی همان موضوع باشد وگرنه مطالعهٔ علمی نیست.

۲. مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی شاه، ترجمهٔ شرف‌الدین میرزا قهرمانی، ص ۶۹.

آذربایجان گروه پارسیان مقیم تهران را نیز دربر می‌گرفت).[۱] برخی انجمن‌ها نام محله‌های تهران و حتی کوی و برزنی را برخود گذاردند که بی‌مأخذ نبود ـ مانند انجمن‌های دروازه قزوین، شاه‌آباد، کوچه غریبان، و چاله میدان. برخی نمایندگی طبقات اجتماعی و رده‌های بالای دولت را داشتند ـ مانند انجمن‌های شاهزادگان و امرا.[۲] اتحادیهٔ تلگرافخانه و انجمن ادارهٔ گمرك هم درکار بودند. مستوفیان و لشکرنویسان و محاسبان سه ناحیهٔ آشتیان و تفرش و گرگان جمعیت خود را انجمن انسانیت خواندند.[۳] پیشه‌وران و کاسبکاران واصناف، انجمن‌های صنفی خود را داشتند ـ مانند انجمن‌های کفاشان، کلاه‌دوزان، اهل طرب، فراشان و درشگه‌چی‌ها (به‌نام انجمن منصور). انجمن مرکزی اصناف از بازاریان با اسم و رسم تشکیل شد. انجمن‌هایی هم بودند با مرام اجتماعی و سیاسی اعلام شده ـ مانند انجمن هواداران مجلس، انجمن اجتماعیون، و انجمن فرهنگ. انجمن فرهنگ را گروهی از درس‌خواندگان جدید برپا کردند، و مرامش سوای مشروطه‌خواهی «ترویج معارف و نشرعلوم» جدید و زبان‌های خارجی بود. «اتحادیهٔ نسوان» هم داشتیم. انجمن همت آباد نیز مسلك معینی داشت، یعنی منع باده نوشیدن و ریش‌تراشیدن. به‌علاوه انجمن‌هایی به‌نام‌های دیگر و به‌درجات فعال در کار بودند ازجمله غیرت، شرافت، حقیقت و مظفری (به‌یاد عدل مظفر). انجمن شاگردان مدارس نیز همواره آمادهٔ سرودخوانی جلو مجلس بود. محمودخان مدبّرالدوله (بردار مشیرالدوله) هم مبتکر انجمن منحصر به‌فردی بود به‌نام انجمن قدس محمودی که اختصاص به‌خود و خویشاوندانش داشت.

دستگاه انجمن به‌دنبال حرکت مشروطه‌خواهی و به‌تبع سیاسی شدن محیط

---

۱. در اعلان «انجمن اتحادیهٔ آذربایجان» تصریح رفته که پارسیان تهران «یادگار نیاکان ایرانیان» به آن انجمن پیوستند (صوراسرافیل، ۱۷ محرم ۱۳۲۶). پارسیان از کمك مالی دریغ نداشتند.

۲. «انجمن اتحادیهٔ شاهزادگان» در صفر ۱۳۲۵ تشکیل شد. در نظامنامهٔ انجمن امرا به‌قبول عضویت خدمتگزاران دولت از لشکری و کشوری تصریح شده، و مواد آن مضبوط است.

۳. انجمن مستوفیان و لشکرنویسان تشکیل خود را در محرم ۱۳۲۶ اعلام کرد، این آخرین و یا یکی از آخرین انجمن‌هایی بود که برپا شد. حیات سیاسی‌اش پس از چهارماهی با انحلال مجلس بسر آمد.

شهرنشینی پدید آمد. از نظرگاه رده‌بندی اجتماعی بسیاری انجمن‌ها معرف طبقات و رده‌ها و اصناف شناخته شدهٔ جامعه بودند، و برخی نمایندهٔ مرام سیاسی و اجتماعی کمابیش مشخص. انجمن‌ها معمولاً خود را «مشروطه‌خواه» خوانده‌اند. که می‌توانست خود را طرفدار نظام مطلقه بخواند؟ اما در معنی از قماش مختلف بودند: انجمن‌های آزادیخواه همراه حرکت مشروطه‌خواهی با مجلس ملی همگام بودند؛ چند انجمن به‌درجات گرایش افراطی و یا انقلابی داشتند که به‌یمن هم‌پشتی دسته‌های مسلح مجاهد و فدایی عمل می‌کردند؛ و چند انجمن که با دستگاه استبدادی و ارتجاعی پیوند خورده نیز حضور داشتند. برخی انجمن‌ها فعال بودند، عدهٔ بیشتری دنباله‌رو بودند، و پاره‌ای بیکاره و هیچ بودند. در تأسیس آن انجمن‌های نامتجانس طبعاً انگیزه‌های گوناگون در کار بود: نفع گروهی و صنفی و طبقاتی، اعتقاد و شور مشروطه‌خواهی، قدرت‌طلبی عناصر بی‌ریشهٔ تازه به‌دوران رسیده، و همرنگ جماعت شدن به‌اقتضای زمانه که از خلق و خوی ملی ما آب می‌خورد.

با افزایش شمار انجمن‌ها «انجمن مرکزی» به‌وجود آمد و قرار بود هر انجمنی دو نماینده به آن بفرستد که «روح تمام انجمن‌ها» آنجا حاضر باشد. در رقابت آن «انجمن رابط برپا گشت که آنرا انجمن سیار نیز خوانده‌اند. و مقرر بود که هر انجمنی نماینده‌ای در آن داشته باشد. منطق وجودی دو انجمن مرکزی و سیار تصمیم‌گیری جمعی در امور مشترك عمومی بود. اما هیچکدام به‌صورت بنیاد استوار درنیامد. بلکه شیوهٔ عمل رایج این بود که هر انجمنی برای گفتگو در مطلب مورد نظرش از برخی انجمن‌ها دعوت می‌کرد که ظاهراً به‌مشورت بنشینند، و در واقع آنها را شریك رأی خویش گرداند. مصوبات این جرگه به‌مهر حاضران می‌رسید و آنرا به‌عنوان «رأی ملت» اعلام می‌کردند. این نحوهٔ تصمیم‌گیری غلط و عاری از حقیقت بود. نه آرای چند انجمن نمایندهٔ افکار عمومی پایتخت بود، و نه به‌طریق اولی منعکس کنندهٔ آرای ملت. رأی ملی تنها در مصوبات مجلس ملی می‌توانست جلوه یابد.

در بحران‌های سیاسی کانون اجتماع انجمن‌ها مدرسهٔ سپهسالار بود. انجمن‌ها با تابلوهای خود حاضر بودند، و هر کدام غرفه‌ای را به‌خود اختصاص می‌داد. تأثیر

روانشناسی جمعی در حرکت انجمن‌ها انکارناپذیر است. و طبعاً هیچ انجمنی نمی‌خواست که از قافلهٔ تظاهرات خیابانی عقب بماند.

انجمن‌ها در قلمرو تفکر اجتماعی و سیاسی به‌اطلاق مایه‌ای نداشتند. هیچ مقاله یا رساله‌ای دربارهٔ نظریهٔ انجمن و مسئولیت مدنی آن از طرف هیچ انجمنی سراغ نداریم. آنچه در این موضوع نوشته شده به‌قلم یکی دو نویسندهٔ مستقل است، و هرچه گفته شده از جانب اهل دولت و نمایندگان مجلس. از کل دستگاه انجمن هیچ مرد سیاسی برجسته و نیم‌برجسته‌ای برنخاست؛ هیچ نقشهٔ اصلاح و ترقی که اصالتی داشته باشد از جانب انجمن‌ها عرضه نگردیده، و اگر هم چیزی بوده ما آگاهی نداریم. در همهٔ آن جهات بنیاد انجمن ورشکسته و عقیم بود. تنها «اتحادیهٔ نسوان» همتی به‌خرج داد و اندیشهٔ بدیعی آورد دایر بر اینکه: اگر رهبری سیاست به آن تفویض شود، با اجرای سریع نقشهٔ «چهل روزهٔ» خود از عهدهٔ اصلاح امور این ملك بی‌سروسامان برخواهد آمد. مخدرات نوشتند:

اکابر دولت ما مردمان بیکاره‌ای هستند، و مجلسیان هم زیاد وِرْمی‌زنند. «ما با شاه و وزرا کاری نداریم زیرا آنها همه وقت بوده‌اند». از وکلا می‌خواهیم که استعفا بدهند و به‌مدت چهل روز ادارهٔ امور را به‌دست ما بسپارند «به‌شرط آنکه عار نداشته باشند». در این مدت «ما وکلا انتخاب می‌کنیم، وزرا انتخاب می‌کنیم... قانون را صحیح می‌کنیم، نظمیه را صحیح می‌کنیم، حکام را تعیین می‌کنیم، ریشهٔ ظلم و استبداد را از بیخ می‌کنیم، ظالمین را قتل می‌کنیم، انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم، کمپانی برای نان قرار می‌دهیم، خزانه‌های وزرا را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها گرد آورده‌اند بیرون می‌آوریم، بانك ملی برپا می‌کنیم، عثمانی را عقب می‌نشانیم... قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم، کمپانی برای [ادارهٔ] شهر معین می‌کنیم». بعداز این اصلاحات، از خدمت استعفا کرده تا «بقیه را دیگران اصلاح کنند... زنها می‌توانند آنچه را که می‌خواهند».[1]

جمعیت سیاسی دیگری هم بود که یکی از مبلغان زمان ما عنوان «کمیتهٔ انقلاب ملی»

---

۱. نامهٔ اتحادیهٔ نسوان، روزنامهٔ ندای وطن، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵.

بر آن نهاده و در وصف آن گوید: این هیأت شانزده نفری که از «رشیدترین و مهمترین فرزندان انقلاب» یعنی معتقدان «خون و آهن و آتش» تشکیل می گردید، «رهبران مشروطه» و «قائدین انقلاب» بودند، و جملگی آماده بودند «برای حفظ آزادی و پایمال نشدن خون هزارها نفری که برای به‌دست آوردن مشروطیت ریخته شده بود» جان خود را فدا کنند. ایشان در جنگ با استبداد سر خود را باختند و به‌قیمت آن «ایران برای همیشه از قید بندگی و استبداد آزاد شد».[1] آن وصف سربسر شارلاتانی است آمیخته با حماقت مضحك. تاریخ هیچکدام از آن جماعت را از رهبران و قائدان نهضت مشروطه‌خواهی نمی‌شناسد؛ آنان از رشیدترین و مهمترین فرزندان انقلاب هم نبودند؛ برای تحصیل فرمان مشروطیت خون پنج نفر هم ریخته نشد؛ برای همیشه از قید استبداد آزاد گشتن هم افسانهٔ خنکی است؛ سیرهٔ فکری و رفتار اجتماعی همهٔ آن کسان انقلابی نبود؛ و عنوانی که بر آن کمیته گذارده شده از مخترعات نویسنده است همچون بسیاری از دیگر مجعولات نوشته‌های او. در واقع، آن هیأت همان «حوزهٔ مخفی اجتماعیون عامیون» است به‌علاوهٔ چندتن که با آن گروه به‌درجات همکاری داشتند. عناصر انقلابی، رادیکال و مشروطه‌خواه اعتدالی را در آن فهرست می‌شناسیم. هیچ لازم نیست آدم وسواسی چون حسینقلی‌خان نواب را که از سایه‌اش می‌رمید، مرد انقلابی بشماریم. گویا تاریخ‌نویسی نه سرمایهٔ علمی می‌خواهد و نه فهم سیاسی و تاریخی؛ هرکس هرچه خاطرخواه اوست چون خشت به‌قالب می‌زند، و معلم احمق هم فراوان است که برپایهٔ هر نوشتهٔ بی‌پایه‌ای به‌تفسیر وقایع برآید. تاریخ نهضت مشروطیت آکنده از آن نوع یاوه‌نویسی‌هاست، چه دربارهٔ

---

۱. مهدی ملك‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۱۷، ص ۴۷۱. اعضای آن کمیته را بدین قرار آورده: ملك‌المتکلمین، سیدجمال اصفهانی، میرزا جهانگیرخان، محمدرضا مساوات، حسن تقی‌زاده، حکیم‌الملك، عبدالرحیم خلخالی، جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، سلیمان خان میکده، حسینقلی‌خان نواب، دهخدا میرزاابراهیم آقا تبریزی، میرزاداودخان علی‌آبادی، ادیب‌السلطنه و نصرت‌السلطان. به‌علاوه، سه جوان «روشنفکر و آزادیخواه» هم مأمور و رابط کمیته بودند: محسن نجم‌آبادی، حسین پرویز و محمد نجات. باید دانست که حسین پرویز و محمد نجات پادو اجتماعیون فعلی و فرقهٔ دموکرات بعدی بودند. ما این دو نفر را به روشنفکری و آزادیخواهی نمی‌شناسیم. محمد نجات از عاملان و خبررسانان سفارت انگلیس هم بود.

جریان‌های سیاسی و چه دربارهٔ افراد. هنر نقد تاریخی همین است که بیهوده گویی‌ها را دور بریزد.

* * *

کارنامهٔ انجمن‌ها را در کنار جریان حوادث که پیش می‌رویم مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهیم. اینجا همین اندازه خاطرنشان کنیم که در چند حادثه انجمن‌ها همراه عامهٔ مردم به‌پشتیبانی مجلس آمدند و در تظاهرات عمومی مشارکت فعال داشتند. در این موارد کار انجمن‌ها سودمند و مثبت بود، چنانکه مجلس ازهمت مردم و انجمن‌ها قدردانی نمود. اما در بحران سیاسی بسیار مهمی چون کودتای اول که مجلس به آرایش نظامی و دفاعی برخاست و مردم به‌حمایت آمدند ـ به‌گواهی ناظران واقعه انجمن‌ها در حساس‌ترین لحظات تعیین کننده ابداً حضور نداشتند.[1] در بحران کودتای دوم نیز به‌استثنای انجمن‌های انگشت‌شماری که دلاورانه عمل کردند، خیل انجمن‌ها کردار شایسته‌ای نداشتند و از میدان کارزار غیب شدند. به‌هرحال، در بحث و انتقاد کنونی جنبهٔ عمومی مسألهٔ انجمن‌ها را می‌شکافیم.

به‌خلاف انتقادهای متعارف، به‌عقیدهٔ ما برخصلت سیاسی انجمن‌ها فی‌نفسه ایراد موجهی وارد نیست، بلکه نوع رفتار سیاسی مطرح می‌باشد و تأکید ما برهمین مسأله است. در تحلیل نظری، بنیاد انجمن را می‌توان پیوند میان جامعه و دولت شناخت، و شخصیت حقوقی آنرا می‌بایستی قانون اساسی یا قانون نظامات انجمن مشخص گرداند. در آیین دموکراسی هیچ مانعی نبود که انجمن در هر قضیهٔ عمومی به‌بحث و نقد بنشیند، و عقیده‌اش را آزادوار اعلام بدارد. معدّل آرای انجمن‌ها می‌توانست در سنجش بخشی از افکار عمومی سودمند و مؤثر افتد، مشروط بر آنکه از هنر همکاری جمعی و تصمیم گیری واحد برخوردار بودند که در واقع چنین هنری را نداشتند. به‌علاوه، انجمن خواه به‌صورت اتحادیهٔ صنفی خواه کانون سیاسی می‌توانست در آموزش اجتماعی و سیاسی تودهٔ بی‌فرهنگ مفید باشد، خاصه اینکه رقم بیسوادی در جامعهٔ شهری خیلی زیاد بود. اما

---

۱. رجوع شود به‌بخش دهم.

انجمن‌هایی را که می‌شناسیم به‌فکر همه‌چیز بودند و به هر کاری دست بردند مگر روشنگری و پیشرفت آموزش عمومی. آن مفروضات تحقق نیافت.

بر رویهٔ انجمن‌ها به‌طور کلی دو انتقاد اصولی وارد آمده: اول، دخل و تصرف در کار مجلس و دولت و عدلیه. انجمن‌ها که بنابریك فرض باطل خود را نمایندهٔ آرا و افکار مردم می‌شمردند، به‌خود اجازه می‌دادند که در همهٔ امور از بهای یونجه گرفته تا وصول مالیات، عزل و نصب وزیر و حاکم، انتخاب نمایندهٔ مجلس، و حتی محاکمات قضایی مداخله نمایند. گاه به استیضاح نماینده‌ای برآیند، گاه به مجلس اخطار کنند، و یا بخواهند جزو هیأت منصفه در محاکمات سیاسی بنشینند. برخی انجمن‌ها مدعی گشتند که «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم...» و از مجلس خواستند که حفظ و امنیت شهر به آنها واگذار گردد، زیرا نظمیه از عهدهٔ نظم پایتخت برنمی‌آید.[1] آن مسائل سلسلهٔ مشاجره‌های سیاسی برانگیخت. انتقاد دوم که به‌اعتباری جدی‌تر و مهم‌تر می‌نماید، بر روش چند انجمن افراطی و دسته‌های دنباله‌رو آنها وارد شده، آنانکه توطئه و تحریك و خشونت را حرفهٔ خویش قرار داده و خود را از رعایت آداب و الزامات دموکراتی فارغ می‌دانستند. در تحلیل نهایی، آن شیوهٔ رفتار انجمن‌ها معلول سستی مجلس و ناتوانی دستگاه اجرایی و محاکم قضایی (یعنی کل آنچه را که دولت می‌خوانیم) بود. چنانکه همان انجمن‌ها هر وقت به‌مقاومت جدی برخوردند جا زدند، و آنگاه که کمند را سخت یافتند سپر انداختند. و سخنگوی انجمن‌ها در مجلس نیز از انفعال انجمن‌ها نسبت به‌روش گذشته‌شان سخن راند.[2]

اینك اعتراض دولت و مجلس را بشنویم. مخبرالسلطنه وزیر و سخنگوی دولت اعلام کرد: در این شهر انجمن‌های متعدد تشکیل گردیده که هر کدام به‌صورتی در ادارهٔ امور مملکت دخالت می‌کنند. «اجزای انجمن چه حق دارند که در کار سیاسی دخالت کرده، کاغذ بنویسند و فشار بیاورند. نزدیك است مجلس ملی در میانه گم شود. انجمن خیلی

---

۱. برای تفصیل رجوع شود به‌بخش نهم.

۲. رجوع شود به‌بخش چهاردهم، قسمت اول.

خوب است و از لوازم مجلس است، ولی باید وظیفهٔ مخصوص داشته باشد ـ ترویج صنایع نماید، تأسیس مدارس و مکاتب کند نه اینکه در امور سیاسی حکومت دخالت کند».[۱] منع آن زیاده‌روی‌ها دشوار نبود. مؤتمن‌الملك وزیر تجارت و گمرکات جلو مداخلهٔ انجمن‌ها را گرفت، و به‌اعتراض «چرند و پرند» روزنامهٔ صوراسرافیل که چرا آن وزیر از لفظ «انجمن» بدش می‌آید، وقعی نگذارد.[۲] همینطور مشیرالدوله وزیر امور خارجه به‌نمایندگان چند انجمن که با شعارهای بازاری به آن وزارتخانه رفتند، اجازهٔ فضولی در تعیین سیاست خارجی نداد. ادارهٔ امور خارجی با بساط «هرج و مرج» نمی‌ساخت.[۳] آن دو برادر نویسندگان قانون اساسی بودند آنگاه که از اصحاب انجمن‌ها نام و نشانی نبود. نظام‌السلطنه رئیس‌الوزرا به‌ادعای خودش بر آن بود که در دفع نفوذ مخرب و «فعالیت هرج و مرج‌طلبانهٔ» انجمن‌ها قاطعانه عمل کند.[۴] اما این کار از او و دیگر عاملان کهنهٔ دوران گذشته برنمی‌آمد. تصمیم جدی را مجلس می‌توانست بگیرد، مجلسی که از پشتیبانی ملی برخوردار بود.

پیش از آنکه طرح تصفیهٔ مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی به‌مجلس داده شود، راجع به‌وضع انجمن‌ها بارها صحبت شده بود گرچه بطور پراکنده. طباطبایی هشدار داد: «تمام اهل مجلس بدانند که در این شهر انجمن‌ها برای تخریب این مجلس منعقد است». او بار دیگر خاطرنشان کرد: «این انجمن‌های متعدده اسباب اغتشاش شده... چارهٔ این کار را بنمائید. اگر این وضع باشد همهٔ مملکت بهم خواهد خورد».[۵] مجلس موضع کلی خود را اعلام کرد، موضعی معقول و دموکراتی: «انجمن‌ها کلیة به‌موجب قانون اساسی آزادند مادامی که مخل مصلحت ملکی نیستند». به‌همین مأخذ قرار شد «انجمن‌هایی که باعث هرج و مرج می‌شوند» منحل گردند. و تصریح گشته که انجمن

---

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.
۲. روزنامهٔ صوراسرافیل، ۲۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵.
۳. دو تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۶ آوریل و اول ژوئن ۱۹۰۸، ترجمهٔ کتاب نارنجی.
۴. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.
۵. مذاکرات، ۱۱ و ۲۵ صفر ۱۳۲۵.

همت آباد را به‌سبب کارهای بیقاعده‌اش، به‌دستور مجلس برچیدند.

به‌مرحلهٔ بعد مسألهٔ انجمن‌ها به‌صورت خیلی جدی‌تر به‌میان کشیده شد. طباطبایی باز خطاب به‌مجلسیان گفت: «باید رفع مفاسد این انجمن‌ها را بکنید». انجمن‌ها به‌جای اینکه «اتفاق کنند و موجبات آبادی ترقی و آبادی مملکت را فراهم نمایند» کارشان مداخله در امور سیاسی است، و تا امر انجمن‌ها اصلاح نگردد کار درست نمی‌شود.[1] مخبرالملك افزود: «درهیچ جای دنیا معمول نیست که انجمن در امور سیاسی مداخله نماید... اسباب مفسده شده‌اند». به‌عقیدهٔ میرزا مهدی: اغلب انجمن‌ها «در راه مشروطیت قدم می‌زنند»، مگر ده دوازده‌نفری که به‌انجمن‌ها رخنه کرده و عامل «فتنه و فساد و اختلال نظم داخله» هستند. بهبهانی آگاهانه اعلام کرد: «بعضی به‌لباس مشروطه‌طلبان در این انجمن‌ها تحریکات کردند و می‌کنند که آنها را می‌شناسیم». معین‌التجار در انتقاد انجمن‌های افراطی به‌اشاره گفت: بعضی انجمن‌ها کارهایی می‌کنند که «به‌هیچ قانون درست نیست». (اشارهٔ او به‌حملهٔ دستهٔ فدائیان مسلح به‌خانهٔ خودش بود).[2] رئیس مجلس صنیع‌الدوله که همواره تأکیدش براصل آزادی انجمن‌ها بود ـ جلوگیری از فساد و رفتار بیقاعدهٔ انجمن‌ها را لازم شمرد، گرچه به‌کاری برنیامد.

قضیهٔ مهمی که در گفتگوی مجلس شکافته نشد اینکه پراکندگی مراجع قدرت و تداخل آنها درهم به‌نحوی که هرکس خود را مختار در به‌کاربردن قدرت بشناسد، خلاف منطق جامعهٔ سیاسی است. در آن حالت قدرت سیاسی به زورگویی خودکامه می‌رسد و زورآزمایان خود را فرمانبردار الزامات قانونی نمی‌شناسند. به‌همین دلیل آن روش باطل

---

۱. مذاکرات، ۱۴ رجب ۱۳۲۵.

۲. قضیه چنین بود: محقق‌الدوله نمایندهٔ مجلس و مدیر مدرسهٔ سیاسی، دسته‌های افراطی را استبدادطلب و دشمن آزادی خوانده بود. شبی که چند تن از نمایندگان در خانهٔ معین‌التجار بودند، شش نفر از ششلول‌بندان که بعضی تبریزی بودند به‌تصور اینکه محقق‌الدوله را آنجا خواهند یافت، به‌سرای حاجی معین هجوم بردند. حاجی از آنان پرسید: برای چه اینجا آمده‌اید؟ گفتند: «ما فدایی ملت هستیم» و محقق‌الدوله ما را مستبد خوانده است. از قضا او آنجا نبود ورنه به‌حسابش می‌رسیدند. مجلس مجازات آنها را خواست. (مذاکرات، ص ۲۰۳). اما از نظمیه و عدلیه حرکتی دیده نشد.

بود. مشروطهٔ پارلمانی که مأخذ توزیع قدرت سیاسی را به‌دقت مشخص کرده بود، برای انجمن‌های سیاسی که ذاتاً نامسئول بودند مسئولیتی نمی‌شناخت.

انتقاد برروش انجمن‌ها در مقالات سیاسی هم‌انعکاس دارد. روزنامهٔ ندای وطن به‌طعنه نوشت: گرچه ما «سوسیالیست و به‌قول برادران قفقازی از اجتماعیون عامیون هستیم» ولی منافات ندارد که حاصل افکار عقلای عالم را در تکالیف انجمن بشناسیم. وجود انجمن نیکوست و قانون اساسی ما هم تشکیل انجمن را آزاد مقرر فرموده. «اگر انجمن‌ها تکالیف معینی برای خودشان قرار بدهند و از آن قرارداد تخلف نکنند، البته اسباب آبادی مملکت خواهند شد». اما اگر قرار باشد در همهٔ امور مملکتی دخل و تصرف نمایند و حتی بخواهند محاکم عدلیه تشکیل بدهند، اسباب زحمت می‌شوند. انجمن‌های ما اگر «به‌همان اوضاعی که تاکنون داشته‌اند باقی بمانند» ـ همچنان مولد فتنه و فساد خواهند بود. در یك کلمه «انجمن هم می‌تواند مملکت را به‌باد دهد و هم می‌تواند آباد کند».[1] نویسندهٔ آن مقاله در اثر دیگرش گوید: مداخله «در تمام امور مملکتی حتی در عدلیه و مالیه» با انجمن آذربایجان آغاز گشت و به‌وسیلهٔ سایر انجمن‌ها بسط یافت. به‌عقیدهٔ او «انحطاط مجلس شورای ملی ایران یکی از آثار مشئومهٔ این اجتماعات بود».[2] اینجا دو انتقاد داریم: یکی اینکه نه برعهدهٔ انجمن‌ها و نه در صلاحیت آنها بود که «تکالیف معینی برای خودشان قرار بدهند». این وظیفهٔ دولت بود که در تکالیف انجمن‌ها با تصویب مجلس قانون بنهد، یا مجلس به‌تدوین نظامات انجمن‌ها برآید و دولت بی‌چون و چرا به‌اجرا بگذارد. نکتهٔ دیگر آنکه انجمن‌ها وقتی به‌خیال سلطهٔ بلامعارض افتادند که به‌مقاومت جدی دولت و مجلس برنخوردند، ورنه مهار کردن چند انجمن و سران ماجراجوی آن آسان‌ترین کارها بود. علت فاعلی «انحطاط» مجلس را درخودش باید جست نه در رفتار انجمن‌ها.

درحالی که مجلس نسبت به‌گرفتاری سیاسی که انجمن‌ها به‌وجود آورده بودند

---

۱. دو مقاله در اصلاح انجمن‌ها، ندای وطن، ۱۰ شوال و ۱۱ شوال ۱۳۲۵.

۲. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۴۲ و ۴۴.

حساس بود، و چنانکه خود اعلام نمود هویت انجمن‌های معارض و ده دوازده تن عوامل «فتنه و فساد و اختلال» را می‌شناخت، و به‌رغم همهٔ هشدارها در تصمیم‌گیری جدی دربارهٔ اصلاح و تصفیه و انحلال چند انجمن آشوبگر فروماند. حتی تصویب قانون نظامات انجمن‌ها که مجلس بر آن تأکید گذارد (و طرح آنرا کمیسیون قوانین مجلس آماده کرد) مجمل ماند، گرچه صِرف وضع آن نظامات حل معما نمی‌کرد. به‌حقیقت، بی‌تصمیمی مجلس دربارهٔ آن چند انجمن جنبه‌ای است از یك مسألهٔ کلی یعنی بی‌عملی و ترك واجب از سوی مجلس دربرخورد با خشونت افراطی، مسأله‌ای که همین جا به آن خواهیم پرداخت. گرچه انجمن‌ها در آخرین مرحله از در تسلیم پیش آمدند و در انفعال از روش گذشته عریضهٔ جمعی به‌مجلس نوشتند، اما به‌تأسف باید گفت که خیلی دیر شده بود و تأثیری در فضای سیاسی نبخشید.[۳] بی‌انضباطی انجمن‌ها عمده علتی بود که بنیاد انجمن در حیات سیاسی ایران موقع استواری نیافت، ورنه به‌مرحلهٔ آخر به‌یك نهیب استبدادی درهم فرو نمی‌ریخت.

* * *

در نتیجه‌گیری نهایی باید گفت موضع عمومی و مشخص مجلس نسبت به‌انجمن‌ها، دفاع از معیارهای دموکراتی در نظام مشروطهٔ پارلمانی بود. هر انتقاد و اعتراضی که مجلسیان وارد آوردند بر بیقاعدگی چند انجمن و افراد انگشت‌شماری بود که درون جبههٔ افراطیون جای گرفته بودند ـ انجمن‌ها و عناصری که فعالیت‌شان تنیده در حرکت افراطی بود، و جبهه‌ای که مرام و روش خویش را در منطق پرخاشگری و خشونت سیاسی یافته بود. در این تحلیل که آخرین مبحث گفتار ماست نخست سخنی داریم در اندیشه و عمل افراطی از نظرگاه فرضیهٔ سیاسی و در ربط نظام پارلمانی و دموکراتیسم.

گفتگو در قهر و پرخاشگری و خشونت از مقولات سیاسی در وجه شرطی است. ماهیت، ریشه و آرمان خشونت هرچه باشد (که البته هرکدام درخور بحث و انتقاد است) واقعیات تاریخ سیاست حکایت می‌کند که خشونت به‌عنوان ابزار عمل سیاسی از جانب

---

۱. رجوع شود به‌بخش چهاردهم، قسمت روزنه‌ای در بن‌بست.

عناصری بکلی نامتجانس به کار گرفته شده: از ناسیونالیست‌های استقلال‌طلب و آزادیخواهان در پیکار با استبداد داخلی و یا سلطهٔ خارجی گرفته ـ تا ژاکوبن‌ها، نارودنیک‌ها، آنارشیست‌ها، افراطیان چپ و راست، احزاب فاشیست مشرب، احزاب کمونیست و نوچگان آنها، فرمانروایان جبار و ماجراجویان بین‌ملل ـ جملگی آنرا به کار بسته‌اند. همین سلسله موارد نامتجانس با تعارض ماهوی میان اغلب آنها می‌نمایاند که خشونت سیاسی نه هدف واحد دارد و نه منطق مطلق؛ و هرکدام از آن موارد الزاماً حکمش جداست.

گاه دست یازیدن به خشونت را به این دلیل مطرود دانسته‌اند که سیاست سرکوب را از جانب حکومت ستمگر موجه می‌گرداند، و این خود به زیان حرکت نیروهای مترقی تمام می‌شود. این برهان تفسیری در ابهامات سیاسی است، خاصه اینکه داعیان آن نظریه به اقتضای سیاست خود به خشونت دست بردند. در استبداد و اختناق که اعتراض جامعه مجال جلوهٔ طبیعی‌اش را نیابد و هر اعتراض و مخالفتی سرکوب گردد، ستیز آشکار و نهان همچون حرکت انقلابی پدیدهٔ ناگزیر اجتماعی است. ورنه بایستی اعتقاد یافت که جامعه از حرکت بایستد و دستگاه جباری برپایه‌اش استوار بماند. اما در دموکراتیسم است که قهر و خشونت رفتار نمی‌تواند قابل دفاع باشد.

در ایران اگر دولت مطلقه و دستگاه استبداد کهن در کار بود، ماهیت قضیه بکلی فرق می‌کرد. در جنگ میان آزادی و استبداد، قهر و خشونت اجتناب‌ناپذیر بود. اما چنین حالتی وجود نداشت. با ایجاد مشروطهٔ پارلمانی حاکمیت به مجلس ملی تعلق گرفت و دستگاه مجلس در گردش بود. حقوق آزادی (آزادی بیان و قلم و اجتماعات و انجمن‌های سیاسی و تظاهرات) شناخته شدند و قلمرو عملی داشتند. آزادی به آنجا رسید که «اعلان» کشتن رئیس دولت را در روزنامه منتشر کردند، اما نه متعرض روزنامه‌نویس گشتند و نه انجمنی که آن اعلان به نام او انتشار یافت.[1]

با تأسیس مشروطهٔ پارلمانی و اعلام حقوق آزادی، الزامات دموکراتی و مشروطگی

---

۱. رجوع شود به بخش هفتم.

یعنی حکومت بااصول به‌وجود آمد. دموکراسی پارلمانی که برپایهٔ توافق جمعی و معدل کل آرای عام عمل می‌کند ـ روش آن گفت و شنود عقلانی است و ضوابطی دارد که آداب دموکراتی را می‌سازد. افراد و دسته‌ها و گروه‌ها و احزاب سیاسی به‌هرعقیده‌ای که باشند، مکلف هستند که معیارهای دموکراتی را بپذیرند و هر تغییری را از راه قانونی بجویند. به‌علاوه، ازنظرگاه عقل عملی، مشروطگی که طبعاً دستگاه اورگانیك است رشد و تکامل آنرا تنها به‌کاربستن بنیادهای دموکراتی درگذشت زمان می‌تواند تضمین کند. خاصه جامعه‌ای که طی قرون تاریخ فقط مفهوم مطلقیت بر حیات سیاسی و فکری‌اش استیلا داشته، در ترقی فلسفهٔ حکومت سهمی نداشته، افرادش آموزش اجتماعی ندیده، حصه‌ای در ادارهٔ امور عمومی نداشته‌اند ـ تنها با ممارست در روش دموکراتی است که قاعدتاً عمل دموکراسی را می آموزد، ارزش‌های آنرا درمی‌یابد، به آن آمخته می‌شود و وجههٔ نظرذهنی و تجربی دموکراتی را کسب می کند.

خشونت سیاسی آداب و معیارهای دموکراتی را نفی می کرد. مشروطهٔ نوپای ما که ریشه‌اش استحکامی نگرفته بود، تاب قهر و خشونت افراطی را نداشت. عناصر ائتلاف افراطی ـ از معتقدان کمونیسم روسی تا فرقهٔ اجتماعیون و نمایندگان آنها در مجلس و خطیبان و نویسندگان و سایرین به‌اطلاق ـ در دانش سیاسی کم‌مایه‌تر از آن بودند که بفهمند روش دموکراتی در واقع مکانیسم تحول و تغییر را به‌راه ترقی اجتماعی و سیاسی در اختیار جامعه قرار می‌دهد، تحولی که از نقطهٔ اصلاحات عمومی تا رادیکالیسم سیاسی را دربر می گیرد؛ همچنانکه برخوردها و تعارضات اجتماعی را از طریق توافق و مسالمت حل و فسخ می کند یا به‌حداقل می‌رساند. افراطیان که عموماً در استعداد و فهم سیاسی مردمان متوسطی بودند آن مفاهیم ظریف را درنمی‌یافتند، بلکه افسون خشونت را باطل‌السحر معضلات اجتماعی و سیاسی زمانه می‌انگاشتند. می‌دانیم که منطق خشونت عریان از صادرات ماورای قفقاز بود. روشی که سران جبههٔ افراطی وجههٔ همت خویش قرار دادند تقلیدی بود از شیوهٔ رفتار گروه‌ها و احزاب انقلابی روس، گروه‌ها و احزابی که با استبداد و اختناق دولت روس در پیکار بودند. به‌حقیقت، رویهٔ آن احزاب تاحد زیادی واکنشی بود برخصلت استبدادی نظام سیاسی روس. اما تفاوت غیرقابل قیاس این بود

که جبههٔ افراطی در مشروطهٔ پارلمانی عمل می کرد. این خود از زهرخندهای سیاست در عصر حکومت ملی است که عناصر افراطی (درون و بیرون مجلس) که سهمی در تکوین حرکت مشروطه خواهی و برپاداشتن مجلس ملی نداشتند، با استفاده یا سوءاستفاده از حقوق آزادی که مشروطگی در اختیارشان نهاده بود، به خلاف الزامات دموکراتی به خشونت روی آوردند و همان حقوق آزادی را مورد تعرض قرار دادند. آزادی و خشونت ضدّین هستند.

به خاطر بیاوریم که مجلس ضمن سلسله اعتراض های پی درپی خود بر اعمال افراطیون اعلام کرد: دشمنان آزادی و مشروطه محیط ارعاب آفریده اند؛ سخنوران تهییج قهر و خشونت می کنند؛ «اغلب وکلا با کمال خوف و خفا با جمعیت و قزاق از مجلس بیرون می روند»؛ نه فقط «از حیث ورود و خروج و اظهار رأی و عقیده در مجلس... آزادی برای ما نیست» بلکه اگر یکی از نمایندگان عقیده ای اظهار کند که «مخالف با سلیقهٔ آشوب طلبان باشد... تهدید به ضرب و قتل» می شود؛ این عناصر فتنه انگیز «به حیلهٔ وطن پرستی و مشروطه طلبی... خیالی ندارند جز تخریب مجلس و ضدیت با اساس مشروطیت»؛ «این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند»؛ دستهٔ مسلح یکی از انجمن ها به خانهٔ یکی از نمایندگان هجوم بردند و رئیس مجلس را هم به قتل تهدید کردند؛ در مملکت «قوهٔ مخربه»ای پیدا شده که «از حقوق مشروطیت و از حقوق مقررهٔ انسانیت» تخطی می کنند و باید رسید درپی چه شکل دیگر حکومت هستند؛ برعهدهٔ مجلس و دولت است که «نگذارند این قوه خودنمایی کند... هرچه زودتر باید این قوه را دفع و رفع کنند که موجب خرابی ملت و مملکت نشود»؛ «همهٔ شما (نمایندگان) می دانید و می شناسید که اینها محرك دارند و اصل محرکشان پنج نفراند... اگر چنین قدرتی دارید و بتوانید آنها را دفع نمایید، و دیگر بعداز تحقیق تردید رأی و واسطه پیدا نشود خیلی خوب است»؛ و بالاخره مجازات «فردفرد» آن جماعت واجب است. پیشنهاد مهم طباطبایی هم دایر براخراج چندتن از وکلای افراطیون و انحلال چند انجمن که کانون توطئهٔ سیاسی شمرده می شدند، فقط جلوه ای بود از واکنش سخت مجلس دربرخورد با روش افراطی.

هر کدام از آن اتهام ها قابل تعقیب جزایی بود؛ و همه کسانی که در نقشه‌ریزی یا اجرای آن مشارکت داشتند می‌بایستی به‌سبب تجاوز به‌حقوق آزادی و حقوق مشروطگی به‌پای محاکمهٔ قانونی کشیده شوند، آنانکه آشوبگران هرج و مرج‌طلب شناخته شده خود را پای‌بند الزامات قانونی نمی‌دانستند.

برای مقابله با خشونت رفتار دو راه عملی متصور بود: اول روش صحیح قانونی؛ دوم خشونت متقابل. عقل عملی روش قانونی را تجویز می کرد، همانطور که مشروطگی خود تدبیر عقلانی است. اگر منطق معقول قانونی به کار بسته نمی‌شد، چه‌بسا واکنش عاطفی خشونت هولناك متقابل را پدید می آورد (چنانکه به‌مرحلهٔ بعد آورد). آنجا که حقوق آزادی و مشروطگی مورد تعرض قرار گیرد، قدرت قانونی الزاماً باید به‌دفاع آنها به کار گرفته شود. مدارا و مجامله با خشونت و خلافکاری‌های ضددموکراتی، نظام مشروطهٔ پارلمانی را آسیب‌پذیر می گردانید. بدین معنی که باحدت قهر و پرخاشگری، هراس برجامعه چیره می گشت. هراس تأثیر مهم روانی و سیاسی داشت، بر دستگاه نیمه‌جان استبداد نیرو می‌بخشید و تجدید حیات استبداد را آسان می کرد. و جامعه به آن تن در می‌داد.

کنه مسألهٔ سیاسی این بود: در مشروطهٔ پارلمانی ما تا چه‌حد امکان داشت که نسبت به‌خشونت افراطیان ناشکیبا، بردبار و شکیبا بود تا هستی مجلس و مشروطگی به‌مخاطره نیفتد؟ نمی‌شود گفت که مجلس ماهیت وحدت مسأله را به‌درستی نمی‌شناخت. به‌عکس، لایحه‌های اعتراضی اهل مجلس و انتقادهای تند نمایندگان از رده‌های مختلف بررفتار عناصر افراطی روشن می‌دارد که مجلس به‌دقایق قضیه آگاه بود، هویت سران و دارودسته‌های افراطی را خوب می‌شناخت. مجلس به‌رغم آن هشیاری در تصمیم گیری فروماند. وکیل‌الرعایا بر «تردید رأی» مجلس ایراد گرفت. انتقاد جدی را از احسن‌الدوله می‌شنویم که معتقد بود مجلس به‌تکلیف خویش عمل نمی کند و اهمال می‌ورزد. او گفت: «عیب کار اینجاست که ما در هر چیز می گوییم باید چنین کرد [اما] هیچوقت اقدام به کار نیست». او بار دیگر هشدار داد: «عادت کرده‌ایم که تمام مطالب را بی‌نتیجه بگذاریم. تمام خسارتی که به‌ملت وارد می‌شود از سستی و مسامحهٔ مجلس است». طباطبایی هم

اخطار کرد: «این مجلس اگر بهم بخورد علتش خود این مجلس است». یکی از ناظران خارجی که همواره نسبت به حرکت مشروطه‌خواهی همدلی می‌ورزد، همان اوان نوشت: مجلس همچنان تشکیل می‌شود «اما هیچ کاری که ارزش عملی داشته باشد انجام نمی‌دهد. دشمن عمدهٔ مجلس خود اهل مجلس هستند، کمبود بزرگ فقدان انضباط است یا قدرت عمل جمعی یا روح فداکاری. گمان می‌رود که اگر مجلس به کار مشخص قطعی برنیاید، اعتماد مردم را از دست بدهد».[1]

مجلس ملی که می‌خواست جلو خودکامگی سلطنت را بگیرد (چنانکه بارها گرفت) و پادشاهی را با گرایش استبدادمآبانه‌اش به رفتار صحیح قانونی وا دارد (چنانکه بارها ارادهٔ مجلس را براو تحمیل کرد) بهیچ‌وجهی مجاز نبود که با کژرفتاری‌های معتقدان خشونت و سبکسری‌های چند انجمن و سران آشوب‌طلب آن و چند جوخهٔ «مدهشه» به‌عنوان مجاهد و فدایی از آدمکشان قفقازی و اردبیلی و تبریزی مدارا کند. روش مدارا خیلی کندتر از آن بود که بتواند با حربهٔ تیز خشونت مقابله نماید. به‌عقیدهٔ ما ناتوانی مجلس بدین سبب بود که خود از حربهٔ خشونت عریان می‌هراسید و تأثیر روانی خشونت در ذهن اغلب مجلسیان کم نبود. خطابه و لایحه‌های جمعی نمایندگان بیانگر همان معنی است. در مجلس اعلام داشتند که از جانب عناصر افراطی «تهدید به‌ضرب و قتل» می‌شوند، و در «کمال خوف و خفا» با جمعیت و قزاق از مجلس بیرون می‌روند. رئیس مجلس هم که مسئولیت رهبری سیاسی مجلس را برعهده داشت از تهدید به‌قتل بی‌نصیب نمانده بود. آن وحشت و هراس باطنی (هرچند تا حد زیادی وهمی بود) عامل اصلی بود که مجلس را در لحظهٔ تصمیم از تصمیم‌گیری باز داشت. این یکی از چند مورد مهمی است که رویهٔ مجلس به‌سبب «فقدان انضباط یا قدرت عمل جمعی» درخور انتقاد جدی است.

توجه داریم که حراست آزادی و مشروطگی، عمل قاطع قانونی را در مقابله با خشونت رفتار الزام‌آور می‌ساخت. مجلس در ایفای مسئولیت خویش قصور ورزید و ترک واجب کرد. در سیاست، گناه ترک واجب اغلب مصیبت‌بار است و گاه مصیبت‌بارتر از

---

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

ارتکاب جرم. لاجرم، در این دوره جبههٔ افراطی در شبکه‌ای از توطئه و دسته‌بندی و ترور، در خلاء مقاومت و در حالت «سستی و مسامحه» مجلس عمل کرد، و آن همه دردسر برای مجلس و مشروطگی فراهم آورد. اما به دورهٔ دیگر که حرکت افراطی با خشونت متقابل روبرو گردید، اوضاع دگرگون گشت.[1] معیاری که حریفان حالا به کار گرفتند این بود: زدی ضربتی ضربتی نوش کن. برخی عناصر افراطی در همان معرکه‌ای که خود به‌راه انداخته بودند اعدام شدند، برخی که زرنگ بودند فرار کردند. آنجا که معیارهای عقلی و دموکراتی طرد گردد خشونت دیوانه جایش نشیند.

جبههٔ افراطیون نه خدمتی به آزادی و دموکراتیسم کرد؛ نه بصیرت و خرد سیاسی داشت که در سیر حوادث روش منطقی پیش گیرد؛ به‌همین سبب در مجلس ملی و جامعهٔ آزادیخواه از منزلت و اعتبار سیاسی برخوردار نبود. سهم افراطیون به کتاب مشروطیت خشونت عریان بود، عاملی که در حد خود در انهدام مجلس مسئولیت داشت. و آن مبحث دیگری است.

---

۱. به‌دنبال ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی (۸ رجب ۱۳۲۸) به‌دست چهارتن از تروریست‌های حیدرخانی، گروه مخالف با همان حربهٔ خشونت به‌میدان آمد. بیدرنگ برادر حیدرخان و محمدعلی خان تبریزی و عبدالرزاق خان را کشتند. حیدرخان خود به مخفی‌گاه رفت. در مجلس، فرقهٔ دموکرات که به‌مسئولیت در ترور بهبهانی شناخته شد مورد تندترین حمله قرار گرفت. گفتند: اعضای مرکزی که مأمور می‌فرستند و مرتکب جنایت می‌شوند، باید به مجازات برسند. و این عفریت «مدهش‌تر از استبداد و ارتجاع» را باید نابود کرد. دو تن از نمایندگان فرقهٔ دموکرات (حسن تقی‌زاده و میرزا اسماعیل نوبری) که خطر ترور انتقامجویانه را احساس کردند، از ایران رفتند. حکمی در «اخراج» اولی هم به مجلس رسیده بود.

شگفت اینکه باقرخان سالار ملی اخطار کرد که: خودش می‌رود، دست آن وکلا را می‌گیرد و از مجلس بیرون می‌اندازد. تهدید زشت ناهنجاری بود از همان مقولهٔ خشونت رفتار. (از آن قضیه ضمن کارنامهٔ فرقهٔ دموکرات در کتاب فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، بخش پنجم بحث کرده‌ایم).

بخش ششم

مجلس در کشمکش دولت و سلطنت

مجلس در مقام دفاع از قانون مشروطگی در دو جهت متمایز در معارضه بود: از یکسو با شاه و گرایش ارتجاعی‌اش؛ از دیگر سو با جبههٔ افراطیون و روش خلاف الزامات دموکراتی و خشونت رفتارش. موضع مجلس را در مقابله با مجموع عناصر افراطی (تا مرحلهٔ کنونی) در گفتاری که گذشت بررسی کردیم. اینجا از نظرگاه مجلس در کشمکش میان دولت و سلطنت بر سر مشروطگی سخن می گوییم.

سیاست دولت در راه بردن پادشاه با مجلس در محك تجربه بود. واقعش اینکه مناسبات امین‌السلطان با محمدعلی شاه پایهٔ چندان استواری نداشت. اسپرینگ رایس که با شاه و رئیس‌الوزرا گفتگوی طولانی داشت می‌نویسد: اتابك که «بادشواری‌های عظیم روبرو گشت زود دریافت که از شاه چشم‌یاری داشتن بیجاست. سیاست شاه ساده بود: اظهار وفاداری کردن به‌مشروطگی و در نهان دسیسه کردن». او می‌افزاید: حتی از صحبت اتابك برمی آمد که او شاه را عامل آشفتگی خیلی کارها می‌دانست. در این وضع «توانایی بی‌همتای اتابك در گردش امور به کار افتاد»، نیرویش را در مجلس متمرکز ساخت، رهبران معتدل پارلمان به‌او گرویدند، همکاری و همدلی اکثریت مجلسیان را به‌دست آورد.[1] به‌عقیدهٔ اسپرینگ رایس: اتابك به‌عنوان سیاستمداری که «موضع میانه بین شاه و مردم دارد سودمند است، مردی که تجربهٔ بزرگ و دربارهٔ مملکت آگاهی دارد».[2] موضع اتابك میان مجلس و شاه کاملاً مشخص بود. اما در توانایی امین‌السلطان

---

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۰۸، قسمت اول به‌قلم اسپرینگ رایس.
۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

در ادارهٔ سیاست عصر حکومت ملی نباید مبالغه کرد. آنگاه که جریان پیچیدهٔ حوادث بر دولت تحمیل گردید، او نتوانست کنترل کامل امور را به‌دست آورد. البته فلج قدرت سیاسی بر اثر پراکندگی بیقاعدهٔ مراجع قدرت و تداخل آنها درهم ـ در این دوره عمده مسألهٔ همهٔ دولت‌ها بود. به‌هرحال، در قضیهٔ حساس رابطهٔ با سلطنت، امین‌السلطان این قدرت و سخت‌پایی را داشت که در برابر شاه بایستد. او در اخطار کتبی الزام سلطنت را در حرمت «کنستی‌توسیون» متذکر گردید، همکاری شاه را با پارلمان خواست، و در برحذر داشتن از هر عمل غیرقانونی به‌شاه هشدار داد: «به‌هر وسیله‌ای غیراز اتحاد دولت و ملت بخواهیم امروز رفع این پریشانی و تدارك این بی‌سامانی بشود، تازه امور پریشان‌تر و مملکت بی‌سامان‌تر خواهد شد...».[1] ریاست مجلس عقیدهٔ متشابهی داشت. صنیع‌الدوله در صحبت خصوصی گفت:

«باوجود آنکه در کار ما نقص زیاد هست، مردم به‌ما اعتقاد دارند و نمی‌گذارند مغلوب [شاه] گردیم. ما میل داریم با شاه همکاری کنیم به‌شرط آنکه او بگذارد. اگر شاه بپذیرد به‌اتفاق مملکت را نجات خواهیم داد. و اگر همکاری ما را رد کند، گرچه ممکن است ما را مغلوب نماید ولی در چنین حالتی آیندهٔ خودش و ایران را برباد خواهد داد».[2]

اختلاف میان دولت و دربار بالا گرفت و در گفت و شنود مجلس انعکاس یافت (اواخر جمادی‌الثانی). آهنگ انتقاد رفته‌رفته تند شد و به‌اعتراض بر شاه رسید. نمایندگان از رده‌های مختلف، نخبگان و میانه‌روان به‌درجات موضع آشکار و رادیکال گرفتند ـ مگر تندروان که فقط حمله بر دولت بردند و خواستار استعفای آن بودند. بحث و انتقاد مجلس همیشه منظم نبود، قضایای گوناگون و برخی حادثه‌های جزئی تداخل داشت. به‌هرحال، گفتگو دربارهٔ اختلاف دولت و شاه در ربط مسألهٔ اصلی یعنی مشروطگی امتداد پیدا کرد، و موضوع مطالعهٔ ما همین است. زبدهٔ سخنان اهل مجلس را

---

۱. دربارهٔ متن اتمام حجت دولت صحبت خواهیم کرد.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۷ (۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵). آن سخن را وزیرمختار از زبان صنیع‌الدوله آورده. صنیع‌الدوله همان معنی را به‌بیان سخت‌تر در جلسهٔ علنی مجلس اعلام کرد که خواهد آمد.

باتوجه به موضع نمایندگان از رده‌های مختلف بشنویم:

طباطبایی اعلام کرد: چند نفر از درباریان «نمی‌گذارند خاطر شاه آسوده باشد و فعلاً[1] با اساس مشروطیت همراهی نمایند». وکیل‌التجار گفت: خوبست دولت به‌هرطوری که مصلحت می‌داند اعلام دارد که «شاه با ملت همراهی دارند و چند نفری هم که مخالفت کرده‌اند به‌مجازات برسند». فلك‌المعالی به‌مانع و گرفتاری دولت اشاره کرد: رئیس‌الوزرا «خوب از عهدهٔ کار برمی‌آید. در این موقع که پای شرف در میان است، باید هرگونه محذوری که در بین هست اظهار نماید تا رفع شود». محمداسماعیل مغازه پای دربار را به‌میان کشید: دولت همه‌جا همراهی کرده، اما همراهی دولت «مثمرثمری نیست و نباید وزرا هم ملتفت نباشند. عیب عمده درجای دیگر است». احسن‌الدوله گفت: بیدلیل نیست که وزارت داخله «از جوش و خروش افتاده، نمی‌دانیم آب سرد ریخته‌اند یا آتش زیر دیگ را کشیده‌اند». به‌عقیدهٔ میرزاجعفر: «مادامی که میانهٔ وکلا و وزرا و شاه اتفاق حقیقی نباشد، کار از پیش نخواهد رفت. باید محذورات را رفع کرد». حسام‌الاسلام از تعارض دو قدرت سخن گفت: «امروزه دو قوه در مملکت موجود است. یك قوه در دست مجلس است... یك قوه هم در دست دیگری است. مجلس باید قوهٔ خود را زیادتر کند و براو غلبه حاصل نماید». چاره‌جویی دیگرش این بود: دولت را بخواهیم و ببینیم اگر نمی‌تواند به‌رفع موانع برآید «وکلا کلاً استعفا بدهند و تکلیف را به‌خود ملت واگذار نمایند». وکیل‌الرعایا و دو نمایندهٔ دیگر استعفای دولت را خواستند. به‌عقیدهٔ وکیل‌الرعایا: اگر رئیس‌الوزرا «از عهده برنمی‌آید استعفا دهد تا ملت هرکه را می‌داند انتخاب کند». میرزامحمود اصفهانی افزود: «مردم مفاسد را از وزرا می‌دانند». تقی‌زاده در تأیید پیشنهاد استعفای هیأت دولت گفت: باید تمام کارها را به‌گردن وزرا بیندازیم. «اولیای دولت در این موقع خیانت می‌کنند... تکلیف مجلس نیست که اصلاح مملکت را بکند یا اطراف شاه را صحیح نماید، باید فقط وزرا را مسئول بداند» و اگر از عهده برنمی‌آیند معزول شوند. نظر اقلیت را نصرالله تقوی و امام جمعهٔ خویی طرد کردند: اولی

---

۱. یعنی از روی فعل و عمل.

اوضاع عمومی را چنین تشریح کرد: «حرفی نیست که تمام مسئولیت با وزراست. ولی باید اتفاقی درمیانه باشد. آن هم نمی‌شود مگر رفع سوء ظن شاه از مردم که اتصالاً معدودی دور او جمع شده القاء شبهه می‌نمایند که این مردم با شما کار دارند... و این وکلا فقط با شاه کار دارند». دومی به‌عقل عرفی برهان آورد: تنها عزل وزیران مشکل ما را حل نمی‌کند. «برفرض این هشت وزیر را معزول کردیم و با زحمات زیاد هشت وزیر دیگر به‌جای اینها بگذارند، باز همین ترتیب خواهد بود». او بار دیگر به‌بیانی صریح‌تر از سایر نمایندگان اعلام کرد: عمده علت «اختلافی است که بین ما و اعلیحضرت پادشاه می‌باشد» و باید در پی چاره‌جویی صحیح باشیم. پیشنهاد دستوری و نهایی از صدیق حضرت و مخبرالملك بود. گفتند: در این مسألهٔ باریك و مهم باید پیش از هر چیز هیأت دولت در مجلس توضیح بدهد، و به‌همان توضیح هم نباید قناعت کرد بلکه باید کار را تمام کرد.

در این مرحله مجلس در بحث و انتقاد خود بر رویهم خویشتن‌دار بود، محمدعلی شاه را هدف حملهٔ مستقیم قرار نداد. برخی پیشنهادهای نمایندگان دلالت بر واقع‌شناسی داشت، برخی دیگر خلاف واقع یا مغایر تدبیر سیاسی بود. این استدلال که اگر دولت از عهدهٔ مسئولیت برنمی‌آید بایستی از کار کناره‌گیری کند، و همچنین بایستی مانع و گرفتاری‌اش را به آگاهی مجلس برساند ـ صحیح و موجه بود. سخن حسام‌الاسلام رشتی در تعارض میان دو قدرت، و اشاره‌اش به کج‌تابی سلطنت راست بود. اما چاره‌اندیشی ساده‌دلانه‌اش که اگر دولت بر محذورات فائق نگشت مجلسیان «کلاً استعفا دهند»، خطا و خطرناك بود. آن دلالت می‌یافت بر انحلال مجلس به‌دست مجلس، و حال آنکه در مجموع احتمالات سیاسی زمانه فرض برانداختن محمدعلی شاه یا برپا داشتن پارلمانی نو قابل تضمین نبود. پیشنهاد وکیل‌الرعایا که دولت باید استعفا دهد تا ملت خود به‌انتخاب رئیس‌الوزرا برآید، شعار سیاسی پوچ بود. متهم کردن دولت به «خیانت» از جانب تقی‌زاده کینه‌توزانه بود. هر دو جزء سخن دیگر این نمایندهٔ تبریزی دایر براینکه تکلیف مجلس نیست که «اصلاح مملکت» کند یا «اطراف شاه را صحیح نماید» ـ بی‌معنی و خلاف خرد سیاسی بود. برای دولتیان و مجلسیان و هر بینندهٔ داخلی و خارجی که اندك

هشیاری و بصیرت سیاسی داشت، تردید نبود که قسمتی از گرفتاری‌های دولت و مجلس از کارشکنی شاه و دشمنی نزدیکان سلطنت آب می‌خورد. سخنگوی افراطیون از این واقعیت سیاسی روی برتافت و از انتقاد روش دربار پرهیز جست. به‌خاطر بیاوریم که در آغاز روی کار آمدن دولت امین‌السلطان، همان نمایندهٔ تبریزی از این مقوله گفت که: «اعلیحضرت پادشاه با ما همراه و روح و جسم مبارکش مال ماست... باید جسم و روح مبارك او را محفوظ بداریم و نگذاریم شیاطین انسی» (دراشارهٔ مستقیم به امین‌السلطان) به آن وجود آزار برساند![1] خالی از نیشخند نیست که صنیع‌الدوله رئیس اعیان منش مجلس در برابر سلطنت موضع بگیرد و خصومت شاه را با مجلس در جلسهٔ رسمی اعلام دارد ـ و مشهدی باقر بقال هم تبعید عاملان تحریك و فساد را از دربار بخواهد[2] ـ اما سخنگوی افراطی فرقهٔ اجتماعیون عامیون که با لومپن‌های بی‌ریشه تجانس صنفی و معنوی داشت، به‌سود دربار ارتجاعی محمدعلی شاه سخن گوید و تکلیف مجلس نداند که «اطراف شاه را صحیح نماید». آن بیانات هیچ توجیه و تفسیری ندارد مگر ابن‌الوقتی در رفتار آمیخته با نافهمی و بی‌شرافتی سیاسی.

در گرماگرم گفت و شنود مجلس (۲۵ جمادی‌الاول) رئیس‌الوزرا برای شرکت در مذاکرات به‌مجلس آمد. بخشی از مباحثهٔ پارلمانی به مسألهٔ نظم و امنیت عمومی اختصاص داشت که پیش از این ضمن گفتار دیگر بررسی کردیم. در قضیهٔ حساس و ظریف‌تر یعنی اختلاف دولت و دربار بر سر مجلس و مشروطگی، فقط دوسه سؤال شد. در جواب نصرالله تقوی که «سوءظن» شاه را نسبت به‌مجلس به‌میان کشید، امین‌السلطان همین اندازه گفت: «گمان ندارم چنین چیزی باشد. اگر هم باشد اصلاحش آسان است، طریق اصلاحش را عرض می‌کنم». او که هنوز در پی التیام روابط مجلس و سلطنت بود و آنرا ناممکن نمی‌دانست، در این جلسهٔ علنی توضیح بیشتری نداد. مجلس هم ویرا در

---

۱. نگاه کنید به‌بخش دوم.

۲. سخن صنیع‌الدوله و مشهدی باقر را در مذاکرات جلسهٔ دیگر مجلس، ضمن همین بخش خواهیم آورد.

تنگنا نگذارد. باز در جواب همان نماینده که گفت: مجلس مقصودی ندارد «جز اصلاح مملکت» ـ امین‌السلطان ضمن اشاره به مسائل عمومی خاطرنشان کرد: توقع نباید داشت که یکباره «تمام کارها اصلاح شود و اینقدر وقتی نگذشته» یعنی دوماهه همهٔ امور را قابل اصلاح بدانیم. میرزاعلی آقا به‌بیان فلسفی گفت: دولت مثل انسان است و هر دو در کارها از عقل شور می‌کنند. و به مأخذ عقل می‌خواهیم بدانیم «این مشروطیت را که گرفته‌ایم» آیا باید در تکمیل لوازم و رفع موانع آن کوشش نماییم یا نه؟ امین‌السلطان با تأیید آن معنا همکاری مجلس را به‌عنوان مجمع نمایندگان سی کرور نفوس خواست تا «هرچه موانع هست» از پیش پا برداشته شود. محمداسماعیل آقا مغازه قضیهٔ عزل وزیران را در ربط با قانون اساسی مطرح کرد، و در مورد کامران‌میرزا وزیرجنگ پیشین پرسید: «هرگاه یکی از وزرا به‌وظیفهٔ خود عمل نکرد و مجلس عزل او را خواست و نتیجه نبخشید چه باید کرد؟... وزیر جنگی که مخالف مجلس باشد چطور می‌شود مملکت آسوده باشد»؟ رئیس‌الوزرا تصریح نمود که جانشین وزیر معزول تعیین خواهد شد و نتیجه به‌اطلاع مجلس خواهد رسید. می‌دانیم شاه از برکنارکردن کامران‌میرزا سخت دلخور بود و می‌خواست وزارت جنگ را زیر نگین خویش داشته باشد، و یکی از عاملان خود را به آن مقام بگمارد. این موضوع مورد اختلاف با شاه بود. مجلس به‌پشتیبانی رئیس دولت آمد. مخبرالملك تأکید کرد: «انتخاب وزرا باید موافق رأی رئیس‌الوزرا باشد». حسنعلی‌خان افزود: چون مسئولیت عمده برعهدهٔ رئیس‌الوزرا می‌باشد «باید سایر وزرا به‌تصویب او انتخاب شوند».

آن سؤال و جواب‌های کوتاه و بریده نه تصویر روشنی از مشکلات کار دولت به‌دست داد، و نه از ماهیت اختلاف دولت و دربار پرده برداشت اختلافی که امتداد یافت. بار دیگر سخنگوی دولت مخبرالسلطنه (وزیر علوم) ضمن گفتار همه‌جانبه، موقع سیاسی دولت را بهتر و روشن‌تر تشریح کرد. او که در مناظرهٔ پارلمانی تواناتر از امین‌السلطان بود کارنامهٔ دولت را عرضه داشت، گرفتاری‌های آنرا برشمرد، به‌اعتراض‌های نمایندگان قاطعانه پاسخ داد، و اعلام کرد که اگر دولت بر موانع فائق نگردد رأساً به‌استعفا برخواهد آمد. به‌چند قطعهٔ آن که مربوط به بحث فعلی ما می‌شود توجه می‌دهیم.

مخبرالسلطنه موقع سیاسی دولت را چنین تشریح کرد: در گذشته هر وزیری که مصدر امور مملکتی می گردید بایستی فقط از یك‌سو از خود مدافعه نماید. «اما حالا از دو طرف باید مشغول مدافعه باشند. یکجا مدافعهٔ سابقه، یکجا مدافعه از سوءظنی که نسبت به آنها هست». این حقیقت ندارد که دولت در ادای مسئولیت خویش و سروسامان دادن به‌امور قصور ورزیده یا خود ما «راضی به‌اینطورها هستیم. بلکه [نقص] کار علل دارد و این علل هم از سنین عدیده فراهم آمده». امروزه بیش از این اسباب کار مهیا نیست و «به‌عکس موانع هم از برای پیشرفت کار حاصل است». به‌یقین یکی دوسال دیگر. برای هر کس که جای ما باشد، اسباب کار آماده‌تر خواهد بود. و حتی ثابت می کنیم که «یکدرجه بیشتر ازقوهٔ خودمان اقدام کرده‌ایم». او پس از مروری به کارنامهٔ مثبت دولت به‌تعریض افزود: به‌جای اینکه نمایندگان «به‌ما قوه بدهند اتصالاً تکلیف استعفا می کنند و به‌خیالشان امروزه وزارت آش دهن‌سوزی است. در این حالت انقلاب و هیجان مملکت که شب و روز آرام و قرار ازما مسلوب است ـ چرا به‌قول عوام این آش دهن‌سوز را دو دستی گرفته می‌خوریم، به‌جهت این است که نگویند: شما در زمان راحت و نعمت وزارت می کردید، و حال که زمان سختی و شدت است استعفا می‌دهید. وانگهی، آخر ماهم افراد این ملت هستیم، تکلیف وطنی ماست که حاضر باشیم و اقدام کنیم... اما از مجلس غیراز چماق استعفا چیزی شنیده نمی‌شود. اگر استعفای ما مثل گوش میرزا موسی مملکت را اصلاح می‌نماید، ما حاضریم که استعفا بدهیم و شاید در همین خیال هم باشیم... عجالةً باید کاری کرد که موانع مرتفع شود». و در این راه مجلس و دولت به‌اتفاق به‌اصلاحات بپردازند ـ «آن هم هرروز یك مقداری و البته تا تمام امور مملکت اصلاح شود طول خواهد کشید». در ممالك دیگر هم باوجود جمع اسباب کار، سالیانی طول کشید زیرا اصلاحات زمان می‌خواهد.[۱]

جوهر سخنرانی آن وزیر این بود: دولت در اوضاع نامساعد کنونی و در حد امکانات به‌تکالیف ملی‌اش عمل کرده؛ امتیاز وطن‌پرستی در انحصار مخالفان و مدعیان نیست و

---

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

بدگمانی ایشان بیجاست؛ دولت از «چماق استعفا» نمی‌هراسد و از فکر کناره‌گیری هم غافل نمی‌باشد؛ اما هنوز امید دارد که پاره‌ای موانع را از پیش پا بردارد و در این راه پشتیبانی مجلس را می‌طلبد. نطق وزیر علوم در محیط مجلس تأثیر کرد. حسام‌الاسلام گفت: مقصود مجلس معارضه نیست بلکه مذاکره است. او از مخبرالسلطنه خواست که آن موانع و آن «مدافعهٔ اولی را بگویید تا رفع کنیم». تنها در این نکتهٔ حساس بود که مجلس جواب صریح نشنید. آن وزیر گفت: شما وکلا خودتان «از همه بهتر می‌دانید».

دنبالهٔ مباحثهٔ مجلس که به جلسهٔ بعد (۳۰ جمادی‌الثانی) کشید، شاه مورد اعتراض قرار گرفت. وکیل‌الرعایا بی‌پرده گفت: گرچه دولت ما مشروطه شده اما «این پادشاهان جزو مشروطه را قبول ندارند و نمی‌گذارند». میرزاعلی آقا افزود: از قدیم گفته‌اند: گرچه تیر از کمان همی گذرد، از کماندار بیند اهل خرد. مصدر همهٔ کارها «اگرچه جسارت است ولی می‌گویم که آن قلب اعلیحضرت شاه است». این قضیه باید معلوم شود که آیا قلب پادشاه «همراه است که مملکت مشروطه باشد... و دولت ما مشروطه شده است» یا نه؟ «اگر واقعاً همراه نیستند بیخود ما خود را معطل می‌نماییم، باید فکر دیگر کرد». رئیس مجلس صنیع‌الدوله در برابر شاه موضع گرفت و متذکر شد: «مطلب همین است که آقا گفتید». او بیدرنگ جلسهٔ سری تشکیل داد که مجلس تصمیم بگیرد.

بدین قرار هیأت شش نفری نمایندگان برای گفتگو با محمدعلی شاه و تسلیم‌نامهٔ مجلس به‌دربار رفت، تدبیری که همیشه در بحران سیاسی به کار بسته می‌شد. این تنها نامهٔ مجلس به‌شاه است که متن آن در صورت مذاکرات انتشار نیافته و دلیلش را نمی‌دانیم. به‌روایت مستشارالدوله مضمون نامه به‌شیوهٔ نصایح‌الملوك نگاشته شده بود. اگر وصف او دقیق باشد خلاف روش متعارف است؛ همهٔ نامه‌های مجلس به‌شاه به‌درجات خصلت اعتراض‌نامه داشته نه اندرزنامه. از جواب شاه نیز برمی‌آید که مجلس برروبهٔ سلطنت و دربار ایراد جدی گرفته بود. به‌هرحال، پندنامه‌های پیشینیان هیچگاه مزاج سلطنت و سیاست را تغییر نداده بود و به کار روزگار ما نمی‌خورد. راجع به گفتگوی مجلسیان با شاه، میرزا علی آقا گفت: «حضوراً به‌زبان ترکی به‌عرض همایونی رسانیدم که اشخاصی که حال آنها معلوم است درصدد افساد بین دولت و ملت هستند».

آقامحمدجعفر تذکر داد: «بنده هم استفسار کردم. قسم یاد فرمودند که: من نهایت همراهی را با ملت دارم، چطور می‌شود که شخص سلطان رفاهیت و ترقی رعیت را نخواهد»؟ نکته‌جویی رئیس مجلس صنیع‌الدوله حکایت از نارضامندی باطنی او دارد: «همچه فرض کردید که این هیأت حضور شاه رفته‌اند، هرچه به‌نظرشان می‌رسد خواهند گفت. اینطور نیست» بلکه همان لایحهٔ مجلس را خوانده‌اند و صحبتی هم شده بود. تنها سخن روشن و صریح را از میرزاطاهر تنکابنی می‌شنویم. آنگاه که مجلس در انتظار بازگشت نمایندگان از دربار بود که چه جوابی می آورند، آن حکیم روشن‌بین متذکر گشت: «ابداً جواب صحیح صریح داده نخواهد شد جز طفره و تعلل».

جواب شاه رسید (۱۲ رجب) بدین مضمون: لایحهٔ مجلس ملی را با عین رضا در مدلول آن مطالعه کردیم. «مجلس ملی و وکلای عزیز خودمان را قویاً» متذکر می‌شویم که شخص ما «رعیت را بزرگ‌ترین ودایع... و افراد رعیت را اولاد عزیز خودمان» می‌شماریم. همچنانکه «راعی محتاج به‌رعیت است و دولت ناگزیر از ملت» ـ بهترین وقت ما صرف آسایش عباد است. با تأسیس مجلس ملی امید می‌رفت که وکلای ملت مساعی خویش را «در تکریم سلطنت و قوام دولت و ترقی ملت» مبذول دارند. گمان می کنیم حصول این نیّات «جز به‌صیانت مقام سلطنت، و وفاق وکلا با وزرا» و جلوگیری از مواد فساد، و بستن راه طغیان، و دلالت افراد رعیت به‌عادات حسنه، و نگاهداری زبان و قلم از بیانات غیرمرضیّه راهی نباشد». از اینرو بر وکلای ملت فرض است که به‌چاره‌جویی و «جلوگیری از انقلاب» برآیند ـ نه اینکه به مجرد القاء شبهه و سوءظنی از وظایف خویش کناره جویند و «رفع شبهات را از عوام که به‌اندك چیزی متمایل[1] می‌شود، ننمایند». مجلس ملی بهیچ‌وجه توجه ما را در حق خود آلوده به‌شبهات اهل غرض نداند و از مساعدت ما تردیدی ننماید، چنانکه قوانینی که تا امروز از مجلس صادر گشته به‌موقع اجرا گذارده شده‌اند. شایسته است که مجلس ملی وظیفه‌اش را در وضع قوانین مفید

---

۱. در متن چاپ شده لفظ «متمایل» آمده. بنا به‌سیاق عبارت ومضمون‌مطلب شاید در اصل کلمهٔ «مشتعل» بوده‌است چنانکه در نامهٔ دیگر شاه همین معنی تکرار گردیده.

متروك نگذارد و در «پاك کردن رنگ شبهه از خیال ملت» تهاون نورزد.[۱]

اما انتقاد ما بر آن دستخط و بر رویهٔ مجلس: در جواب شاه، گرچه به‌قوانین موضوعهٔ مجلس ملی تأکید گردیده لکن به‌قانون مشروطگی و کنستی‌توسیون تصریح نرفته است. به‌شرحی که همین‌جا خواهد آمد، کشمکش میان دولت و سلطنت بر سر کنستی‌توسیون دقیقاً همین زمان به‌حدّ رسیده بود، تا آنجا که به‌اتمام‌حجت دولت به‌شاه انجامید. در آغاز آن دستخط به‌مضامین کهنه‌ای استناد گشته که در تفکر سیاسی جدید محلی نداشت. حالی محمدعلی شاه نمی‌شد که فلسفهٔ دولت جدید، شخص پادشاه را نه‌راعی می‌شناخت، نه گوسفندچران، نه مدبّر کل جامعهٔ مدنی، و نه برای او حقوق سیاسی پدری قائل بود. بلکه مردم را منشأ قدرت سیاسی و قانونی دولت می‌دانست. بدین مأخذ، در نظام مشروطگی الزاماً پادشاه باید تابع نظم و نسق قانون اساسی باشد. هستی او و مشروعیت مقام او ناشی از همان قانون موضوعهٔ عمومی بود نه به‌اعتبار قانون ازلی. و باز به‌همان مأخذ اگر او خلاف آن قواعد عمل می‌کرد، مشروعیت مقامش را از دست می‌داد.

در قسمت دوم دستخط شاه از «نگاهداری زبان و قلم از بیانات غیرمرضیه» و «بستن راه طغیان» و «جلوگیری از انقلاب» سخن رفته. اما هیچکدام از آن مضامین قضیهٔ یکوجهی نیست و بدون قید و شرط درباره‌اش حکم نمی‌توان کرد. شگفت است که مجلس به‌بحث و انتقاد نپرداخت. حتی میرزا محمود خوانساری گفت: با آن دستخط «مافوق آنچه درخاطر می‌پنداشتیم به‌طور اکمل نائل گردیدیم». این تفسیر اندیشیده‌ای نبود. مجلس به‌چیزی دست نیافته بود مگر «طفره و تعلل» ملوکانه.

باید توجه داشت که مجلس در این مرحله هم بر کژرفتاری شاه معترض بود، و هم با جبههٔ افراطی در معارضه بود. به‌خاطر بیاوریم درست همان ایام مسألهٔ خشونت سیاسی و تصفیهٔ مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی مورد مطالعهٔ جدی مجلس بود. خالی از نیشخند نیست که مقام سلطنت و دار و دستهٔ افراطی هر دو خود را از الزامات مشروطگی فارغ می‌دانستند. از دوازدهم رجب که دستخط شاه به‌مجلس رسید تا هفتهٔ بعد، جریان

---

۱. مذاکرات، دستخط محمدعلی شاه، رجب ۱۳۲۵. متن دستخط در جلسهٔ ۱۲ رجب خوانده شد.

سیاسی سه مسیر متقاطع را پیمود: ۱) کشمکش دولت و سلطنت به باریك‌ترین لحظات بحرانی‌اش رسید. رئیس‌الوزرا در بگومگوهای «بیواسطه و باواسطه»اش با محمدعلی شاه، «رعایت اصول مشروطیت» را خواست. هیأت دولت تصمیم گرفت که اگر شاه تسلیم نگردد بیدرنگ استعفا بدهد. ۲) همزمان، مجلس مباحثهٔ مهم و گسترده‌ای در سرنوشت مجلس و مشروطگی داشت، بحثی آمیخته با نگرانی و گاه با سردرگمی. رأی نهایی مجلس این بود که اگر بن‌بست کنونی در مناسبات دولت و شاه نشکست، کابینه باید استعفا بدهد. ۳) گروه افراطی فقط در کار توطئه‌چینی بود و ترور امین‌السلطان را تدارك می‌دید.

مباحثهٔ مجلس از جلسهٔ پانزدهم تا نوزدهم رجب به علاوهٔ مذاکرات جلسهٔ سری نوزدهم رجب شایان اهمیت است. قضیهٔ اختلاف با سلطنت را فلك‌المعالی چنین مطرح کرد: «ملت هنوز اطمینان حاصل نکرده است که کارش باطرف مقابل تمام شده است یا نه». آقامحمدجعفر پیشنهاد کرد: اول باید سراغ دولت مسئول برویم. «اگر اصلاح کار در مدتی از زمان شد خیلی خوب، و اگر موانع را اظهار کردند باید رفع نمود، والاّ اگر اصلاح نشد باید به ملت اطلاع داد». شیخ حسین شهیدی تذکر داد: «حقوقی که مسلمانی بر مسلمانی دارد این است که اگر قَسَمی را مسلمان خورد باید قبول کرد. اعلیحضرت قسم یاد فرموده که با اساس مشروطیت همراه است. در اینصورت باید او را همراه بدانیم». از اینرو، تصحیح هر امری را باید از دولت خواست ـ «اگر نمی‌تواند استعفا بدهد تا هرکس که می‌تواند روی کار بیاید». حسام‌الاسلام رشتی گفت: «این کابینه چند ماه است که شما را معطل کرده... یکپول کار صورت نداده و باید استعفا دهد». به‌اعتقاد مشهدی باقر بقال: بعضی درباریان مانع پیشرفت کار هستند و «حال شاه را منقلب می‌سازند. باید به ملت گفت، اینجا نشست و خواست تا آنها تبعید شوند». به‌عقیدهٔ تقی‌زاده: «ما از قلوب نمی‌توانیم شکایت کنیم» بلکه از وزرای مسئول شکایت داریم ـ «من ثابت می‌کنم که تمام اینها مقصراند و حداقل تقصیر آنها این است که چرا استعفا نمی‌دهند». بار دیگر افزود: «تقصیر کابینه‌ای است که امروز اکثریت آرا با آنهاست... این حداقل درجه است که باید استعفا بدهند». اعتراض میرزامهدی برعناصری بود که در لباس مشروطه‌خواهی

مفسده می کنند و «نمی گذارند وزیری که همراه است همراه باشد». احسن الدوله خاطرنشان کرد: «مجلس به هرچه رأی داده مجرا شده» یعنی از مصوبات مجلس چیزی بلااجرا نمانده است، و مواردش را برشمرد. میرزا فضلعلی آقا صریحاً گفت: «تمام کارها را نباید به گردن وزرا انداخت درصورتیکه نمی توانند اظهار نمایند و محذور دارند. پس باید آنچه صلاح است بگوییم». شهشهانی آرای مختلف را بهم آمیخت: «آنچه نشدنی است عقلا نباید بگویند؛ اینکه می گویند اعلیحضرت همراه نیست لغو است؛ اینکه بگویید دیگران که وسائط هستند نمی گذارند معلوم است که استبداد در بنیان تمام ما جا گرفته است؛ اگر بگوییم درست شدیم غلط است... اما باید به موجب مشروطه با وزرا طرف باشیم» و اصلاح امور را از قوهٔ مجریه بخواهیم ـ «اگر می توانند بکنند والاّ استعفا بدهند». دکتر ولی الله خان در منطق حکومت انتخابی سخن راند و کار مجلس را در ربط قانون مشروطهٔ پارلمانی مورد انتقاد قرار داد: در نظام مطلقه «حاکمیت» با شخص است که «جبر صرف» است. در مقابل آن ترتیب دیگری هست که ملت «قانون وضع می کند و خودش هم مجرا می سازد که تفویض صرف است». اما در مشروطهٔ پارلمانی «نه جبر صرف است و نه تفویض صرف» بلکه حکومت انتخابی است گرچه «اصل ملت است» و چیزهای دیگر فروع. اما مجلس ما بر آیین «پارلمان» نیست. زیرا از یکسو «ما قضاوت می کنیم، اجرا می خواهیم بکنیم، همه کار می کنیم جز آنچه تکلیف ماست». از سوی دیگر خبر رسیده که این روزها «کابینهٔ وزرا تغییر کرده اما به مجلس معرفی نمی شوند». همان ایراد را مخبرالملك وارد آورد: به قرار معلوم «هیأت وزرا تغییر خواهد کرد و ما از هیچ جا خبر نداریم». از اینرو کلیات مشروطگی ما هنوز «خراب» است، باید امور جزئی را کنار نهاد و در اصول و «کلیات حرف زد و درست کرد». بهبهانی به عقل عملی متذکر گردید: «گمان کردیم که امروز مجلس ما کامل العیار و جامع الشرایط شده است مثل مجلسی که دیگران در عرض پانصد ششصد سال تحصیل کرده اند». همین اندازه هست که مجلس ما «کارهای بزرگ کرده و می کند... البته در چنین امر بزرگی دچار همه قسم اشکالات خواهید شد». خاطر جمع باشید «این مجلس برهم خوردنی نیست، شما هم مثل سدّ سکندر باشید». در واقع آن اخطار به شاه بود.

اما کابینهٔ دولت تغییر نکرده بود. از مخبرالملك که در امور پارلمانی از صاحب‌نظران بود استعلام گردید که: «چه باید کرد؟» او گفت: در این وضع بحرانی «علاج این است که وزرا را بخواهند، اگر مانع را اظهار کردند رفع نمایند، والا استعفا بدهند». طباطبایی افزود: «بنده یك حرفی بود که می‌خواستم نگویم ولی حالا می‌گویم. این ترتیباتی است که اتفاق کرده‌اند مجلس را بهم بزنند و مملکت را برهم بزنند». صنیع‌الدوله رئیس مجلس که از ماهیت کشمکش دولت و دربار آگاهی درست داشت و اندیشناك بود، مذاکرات جلسهٔ علنی را با این عبارت به‌پایان رساند: گرچه در اوضاع فعلی «مصلحت وزرا اینست که استعفا بدهند، ولی ملت هم باید تکلیف خود را بداند که بعداز این هیأت، هیأتی خواهد آمد که بعداز سه‌روز مجلس را بهم خواهند زد». این اعلام خطر و دعوت مردم به‌مقاومت بود در برابر تهدیدی که نسبت به‌هستی مجلس احساس می‌گشت. به‌نظر نمی‌آید که هشدار ریاست مجلس مبالغه‌آمیز باشد، بدین دلیل که هیأت دولت نیز در اتمام حجت خود محمدعلی شاه را از انحلال مجلس و عواقب سوء آن برحذر داشت.

جلسهٔ سری مجلس منعقد گشت (۱۹ رجب). گزارشی که به‌دست ما رسیده کامل نیست و شاید چندان دقیق هم نباشد، اما زمینهٔ کلی مذاکرات را باز می‌نماید.[۱] در آن می‌خوانیم: رئیس مجلس صاف و پوست‌کنده دشمنی شاه را نسبت به‌مجلس به آگاهی نمایندگان رساند. سخنان صنیع‌الدوله هیجان برانگیخت و او به‌زحمت مجلس را آرام کرد. به‌راه چاره‌اندیشی، برخی نمایندگان خواهان انحلال مجلس و تجدید انتخابات عمومی شدند؛ برخی استعفای دولت را خواستند؛ و برخی معتقد بودند که تغییر کابینه وضع را تغییر نخواهد داد. یکی گفت شاه می‌خواهد مملکت را به‌روس بدهد و امین‌السلطان همدست اوست، یکی تبانی محمدعلی شاه و امین‌السلطان را مایهٔ خرابی کارها شمرد، و دیگری به‌دفاع رئیس‌الوزرا آمد و به‌جدّ از دولت پشتیبانی کرد. صنیع‌الدوله موضع خویش و شناخت خود را از برخورد سخت دولت و دربار، بدین بیان

---

۱. تنها مأخذ آگاهی ما از آن جلسهٔ سری گزارش دبیر سیاسی سفارت انگلیس است که بیگمان برپایهٔ اطلاعات خبررسانان سفارت تهیه شده (انگلیس، گزارش یکماههٔ مجلس، جلسهٔ سری ۲۹ اوت (۱۹ رجب) ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷).

تکرار کرد: هرگاه کار دولت به‌استعفا انجامد او نیز استعفا خواهد و «منتظر انحلال مجلس به‌دست دشمنان نخواهد گشت».

گفت و شنود نمایندگان حکایت از نوعی سرگیجی مجلس دارد، دورافتاده از محور مسألهٔ اصلی. مسألهٔ اصلی آیندهٔ مجلس بود، و مادهٔ اختلاف دولت و شاه همان بود. صنیع‌الدوله خطر انحلال مجلس را آشکارا اعلام کرد و مردم را به‌پایداری خواند که نشانهٔ شهامتمندی سیاسی اوست. این اندیشه قوت داشت که اگر دولت نتواند شاه را به‌تسلیم وادارد، مجلس با بحران جدی مواجه خواهد گشت. از مجموع مناظرهٔ پارلمانی برنمی‌آید که مجلس دربرخورد با آن مسألهٔ بزرگ موضع متشکلی گرفته باشد، یا دولت را در جدال با مدعی یاری داده باشد. این اتهام که امین‌السلطان و محمدعلی شاه همدست شده که مملکت را به‌پریشانی بکشانند یا به دولت روس بسپارند، به‌رد کردن هم نمی‌ارزد. نکتهٔ صحیح تأکید بر مسئولیت دولت بود که اگر بر موانع فائق نشود، استعفایش الزامی بود. از مذاکرات جلسهٔ سری چیزی عاید نگردید مگر تشنج پارلمانی.[1]

دولت در آخرین تلاش خود تصمیم گرفت به‌شاه اخطار کتبی کند، و اگر پیشنهادش پذیرفته نشود استعفایش را تقدیم دارد. و آن موضوع گفتار دیگر ماست.

---

۱. گفتنی است که در این روزهای بحرانی، فقط یك چهارم جمع نمایندگان در جلسه‌های رسمی حضور می‌یافتند. در سه جلسهٔ پی‌درپی چهاردهم و پانزدهم و هفدهم رجب، به‌ترتیب ۲۴ نفر و ۲۵ نفر و ۲۷ نفر از وکلا حاضر بودند. آقامحمدتقی تذکر داد: باید فهرست غایبان به‌اسم در روزنامهٔ مجلس درج گردد و «بطور مبهم نوشتن فایده‌ای ندارد». در این تنبلی جمعی اهل مجلس چه عذری موجه بود!

بخش هفتم

دولت بدفرجام در آخرین تکاپو

تحقیق ما روشن نمود که پایهٔ مناسبات دولت امین‌السلطان و محمدعلی شاه از آغاز لرزان بود؛ پیوسته کشمکشانی داشتند. آن اختلاف که از دو وجههٔ نظر سیاسی سرچشمه می‌گرفت زود عیان گشت، هر روز در قضیهٔ تازه‌ای (داخلی یا خارجی) ظاهر شد تا در مباحثهٔ پارلمانی جلوه یافت.

اکنون تکلیف دولت روشن بود: یا محمدعلی شاه را به تسلیم وادارد یا استعفا بدهد. مستشارالدوله می‌نویسد: با «مباینت عقیده» که میان دولت و شاه پیدا شد ـ امین‌السلطان دریافت که «قبل از هرچیز لازم است شاه را به‌رعایت اصول مشروطیت متقاعد کند، و در این باب مذاکرهٔ بیواسطه یا باواسطه» بین او و شاه امتداد یافت.[1] وزیرمختار انگلیس که همین اوان به‌دیدار امین‌السلطان رفت گوید: او «سخت افسرده‌دل است، برجان خود می‌هراسد، به‌پادشاه بی‌اعتماد است».[2] دوگانگی میان دولت و سلطنت باقی بود و شاه به آسانی تسلیم نمی‌گردید. امین‌السلطان به نشانهٔ اعتراض به‌دربار نمی‌رفت، و به احساس ناایمنی پا به‌مجلس نمی‌گذارد. از رئیس مجلس استعلام گردید: علت چیست که رئیس‌الوزرا نه به‌دربار می‌رود و نه به‌مجلس می‌آید؟ صنیع‌الدوله جواب صریحی نداد. مجلس جواب روشن را از محمداسماعیل آقا مغازه شنید: «اینکه وزرا نیامده‌اند از این است که در آمدن به‌این مجلس اطمینان ندارند و از اشراری که شرارت می‌کنند خائف‌اند»! اشارهٔ او به‌تروریست‌هایی بود که پیوسته جلو

---

۱. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۳۴.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

مجلس و میدان بهارستان پرسه می‌زدند. دولتی که با سلطنت در زور آزمایی بود، مگر توان مقابله با چند ششلول‌بند قفقازی و آذربایجانی را نداشت. درعین حال، برخی از مجلسیان به‌خیرخواهی سفارش می کردند که: رئیس‌الوزرا «هرطور شده است مراودهٔ با مجلس را ترك نکند». در این باره از مجلس با امین‌السلطان تلفنی صحبت شد. او گفت: «بااین جوان (شاه) در مذاکره هستم. اگر با عقیدهٔ من موافقت کرد بدون تأخیر به‌مجلس خواهم رفت. اگر نکرد آمدن به‌مجلس چه فایده دارد، بدون تأمل از ایران می‌روم».[1]

لاجرم، به‌گواهی وزیر دولت: قرار شد هیأت وزیران به‌دربار برود و با شاه اتمام‌حجت کند. اگر محمدعلی شاه «جواب مساعد داد و دانستیم با او می توانیم برآییم... دستخطی بگیریم و شروع به‌کار کنیم. و اگر نشد و شاه واقعاً همراه نیست همه استعفا بدهیم».[2] این تصمیم در جلسهٔ هیأت دولت پیش از جلسهٔ عمومی مجلس (۱۹ رجب) که خبر استعفای کابینه سرزبانها افتاد، گرفته شد. نامه‌ای هم خطاب به‌شاه نوشته شد.

صبح بیست و یکم رجب، هیأت وزیران برای اتمام‌حجت و یا استعفا رفت به دربار. از وزیر دولت می‌شنویم که: «شاه فوق‌العاده متغیر است». گویا وزیر همایون مذاکرهٔ جلسهٔ کابینه را وارونه نقل کرده بود. شاه به‌وزیران گفت: «آمده‌اید دستخط عزل مرا بخواهید». امین‌السلطان گفت: ملاحظه خواهید فرمود؛ و نامهٔ دولت را به او داد. شاه خواند و آرام گرفت. اما مضمون نامه را که می‌بایستی یا رد کند یا بپذیرد «بر ضرر خود می‌دانست... چند کلمهٔ آنرا تغییر داد». و پذیرفت.[3] نامهٔ دولت همانجا پاکنویس شد، شاه بر آن صحه گذارد و دستخطی هم در حاشیه افزود. این گفتگو تا عصر طول کشید.

متن آن دو نامهٔ ارزشمند و مهم به‌دست ما رسیده است. ضمن بررسی و مقایسهٔ دو نامه، اختلاف معانی آنها را می‌شناسانیم. هیأت دولت در نامهٔ اصلی خود به شاه نوشت:

وزیران دولت دربارهٔ اوضاع مملکت مذاکره و مشورت کردند. پس از ملاحظه و

---

۱. مستشارالدوله، به‌مأخذ قبلی، ص ۳۵-۳۴.

۲. این مضمون بیانات مخبرالسلطنه است که دولت آبادی از زبان او شنیده و نقل کرده (حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۳۹).

۳. مخبرالسلطنه، گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۳۶.

مداقه در خیر و شر امور، مصلحت مملکت را در این می‌بینند که «دولت و ملت دست به‌دست هم داده به‌قوت یکدیگر معایب و مفاسد موجوده در مملکت را اصلاح» نمایند. ملت که حاضر است جان و مال بدهد «البته در عوض امنیت و آسایش می‌خواهد».

«مسلم است که به‌هر وسیله‌ای غیراز اتحاد دولت با ملت بخواهیم امروز رفع این پریشانی و تدارك این بی‌سامانی بشود، تازه امور پریشان‌تر و مملکت بی‌سامان‌تر خواهد شد. پس از مدتی زد و خورد و تولید فساد که دور نیست موجب بعضی مداخلات [خارجی] بشود، بالاخره باز چاره‌ای جز موافقت و قلع و قمع مواد مخالفت نخواهد بود».

«اهالی مملکت اساس کنستی‌توسیون را دامن معدلت پادشاه دانسته‌اند»، و با توسل به آن و به «قوت اجتماع آراء» از پادشاه می‌خواهند که «منتها درجهٔ حمایت و تقویت را از پارلمنت بفرمایند». وظیفهٔ اولیای دولت هم این است که «به‌اتفاق و کلای ملت از روی قانون، مرمت شکستگی‌ها را و عمارت خرابی‌ها را بکنند». کمال امیدواری هست که با حمایت اعلیحضرت، وسایل اجرای اصلاحات «ظاهرتر و همهٔ اختلاف به‌موافقت مبدل شود».

مضمون نامهٔ هیأت وزیران روشن و قاطع است. با معنی‌ترین جزء آن بند دوم است که شاه را از هر عملی علیه مجلس و مشروطگی برحذر داشته، هشدار می‌دهد به‌عوارض هلاکت‌بار خطر جنگ داخلی و احتمال مداخلهٔ خارجی. دولت تأکید را برحرمت کنستی‌توسیون گذارده، همراهی سلطنت را با پارلمان خواسته، و اعلام کرده به‌هرحال پادشاه ناگزیر است که مادهٔ اختلاف را از میان بردارد، و با مجلس راه توافق جوید. جوهر این اخطار سیاسی که در آخرین لحظات حیات امین‌السلطان به محمدعلی‌شاه ابلاغ گردید، با پیام او که نزدیك پنج ماه پیش از اروپا به‌شاه فرستاده بود (و در گزارش‌های رسمی خواندیم) بی‌کم و کاست یکی است.

چون شاه از در تسلیم و رضا در آمد و خواست بر آن نامه صحه بگذارد، در متن آن قلم برد. حك و اصلاح در عبارات آن بیش از تغییر «چند کلمه» است. در این سند تازه وزیران بنا به‌تعهد وجدانی و «مصلحت ملك و دولت و ملت» اعلام می‌دارند:

«پریشانی خلق، آشفتگی امور، اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمی‌شود. مردم

تسویهٔ امور را از مجلس می‌خواهند، مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به‌او داده شده است، به‌وزرای مسئول رجوع می‌کند و جداً اجرای قوانین اساسی را می‌خواهد». این معنی مبرهن است که «تا صدور احکام بروفق قانون اساسی مقرر نگردد ـ شکایت مجلس، توحش مردم، اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه‌ای نیست». یقین داریم که نیات ملوکانه با این عرایض تباینی ندارد. بنابراین، استدعا می‌شود که: «موکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً به‌موقع اجرا گذارده شود» تا از هر جهت از دولت رفع محذور گردد.

شاه ضمن دستخطی که در حاشیه نوشت، «اجرای قوانین و تقویت مجلس» و همراهی خویش را با مجلس و دولت اعلام کرد. «مخصوصاً می‌نویسیم که وزرا قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود».[1]

بدین قرار، بند دوم نامهٔ اصلی هیأت وزیران (در هشدار به‌خطر جنگ داخلی) که به‌مذاق شاه خوشایند نبود حذف گردید. به‌جای آن عبارت کلی گنجانده شد مبنی براینکه: «...در سوء عاقبت این وضع شبهه‌ای نیست». و نکته‌ای هم افزوده گردید در تدوین متمم قانون اساسی که خاصه شاه بر آن تأکید نهاد، و مطلوب خاطر دولت و مجلس بود... در بیانات امین‌السلطان در مجلس نیز اشاره‌هایی به‌صحبت او با شاه و مسئولیت دولت رفته که خواهیم شنید.

جلسهٔ تابستانی مجلس در فضای آزاد، در محوطهٔ شمال باغ بهارستان که فرش کرده بودند تشکیل شد (عصر شنبهٔ ۲۱ رجب). صف تماشاچیان هم که سرپا ایستاده بودند پر بود. وزیران یکسره از دربار آمدند. امین‌السلطان دو وزیر تازه را معرفی کرد.[2] و به‌اجمال به آگاهی مجلس رساند: هیأت دولت حضور شاه رفت و «آنچه لازم بود در

---

۱. متن نامهٔ اصلی را مخبرالسلطنه در گزارش ایران (بخش چهارم، ص ۳۸ـ۳۶) نقل کرده، و تصویر نامهٔ دوم را در خاطرات و خطرات (ص ۱۵۶) آورده است. متن نامهٔ دوم در صورت مذاکرات مجلس نیز منتشر گردیده.

۲. میرزاحسن مستوفی‌الممالك به‌جای کامران میرزا به وزارت جنگ معرفی شد، و محمودخان علاء الملك به وزارت عدلیه به‌جای فرمانفرما که به‌حکومت آذربایجان منصوب گردیده بود.

اصلاح کلیهٔ کارها عرض شد» و دستخطی صادر گردید مبنی بر «تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین». او نیت دولت را به کناره گیری، در جواب یکی از نمایندگان فاش نمود. محمداسماعیل آقا مغازه گفت: امروز «اسباب انتظاری بین وزرا و وکلا بود که در واقع نمی‌توانستند به‌تکالیف خود عمل نمایند». گویا آن مانع ازمیان برداشته شد، و امید است همهٔ کارها روبه اصلاح برود. «اما اگر در بین کار سکته‌ای رخ بدهد، دیگر مجلس قبول نخواهد کرد». امین‌السلطان در جواب آن تذکر درست، تعهد دولت را به آیین مشروطگی بار دیگر اعلام کرد:

«من معنی مسئولیت و مشروطیت را می‌دانم که اگر موانع باشد باید خودمان رفع کنیم، والاّ باید استعفا بدهیم. و به‌همین جهت بود که هیأت وزرا می‌خواست استعفا بدهد؛ و ترتیب مشروطیت و مسئولیت را حضور همایونی عرض کردند، و برطبق آن من باب تأکید دستخط صادر شد. امیدواریم که بعدها کارها بکلی اصلاح شود».

از نظر آداب مشروطهٔ پارلمانی، دکتر ولی‌الله‌خان خطاب به‌رئیس‌الوزرا پرسید: «آیا این هشت وزیر موافق میل حضرت اشرف هست یا نیست»؟ و آیا علاوه بر مسئولیت «خاص» هر وزیر، «مسئولیت عام را قبول دارید یا نه»؟ دیگر آنکه «پروگرام این هیأت در آتیه چیست»؟

رئیس‌الوزرا در پاسخ سؤال اول و دوم گفت: «من از وزرایی که معرفی کردم البته اطمینان دارم»، و در همه‌چیز باید «بر وفق مشروطیت رفتار کرد». یعنی در عین آنکه هر وزیری مسئولیت خاص دارد و هیچ وزیری «مسئول کار وزیر دیگر نیست»، در سیاست عمومی دولت و «امور پلیتیکی مملکتی... البته تماماً مسئول هستند». از نظر دستور کار، کابینهٔ وزیران هفته‌ای دوبار تشکیل می‌شود که به‌امور برسند و تصمیم بگیرند. در مطلب سوم او وعده داد که پروگرام جامع دولت را در جلسهٔ بعد به‌مجلس عرضه دارد.

اما تشریح امین‌السلطان از سیاست دولت، مواد اصلی پروگرام کابینهٔ او را دربر می‌گرفت که از جهتی مکمل دستور کار او در آغاز زمامداری‌اش بود. او بر چهار موضوع تأکید نمود: امنیت عمومی؛ اصلاح مالیه و ایجاد بانك ملی؛ تدوین متمم قانون اساسی و سایر قوانین؛ و همکاری جمعی میان دولت و مجلس و مردم. او اعلام کرد:

نظم و امنیت طبعاً مورد نظر همه است، اکنون «انقلاب کلی جایی نیست که موجب اختلال حواس باشد». این «فی‌الجمله آشوب» هم تا زمانی است که قانون دستورالعمل حکام به‌دولت برسد تا به‌اجرا گذارد. پس از آن «خواهید دید که بهیچ‌وجه آشوبی در هیچ‌جا نیست» و اگر هم جزیی حادثه‌ای پیش آید رفع خواهد گشت. اما مقدم برهمهٔ امور تقویت بنیهٔ مالی است که دولت دست‌اندرکار آن می‌باشد، و احداث بانك ملی از واجبات است. «تا این بانك تأسیس نشود در حقیقت عمل مالیهٔ ما درست نخواهد شد. سایر دول اینجا بانك دارند، ما از خود یك بانك ملی نداریم». اینکه گمان برده‌اند تأسیس بانك برای این است که «فی‌الفور مایحتاج دولت را به‌دولت قرض بدهد» اشتباه است. بانك برای «وسعت تجارت و ترقی و آبادی» مملکت احداث می‌گردد، و با افزایش سرمایه‌اش دولت هم می‌تواند «از بانك داخلهٔ ملی خودش» قرض بگیرد.

اما راجع به‌دو مطلب دیگر رئیس‌الوزرا گفت: «وزرا در میان دو قوه هستند: سلطنت و مجلس. همچنانکه پادشاه تقویت فرمودند باید وکلا هم همراهی نمایند». در این جهت ازمجلس به‌جد خواست که در «اتمام قانون اساسی و سایر قوانین» همتی به‌خرج دهد. اگر تاکنون نمایندگان به‌سبب «کثرت مشاغل» نتوانسته‌اند قوانین را بنویسند، ولی بعدها باید اقدامات مجدانهٔ خود را مرعی فرمایند». به‌علاوه، با وضع قوانین از جانب مجلس، و اجرا و اعلام احکام قانونی از جانب دولت ـ «باید ملت هم همراهی نمایند». یعنی «تمام بدانند که این ترتیب فقط ازجانب وزرا نیست، از جانب تمام ملت است. البته آنها هم [احکام را] خواهند شنید، و چنانچه سؤالی داشته باشند از مجلس خواهند خواست».[1]

پس از یکماهی مباحثهٔ پرشور مجلس ـ آن گفتگوی آرام و منظمی بود در چند قضیهٔ اساسی مشروطگی، و سخنان سرراست رئیس‌الوزرا در مناسبات با سلطنت، در سیاست عمومی دولت، و در همکاری با مجلس. به‌علاوه او همکاری مردم را خواست. دربارهٔ همهٔ آن موضوع‌ها ضمن بخش‌های پیشین بحث کرده‌ایم و تکرار نمی‌کنیم.

---

۱. مذاکرات، ۲۱ رجب ۱۳۲۵.

شامگاه بود که مجلس تمام گشت. عمر دولت، چهارماهی سنگین از حادثه و ماجرا نیز به‌سر آمد. امین‌السلطان را در بازگشت از مجلس همانجا کشتند. ترور امین‌السلطان نه قضیهٔ تاریخی پیچیده‌ای است، نه ابهامی دارد، نه سیاست شاه و دربار در آن دخالتی داشته، و نه عامل سیاست خارجی در آن دخیل بوده. فقط فهم و سنجش تاریخی به‌علاوهٔ آشنایی در بهره‌برداری از اسناد و مدارك تاریخی می‌خواهد که حقیقت درك شود. آنجا که این خصوصیات نباشد، الزاماً ولنگاری تاریخی خواهد بود و قصه‌پردازی و روده‌درازی و حدس و قیاس مضحك و سرهم کردن روایات بی‌پایه.

فرجام دولت امین‌السلطان از دو جهت عمومی شایان دقت است: به‌عنوان یك حادثهٔ سیاسی مهم تاریخ این دوره؛ از جهت تأیید شناسایی عناصر و دسته‌ها و انجمن‌هایی که خشونت رفتار را مرام عملی خویش قرار داده بودند ـ مسأله‌ای که از پیش بحث و انتقاد تند مجلس را برانگیخته بود و در گفتار دیگر آنرا غوررسی کردیم.

شرح کشتن امین‌السلطان را دو مأخذ اصلی باز می‌نماید: اول، سرگذشت شخصی حیدرخان که ماهیت این قتل سیاسی را از مرحلهٔ تصمیم‌گیری و فراهم کردن مقدمات تا لحظه اجرای آن نقشه صادقانه بیان می‌کند.[1] دوم، خاطرات میرزافضلعلی آقا نمایندهٔ آذربایجان که شرح قضیه را آنطور که وقوع یافته بود، همان زمان ثبت نموده است.[2] او شب حادثه و هنگام وقوع آن در مجلس بود. یادداشت‌های میرزافضلعلی آقا که توضیحی نیز در سابقهٔ قضیه دارد، مکمل خاطرات حیدرخان است. علاوه بر این دو منبع عمده، از سایر نوشته‌ها و نامه‌های خصوصی هم نکته‌هایی می‌آوریم گرچه کاشف راز تاریخی مهمی نباشند. به‌مذاکرات مجلس هم توجه می‌دهیم.

---

۱. سرگذشت شخصی حیدرخان، مجلهٔ یادگار، سال سوم، شمارهٔ چهارم و شمارهٔ پنجم.

۲. مجموعهٔ خطی شامل خاطرات و یادداشت‌ها و مکاتبات تاریخی میرزافضلعلی آقا مولوی در اختیار ما قرار گرفت. (رجوع کنید به‌منابع کتاب). گزارش او دربارهٔ قتل امین‌السلطان، منهای قسمت آخرش که مربوط به‌دیدار هیأت نمایندگان مجلس با شاه می‌باشد ـ در مجلهٔ یادگار (سال سوم، شمارهٔ ششم و هفتم) انتشار یافته، اما به‌عمد یك جمله از متن اصلی حذف گردیده که به آن توجه داده‌ایم. مأخذ ما نسخهٔ معتبر خطی آن نوشته‌هاست.

سرگذشت شخصی حیدرخان گوید:

«... حوزهٔ مخفی اجتماعیون عامیون طهران که مرحوم حاج ملك‌المتکلمین و آقاسیدجمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابك را رأی داده به کمیتهٔ مجری حکم اعدام اتابك را فرستادند. کمیتهٔ مجری هم حکم را به‌هیأت مدهشه که عبارت از دوازده نفر تروریست، تقسیم به‌سه جوقهٔ چهارنفری و تحت ریاست من بودند فرستادند». کمیسیون مخصوص برای تعیین اسلحه، پس از مشورت «به‌اکثریت آرا» مقرر داشت که عمل ترور با رولور انجام پذیرد نه با بمب یا اسلحهٔ دیگر. در هیأت مدهشه قرعه کشیده شد، و به‌نام عباس آقا بیرون آمد. دو تن «محافظ» برای او تعیین گردید. خبر آوردند که اتابك به پارلمان خواهد آمد. روز مقرر به‌مجلس رفتیم. عباس آقا «جزو تماشاچیان به‌پارلمان رفت، ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم». تا اینکه اتابك با سیدعبدالله به‌سوی در از مجلس بیرون می آمدند. سیدی برای تظلم سیدعبدالله را نگاه داشت، و اتابك جلو آمد. همینکه دو قدم و نیم... (متن منتشر شدهٔ آن خاطرات همین‌جا قطع می‌شود).

اما در چگونگی ارتباط حیدرخان با حوزهٔ اجتماعیون عامیون پایتخت، پیشتر در خاطرات او خواندیم: پس از آنکه «در طهران فرقهٔ اجتماعیون عامیون تشکیل داده شد... چند نفر از وکلا که با فرقهٔ اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می کردیم...».

زبدهٔ گزارش میرزافضلعلی آقا تبریزی را هم می آوریم:

چهارشنبهٔ هجدهم رجب روز انجمن آذربایجان بود. «آنجا عنوان کردند که اتابك و صنیع‌الدوله رئیس [مجلس] هر دو برای برهم زدن مجلس همخیال‌اند». دو نفر نطق کردند و برای دفع آن وزیر و رئیس قسم خوردند و قسم داده بودند. قرار بود جمعیتی را به‌قدر دویست سیصد تن آماده کرده، و به‌اعتراض عصر روز بعد (۱۹ رجب) به‌مجلس بیایند. اما از آن منصرف گشتند. این مطلب هم معروف بود که انجمن آذربایجان «موئسس این کارهاست، و تقی‌زاده هم با آنها همخیال و در کار است، و حاجی میرزاابراهیم در اغلب

مجالس آنها هست».[۱] اتابك روز آخر عمرش با عریضه‌ای که به‌شاه نوشته بود و جواب شاه که «با اساس مشروطیت سازگار بود» ـ با شوق تمام به‌مجلس آمد. او پای پلکان «با کمال شعف گفته بود که دیگر باید جدّ کار را بیشتر نمود». پس از ختم جلسهٔ مجلس، شب هنگام اتابك و سیدعبدالله صحبت کنان از مجلس بیرون می آمدند که یکباره در گوشهٔ بهارستان هیاهو برخاست. سیدعبدالله را که همراه اتابك بود نگاه‌داشتند ـ «نگاهدارنده علیٰ روایت شخصی بوده متظلم که برای تظلم خود او را نگاه داشته بود، وعلیٰ روایت از همراهان قاتل بود... برای اینکه آقا را قدری عقب نگاه دارد». همان لحظه اتابك هدف دو گلولهٔ طپانچه قرار گرفت. قاتل را عباس آقا صراف تبریزی دانستند که بلیط عضویت انجمن آذربایجان و بلیط دیگری از جیبش بیرون آمد، با مقداری فشنگ و یك کارد خنجری.[۲] هنگام تعاقب قراول، او خود را کشت. «بعد با نظر اطبا و غیرهم معین شد که او خود با گلوله خود را کشته است». چند نکته هم از سابقهٔ امر بیاوریم: «میرزاابراهیم آقا را می گویند که به‌فاصلهٔ کمی از ورود وزرا، از مجلس برخاسته با دو نفر بیرون رفته و خودش در بهارستان ماند، و به‌مجرد انقضای مجلس از بهارستان بیرون رفت. و اینها را برای اطلاع از سوابق مطلب و غیره قرینه می گیرند».[۳] دیگر آنکه: «ازجمله متهمین که هنوز به آنها پرداخته نشده و [دستگیری‌شان را] مذاکره می‌نمایند، جمعی از اهل انجمن آذربایجان‌اند که به‌هیأت متفقه در جلو خان‌خانهٔ حاجی‌صدرالسلطنه که جنب بهارستان است نشسته بودند مدتی متمادی، مثل اینکه منتظر امری» بوده‌اند در همان شب حادثه. از

---

۱. در متن منتشر شده در مجلهٔ یادگار (به‌مأخذ قبلی) این جمله که: «و تقی‌زاده هم با آنها همخیال و در کاراست» ـ از آن عبارت حذف گردیده. این خود خلاف صداقت علمی از جانب آن مجله است. به‌تأسف باید گفت اغلب مباشران نشر اسناد و مدارك تاریخ مشروطه، کمتر پای‌بند صداقت علمی هستند.

۲. میرزا آقا فرشی نمایندهٔ دیگر آذربایجان نیز در نامهٔ خصوصی که به ثقةالاسلام نوشته، گواهی می‌دهد که تعرفهٔ عضویت انجمن آذربایجان و بلیط دیگری به شمارهٔ ۴۱ از جیب عباس آقا قاتل امین‌السلطان بیرون آمد. (زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۰۷ـ۲۰۶).

۳. مستشارالدوله هم به‌عنوان شاهد عینی، به‌اصل آن مطلب گواهی داده است. یادداشت او را همین جا خواهیم خواند. مخبرالسلطنه نیز قول یك شاهد عینی را آورده که «خودش به‌من گفت: میرزاابراهیم آقا را دیدم که به‌حواشی اشاراتی می کرد». (گذارش ایران، بخش چهارم، ص ۴۰).

آن جمله‌اند: شجاع لشکر خلخالی، میرزا نبی‌اورمیه‌ای و امین‌الشرع. اتابك که احساس خطر می‌کرد گویا چیزی فهمیده بود که هر وقت به‌مجلس می‌آمد، می‌گفته: «می‌رویم منتظر برگشتن نباید شد».

در حاشیهٔ آن دو نوشته، نکته‌ای هم از یادداشت‌های مستشارالدوله اضافه کنیم تا به‌نتیجه‌گیری عمومی برسیم. گرچه او در شرح واقعه صداقت فکری و دقت بیان میرزافضلعلی آقارا ندارد و به‌اقرار خودش پرده‌پوشی می‌کند، اما این مطلب را آورده که: چند روزی پیش از آمدن وزیران به‌مجلس، دو تن از «افراطیون» که «البته اسمشان را نخواهم نوشت» سراغش رفتند، و دربارهٔ اتابك به‌صحبت خصوصی نشستند. «آنچه لازم بود گفتم. ولی فهمیدم که قلباً متقاعد نشده، رفتند. من همچنان از عاقبت امر نگران ماندم. دوسه روز بعد اتابك اطلاع داد که چون اختلاف با شاه رفع شده است به‌مجلس خواهد آمد». در جلسهٔ عمومی، نویسنده روبروی صف تماشاچیان نشسته نظاره می‌کرد. «از پاره‌ای رفت و آمدها و زیرگوشی‌ها که صحبت می‌کردند، احساس وضعیت غیرعادی می‌کردم».[1] او از حرفهای آن دو نفر که در ضمیر ناهشیارش تأثیر گذارده و بعدها نخواسته هویتشان را فاش کند، چیزی نگفته. اما پنهان کاری او بیهوده است. زیرا آن دو تن «افراطیون» که با نویسنده رفاقتی داشتند و خلوت کردند از وکلای تبریزی همشهری خودش بودند از «افراطیون مجلس» که مستشارالدوله همانجا به آنان اشاره نموده، و آنها «بکلی طرفدار امتناع» و از مخالفان جدی امین‌السلطان بودند.[2] به‌هرحال، این نکتهٔ فرعی است، ما با مدارك دقیق‌تر و حقایق مهم‌تر کار داریم.

همان دو منبع اصلی (اعترافات حیدرخان و گزارش میرزافضلعلی آقا) روشنگر توطئهٔ قتل امین‌السلطان است بدون گزافه‌گویی و افسانه‌پردازی؛ عناصر مهم این حادثهٔ جنایی را تا حدی که می‌تواند مورد توجه تاریخ باشد (از مرحلهٔ تصمیم‌گیری تا چگونگی اجرای آن) به‌دست می‌دهد. واضح است که نقشهٔ کشتن امین‌السلطان یك تصمیم جمعی

---

۱. یادداشتهای مستشارالدوله، ص ۳۵.
۲. همان مأخذ، ص ۳۳.

بود، حتی در تعیین حربهٔ قتل به گفتگو نشستند و به‌رأی جمعی تصویب کردند. حوزهٔ اجتماعیون عامیون و گروه انقلابی و انجمن آذربایجان در آن قضیه مشارکت مستقیم داشتند. حوزهٔ اجتماعیون بر اعدام امین‌السلطان رأی داد، گروه انقلابی به‌رهبری حیدرخان نقشهٔ عملی آنرا ریخت و به‌اجرا گذارد، و انجمن آذربایجان نیز همکاری و معاونت داشت. هویت اعضای اجتماعیون عامیون که در تصمیم‌گیری ترور امین‌السلطان فعال بودند شناخته شده از آن جمله: ملك‌المتکلمین و سیدجمال اصفهانی (که حیدرخان نیز به‌اسم و رسم از آنها نام برده) و دو نمایندهٔ افراطیون مجلس حسن تقی‌زاده و میرزاابراهیم آقا تبریزی. آنها از کسانی بودند که حیدرخان در توضیح همکاری‌اش با ایشان نوشته: «چند نفر از وکلا که با فرقهٔ اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می‌کردیم».[1] بیگمان کسان دیگری هم در آن تصمیم مشارکت داشته‌اند، از آنکه به‌هرحال آن تصمیم جمعی گروه اجتماعیون عامیون بود. هویت برخی کارکنان انجمن آذربایجان را هم که مورد اتهام بودند و قرار بود دستگیر شوند، شناختیم. قاتل هم عضو انجمن آذربایجان بود گرچه این واقعیت به‌خودی‌خود اهمیت خاصی ندارد، زیرا به‌هرصورت او از هیأت «مدهشهٔ» حیدرخانی بود. در آرایش صحنهٔ آخر، چنانکه شاهدان عینی گواهی دادند به‌اشارهٔ همان میرزاابراهیم آقا تبریزی بود که مرد صراف (قاتل) از صف تماشائیان مجلس بیرون رفت، درحالی که حیدرخان و همیارانش در بهارستان حاضر بودند، و تا آخرین لحظه که در گوشهٔ بهارستان هیاهوی ساختگی به‌راه انداختند بر اجرای نقشهٔ خویش نظارت داشتند. قراول مجلس ضارب را دید، ویرا تعقیب کرد، و او خود را کشت. پزشکان و ناظران هم برخودکشی ضارب گواهی

---

۱. پنجاه و هشت سال بعد، تقی‌زاده در جواب سؤال راجع به کشتن امین‌السلطان نوشت: «من اگرچه حیدرخان را می‌شناختم ولی این حرفها که من از اعمال و نیات او اطلاع داشتم... بی‌اساس است» (مجلهٔ سخن، بهمن ۱۳۴۴، ص ۴۷). او دروغ می‌گوید، و در اینگونه موارد که پای خودش به‌میان کشیده شده شرافت راست گفتاری نداشت. او در تصمیم‌گیری جمعی حوزهٔ اجتماعیون دربارهٔ قتل اتابك مشارکت داشت. حرف یکی از تبلیغگران هم که شاید او در آن جلسهٔ تصمیم‌گیری حضور نداشته، بی‌معنی‌تر و ابلهانه‌تر از حرف خود اوست.

دادند.

بنابراین، تمام اجزای مهم آن ترور سیاسی که به کار تاریخ می‌خورد روشن است. اگر کسانی از عهده‌شان برنیاید که به‌استناد مدارك اصلی حقیقت تاریخی را دریابند، یا بخواهند از قضیه‌ای که ابهامی ندارد داستان پلیسی بسازند، یا اخبار و روایات نامعتبر را بهم آمیزند و خلط مبحث کنند ـ این مسألهٔ نافهمی تاریخی خود آنهاست نه مسألهٔ تاریخ. نیکوتر اینکه نخست روش مطالعهٔ تاریخ را بیاموزند.[۱] در تحقیق ما آن قضیه تمام است.

ترور امین‌السلطان درحال و هوای خشونت که براثر تبلیغات دامنه‌دار و شایعه‌پراکنی‌های مسموم پدید آمده بود ـ انجام گرفت. افراطیون ناشر این فکر بودند که: امین‌السلطان «اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام مشروطیت» است.[۲] سخنوران انجمن آذربایجان تبلیغ می‌کردند که: «اتابك و صنیع‌الدوله رئیس [مجلس] هردو برای برهم زدن مجلس همخیال‌اند».[۳] روزنامه‌نویس ناشر عقاید همان دارودسته نوشت: امین‌السلطان که «چهار سال در فرنگستان مشغول تهیهٔ به‌باد دادن ایران بود» به‌ایران آمد که «به آن عهدها که با روس و انگلیس و آلمان کرده بود، وفا نماید».[۴] گزارش آن شایعه‌های زهرآگین دقیقاً به آگاهی وزیرمختار انگلیس رسیده بود از جمله اینکه: امین‌السلطان می‌خواهد مجلس را در اجرای سیاست «ضدملی» با خود همدست کند؛ او و شاه «مواضعهٔ سری» دارند که مجلس را براندازند؛ و به‌یاری صنیع‌الدوله زمینهٔ گرفتن قرض تازه‌ای را از روس فراهم گرداند.[۵] اسپرینگ رایس در پیام خصوصی‌اش،

---

۱. سؤال‌هایی که یکی از چیزنویسان طرح کرده از این قماش است: آیا ضارب امین‌السلطان همان عباس آقای تبریزی بوده؟ یا اینکه عاملان محمدعلی شاه و عناصر انقلابی هر دو قصد جان ویرا داشتند، یکی به‌مقصود رسیده و طرف دیگر آنرا به‌خود بسته است! مقاله‌نویس به‌این پاسخ ساده دست نیافته که اگر قاتل همان مردك تبریزی نبوده چرا او براثر تعقیب قراول مجلس پا به‌فرار گذارد، و چرا سراسیمه و هیجان‌زده دست به‌خودکشی برد. وانگهی، نام و نشان ویرا حیدرخان دقیقاً ثبت کرده است. این مطلب بحثی ندارد.

۲. سرگذشت شخصی حیدرخان، به‌مأخذ سابق.

۳. خاطرات میرزافضلعلی آقا، خطی. پیشتر هم از این مطلب صحبت کردیم.

۴. روزنامهٔ روح‌القدس، ۲۲ رجب ۱۳۲۵، ص ۲.

۵. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

امین‌السلطان را از مضمون همهٔ آن شایعه‌ها که به‌تصریح او به‌وسیلهٔ عاملانی در شهر پخش می‌شد، بیاگاهانید. و با اعلام اینکه البته به‌صحت آن اخبار اعتقاد ندارد، در پیام خود نگرانی‌اش را پنهان نداشت که جان او در مخاطره است. در آخرین دیدار وزیرمختار و رئیس‌الوزرا (شامگاه بیستم رجب) دربارهٔ همان شایعه‌های شهری باز صحبت شد. امین‌السلطان با پوزخند گفت: «به‌زودی ثابت خواهد شد که آن شایعه‌ها چه‌اندازه عاری از حقیقت است».[1] این اشاره به‌تصمیم خود بود که برای اتمام‌حجت با شاه، صبح روز بعد با وزیران به‌دربار خواهد رفت. اما از این مطلب چیزی به‌وزیرمختار نگفت.

روشن است که دستگاه شایعه‌پراکنی به‌منظور برانگیزاندن اذهان عمومی به‌کار بود. خبر نقشهٔ ترور هم در پایتخت پیچیده بود. دو روز پیش از آنکه هیأت وزیران برای اتمام‌حجت باشاه به‌دربار برود، یکی از کارکنان سیاسی که با هر محفل و انجمنی راه داشت ظاهراً به‌مخبرالسلطنه وزیر دولت هشدار داده بود که: اگر اخطار نهایی به‌شاه مؤثر افتاد و میان دولت و دربار توافقی حاصل گردید، بازهم مصلحت نیست که فعلاً امین‌السلطان به‌مجلس بیاید. چرا؟ برای اینکه او در معرض خطر سوء قصد می‌باشد و نمی‌تواند دستخط موافقت شاه را «به‌پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و بیاید». چه باید کرد؟ اول موضوع توافق دولت و شاه را «به‌بعضی انجمن‌ها که مورد ملاحظه‌اند حالی می‌کنیم. آنوقت اگر صلاح شد، خودش (امین‌السلطان) بیاید به‌شهر و به‌مجلس، وگرنه وزرا بیایند و دستخط را بیاورند، و اتابك بعداز رفع غائله و حصول اطمینان به‌مجلس بیاید»![2] البته «رفع غائله» و به‌حساب چند انجمن رسیدن راه دیگری داشت. اما دولتی هم که می‌بایست دستخط شاه را «به‌پیشانی خود بچسباند و جار بزند» و مضمونش را پیشتر به‌سردمداران چند گروه و انجمن حالی نماید تا مگر از خطر ترور ایمن بماند، از اقتدار سیاسی‌اش چیزی به‌جای نمانده بود. به‌هرحال، به‌آن صوابدید اعتنایی نشد. امین‌السلطان به‌اتکای کامیابی سیاسی که به‌دست آورده بود به‌مجلس آمد، و همانجا

---

۱. همان مأخذ.

۲. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۳۹. آن راهنمایی از خود نویسنده است.

کارش را بساختند.

سؤالی که مطرح است اینکه: قتل امین‌السلطان حتی در منطق قهر و خشونت رادیکالیسم چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ در محاکمه و نقد عقلانی تاریخ تصدیق بلاتصور راه ندارد. در یك فرض شرطی، حتی اگر عنصری از مجموع اتهام‌هایی که به‌دقت برشمردیم راست و درست می‌بود، کشتن او می‌توانست توجیه‌پذیر باشد. اما اگر نه فقط یك جز بلکه همهٔ اجزای آن اتهام‌نامه خلاف واقع باشد ـ پایهٔ کل مفروضات مدعیان او درهم فرو می‌ریزد. انبوه اسناد و مدارك اصلی تاریخ که به‌دست ما رسیده، کارنامهٔ چهارماههٔ دولت امین‌السلطان را روشن می‌نماید و نکتهٔ مبهمی به‌نظر نمی‌آید که جای حدس و گمان باشد. تاریخ هیچ مدرکی را ارائه نمی‌دهد که او در سفر چهارسالهٔ فرنگستان نقشهٔ «به‌باد دادن ایران» را می‌ریخت؛ یا در بازگشت «در کار انهدام مشروطیت» بود؛ یا می‌خواست مجلس را به «سیاست ضدملی» بکشاند؛ یا او و صنیع‌الدوله «همخیال» بودند که مجلس را براندازند و به گرفتن قرض تازه‌ای از خزانهٔ روس برآیند؛ یا او و شاه «مواضعهٔ سری» داشتند. واقعش اینکه همهٔ مواد آن اتهام‌نامه در برابر نقد تاریخ بهتان و باطل است؛ و جماعت افراطیون به‌راه مقصد خویش به‌هر وسیله‌ای دست می‌بردند که ساده‌ترین آن جعل و نشر اکاذیب و حربهٔ خشونت عریان بود.

امین‌السلطان از میان برداشته شد، اما دستگاه خشونت از گردش نیفتاد. هدف این بود مانع گردند که نظمیه و عدلیه به‌بازجست درستی دربارهٔ عاملان اصلی آن جنایت سیاسی برنیایند، و قضیه ماست‌مالی شود چنانکه شد. به‌صنیع‌الدوله چند نامهٔ تهدیدآمیز فرستادند که از ریاست مجلس استعفا بدهد ورنه جانش در خطر است. او یك جلسهٔ دیگر به‌مجلس رفت، و به‌دنبالش از ریاست کناره گرفت. در استعفانامه‌اش نوشت: «علناً در معبرها بد گفتند بلکه تهدید به‌قتلم کردند». او زود واداد. به‌حاکم پایتخت هم نامه‌های تهدیدآمیز بدون امضا رسید که مبادا به‌دستگیری کسی برآید. او هم پا از خانه بیرون نگذارد! پولاکو از کارکنان ادارهٔ پلیس به‌دبیر سفارت گفت: عدلیه و حکومت شهر هر دو از تحقیقات طفره می‌زنند.[1] چنین بود حد کارآیی دستگاه قضایی و امنیت شهر. به‌علاوه،

---

۱. انگلیس، گزارش چرچیل، ضمیمهٔ نامهٔ اسپرینگ رایس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

کاغذهای تعرض آمیز به خانهٔ وزیر مقتول انداختند دایر براینکه اگر تشییع جنازهٔ عمومی نمایند، آنجا را با بمب منفجر خواهند کرد. اما بمب سازان و بمب اندازان مجال نیافتند که هنرشان را بیازمایند، زیرا تشییع رسمی صورت نگرفت. متفکران آن رجاله بازی سران دو انجمن آذربایجان و دروازه قزوین بودند. در ضمن، چند تن از همان عاملان به مجلس آمدند، خود را اهل بازار معرفی کرده گفتند: چون این آدم یعنی عباس آقا تبریزی از بازاریان بوده، مرده‌اش را بدهند که «اهل بازار او را دفن کنند». مجلس اعلام کرد: نمایندگان بازار و انجمن اصناف اینجا حاضرند و چنین تقاضایی ندارند، معلوم شد اینها که آمده‌اند «از جاهای دیگر و انجمن‌های دیگر بوده‌اند و اهل بازار نبودند». نظمیه هم جسد مرد صراف را شبانه «مثل مردهٔ مقصرین» به خاك سپرد. یکباره همان انجمن‌ها خبر گشتند و خواستند به نظمیه هجوم ببرند. اجلال السلطنه رئیس کل نظمیهٔ مملکت یاری یکی از دلالان سیاست را طلبید. به میانجیگری او قرار براین گرفت که آن جماعت دست از هو و جنجال بردارند، و نظمیه هم قبر را نشان بدهد.[1] یك معمای سیاسی حل شد. انجمن آذربایجان گور مرد تبریزی را گل‌ریزان کرد، ویرا «شهید راه وطن» خواند، ملك المتکلمین و آقاجمال اصفهانی هم آنجا دادسخن دادند. پس از کودتا، گور آن مرد را شکافتند و استخوانش را به آتش کشیدند. شیوهٔ دیگری بود از رفتار آدمی در خشم و کینه کشیدن و دیوانگی.

روزنامه‌های سخنگوی افراطیون نیز طبعاً موضع آن گروه را منعکس داشتند. در «اعلان» خاصی که صوراسرافیل منتشر کرد گفته شد: با اعدام «میرزا علی اصغرخان خائن سلطان... رفع شر آن خائن ملك و ملت را نمودند».[2] روح القدس نوشت: اعدام امین السلطان که چند سال مشغول نقشهٔ «به باد دادن ایران» بود و همهٔ «اغتشاشات بلاد و

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۴۳. خود نویسنده واسطه بود.

۲. روزنامهٔ صوراسرافیل، دهم شعبان ۱۳۲۵، ص ۸ (به نقل مجلهٔ یادگار، سال سوم، شمارهٔ واحد ششم و هفتم). آن اعلان فقط در برخی از نسخه‌های آن روزنامه منتشر گردید، و ضمن چاپ از نسخه‌های دیگر حذف شد. دلیل آن به درستی روشن نیست. در نسخه‌ای که در تصرف آن مجله بوده، متن اعلان به چاپ رسیده.

این قتل و غارت‌ها به‌واسطهٔ تحریکات او شده است» ـ لازم افتاد. و در این کار «قضا هم خنده زد هم آفرین گفت». روح‌القدس در سرمقالهٔ دیگر خود به‌روزنامه‌ای تاخت که به‌مناسبت کشتن امین‌السلطان شمارهٔ مخصوص خود را «سیاه‌پوش» کرده، مردم را به مجلس فاتحه‌خوانی خوانده، و نوشته بود که آن مرد به‌دست یکی از «اشرار» تبریزی کشته شد. به‌علاوه، او دلخور بود که عکاس شهر تصویر وزیر مقتول را روی قالیچه با گل و بلبل به آب و رنگ آراسته، وسط خیابان آویخته، درحالی که قاتل یعنی «فدایی ملت را تحقیراً» جلوه داده است.[۱]

برویم سراغ مجلس و اعتراض بازار. موضع‌گیری مجلس و لایحهٔ اعتراض اصناف و تجار دربارهٔ کشتن امین‌السلطان از دو نظر شایان دقت است: از لحاظ وجههٔ نظر سیاسی مجلس، از نظر سنجش افکار عمومی. واکنش مجلس در مراسم فاتحه‌خوانی جلوهٔ خاصی داشت. قرار و مدار این بود که هیأت کلی وکلا در آن مراسم حضور یابد تا عموم مردم بدانند که مجلس ملی «آن مرحوم را مشروطه‌طلب و مجلس‌خواه دانسته، و قتل او را به‌اغراض مفسدین می‌دانند». بدین قرار مجتهدان آمدند با همراهان و «وکلا هم با هیأت جامعه».[۲]

مجلس آنگاه به گفتگو نشست که هراس برحال و هوای سیاسی استیلا داشت، و از حادثهٔ سوءقصد هنوز بیست و چهار نگذشته بود. در جلسهٔ رسمی (۲۲ رجب) نمایندگان بازار آمدند با لایحهٔ اعتراض بدین مضمون: «هیأت اصناف و تجار و کسبه» اعلام می‌کند که «قتل این شخص که صدراعظم مملکت و مشروطه‌خواه و خدمتگذار دولت و ملت بوده است، به‌ظلم و طغیان واقع شده». و ما از مجلس و دولت می‌خواهیم که محرکان این جنایت را «مجازات قانونی بدهند، والاّ ما اصناف، وکلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت».

گفت و شنود این جلسهٔ مجلس مجمل و بریده انتشار یافته که نشانهٔ ملاحظه‌کاری

---

۱. روزنامهٔ روح‌القدس، شماره‌های ۲۲ رجب و اول شعبان ۱۳۲۵.
۲. خاطرات میرزافضلعلی آقا، خطی.

ناموجه روزنامهٔ مجلس است. مقایسهٔ متن سخنان محقق‌الدوله در صورت مذاکرات با آنچه در روزنامهٔ دیگر مستقل منتشر گردیده، روشنگر این نکته است. محقق‌الدوله مدیر مدرسهٔ سیاسی گزنده‌ترین حمله را بر توطئه‌گران و عاملان سوءقصد کرد: «هروقت دولت خواست با ملت همراهی کند، چهار دزد خائن باید باعث اینگونه افسادات و اتفاقات بشوند. هرگاه رشتهٔ امور دست آنهاست، پس برای چه اینجا جمع شده‌ایم»؟[1] آن عبارت در روزنامهٔ مجلس بدین صورت آمده: «این خائنین نمی‌گذارند، در این صورت تکلیف ما امنای ملت چیست»؟ امام جمعهٔ خویی مثل همیشه آن نوع سبکسری‌ها را نتیجهٔ ناتوانی دستگاه اجرایی و نبودن حکومت قانون در مملکت شمرد. او گفت: «باید خوب دانست این امر شخصی نبوده بلکه امر نوعی است. اگر تمام این دوره وکلا و وزرا از میانه بروند، هیأتی دیگر پیش آمده تقویم این بنیان را خواهند نمود... این اتفاقات به‌واسطهٔ این رخ می‌دهد که از پارسال تاکنون بالمره مجازات از این مملکت برداشته شده». سیدالحکما افزود: وقتی که در مملکت «مجازات قانونی» نبود این وقایع سوءرخ می‌دهد. حاج محمدتقی بنکدار و میرزا محمود کتابفروش هر دو تأکید کردند که جد و جهد وکلا این است که محرکان این عمل ناگوار شناخته شوند و به مجازات برسند.

پیشنهاد عملی از جانب محقق‌الدوله عرضه شد دایر بر اینکه: از طرف مجلس کمیسیون شش نفری برای رسیدگی و نظارت در تحقیقات قضایی گمارده شود تا معلوم گردد «محرك این کار کی بوده، به مجازات قانونی برسد». میرزا طاهر تنکابنی هم «نظارت» مجلس را لازم شمرد. صدیق حضرت در تأیید آن پیشنهاد برهان آورد: «چون این مطلب مهم و پولیتیکی است و امروزه ما عدلیهٔ صحیح و منظم نداریم، باید از طرف مجلس کاملاً به این امر رسیدگی و تحقیق شود». با این فکر دو نماینده به مخالفت برخاستند: امین‌الضرب گفت: «تحقیقات این کار راجع به عدلیه و از امورات عادیه است که اتفاق می‌افتد، چه ربطی به مجلس دارد». مستشارالدوله افزود: تعیین کمیسیونی از طرف مجلس «اول سکته‌ای است که ما به عدلیه وارد می‌آوریم» و تعیین این کمیسیون

---

۱. اخبار مجلس، جلسهٔ ۲۲ رجب، به نقل روزنامهٔ صبح صادق، ۲۴ رجب ۱۳۲۵.

صحیح نیست. او حتی پیشنهاد «اخطار» مجلس را به‌حکومت شهر و نظمیه که نتیجهٔ بازجست خود را به‌مجلس گزارش دهند، ضروری ندانست. گویا او از آداب پارلمانی و اختیار مجلس آگاهی درستی نداشت. تعیین کمیسیون پارلمانی بهیچ‌وجه با مسئولیت محکمهٔ قضایی منافات نداشت. مجلس مختار بود که کمیسیون رسیدگی بگمارد. این کمیسیون می‌توانست عاملان اجرایی، حاکم شهر و رئیس نظمیه و حتی وزیر دولت را احضار کند، دربارهٔ کشف توطئه توضیح بخواهد. همینطور به‌طریق اولی مجلس می‌توانست به‌دستگاه اجرایی اخطار نماید، و آنرا در خصوص نتیجهٔ تحقیقات و اقدامی که به‌عمل آورده استیضاح نماید. واقعش اینکه مستشارالدوله با آن برهان مغالطه آمیز، عقیدهٔ باطنی رفقای تبریزی‌اش همان «افراطیون» مجلس را (که در یادداشت‌های خود از آنها صحبت داشته و شمه‌ای از آنرا شنیدیم) منعکس نمود. لوث کردن اصل قضیهٔ ترور و هرگونه بازجویی و محاکمهٔ صحیح قانونی، جزو توطئه‌چینی موذیانهٔ گروه افراطیون بود. احسن‌الدوله که همواره مجلس را به‌عمل قاطع در برابر عاملان خشونت و ماجراجویان می‌خواند ـ ضمن تأیید تشکیل کمیسیون رسیدگی مجلس خاطرنشان کرد: «آخر خود حکومت و نظمیه هم در این خصوص تکلیفی دارند. از دیروز تاحال چه اقدامی کرده‌اند، اطلاع بدهند. همگی کارها را به‌مسامحه می‌گذرانند». احسن‌الدوله در جلسهٔ بعد تأکید نمود: چون کمیسیون خاص مجلس «موقوف شد و رأی ندادند»، لازم است به‌حکومت اخطار گردد که تعقیب جدی نمایند و نتیجه‌اش را روزانه به آگاهی مجلس برسانند. رأی مجلس برهمان قرار گرفت.[1]

اما دربارهٔ جواب مجلس به‌اعتراض بازار، سیدمحمدتقی تذکر داد: اگر به لایحهٔ جمعی اصناف و تجار جواب صحیحی راجع به مجازات مجرمین داده نشود «نمی‌گذارند ما ازاینجا بیرون برویم». پاسخ مجلس بدین مضمون تصویب گردید: «عدلیه و حکومت و نظمیه اقدامات خودشان را خواهند نمود، و مجلس هم نظارت تامه دارد، و هرروز هم راپرت آنرا از ایشان می‌خواهد تا به‌طور صحیح رسیدگی شده و مجازات شوند». اما هیچ

---

۱. مذاکرات، ۲۲ و ۲۴ رجب ۱۳۲۵.

نشانه‌ای نیست که بر این تصمیم مجلس اثر عملی مشهودی مترتب بوده باشد.

وجههٔ نظر مجلس و بازار از جهت دیگر یعنی سنجش افکار عمومی نیز درخور توجه است. در فرض کلی، شناخت افکار عمومی که طیف وسیع جامعه را دربر می‌گیرد، در هر قضیه‌ای همیشه ساده و آسان نیست. به‌علاوه، نباید انتظار داشت که افکار عام در هر مسأله‌ای پایهٔ عقلانی داشته باشد. خاصه اگر شور و جذبه و هیجان در کار باشد، واکنش عقاید عمومی هم به‌درجات کلاً یا بعضاً عاطفی خواهد بود. به‌هرصورت، مجلس که قطب اصلی سیاست ملی بود، از نظر سرشت طبقاتی‌اش عمده طبقات جامعه را دربر می‌گرفت، و از نظر عقاید و آرا مهمترین جناح‌های فکری در حوزهٔ شمول نسبةً گسترده‌اش جای گرفته بود ـ بذات مهمترین منبع سنجش افکار عمومی بود. بعداز مجلس، دستگاه معتبر بازار منبع اصلی شناخت عقاید عمومی به‌شمار می‌رود. دانستیم مجلس هشیارانه به‌موضع گیری بر آمد که: عموم مردم آگاه باشند که وزیر مقتول «مشروطه‌خواه و مجلس‌طلب» بود و کشتن او به‌اغراض و توطئهٔ «مفسدین» انجام گرفت. مجلسیان از رده‌های مختلف آنرا محکوم کردند. گزنده‌ترین حمله را از نمایندهٔ نخبگان درس خوانده، مدیر مدرسهٔ سیاسی شنیدیم که توطئه‌گران را راهزنان خائن خواند. نمایندگان علما و تجار و اصناف محاکمه و مجازات آن عناصر شرانگیز را خواستند. بازار در اعلام موضع خویش استقلال رأی و شهامتمندی خاصی نشان داد. نمایندگان اصناف و کسبه که به‌مجلس آمدند در واقع نمی‌گذاردند وکلا از بهارستان بیرون بروند، مگر تکلیف مجازات یاغیان را روشن کنند. به‌یاد بیاوریم که انجمن اصناف و انجمن هواداران مجلس دو انجمنی بودند که از آغاز با مجلس همکاری داشتند، از روش جبههٔ افراطیون نکوهش می‌کردند ـ «این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه‌جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند» ـ و از قصور مجلس در تصمیم گیری در برابر عوامل خشونت ناخرسند بودند. با این سابقهٔ کار بود که اکنون نمایندگان بازار مجلس را زیر فشار قرار داده به‌جدّ خواستند که در مجازات عاملان توطئه (که هویت آنها شناخته شده بود) به‌تصمیم قاطع بر آید «والاّ مااصناف، وکلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت». مجلسی که رهبر نداشت و رئیس آن براثر تهدید به‌قتل هراسان استعفا داده بود، تصمیم نیم‌بندی گرفت و آنرا هم پی

نگرفت. تکلیف یا بی‌تکلیفی حکومت و دستگاه قضایی هم از اول روشن بود. سخن نغز احسن‌الدوله در ایراد به مجلس بار دیگر راست در آمد: «عیب، کار اینجاست که ما در هر کاری می گوییم باید چنین کرد، اما هیچوقت اقدام به کار نیست». واقعیت اینکه تقریباً همهٔ عاملان تصمیم گیرنده و موثر در آن قتل سیاسی، سرنوشت شوم و نامبارکی یافتند. اینهم زهرخند تاریخ.

آخرین نکته: فاصلهٔ زمانی بین گفت و شنود پارلمانی دربارهٔ طرح تصفیهٔ مجلس و انجمن‌ها و ترور امین‌السلطان، بیش از ده روز نبود. پیشتر خواندیم که انحلال چند انجمن که کانون توطئه بودند و اخراج دو نمایندهٔ افراطیون که از عناصر آشوب‌طلب شناخته شده ـ قضیهٔ بسیار جدی و مدّنظر مجلس بود. همچنین به گواهی یکی از ناظران سیاسی که با گروه افراطیون نوعی همکاری داشت، دانستیم که در مجلس «کلمهٔ این جمع پست شده» و حتی برای آنها «فرصت‌واحترامی» باقی‌نگذارند.[1] اکنون پس از یکی دو هفته از همان گزارشگر می‌شنویم: افراطیون مجلس که پیش از این «ناتوان مانده بودند» پس از کشتن امین‌السلطان غروری آنها را گرفته بود.[2] گویی امر برخودشان مشتبه گشته بود؛ باد در آستین انداختن حضرات همان حکایت کار کردن خر و خوردن یابوست. آنها نه هنری از خود داشتند، نه قائم بذات بودند، نه در میان اهل مجلس و بازار از اعتبار سیاسی برخوردار بودند، و نه حتی در حوزهٔ انتخابی‌شان منزلتی داشتند چنانکه «خواص و عوام» تبریز از آنان بددل شده آنها را «آشوب‌طلب» می‌شناختند.[3] تنها پشت گرمی‌شان به ششلول‌بندان حیدرخانی و مجاهد و فدایی تبریزی و اردبیلی بود. در این مورد هم به تجربهٔ عینی می‌دانیم که هروقت با تصمیم قاطع و قهر متقابل روبرو گشتند ـ چون موش به سفارتخانهٔ بیگانه خزیدند یا از مهلکه گریختند. آن غرور مصنوعی نتیجهٔ بی‌تصمیمی و درماندگی مجلس و حکومت بود که در به کار بستن قدرت قانونی در دفع آن گروه فتنه و آشوب فروماندند، درحالی که مجلس رفتارشان را به شدیدترین لحنی محکوم کرده بود.

---

۱. برای تفصیل رجوع شود به بخش پنجم.
۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۴.
۳. رجوع شود به بخش پنجم.

در قضاوت نهایی سخن مستوفی‌الممالك که صاحب عقل سلیم و متعادل بود درست است: «اگر اتابك را پانزده سال قبل می‌زدند محملی داشت، در این موقع حق نبود».[۱] میرزافضلعلی آقا در خاطراتش نوشت: حال که اتابك از میان رفت «در مماتش اگر نگویم آنچه را که صحیح عقیدهٔ خودم است، انصاف نکرده‌ام. او بعد از مراجعت از سفر فرنگستان... تمام همتش این بود که خدمتی به ملت و ایران نماید که تلافی کارهای وزارت ایام استبدادش بشود». اما در وقت لزوم وجودش چنین پیش آمد.[۲] اسپرینگ رایس در گزارش رسمی خود گفت: گرچه اتابك در کار اصلاحات به‌چندان خدماتی دست نیافت، اما با کاردانی و آگاهی که در امور مملکت داشت اگر زنده می‌ماند کاملاً ممکن بود به‌ایجاد دستگاه حکومت توانایی کامیاب گردد، و شاه را «به‌همکاری با دولت و مجلس وا دارد». با از میان رفتن او، در پهنهٔ سیاست کسی نیست که شخصیت برجستهٔ او را داشته باشد، و آینده‌ای آشفته و نامعلوم در پیش است.[۳] البته شرط اول اصلاحات نقشهٔ اصلاحات بود. آخرین بار که امین‌السلطان به‌مجلس آمد، از اصلاحات سخن گفت و قرار بود پروگرام آنرا به‌مجلس بدهد. دربارهٔ آنچه تحقق نیافت نمی‌شود حکم کرد، گرچه در کار تأسیس بانك ملی که بر آن خیلی تأکید می‌ورزید، قاعدتاً کامیاب می‌گشت خاصه اینکه از پشتیبانی بازار و طبقهٔ تجار برخوردار بود. اما مسألهٔ اصلی که خصلت سیاسی داشت مناسبات شاه با دولت و مجلس و اساس مشروطگی بود. کفایت امین‌السلطان را درایستادگی در برابر سلطنت دیگر رئیس‌الوزراهای دورهٔ اول مجلس به‌اطلاق نداشتند. اکنون هم او شاه را به‌تسلیم در برابر مجلس و قانون مشروطگی واداشت. اما افراطیون افراطی‌تر و کوته‌بین‌تر از این بودند که در آن مسألهٔ بسیار مهم و باریك بیندیشند، و روشی پیش گیرند که مصلحت مجلس ملی و عقل و تدبیر عملی حکم می‌کرد. امین‌السلطان را از میان برداشتند که احمدخان مشیرالسلطنه نوکر شخصی شاه جایش نشیند و به‌تمشیت امور مملکت بپردازد.

---

۱. آن عبارت را مخبرالسلطنه اززبان مستوفی‌الممالك آورده (گذارش ایران، بخش چهارم، ص. ۴).
۲. خاطرات میرزافضلعلی آقا، خطی.
۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

اعتلای مجلس ملی

بخش هشتم

تحول در مجلس و هیأت دولت

ترور رئیس دولت حادثهٔ مهمی در سیاست دوران مشروطه بود. خشونت که به‌عنوان ابزار سیاسی از پیش خودنمائی کرده بود برای افراطیون جاذبه داشت؛ برای دولت و دربار هراس‌انگیز بود؛ و مجلس که بارها آنرا محکوم کرد و دفع محرکان و عاملان آنرا واجب شمرد به مقابله و عمل جدی برنیامد. خشونت رفتار هنوز بیش از اندازه وحشت‌زای بود و تأثیر روانی زیاد داشت، روشی که فعلاً تنها از جانب دارودستهٔ افراطیون به‌کار گرفته می‌شد و خشونت متقابل پدید نیامده بود.

اکنون رهبری سیاسی مجلس تغییر کرد و کابینهٔ تازه‌ای هم روی کار آمد. به‌بررسی هر دو می‌پردازیم. با استعفای صنیع‌الدوله از ریاست مجلس، محمودخان احتشام‌السلطنه به‌جای او برگزیده شد. او یکی از سه رئیس برجسته و کاردانی است که در سیر تاریخ مجلس ملی ما تأثیر مثبت و مهم و یا بسیار مهم گذاردند. دو تن دیگر، یکی همان صنیع‌الدوله اولین رئیس مجلس بود که پایهٔ نظم پارلمانی را ریخت، و دیگری مؤتمن‌الملك آخرین رئیس مجلس پیش از تغییر سلطنت و آغاز دیکتاتوری سیاسی بود. در مطالعهٔ تطبیقی کارنامهٔ ریاست احتشام‌السلطنه بدون تردید درخشان‌تر از دیگران است. از آن سه تن بگذریم، سایر کسانی که آن مقام را در تاریخ پارلمان ما احراز کردند یا مردمان متوسط معمولی بودند یا حقیر و بیمقدار و ابزار حکومت دیکتاتوری.

احتشام‌السلطنه هفت ماهی ریاست مجلس را به‌عهده داشت، از اول شعبان ۱۳۲۵ تا بیست‌وپنجم صفر ۱۳۲۶. در این دوره مجلس به کامیابی‌های خیره کننده‌ای دست یافت، در عین آنکه ناکامیابی‌هایی هم داشت. مجلس کودتای اول را درهم شکست و به‌اعتلای قدرت سیاسی‌اش رسید؛ نظام پارلمانی ترقی شگرف کرد به‌حدی که اعجاب ناظران را

برانگیخت؛ تدوین متمم قانون اساسی (که مبتکر و متفکر اصلی‌اش سعدالدوله بود) به‌رغم همهٔ مخالفت‌های ارتجاعی، انجام گرفت و به امضا رسید، کاری که ساده و آسان نگذشت.[۱]

کارنامهٔ سیاسی آن دورهٔ هفت ماههٔ مجلس اول در قیاس سه ماههٔ آخر عمر مجلس که به‌انحلال آن انجامید، بازنمای تأثیر شخصیت فردی در جریان حوادث و سیاست زمانه است، بدون اینکه دیگر عوامل مؤثر نادیده گرفته شوند. سابقهٔ آزادیخواهی احتشام‌السلطنه پشتوانهٔ دوران خدمت پارلمانی‌اش بود.[۲] به‌یاد بیاوریم که پیش از تشکل حرکت مشروطه‌خواهی و صدور فرمان مشروطیت، در جلسهٔ فوق‌العادهٔ دربار که به‌دستور مظفرالدین شاه مسألهٔ بحران سیاسی مورد گفتگو قرار گرفت، احتشام‌السلطنه موضوع تأسیس «پارلمان ملی»، قانون «کنستی‌توسیون» و نقشهٔ اصلاحات عمومی را مطرح کرد ـ تدابیری که برای «نجات مملکت از خطری که هستی آنرا تهدید می‌کند» ضرورت دارد. و همانجا اعلام کرد که «پادشاه هم باید از رأی مجلس ملی متابعت فرمایند». به‌گواهی کاردار انگلیس: او برسر این مسائل که «هرگز چنین آشکارا ادا نشده بود» با معتقدان سلطنت مطلقه درافتاد، و افکار عمومی را در جهت حکومت ملی برانگیخت.[۳] در تکمیل گفت و شنود آن جلسهٔ دربار، حالا می‌دانیم که احتشام‌السلطنه فکر تشکیل «عدالتخانه» را هم که وعده داده شده بود، باطل شمرد و گفت: معنای «حکومت قانون» با صدور احکام دلخواه و خارج از مجرای قانون و عدالت منافات دارد. چه مناسبت دارد که سلطنت در دستگاه عدالتخانه که در آن «فقط قضات صالح و مستقل باید حکومت کنند مداخله نماید؟ ابداً چنین امتیازی در هیچ مملکتی به‌هیچیك از سلاطین نداده‌اند، و نمی‌دهند». همانجا به‌خطاب به‌داعی استبداد سلطنت که «هرچه بود عقیده‌اش را با

---

۱. رجوع شود به‌بخش اول.

۲. او پیش از این یعنی در دورهٔ رواج مدارس جدید، موئسس مدرسهٔ علمیه و رئیس انجمن معارف به‌عنوان «حوزهٔ ملی تجددپرور» بود.

۳. انگلیس، گرانت داف به‌گری، ۲۳ مه ۱۹۰۶ (۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۴). برای تفصیل رجوع شود به‌ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ج ۱، ص ۱۶۱ ـ ۱۵۸.

صراحت بیان کرد و به آنچه گفت اعتقاد داشت» ـ به‌اعتراض تند گفت: چطور ممکن است «چنانکه خودتان می گوئید»، برای «اصلاح مملکت» شما را مختار کنند که مردم را گوشمال دهید و سیاست کنید و «احدی حق چون و چرا نباید داشته باشد»؟ «تمام شکایات و هیاهو برای این است که اینگونه احکام کیفی و خودخواهانه دیگر صادر نشود. والاّ اگر اینطور که می‌فرمایید اصلاح می‌شد، که حالا هم هست». دستگاه دولتی که پایه‌اش بر آب است اصلاح نخواهد گشت «مگر وقتی که حکومت قانون در این مملکت به‌روی کار بیاید، و شاه و مردم از حقوقی که قانون برای هریك تعیین نماید برخوردار باشند». مدعی دیگر پاسخ داد: «نه، نه، این مشروطیت است و ما زیر بار آن نمی‌رویم». آنجا صدراعظم گفت: «احتشام‌السلطنه، تو خیلی درست و درشت می گویی». جواب او به‌عین‌الدوله صدراعظم این بود: بهتر است آنچه را که «فردا به‌زور مجبور به‌انجام آن خواهید شد، امروز خودتان پیشقدم شوید» و به‌رغبت انجام بدهید.[1]

به‌انصاف باید گفت درمیان اهل دولت، قدرت نفسانی و استقلال رأی احتشام‌السلطنه را سراغ نداریم و هیچکدام از نمایندگان مجلس به‌اطلاق از چنان پشتوانهٔ سیاسی برخوردار نبود. او در مأموریت کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود که به‌نمایندگی مجلس انتخاب گردید. امین‌السلطان ویرا برای نقشهٔ اصلاحات به‌تهران فراخواند و تلگراف فرستاد که: «هرقدر زود حرکت نمایید دیر است». او شبی به‌پایتخت رسید که امین‌السلطان را کشتند. حالا تصمیم گرفت که به‌خدمت مجلس درآید. با استعفای صنیع‌الدوله از ریاست مجلس، احتشام‌السلطنه به آن مقام انتخاب گردید. باید دانست که سعدالدوله نیز کاندیدای ریاست مجلس بود. او بعدها پشیمان شد که چرا ریاست را پذیرفت و سعدالدوله محروم گشت. می‌نویسد: «باید اقرار کنم که اگر من به‌عدم قبول ریاست مجلس بیشتر پافشاری می کردم و با همهٔ اصرار دوستان زیربار نمی‌رفتم، چه‌بسا سعدالدوله... از مسند رفیع ابوالمله‌گی و سرکردگی مشروطه‌خواهان» سقوط

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۵۳۸ ـ ۵۳۵. با زمینه‌ای که از نوشته‌های او داریم، روایت او صحیح و موثق است حتی دقیق‌تر از روایاتی که در دیگر منابع آمده از جمله در تاریخ بیداری ایرانیان.

نمی کرد.[۱]

رهبری احتشام‌السلطنه ظاهراً خیلی زود در ادارهٔ مجلس تأثیر گذارد. «از همین سه‌چهار جلسهٔ مجلس که تحت ریاست ایشان منعقد شده خیالات عالیهٔ او به‌خوبی معلوم می‌شود... مثل سابق نیست که هر کس به‌میل خودش هرچه می‌خواهد مربوط و نامربوط بهم ببافد».[۲] اسپرینگ رایس در آغاز کار او می‌نویسد: «بدون تردید او مرد دلیر و صاحب عزمی است؛ رهبری‌اش در مجلس عامل مهمی در اوضاع فعلی خواهد بود و به کارایی پارلمان خیلی خدمت خواهد کرد».[۳] پس از او، چارلز مارلینگ (کاردار) ضمن مروری بر کارنامهٔ پارلمانی احتشام‌السلطنه نوشت: «پشتیبانی جدی او از اصول مشروطگی، خیلی زود حمایت ملی را به‌خود جلب کرد». ویرا به «کاراکتر استوار»[۴] و درستی می‌ستاید، خصلتی که «در ایران بینهایت نادر است». مارلینگ همانجا در اشاره به شکست کودتای دسامبر (ذیقعدهٔ ۱۳۲۵) و پیروزی مجلس می‌افزاید: «در میان همهٔ شخصیت‌هایی که در حوادث اخیر نقش داشتند، احتشام‌السلطنه حد عالی خصائل دولتمداری[۵] را بروز داد».[۶] در سنجش کلی مارلینگ: درحال حاضر رئیس مجلس «مقتدرترین شخصیت سیاسی» ایران است، و حال آنکه رئیس‌الوزرا ناصرالملك «نمونهٔ جبن و دودلی» است.[۷] ترقی آداب پارلمانی در دورهٔ ریاست احتشام‌السلطنه مبحث دیگری است. والتر اسمارت که در جلسه‌های مجلس حاضر می‌شد، در گزارش خود دربارهٔ برخورد عقاید و تحول پارلمانی می‌نویسد: نحوهٔ مباحثات مجلس حالا خیلی ترقی کرده و «از نظرگاه نظم پارلمانی، مجلس ایران از اکثر پارلمان‌های اروپا برتر است، و از

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۵۹۲ ـ ۵۹۱.
۲. ندای وطن، ۸ شعبان ۱۳۲۵.
۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).
۴. Firmness of Chracter.
۵. Statesmanlike.
۶. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵). رجوع شود به‌بخش دهم.
۷. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (اول شوال ۱۳۲۵).

این نظر با ما در پارلمان‌های جهان درخور قیاس می‌باشد».[۱]

هر کس از توانایی فکری برخوردار باشد که در آن معانی بیندیشد و در سیر تاریخ مجلس ما و فراز و نشیب آن نظری بیفکند ـ جایگاه ستودهٔ احتشام‌السلطنه را تمیز می‌دهد. و اگر هم تمیز نداد این مسألهٔ خود او و نشانهٔ نافهمی اوست. پایهٔ تفکر سیاسی آن مرد را که در مقام دولتمدار و رهبر مجلس، تحسین ناظران را بدان حد برانگیخت باید بهتر بشناسیم. برداشت عمومی او این است:

«مشروطیت یك تحول اجتماعی است». مللی که «مدارج ترقی را سیر می‌نمایند قهراً به آن درجه خواهند رسید، اعم از اینکه مطابق با میل افراد باشد یا مخالف آن». به‌عبارت دیگر «هر ملتی دیر یا زود برضد رژیم‌های استبدادی قیام نموده و نظام مشروطه را جانشین آن می‌نماید». در سایر جاها برای تغییر وضع سیاسی و تأسیس حکومت انتخابی و تحصیل حقوق مردم ـ دست به انقلاب‌های وسیع برده‌اند «تا ملت توانسته بر ارکان حکومت استبدادی مسلط شود». اما در ایران ما ـ اگر بدون انقلاب و خون‌ریزی، پادشاه به‌قبول مشروطیت تن داد ـ «نه‌اینکه اعتقادی به آن داشته و واقعاً افکار آزادیخواهی محرك و مشوقش باشد». آن پادشاه شیفتهٔ آزادی نبود و پسران شاه هم «هریك نِرن عصر خویش بودند». اما ترس و ضعف مفرط که بر مزاج سلطنت مستولی بود، و ناتوانی دستگاه دولت و «فساد بی‌اندازه که در جمیع ارکان حکومت رخنه داشت» و دلایلی از این قبیل ـ عواملی بودند که تبدیل «رژیم استبداد سلطنتی را به‌مشروطه» با مختصر مقاومتی از جانب مردم ـ میسر گردانید. شبهه‌ای نیست که حیات مملکت منوط به «بقای مشروطه» است؛ و حال که «به‌هدف خود رسیده‌ایم» باید حافظ آن باشیم و به‌تحکیم مبانی آن برآییم. در این جهت، مجلس اول که «در حکم مجلس مدیره بود»،[۲] قوانین مهمی وضع کرد و در واقع مشروطیت را فعلیت بخشید. قانون اساسی و خاصه متمم آن که «با ملاحظه و تلفیق قوانین اساسی ممالك مشروطهٔ متمدن، و با حوصله و دقت کامل تدوین گردید»

---

۱. دربارهٔ گزارش مهم والتر اسمارت رجوع شود به جلد اول، ص ۳۸۲ ـ ۳۸۰.

۲. اشاره‌اش به‌دستگاه «دیرکتوار» و مجلس قانونگذاری در انقلاب فرانسه است.

مشروطهٔ پارلمانی را تأسیس کرد؛ و همهٔ حقوق آزادی را که مردم ممالك متمدن به آن رسیده‌اند، تأمین نمود. آن بزرگترین خدمت مجلس اول است، و برعهدهٔ مورخان آینده است که به‌اهمیت آن توجه دهند. دیگر، اصلاح دستگاه مالیه و تمرکز کل عواید و مخارج مملکت براساس بودجهٔ واحد عمومی، از مهمترین کارها بود. در گذشته، سررشتهٔ «فعل و انفعالات [مالی] در دست مستوفیان و مستوفی‌زادگان بود که نسلاً بعد نسل، دفاتر استیفا را در تصرف داشتند و با هیچ قدرتی هم نظارت و دخالت در کارشان میسر نبود». پارلمان ملی طبعاً دشمنان جدی داشت: جمعی از شاهزادگان، رجال کهنه، ملاکین و خوانین، برخی علما و ذاکرین هر کدام «به‌نوبهٔ خود برای امحای نظام جدید و تجدید رژیم استبدادی از هیچ کوششی مضایقه نمی‌کردند». به‌علاوه، آشوب و هرج و مرج آفت آزادی و مشروطیت بود. اما هر کاری چاره داشت، و مسئولیت بزرگ مجلس این بود که «نظام نوزاد مشروطه» را در برابر آن مخاطرات حراست کند. روشی که ریاست مجلس «وجههٔ همت» خویش قرار داد این بود: «ادارهٔ امور مجلس را تا جایی که میسر است در تحت قاعده و ضابطهٔ معقولی» درآورد؛ با تحرك بخشیدن به‌دستگاه قانونگذاری ادارهٔ امور مملکت برپایهٔ حکومت قانون تثبیت گردد؛ ارکان قانونگذاری و اجرایی و دربار را «مکلف به رعایت حقوق هر یك در مقابل دیگری» نماید و از زیاده‌روی هر کدام نسبت به‌حقوق و حدود سایر ارکان ممانعت نماید.[1]

آن برداشت عمومی رئیس مجلس است، در برگیرندهٔ سلسله مسائل پیچیده و مهم و بسیار مهم که آنها را در متن تحولات سیاسی غوررسی می‌کنیم. اینجا فقط چند نکته در ادارهٔ امور مجلس می‌آوریم که در واقع ضمیمه‌ای است بر تحول آداب پارلمانی که پیش از این به‌دست داده‌ایم.[2] جامعه‌ای که در دوران کهن حیات سیاسی‌اش تجربهٔ حکومت انتخابی نداشت، طبعاً با آداب پارلمانی بیگانه بود. اما جامعه همچون آدمیزاده تعلیم‌پذیر

---

۱. آن مضامین را احتشام‌السلطنه در خاطرات سیاسی‌اش آورده، و هر مطلب تفصیلی دارد.
۲. مراجعه شود به جلد اول، ص ۳۸۲ـ۳۶۹.

است، فقط تربیت اجتماعی می‌خواهد. با به کار بستن چند تدبیر درست، ادارهٔ مجلس نظم نوی گرفت:

با تعیین دستور روز نحوهٔ گفت و شنود مجلس منظم‌تر شد، گرچه به عقیدهٔ ما هیچگاه کمال مطلوب نبود. رئیس مجلس به نمایندگان علما نیز حالی کرد که دستورنامهٔ مجلس را رعایت کنند. پذیرفتند، و به گواهی اسمارت مذاکرات آنان «به‌سیرهٔ آداب پارلمانی» درآمد. ابتکار دیگر روش کمیسیون‌های پارلمانی بود. از آنجا که گفتگوی مجلس کمتر به مرحلهٔ قطعی و تصمیم‌گیری می‌رسید، احتشام‌السلطنه کارهای عمده را در کمیسیون‌های هفت‌گانه متمرکز نمود. علاوه بر آنکه هر کمیسیونی نسبت به‌شعبه‌ای از دستگاه اجرایی نظارت داشت، مصوبات آن برای گفتگو و تصویب نهایی به‌جلسهٔ عمومی ارجاع می‌گشت. او در مجلس توضیح داد که: «خود این ترتیب کمیسیون اسباب ازدیاد بصیرت و تجربهٔ وکلا می‌شود و کارها پیشرفت می‌کند». در خاطرات خود گوید: «همهٔ امید من به‌وجود این کمیسیون‌ها بود، و در تشکیل به‌موقع و انجام وظیفهٔ آنها خیلی مراقبت و سختگیری داشتم... والاّ ممکن نبود از چنان مجلسی حتی یك مادهٔ قانون بگذرد».[1] به‌اقتضا و ضرورت سیاسی ممکن بود کمیسیون موقتی دیگری هم برپا گردد، مانند کمیسیون دفاع مجلس که زیر نظر مستقیم ریاست مجلس تشکیل شد. مهمترین «آثار وجودی» مجلس اول حاصل کار مجموع آن کمیسیون‌ها بود. (به‌تأسف باید گفت خلاصهٔ صورت مذاکرات آن کمیسیون‌ها در حادثه بمباران مجلس از میان رفت).

آداب پارلمانی به کنار، برخی بیقاعدگی‌های دیگر هم اصلاح شد. تماشائیان (معمولاً از جانب انجمن‌ها) در مذاکرات مجلس مداخله می‌کردند، نمایندگان را مورد پرخاش و بازخواست قرار می‌دادند، گاه یکی از آن میان صلوات می‌فرستاد و دیگران به‌او تأسی می‌جستند. این صحنه ممکن بود روزانه چند بار تکرار گردد. روز اول ریاست مجلس اخطار کرد که هرگونه مداخله و تظاهری از جانب تماشائیان ممنوع است، و

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۳۵.

هر کس سکوت را بشکند اخراج خواهد شد.[۱] وضع سرطویلهٔ مجلس هم از صف تماشائیان بهتر نبود. باغ بهارستان سرطویلهٔ همگانی بود. هر کس با کالسکه یا درشگه وارد بهارستان می‌شد، تا مدخل عمارت پارلمان می آمد. سروصدای آنها در تالار جلسه طنین می‌انداخت، و شیهه کشیدن اسبان از مقولهٔ دیگر بود. رئیس مجلس دستور داد که: هیچکس مأذون نیست سواره داخل باغ بهارستان گردد. او خود نخستین کسی بود که این قاعده را مرعی داشت. برخی حضرات از این تصمیم دلخور گشتند و اصرار ورزیدند که آنان از این دستور مستثنی گردند. برخی پیشنهاد کردند که به در باغ زنجیر بسته شود. رئیس گفت: زنجیر انداختن لازم نیست، اگر ما نتوانیم به آقایان و به مبعوثان ملت حالی کنیم که اسب و شتر خود را یکصد متر دورتر نگاه دارند «چگونه می‌توانیم شاه و وزرا... را وادار به اطاعت از تصمیمات مجلس و رعایت حریم این ساحت مقدس بنماییم»؟! سرانجام آن مسألهٔ اجتماعی هم به‌نظم در آمد.[۲] ماورای آن نظامات عمومی، کاری که جنبهٔ سیاسی داشت تشکیل «گارد مستقل» مجلس به‌ریاست یك صاحب‌منصب ارشد و سه افسر جزء بود که به‌عنوان نیروی «نظامی و انتظامی» زیر دستور مستقیم ریاست مجلس خدمت می کرد. بدین قرار، قوای دولتی حق مداخله در نظم مجلس و حریم مجلس را نداشت. به‌شرحی که خواهد آمد، گارد مستقل در آرایش دفاعی مجلس (در کودتای ذیقعده) مشارکت نمود.

مجلس که نظم نوی یافت، اعتبار سیاسی و اقتدار عملی‌اش افزایش گرفت ـ تحولی که در کیفیت دستگاه اجرایی و ترکیب کابینه مستقیماً تأثیر گذارد. رئیس‌الوزرایی که مجلس به‌او نظر مساعد نداشت، به‌ابتکار و اعلام عدم اعتماد مجلس برکنار گشت و

---

۱. به‌دستور رئیس مجلس این عبارت را روی ورقهٔ ورودی تماشائیان چاپ زدند: «تماشاچی حق ندارد در مذاکرات دخالت کرده حرفی بزند. بدگویی به‌وکلا و مجلس یا هرگونه تظاهری در حین انعقاد مجلس ممنوع بوده و مرتکب مجازات می‌شود». یکبار که داودخان علی آبادی مدیر انجمن دروازه قزوین به‌یکی از نمایندگان اهانتی کرد، از جلسهٔ مجلس اخراج و توقیف گردید (خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۰۴ و ۶۴۲).

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۰۴ ـ ۶۰۳.

کابینه‌ای روی کار آمد که در معنی منتخب مجلس بود، تجربه‌ای که در دوران مجلس اول تکرار نشد.

پیش از آن برای تشکیل کابینهٔ تازه (بعد از قتل امین‌السلطان) شاه از میرزا نصرالله‌خان دعوت کرد. او فهمیده بود که به کار عصر حکومت ملی نمی‌خورد. و نپذیرفت. شاه سراغ ناصرالملك فرستاد. او از جبن و تردید جبلّی از قبول ریاست دولت تن زد. یك هفته‌ای بدون هیأت دولت گذشت تا شاه مشیرالسلطنه را به رئیس‌الوزرایی گماشت (۲۹ رجب ۱۳۲۵). این بدترین انتصاب بود. او مردی بی‌خرد و نادان و از کهنه درباریان بود، رئیس‌الوزرایی او مطلوب مجلس نبود. اما بر انتصاب او اعتراضی نشد مگر از صدیق حضرت که گفت: این همان «مشیرالسلطنه‌ای بود که در بدو تأسیس مجلس وزیر عدلیه بود و همه وضع کار او را دیده‌اند... خوب است آن هیأتی که دو سه ماه دیگر انتخاب می‌شود حالا انتخاب کنند». از اقلیت اپوزیسیون که به‌همه چیز شباهت داشت جز اپوزیسیون پارلمانی، اعتراضی شنیده نشد. ایراد صدیق حضرت بر شخص رئیس دولت بود. از او که بگذریم، دو سه تن از شایسته‌ترین مردان سیاسی این دوره به کابینه پیوستند. سعدالدوله وزارت امورخارجه را به‌عهده گرفت، و مشیرالملك پیرنیا (مشیرالدولهٔ بعدی) وزیر عدلیه بود.[1]

تغییر مهمی که در این کابینه پیش آمد برکنار شدن سعدالدوله از وزارت امورخارجه بود، قضیه‌ای که هم از نظر عزل و استعفای وزیر مسئول در آئین مشروطگی درخور توجه است، هم از نظر سنجش کارنامهٔ سیاسی آن مرد. در این باره گزارش راست و درستی منتشر نشده، و آنچه نوشته‌اند مطالب مسخ شده و نامستند است که به کار ما نمی‌خورد. مذاکرات مجلس حقیقت ماجرا را باز می‌نماید. سعدالدوله درهر مسئولیت سیاسی (خواه اجرایی خواه پارلمانی) که به‌عهده گرفت به‌درستی و کاردانی عمل کرده بود.[2] روش او

---

۱. سایر وزیران عبارت بودند از: مستوفی‌الممالك وزیر جنگ، مجدالملك وزیر تجارت، نیرالملك هدایت وزیر علوم، مهندس‌الممالك وزیر فواید عامه، قوام‌الدوله وزیر مالیه.

۲. از اصلاحات سعدالدوله در وزارت تجارت ضمن تشکیلات جدید آن وزارتخانه (بخش اول) صحبت داشتیم.

در وزارت امورخارجه برهمان منوال بود، چنانکه مجلس از سیاست پختهٔ او در التیام روابط ایران و عثمانی (که به‌صورت مسألهٔ حاد سیاسی در آمده بود) تقدیر کرد.[۱] سخن او در مجلس نه خودستایی بود و نه تواضع کاذب: «گویا امتحان هم داده‌ام در کاری که به‌من رجوع شود تا آنرا بروجه صحت انجام ندهم، خورد و خواب را برخود حرام می کنم». او نقشهٔ اصلاح دستگاه وزرات امورخارجه را ریخت؛ و ماجرا از همین‌جا برخاست. سعدالدوله به‌وضع نظامات جدیدی بر آمد: یکی در تنظیم بودجهٔ صحیح که به‌تعبیر خودش «سرمشق سایر وزارتخانه‌ها بشود»؛ دیگر اصلاح امر تذکره که بازار فروش آن به‌وسیلهٔ مأموران این وزارتخانه رایج بود؛ و بالاخره تغییر وضع کارگذاری‌ها که برمدار بی‌قاعدگی می گشت.[۲] او برای اصلاح این امور، عده‌ای از کارکنان دولت را که آنانرا می‌شناخت به‌خدمت وزارت امورخارجه در آورد، تصمیمی که خلاف سنت اداری آن دستگاه بود. گروهی از اعضا و در واقع میرزابنویسان کهنه کار به‌اعتراض آمده گفتند: «این اجزایی که او آورده در وزارت امورخارجه هیچیك داخل کار نبوده‌اند». سعدالدوله وقعی ننهاد. گروه دیگر تدابیر تازهٔ وزیر را تأیید نمودند. دستهٔ ناراضیان اعتصاب کردند و عرضحال به‌مجلس نوشتند. وزیر امورخارجه پیشنهاد رسیدگی کرد. اما شاه از بیم اینکه مبادا اعتصاب بالا بگیرد، عجولانه پیش از گفتگوی مجلس دستخطی به‌صورت قبول «استعفا» سعدالدوله، و در معنی عزل او از وزارت، صادر کرد (۲۴ شعبان). وبازعلاء‌ـ السلطنه به‌وزارت امورخارجه گمارده شد. مجلس هم برنحوهٔ عزل سعدالدوله ایراد گرفت و هم رفتار اعتصاب کنندگان را که به «دسته‌بندی» دست از کار کشیده بودند نکوهش کرد. وکیل‌التجار معترضانه گفت: «اختلاف بین اعضای وزارت خارجه چیزی است که اهمیت نباید گذاشت. و در باب عزل وزیر هم نمی‌شود به‌میل اجزاء قبول کرد» مگر اینکه وزیر خود رسماً استعفا داده باشد. امام جمعهٔ خویی افزود: «اجزای وزارتخانه نباید اینطور

---

۱. نگاه کنید به‌بخش چهارم، قسمت دوم در روابط ایران و عثمانی.

۲. تاپیش از تشکیلات جدید وزارت امورخارجه، امر تذکره و وضع کارگذاری‌ها مایهٔ رسوایی بود، همه‌گونه بی‌حسابی و شلتاق رواج داشت. شمه‌ای از اوضاع این وزارتخانه در خاطرات احتشام‌السلطنه آمده است.

رفتار کنند، اگر نمی‌خواهند کار کنند استعفا بدهند». به‌نظر میرزا محمود اصفهانی: «اینها تمام دسته‌بندی است. باید در کمیسیون تحقیق شود که جهت عزل چه بوده؟ به‌این دسته‌بندی‌ها باید گوش نداد». از اقلیت تقی‌زاده گفت: «مجلس هیچوقت دسته‌بندی نمی‌شناسد» و از آن گذشته «این تغییر بد نبود». اما مجلس در رأی جمعی‌اش عقیدهٔ او را طرد کرد و تأیید نمود که دسته‌بندی در کار است. در صورت مذاکرات آمده: در جواب این سؤال که آیا باید عرضحال اعتصاب کنندگان مورد رسیدگی قرار گیرد یا نه ـ «اکثر گفتند خیر، دسته‌بندی و غرض است».[1] حرف نمایندهٔ اقلیت در مرجح شمردن وزارت علاء السلطنهٔ ابله بر سعدالدولهٔ دانا و کاردان، از عناد شخصی و احساس حقارت باطنی‌اش آب می‌خورد. می‌دانیم پیش از این که سعدالدوله ریاست کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی را به‌عهده داشت، تقی‌زاده را داخل آدم حساب نمی‌کرد. بدگویی او از «متنفذین و متشخصین» مجلس که «تحصیل علم کرده افادهٔ عالمی و حقوقدانی» می‌فروشند[2] ـ اشارهٔ مستقیم به سعدالدوله بود که نسبت به‌او رفتاری تحقیرآمیز داشت و همان مایهٔ عناد شخصی گشت. البته رفتار ظاهری سعدالدوله ناپسندیده بود؛ اما ملاحظات خصوصی را بر مصالح عمومی مرجح شمردن نشانهٔ پستی در کردار سیاسی است.

باری، مجلس در آن رأی جمعی نه فقط عرضحال اعتصاب کنندگان را رد کرد، بلکه مهمتر از آن اعتماد خود را نسبت به‌وزارت سعدالدوله تأیید نمود که در معنی بی‌اعتنایی به‌حکم شاه در عزل آن وزیر بود. گفتنی است که گروه دیگر اعضای وزارت امورخارجه نیز نحوهٔ عزل سعدالدوله را خلاف نظامات مشروطه شمرده به‌مجلس نوشتند: «عزل وزرا مطابق قانون مشروطیت باید از روی تحقیق باشد. خوب است کمیسیونی تشکیل شود که معلوم شود تقصیر وزیر امورخارجه چه بوده که عزل شد». این قضیه در مطبوعات نیز مطرح گردید. ندای وطن نوشت: انفصال وزیر بدون دلیل و رسیدگی «خلاف قانون

---

۱. مذاکرات، ۲۶ شعبان ۱۳۲۵.

۲. مذاکرات، ۶ ذیقعده ۱۳۲۴.

مشروطه» است. «تا سلب اطمینان مجلس از وزیری نشود، و در مجلس مطرح مباحثه نگردد و اغلبیت آرا بر عزل او استقرار نیابد، کسی حق ندارد او را معزول نماید». چنانکه حبل‌المتین می‌نویسد «وکلا به‌سعدالدوله اظهار اعتماد کرده‌اند... اگر اعتماد دارند عزل یعنی چه»؟ این «گِرِو»[1] راه‌انداختن و «تعطیل و بلوا» از جانب جمعی اعضای وزارت خارجه، ناموجه است. اگر شکایت صحیحی دارند باید به آن رسید. همینطور، این روش انفصال «اسباب هرج و مرج» در دستگاه وزارتخانه‌ها می‌گردد. وانگهی، سعدالدوله «بر این ملت خیلی حق دارد» و در این «تنگنای ظلمت» باید شرافت و حیثیت او محفوظ بماند.[2] شاه طبعاً نخواست تصمیمی در بطلان دو دستخط خویش بگیرد.

اینك مجلس مترصد بود که کابینهٔ مشیرالسلطنه را برکنار کند. احتشام‌السلطنه اعلام کرد: دولت فعلی را «روز اول مجلس حاضر نبود برای پذیرفتن، تأدباً پذیرفته شد». به‌شاه هم خاطرنشان کرد دولتی که طرف اعتماد نباشد به‌هرحال مجبور به‌استعفا خواهد گشت. در نامهٔ خصوصی مستشارالدوله آمده: رئیس مجلس در صحبت طولانی با شاه پیشنهاد نمود هیأت وزیرانی مرکب از عناصر تحصیل کرده که از عهدهٔ اصلاحات برآیند (به‌تعبیر نویسنده «ژن پرسان» قرینهٔ گروه «ترکان جوان») تشکیل گردد، و فهرستی نیز ارائه داد.[3] سرانجام شاه پذیرفت. اما ناصرالملك که برای ریاست دولت «ژن پرسان» ما در نظر گرفته شده بود، هراسناك از مسئولیت می‌گریخت. احتشام‌السلطنه یك شبانه‌روز به‌گوش آن بیچاره خواند، ویرا از حمایت مجلس مطمئن کرد تا او به‌ریاست وزرایی تن داد.[4] چنان وزیری به‌چه کار می‌خورد؟ و آن همه اصرار چرا؟ شایسته این بود که صنیع‌الدوله (که حالا پست وزارت را پذیرفت) به‌جای او در نظر گرفته می‌شد. لاجرم، موضوع «عدم اطمینان» مجلس به کابینهٔ مشیرالسلطنه به‌رأی گذارده شد، و به‌تأیید

---

۱. Greve.

۲. آن مضامین سه سرمقالهٔ روزنامهٔ ندای وطن است، شماره‌های ۲۳ شعبان و ۲۸ شعبان و ۵ رمضان ۱۳۲۵.

۳. نامهٔ مستشارالدوله به ثقة‌الاسلام، زندگی‌نامهٔ ثقة‌الاسلام، ص ۲۱۳.

۴. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۲.

اکثریت مطلق سقوط کرد. بیدرنگ نخستین کابینهٔ منتخب مجلس به‌ریاست ناصرالملك روی کار آمد (۱۸ رمضان ۱۳۲۵) تجربهٔ منحصری که در دورهٔ اول تکرار نگردید. نفوذ ریاست مجلس در روی کار آوردن دولت تازه عامل تعیین کننده بود. از ردهٔ تربیت‌یافتگان جدید شش تن در این کابینه شرکت داشتند که سه‌تای ایشان به‌سابقهٔ آزادیخواهی شناخته شده.[1] از رجال قدیمی رضاقلی‌خان آصف‌الدوله وزیر داخله بود که در کاردانی و ارادهٔ نفس او تردید نیست. به‌روایت یکی از نمایندگان او در همراهی سلطنت با مشروطگی خطاب به‌محمدعلی شاه گفته بود:

«همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایند؛ پادشاه مملکت مشروطه دستخط نمی‌فرمایند بلکه امضا می‌فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی و مملکتی را وزرای مسئول خودشان فیصل داده وحاضرکرده، شاه امضا می‌فرمایند ـ نه اینکه هرکسی برای خود کاری انجام دهد، واعلیحضرت نیز به‌هرچیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند».[2]

اینکه آن کابینه از پشتیبانی مجلس و افکار عمومی برخوردار بود، به‌اعتبار هیأت مجموع وزیرانش بود ورنه آن رئیس دولت خودش منزلتی نداشت. مارلینگ نوشت: «مجلس منحصراً مسئول برسرکار آمدن کابینهٔ تازه است، و آن از شایسته‌ترین وزیرانی که از آغاز تأسیس دولت مشروطه مصدر امور مهمی بوده‌اند تشکیل یافته». گرچه همه چشم امید بدان دارند، اما ناصرالملك رئیس‌الوزرا «فاقد خصائصی است که لازمهٔ مقابله با اوضاع پیچیدهٔ مملکت می‌باشد... او نمی‌خواهد کمترین مسئولیتی را به گردن گیرد مگر از حمایت مجلس دربارهٔ هرکار دولت اطمینان داشته باشد».[3] معلوم است حیات اجتماعی و سیاسی خاصه در آن مرحلهٔ بحرانی و انتقالی ـ قدرت تصمیم گیری بر پایهٔ

---

۱. فهرست وزیران: صنیع‌الدوله وزیر فواید عامه و علوم، مشیرالدوله پیرنیا وزیر امورخارجه، مؤتمن‌الملك پیرنیا وزیر تجارت، مستوفی‌الممالك وزیر جنگ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه و آصف‌الدوله وزیرداخله. وزارت مالیه را خود ناصرالملك به عهده گرفت.

۲. نامهٔ میرزا آقا فرشی به ثقةالاسلام، زندگی نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۱۸.

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (اول شوال ۱۳۲۵).

اصول و اعتقاد روشن می‌خواست، خصلتی که ناصرالملك از آن عاری بود. این کاستی را رئیس مجلس که تواناترین دولتمدار این زمان شناخته شده، از جهتی جبران می‌کرد. اینکه گفتند احتشام‌السلطنه علاوه بر ریاست مجلس «در باطن کار صدارت» را هم می‌کند[1] ـ بیان مبالغه آمیز همان معناست.

در دستور کار مجلس چند موضوع اصلی بود: متمم قانون اساسی؛ طرح قانون بانك ملی؛ بودجهٔ عمومی و عمل مالیه. به‌علاوه قانون عدلیه و اصول محاکمات پس از این بر آنها افزوده شد. هر کدام از آنها در حیات حکومت ملی حایز اهمیت اولی بود. از متمم قانون اساسی به‌تفصیل سخن گفته‌ایم. شرح بگومگوی رئیس مجلس و محمدعلی شاه را بر سر امضای آن نیز پیشتر خواندیم.[2] احتشام‌السلطنه امید فراوان بسته بود که مجلس بتواند سایر کارهای معوق را از میان بردارد. او اعلام کرد: «همان‌طور که قانون اساسی را شب و روز نشستیم و تمام کردیم» قانون بانك ملی و عمل مالیه را به‌انجام خواهیم رساند. در خصوص قانون عدلیه متذکر شد: اینکه گفته شد یکسال و نیم طول خواهد کشید این‌طور نیست، «کمتر از یکماه بلکه بیست روزه از مجلس خواهد گذشت».

در کار تنظیم بودجهٔ عمومی و تعدیل جمع و خرج نیز مجلس به‌شایستگی عمل کرد. و قانون اصلاح نظام مالیاتی را صنیع‌الدوله در طرح بسیار مهم رفورم عمومی گنجاند و به‌مجلس داد. اما تصویب آن مجمل ماند.[3] در امر برپا داشتن بانك ملی یکی از مسائل عمده تأمین سرمایه بود. رئیس مجلس که دراین‌باره سخت می‌کوشید، خواست روشی را که در قضیهٔ «اعانهٔ ملی» پیش گرفت و کامیاب گردید، به‌کار بندد. بدین معنی که ثروتمندان و ملاکان را ترغیب به مشارکت در سرمایه‌گذاری بانك نمود. اما این تدبیر چندان مؤثر نیفتاد و ملاکان روی خوش نشان ندادند. نمونه‌اش گفت و شنود احتشام‌السلطنه و حسینقلی‌خان ضیاءالملك قراگوزلو از عمده ملاکان همدانی است که

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. رجوع شود به‌بخش اول.

۳. رجوع شود به‌ضمائم، طرح رفورم صنیع‌الدوله.

شرحش را یکی از شاهدان، محمد مصدق، ثبت کرده. او می‌نویسد: احتشام‌السلطنه که جمع آوری وجوهی را برای سرمایهٔ بانك «با کمال شدت و سختی مطالبه می‌نمود» خطاب به ضیاءالملك گفت: «شما یکعمر از این مملکت استفاده کرده‌اید، و اکنون موقع آن رسیده که برای تأسیس بانك ملی کمك کنید و گره از کار مملکت بگشایید». جواب ضیاءالملك این بود: «با اینکه یکعمر به نان رعیتی قناعت کرده و از مال مملکت استفادهٔ نامشروعی نکرده‌ام، اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است با خرج خود هر کجا بفرمائید حاضر کنم». اینگونه مشاجره‌های لفظی میان احتشام‌السلطنه و دیگران هم درگرفت و بدون نتیجه ماند.[1] اگر آن روایت به‌دقت نقل شده باشد حکایت از این دارد که ملاك همدانی خود را به‌موش‌مردگی زده بود، مفهوم سرمایه‌گذاری را در اقتصاد جدید نمی‌فهمید؛ خیال می‌کرد مشارکت در سرمایهٔ بانك با احسان و صدقه یکی است. وانگهی، نه احتشام‌السلطنه فرمانده سپاهی بود و نه مجلس با کسی سرجنگ داشت که او فوج همدان را بسیج کند. آن وجههٔ نظر کلی طبقهٔ ملاکان بود. ناصرالملك وزیر مالیه هم که در تأسیس بانك ملی ایرادهای ناموجه می‌گرفت، ازهمان‌رده‌واز طایفهٔ قراگوزلو بود. البته، اینکه کار بانك ملی سرنگرفت علل سیاسی مهمتری داشت که به‌جای خود بررسی کرده‌ایم.[2]

تداخل بحران‌های پی‌درپی خاصه در چند ماههٔ آخر، همواره مجلس را از دستور کار خود باز می‌داشت و نقشه‌های اصلاحی را ناتمام گذاشت.

---

۱. خاطرات مصدق، ص ۹۷.

۲. رجوع شود به‌بخش سوم، قسمت دوم در بحران مالی.

بخش نهم

پیش درآمد برخورد سلطنت و مجلس

پس از امضای متمم قانون اساسی محمدعلی شاه به‌مجلس آمد (دوم شوال). او سوگند وفاداری خورد، حمایت خویش را «در پیشرفت اساس مشروطیت» بار دیگر اعلام کرد، و کوشش نمایندگان را در اصلاح امور مملکت ستود. حضور شاه در مجلس تأثیر نیکو بخشید، ظاهراً حال و هوای تفاهم میان مجلس و دربار پدید آمد. یکچند نگذشت که ندای اعتراض از سوی شاه برخاست. طرفه اینکه این بار او مدعی بود، و اتکای شاه به آیین مشروطه و قانون اساسی بود. شاه دو ایراد داشت: اول آنکه مجلس از حدود اختیارات قانونی‌اش تجاوز می‌کند. اعتراض دوم که جدی‌تر و سخت‌تر بود اینکه برخی انجمن‌ها قاعده و قانون نمی‌شناسند و مایهٔ اختلال امور دولت و هرج و مرج مملکت گشته‌اند.

آن ایرادها در دستخط شاه (۲۰ شوال) که در مجلس خوانده شد آمده. مضامین آن با همهٔ دستخط هایی که تا به‌حال خواندیم و پس از این خواهیم خواند، تفاوت دارد. بدین معنی که مأخذ استناد او تنها به‌قانون مشروطگی است. در این باره نوشت: در دولت‌های مشروطه دو قوه در کاراند: «یکی قوهٔ قانونیه و یکی قوهٔ اجرائیه». آن دولت‌ها انتظام امور را در این دیدند که «این دو قوه همیشه از هم جدا باشد». آنکه قوهٔ قانونگذاری است در «مجلس پارلمنت» می‌باشد، و آنکه قوهٔ اجرایی است با هیأت دولت. و حدود و حقوق هر کدام نیز مقرر گشته. اما ملاحظه می‌کنیم که اینجا «هیچیك از این دو حقوق در میان نیست». برای اینکه ادارهٔ امور نظمی بگیرد «این حقوق باید منفصل شود... و این دو قوهٔ قانونیه و اجرائیه باید منفك شود» و هر مقام یعنی مجلس و هیأت دولت به‌وظیفهٔ خویش عمل کند.

راجع به انجمن‌ها گفت:

«اشرار تماماً هریك به‌اسم انجمن برای خودشان محلی معین کرده، و مخل آسایش اهالی و نظم شهر شده، و سایر انجمن‌های صحیح را بدنام کرده، امروز مداخله به‌تمام امورات سیاسی و دولتی و مجلس و پارلمنت می‌نمایند. از شما سؤال می‌کنم: در کدام دولت مشروطه، سهل است در کدام دولت جمهوری این قسم مداخلات می‌نمایند؟... علت اینکه در این شهر به‌واسطهٔ این چند انجمنی که مخل هستند، هر روز یك اغتشاشکاری و یك بی‌نظمی واقع می‌شود و کسی جلوگیری نمی‌کند چیست؟... تا قانون این انجمن‌ها نوشته نشده و از روی دقت ملاحظه نشود، نباید اجتماعی نمایند که سلب آسایش از ملت و اسباب بی‌نظمی مملکت بشود». شاه معترضانه پرسید: بالاخره، «تا کی باید صبر کرد و تا کی باید سکوت نمود و رفع این انقلابات را نکرد»؟

آن دستخط سیاسی مهمی است. مفاد و سبك آن کاملاً متمایز از دستخط های متعارفی درباری است. سخنی از حقوق الاهی سلطنت و دیگر مفاهیم کهنه و باطل نرفته؛ بلکه شاه به‌قانون مشروطگی و قاعدهٔ انفصال قوا استناد جسته. اینجا ضرورتی ندارد که از نازك کاری های اصل تفکیك قوا، تفسیر و یا سوءتفسیر آن گفتگو کنیم. بحث برسر اصل مهم کلی است که قانون اساسی ما بر آن نهاده شده. انتقاد شاه موجه به‌نظر می‌آید، گرچه ایراد او هیچ مسألهٔ مهمی در روابط دستگاه اجرایی و قانونگذاری به‌میان نیاورده بود. اما قضیهٔ دوم یعنی حملهٔ شاه بر بی‌انضباطی چند انجمن مسألهٔ سیاسی بسیار جدی بود، و نمی‌شد به‌سادگی از آن گذشت. انگیزهٔ محمدعلی شاه در آن اعتراض سخت هرچه باشد ـ مادهٔ این اختلاف و تعرض می‌بایستی از میان برداشته شود ـ تدبیری که هم برای رفع بهانه‌جویی پادشاه و هم قوام حکومت ملی ضرورت مطلق داشت. سه ماه پیش بود که مجلس نسبت به‌اعمال آشوب‌طلبی و رفتار ضددموکراتی همان چند انجمن برانگیخت، و انحلال آنها را خواست. و در ربط همین قضیه پیشنهاد اخراج وکلایی که متهم به‌مشارکت در توطئه‌چینی آن انجمن‌ها بودند، مطرح گشت. چون مجلس تصمیم قاطعی در کار انجمن‌ها نگرفت، آن مادهٔ مزمن الزاماً عود کرد. نیکوتر این بود که مجلس به‌ابتکار خویش قواعدی با ضوابط اجرایی می‌نهاد که باب اعتراض سد گردد. به‌هر صورت،

گرچه دستخط شاه عتاب آمیز بود اما از مجلس خواست که رأساً در کار انجمن‌ها به‌مذاکره بنشیند و به‌چاره‌اندیشی بر آید.

اما در گفت و شنود مجلس: راجع به‌اصل انفصال قوا بحثی وارد نبود، و گفته شد که مجلس قصد دخل و تصرف در امور اجرایی را نداشته و ندارد. ضمن تأکید برحق آزادی اجتماعات، لزوم تدوین قانون انجمن‌های سیاسی اعلام گردید، قانونی که برای دفع انجمن‌های «مخرب مشروطیت» واجب است. به‌علاوه، بر سلطنت و مشاورانش ایرادهایی گرفته شد که پس از این شدت یافت.

در آن مباحثه محمداسماعیل آقا مغازه هوشمندانه گفت: «ما هم از وقتی که اینجا نشسته‌ایم از برای همین مطلب است که این دو قوه از هم جدا باشد. خوب بود اعلیحضرت این خطابه را به‌قوهٔ‌مجریه بفرمایند که چرا آنها از کار خود باز می‌مانند؟ در خصوص انجمن‌ها این عده مردم برحسب آزادی اجتماعات حاضر شده‌اند که هرگاه مانعی برای پیشرفت مشروطیت پیش آمد، آنها مدافعه نمایند. حال باید معلوم شود که کدام یك از آنها مانع پیشرفت کار قوهٔ‌مجریه است». صدیق حضرت ایراد را متوجه شاه کرد: «در اینکه ما از وظیفهٔ‌خودمان تجاوز نکرده‌ایم هیچ شبهه‌ای نیست... ولی یك مطلب در این دستخط فراموش شده، و آن وظیفهٔ‌رئیس قوهٔ‌مجریه است که خود اعلیحضرت باشد. بعداز رسیدن قانون اساسی به‌صحه، هر امری که رئیس قوهٔ‌مجریه اقدام می‌فرماید باید به‌اطلاع و تصویب وزرا باشد. ولی می‌بینیم که بعضی کارها می‌گذرد بدون اطلاع آنها... اعلیحضرت خوب است این ملاحظه را بفرمایند که رفع شود». میرزا ابوالحسن‌خان افزود: «مجلس هیچوقت از وظایف خود خارج نشده... و علاوه مجلس حق نظارت در اجرا را دارد، و اجرای [قوانین] را باید از وزرا بخواهد. در این صورت مجلس از تکلیف خود تجاوز نکرده است». نصرالله تقوی توضیح داد: تردید نیست که در دولت مشروطه «قوهٔ‌مقننه باید از قوهٔ‌مجریه جدا باشد... مجلس ما هم از وضع خود تخلف نکرده... بلکه برحسب نظارتی که در اجرای قانون دارد یك اندازه هم تسامح کرده است». اما در قضیهٔ انجمن‌ها «صحیح است، انجمنی که مولد فتنه باشد البته باید رفع کرد». به‌همین مأخذ انجمن‌هایی را که از حد خود خارج گشته یعنی «مخرب اساس مشروطیت» هستند باید با

تمام قوا دفع کرد. به‌عقیدهٔ میرزا محمود: علاوه‌بر قوهٔ قانونگذاری و اجرایی «یك قوهٔ دیگر هم پیدا شده که از قلم افتاده، آنرا باید از میان برداشت» و آن «قوه مفسده» است. سیدمهدی به‌طعنه گفت: در این دستخط «مژدهٔ بزرگی فرموده‌اند که خودم حافظ امنیت هستم. ولی اعلیحضرت به‌قوهٔ نفس باید ذکاوت چهل مرد کامل را داشته باشند، و یقین بهتر می‌دانند که در این مملکت یك کارخانهٔ فتنه‌سازی است، تا آن خراب نشود امنیت حاصل نمی‌شود».[1]

احتشام‌السلطنه در دفاع از نظام پارلمانی، موضع کلی مجلس را چنین اعلام کرد: دو مطلب است که باید جواب عرض شود. یکی «دخالت قوهٔ مقننه است در اجرائیه. برحسب اتفاق تمام وکلا تاکنون چنین کاری نشده» و اگر چند تلگراف از مجلس به‌ولایات فرستاده شده بنابر پیشنهاد هیأت وزرا بوده، وگرنه «هیچوقت مجلس مداخله در کار آنها نکرده است». دوم راجع به‌انجمن‌ها: «برحسب قانون اساسی اجتماعات آزاد است، و اگر یکنفر از اهل انجمن خلاف رفتار کرده البته باید مجازات شود. دیگر غیراز این چیزی نیست». رئیس مجلس بار دیگر توضیح داد که نمی‌شود «ایرادی بگیرند که انجمن‌ها موقوف باشند تا نظامنامهٔ آنها نوشته شود. این اسباب اشکال است». یعنی مغایر قانون اساسی است. اما اینکه کسانی «مطلبی پیشنهاد مجلس نمودند، آن هم همهٔ افراد حق این گونه اظهارات را دارند، از قبیل نظام جدید و غیره». نکتهٔ آخر او اشاره به‌لایحه‌ها و پیشنهادهایی بود که از افراد یا انجمن‌ها به‌مجلس می‌رسید، و گاه مجلس آنها را مورد توجه و حتی رسیدگی قرار می‌داد. نمونه‌اش لایحهٔ بعضی انجمن‌ها بود که خواهان تشکیل دسته‌های سرباز داوطلب شدند. و بحث آن همین‌جا خواهد آمد.

طرح جواب مجلس به دستخط شاه نوشته شد بدین مضمون: در امر «تفکیك دو قوه و لزوم تجزیهٔ این دو... هیچ حرف نیست؛ در قانون اساسی نیز همین نحو مقرر است و مجلس هیچوقت تخطی از حد خود نکرده. البته دولت هم نباید در اجرائیات تسامح و تعلل ورزیده و از حدود قانون تجاوز نمایند». در امر انجمن‌ها چنانکه خاطر پادشاه مستحضر می‌باشد،

---

۱. مذاکرات، ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ شوال ۱۳۲۵.

به‌موجب قانون اساسی «اجتماعات آزاد است»، و برای نظم کار انجمن‌ها که مورد نظر مجلس نیز هست «نظامنامه‌ای نوشته می‌شود که عماًقریب از صحهٔ همایونی خواهد گذشت». به‌موجب آن هر انجمن که «موافق با قانون است فبها، هرکدام مخالف با قانون شد مجازات و جلوگیری خواهد شد».

آن جواب وافی به مقصود بود و مورد تأیید مجلس قرار گرفت. تنها یکی از نمایندگان اقلیت نسبت به بند دوم آن دربارهٔ وضع نظامات انجمن‌ها ایراد داشت. تقی‌زاده برهان آورد: در خصوص انجمن‌ها «نوشتن نظامنامه لازم نیست» زیرا اصول آن در قانون اساسی آمده. به‌علاوه «می‌توانم ادعا کنم که اجتماعات در ممالك اسلام در زمان استبداد هم زیادتر از سایر ممالك مشروطه و حتی ممالك جمهوری بوده، و آزادتر هم بوده است». امام جمعهٔ خویی براو اعتراض کرد و جواب معقولی داد: «انسان همه‌وقت می‌تواند مطلب حق خود را به‌یك عبارتی لباس باطل بپوشاند و همچنین باطل را لباس حق... اگر این انجمن‌ها هم مخالف قانون نیستند، همین‌قدر که گفته شود انجمن‌ها نظامنامه لازم ندارند این حرف خودش زننده است، و همچه می‌نمایاند که اینها می‌خواهند انجمن‌ها بی‌نظم باشند». به‌علاوه، این اشتباه است که می‌گویند «نظامنامهٔ اساسی کافی است، و حال آنکه اینطور نیست. هریك از مواد نظامنامهٔ اساسی شرح وتفصیل جداگانه لازم دارد». از آن ملاحظات گذشته «طرف را لباس مظلومیت نپوشانید... همینکه نوشته شود که اجتماعات هرگاه مولد فتنهٔ دینی و دنیوی باشند ـ برمجلس و دولت لازم است که جلوگیری شود، رفع ایرادات می‌شود». میرزا طاهر تنکابنی و ابوالحسن‌خان بانکی هم وضع نظامات مشخصی را برای تمیز میان انجمن‌های «صحیح و فاسد» واجب شمردند. مستشارالدوله این نکته را آورد: قانونی که نوشته می‌شود مقرر خواهد کرد که انجمن‌ها «مولد فتنهٔ دنیوی و دینی و مخل نظم و دارای سلاح نباشند... یعنی خارج از قانون نمی‌شود باشد».[1] اندیشیده‌ترین استدلال حقوقی و سیاسی را از امام جمعهٔ خویی شنیدیم. حرف تقی‌زاده دایر براینکه در دوران استبداد، اجتماعات زیادتر و حتی آزادتر از

---

۱. مذاکرات، ۲۴ شوال ۱۳۲۵.

جامعه‌های آزاد و دولت‌های جمهوری بوده است ـ مغالطهٔ محض بود. انگیزه‌اش در مخالفت با وضع نظامات انجمن‌ها این بود که آنها در کردار خودسرانه و آشوب‌طلبانهٔ خویش مختار باشند ـ که خود بیانگر سوءنیت و روش او بود. یا مگر از مقدمات حقوق سیاسی باید بکلی بی‌بهره باشیم که نفهمیم شرط لازم در تحقق آزادی‌های مدنی، نظم قانونی است. واضح است هر نوع نظم قانونی تضمین کنندهٔ حقوق آزادی نمی‌باشد، اما بهره‌برداری از آزادی‌های مدنی و سیاسی بدون حکومت قانون امکان‌پذیر نیست.

باری، طرح جواب مجلس به دستخط شاه، به‌صورتی که نوشته شده بود به‌تصویب رسید. هیأت چهار نفری منتخب مجلس آنرا به‌شاه تسلیم کرد. بدین قرار، مجلس در دفاع از اصول مشروطگی و حقوق اساسی بازنایستاد، و تدوین نظامنامهٔ انجمن‌ها را وعده داد.

اما چه قضیهٔ حادی پیش آمده بود که یکباره محمدعلی شاه علیه چند انجمن برانگیخت، و تعطیل آنها را تا وضع نظامنامهٔ انجمن‌ها خواست؟ دستخط شاه و جواب مجلس هیچکدام به‌اصل قضیه تصریحی ندارد. تنها احتشام‌السلطنه ضمن اعلام موضع کلی مجلس اشارهٔ مبهمی به آن نمود. او از مطالبی «از قبیل نظام جدید و غیره» صحبت داشت، و از کنارش گذشت. اما مسألهٔ مهمی در کار بود که حالا مطالعه می‌کنیم.

برخی انجمن‌ها در اوایل شوال در صحن مجلس متحصن گشتند، و سه پیشنهاد عرضه داشتند: ۱) از آنجا که نظمیه از عهدهٔ نظم و امنیت شهر به‌درستی برنمی‌آید، حفظ و حراست شهر را «به‌انجمن‌ها محول دارند». ۲) اگر مجلس نمی‌تواند پولی را که مقرر بود شاهزادگان و امرا بدهند، تماماً دریافت کند ـ «به‌عهدهٔ انجمن‌ها محول فرمایند تا آنها بگیرند». ۳) انجمن‌ها آماده‌اند که برای حفظ مشروطیت قشون ملی داوطلب ترتیب دهند که هرگاه مانعی پیش آمد به‌مقام مدافعه برآیند.

اگر کار بر مدار انقلاب می‌گشت، آن پیشنهادها و تدابیری از آن قبیل ربایش سیاسی داشت و شاید به‌کار گرفته می‌شد. اما در اوضاع حاضر که تازه متمم قانون اساسی به‌صحه رسیده بود؛ و شاه در مجلس همراهی خود را با آیین مشروطگی اعلام داشته بود؛ و دولت مسئول متکی به‌اعتماد کامل مجلس برسرکار بود ـ آن طرح

سبکسرانه‌ای بود که امنیت شهر به سرکردگان ماجراجوی چند انجمن نامسئول سپرده شود، و آنها را در رفتارشان مختار بگذارند. نقشهٔ انجمن‌ها بدگمانی شاه را برانگیزاند و آنانرا «اشرار» خواند که قصدشان هرج و مرج است. او طبعاً دربارهٔ تشکیل قشون داوطلب بینهایت حساس بود. به‌شرحی که خواهد آمد، رئیس‌الوزرا نیز آنرا «خطرناك» شمرد و بدون تأمل رد کرد. اما وجههٔ نظر مجلس متمایز از موضع سلطنت و هیأت دولت بود. نظر مجلس بدین قرار به انجمن‌های متحصن ابلاغ گردید: دربارهٔ مادهٔ اول یعنی امنیت شهر اطمینان دارد که حکومت رأساً اقدام خواهد کرد؛ راجع به مادهٔ دوم وجوه مقرر را ریاست مجلس وصول می‌نماید و فهرست آن منتشر خواهد شد؛ و پیشنهاد سوم راجع به قشون داوطلب مورد رسیدگی مجلس می‌باشد. بنابراین «حاجت نیست که در این هوای سرد» انجمن‌ها متحصن باشند. یعنی بهتر است زحمت را کم کنند و تشریف ببرند تا مجلس و دولت به کارها برسند.

مجلس به‌بررسی مسألهٔ «قشون ملی داوطلب» یا «سرباز داوطلب» پرداخت. این دو اصطلاح دقیقاً به‌معنای «گاردناسیونال» بود، گرچه این لفظ در مذاکرات به‌کار نرفته و شاید به‌عمد از آن پرهیز شده است، اما در روزنامه‌ها آمده. باید دانست فکری که در درجهٔ اول در میان رهبران و نخبگان مجلس همواره قوت داشت اصلاح نظام جدید و تشکیل قشون ملی مجهز و منظم بود. پیشنهاد نظام وظیفهٔ عمومی که نخستین بار از جانب ابوالحسن‌خان بانکی و سیدالحکما مطرح گشت، در ربط با همان فکر بود. به‌علاوه، تصفیهٔ قزاقخانه مورد نظر ریاست مجلس بود. بدین معنی که بایستی قزاقخانه را با «اخراج فرماندهان روسی آن تصفیه» کرد، و افراد تعلیم یافتهٔ آن جذب تشکیلات قشون ملی شوند. هدف این بود که قوای قزاق یعنی «آلت دست شاه را از پیش پا برداریم» و حربهٔ مقابله با مجلس و مشروطیت را از دست او بگیریم.[1] گفته شد که در پروگرام مدارس جدید نیز تعلیم نظامی گنجانده شود تا هر کس به‌مدرسه می‌رود با فنون نظامی آشنا گردد،

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۳ ـ ۶۲۲.

و به کار بردن اسلحهٔ گرم را بیاموزد.[1] از نظر تدبیر عملی آنی، اندیشه درست این بود که دسته‌های مسلح داوطلب که فرماندهی آنها به صاحب‌منصبان تربیت یافتهٔ جدید و مسئول سپرده شوند، تشکیل گردند تا به گاه اضطرار بتوانند «حافظ مجلس و مشروطه» باشند.[2] از قضا همین تدبیر که مبتکرش احتشام‌السلطنه بود، در کودتای اول به کار بسته شد و بسیار کارساز افتاد. در آن نقشه‌ریزی‌ها ـ احتمال تصفیهٔ قزاقخانه از همه کمتر به‌نظر می‌آمد، گرچه کمال مطلوب بود. خواهیم دید که در پیمان صلح شانزدهم ذیقعده با دربار، مجلس ماده‌ای گنجاند که به‌موجب آن قزاقخانه زیر فرمان مستقیم وزارت جنگ قرار می‌گرفت. اما به‌اجرا درنیامد.

پیشنهاد انجمن‌هایی که خواستند دسته‌های سرباز داوطلب را در اختیار و در مسئولیت خویش داشته باشند، مورد قبول مجلس واقع نشد. نظر مجلس هم از بدگمانی نسبت به رفتار آن انجمن‌ها برمی‌خاست، و هم اینکه مفاد آن پیشنهاد تعارض ماهوی با مسئولیت دولت داشت. گفت و شنود بسیار مهم مجلس در خور بحث و انتقاد است.

دکتر ولی‌الله خان که با نمایندگان انجمن‌ها صحبت داشته بود گفت: حرف آنان این است: «زمام امور ما که به‌دست چند نفری است که در حقیقت آمر و ناهی ما می‌باشند، شاید بعضی از آنها طرف سوءظن ما هستند و ما کاملاً به آنها اطمینان نداریم». به‌علاوه انجمن‌ها می‌گویند: «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم، در حفظ و استقرار آن هم همه‌طور حاضر بوده و بیداریم». میرزا علینقی توضیح داد: «مقصود آنها تجاسر نیست» ولی اظهار می‌دارند که اگر مجلس با پیشنهاد ایشان موافقت نکند «ما به‌یك ظن مقطوعی وارد خواهیم شد». میرزا محمود خوانساری برروش آنها ایراد گرفت: «نباید این حرف را انجمن‌ها بگویند و بنویسند، زیرا آنها تابع حکم مجلس هستند». میرزا علی آقا به‌تعدیل برآمد: مقصودشان این است که «مجلس را فرمانفرمای خود می‌دانیم

---

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۸۲. او چند مقاله هم دربارهٔ گارد ملی در روزنامهٔ ندای وطن نوشت.

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۳.

که هرچه فرمان بدهد اطاعت کنیم». و عقیدهٔ خودش را آورد که البته نظام داوطلب «بی‌قانون نخواهد بود، همهٔ اطراف آنرا [مجلس] ملاحظه نموده آنوقت قانونی می‌کند». بیان میرزا ابوالحسن‌خان بانکی احتیاط آمیز بود: در مسألهٔ «سرباز داوطلب» اهل انجمن می‌گویند: «چون ما هم از افراد ملت هستیم حاضریم در موقعی که لازم باشد خدمت به‌ملت نماییم... این صلاح‌اندیشی است، و مجلس هم بدواً یکدفعه نمی‌تواند رأی بدهد و هم نمی‌تواند رد کند». بلکه لایحهٔ آن باید در کمیسیون نظام مورد مطالعه قرار گیرد، هرگاه مصلحت بود اقدام شود. به‌عقیدهٔ وکیل‌التجار: عنوان قشون ملی «در اذهان بعضی خیالات خلجان می‌کند... به‌ملاحظات دور نباید کار را به‌عقب انداخت. خوب است قشون ملی گرفته شود ولی تحت نظارت دولت و با اسلحهٔ دولت که در مدت مشق نظامی پیش خود نگاه دارند و بعد مسترد دارند». امام جمعهٔ خویی هم تأیید نیم‌بند مشروطی کرد: سرباز داوطلب نظم صحیح می‌خواهد ـ یعنی «اشخاص معین صحیح، با شرایط صحت، از روی نظم و قانون درست، به‌ریاست یکنفر سرکردهٔ صحیح... بدون سرکردهٔ امین درست این مطلب صحیح نیست». حسنعلی خان بدگمانی انجمن‌ها را نسبت به‌اولیای امور و وزیران ناموجه شمرد: «ملت به‌این هیأت مجریه اطمینان دارند... اسم قشون ملی یکنوع اسباب‌جدایی می‌شود یعنی به‌این اسم، والاّ به‌ترتیب صحیح خیلی خوب است» و باید رأی کمیسیون نظام را هم بپرسیم. فلك‌المعالی گفت: «گرفتن سرباز داوطلب باید طوری باشد که اسباب هرج و مرج نشود». پیشنهاد آخر از اسدالله میرزا بود: در مسألهٔ قشون داوطلب که بعضی انجمن‌ها به آن اصرار دارند «اگر می‌خواهید ترتیب صحیحی داشته باشد، اذن بدهید خود انجمن‌ها لایحه‌ای در این خصوص بنویسند که این نوع سرباز داوطلب به‌چه نوع حاضر خدمت هستند»؟ یعنی «پروگرام» آنرا بنویسند، ببینیم منحصر به‌پایتخت است یا شامل همهٔ ولایات می‌گردد ـ تا مجلس در آن بیندیشد و تصمیم بگیرد.[1]

یك فکر صحیح که اگر بدون آلایش ارائه می‌گردید می‌توانست سودمند و مؤثر باشد، به‌نظم قانونی درنیامد. اتمام حجت آن چند انجمن که «به‌ظن مقطوعی» مصمم هستند

---

۱. مذاکرات، ۱۲ و ۱۶ شوال ۱۳۲۵.

نقشهٔ خود را پیش ببرند، ابلهانه بود. بهم آمیختن چند پیشنهاد که هم خواستند در کار دسته‌های سرباز داوطلب استقلال داشته باشند و هم امنیت شهر را به‌دست گیرند، بذات بدگمانی مجلسیان را برانگیخت. حتی وکیل‌التجار و ابوالحسن خان بانکی که در اصل با آن «صلاح‌اندیشی» همراه بودند، جانب احتیاط را نگاه داشتند. رئیس مجلس که نظر کلی نمایندگان را استعلام کرد که پیشنهاد انجمن‌ها را برای رسیدگی به کمیسیون نظام ارجاع نماید، گفتند: «صحیح نیست نباید رجوع شود». در واقع، مجلس دربارهٔ تشکیل قشون ملی حکم منفی نداد، تنها پیشنهاد آن انجمن‌ها را رد کرد.

اما دربارهٔ ادعای تاریخی و سیاسی انجمن‌ها: چنانکه گذشت انجمن‌ها از این مقوله گفتند که: «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم، در حفظ اساس و استقرار آن هم‌همه‌طور حاضر بوده‌و بیداریم». نمایندهٔ اقلیت مجلس نیز همان مطلب را در تأسیس نظام مشروطه به‌بیانی دیگر ادا کرد. تقی‌زاده گفت: «این کار را همین اشخاص که در کوچه و بازار راه می‌روند و اینجا نشسته‌اند، درست کرده‌اند» (اشاره‌اش به‌تماشائیان مجلس و اهل انجمن‌ها بود). ادعای انجمن‌ها و حرف نمایندهٔ اقلیت خیلی آب برمی‌دارد؛ تاحدی که بحث فعلی گنجایش دارد آنرا می‌شکافیم:

حرکت مشروطه‌خواهی را مردم «کوچه و بازار» به‌وجود نیاوردند، و نظام مشروطهٔ پارلمانی ابتکار عوام سرگذر نبود. آن نهضت با مشارکت همهٔ رده‌ها و طبقات در یك امتزاج کامل شهری پدید آمد، و رهبران آن هم شناخته شده‌اند. هر نهضت فکری مترقی به‌هر دورهٔ تاریخ ـ حاصل کار اقلیت هوشمند صاحب دانش و فکر بوده است، یعنی آنانکه منشأ تحول افکار و حرکت اجتماعی گشته‌اند. هیچ لازم نیست از تودهٔ عوام تصوری شاعرانه و رمانتیك بیافرینیم، توده‌ای که تجسّم ابتذال و معیارهای ابتدایی و شور و هیجان غیرعقلانی است. از مغز عوام چه می‌ترابید که در جهت ترقی جامعه به‌کار آید. مردمانی که خود از دانش و روشن‌اندیشی و استدلال منطقی بهره‌ای نداشتند، بذات نمی‌توانستند مبتکر رفورم سیاسی و اجتماعی باشند. در آن نهضت عمومی، مردم کوچه و بازار در بهترین صورتش دنباله‌رو رهبران هوشمند بودند و به حرکت اجتماعی نیرو دادند؛ در بدترین حالتش پرخاشگر و ابزار خشونت و کردار جنون آمیز بودند. این روانشناسی

اجتماعی توده است. نظام مشروطهٔ پارلمانی ما به‌زمانی تأسیس یافت که تودهٔ بی‌فرهنگ و بی‌سروپایان شهری خبر نداشتند که در جهان هستی چیزی هم به‌عنوان حقوق انسانی و آزادی سیاسی و حکومت انتخابی هست. ادعای آن انجمن‌ها در بانی مشروطیت بودن و تأیید آن از جانب وکیل‌مدافع لومپنیسم، نمایندهٔ اقلیت، عوام فریبی بود و از شعارهای فداییان و مجاهدین بادکوبه‌ای آب می‌خورد. جواب آنرا از همان دیار طالبوف تبریزی به‌یکی از دیگر نمایندگان آذربایجان فرستاده بود. طالبوف نوشت: «از رجاله یا جهله و فعله در هیچ نقطهٔ دنیا اصلاح امور جمهور به‌عمل نیامده مگر هرج و مرج» - و این جماعت «مجاهدین با رؤسای حاجی الله‌یار یا قاری اوغلی محمدیار» فقط عامل استبداد تازه‌ای خواهند بود.[1]

ادعای دیگر انجمن‌ها نیز باطل از کار در آمد. آنها مدعی شدند که «در حفظ اساس و استقرار» مشروطیت آمادهٔ همه گونه فداکاری هستند. از قضا یك ماهی نگذشت که کودتای اول وقوع یافت. بنا به گزارش‌های شهودی در حساس‌ترین دقایق آن بحران سیاسی، هیچ «آثار حیات» از انجمن‌ها دیده نشد. و همهٔ آرایش دفاعی ابتکار خاص مجلس بود.[2] محك تجربه بر آن ادعا هم خط بطلان کشید.

در این میانه تکلیف نظامات انجمن‌ها چه شد؟ دانستیم که مجلس تقاضای شاه را دایر براینکه «تا قانون انجمن‌ها نوشته نشده... نباید اجتماعی داشته باشند»، رد کرد به‌دلیل اینکه آزادی انجمن‌ها را قانون اساسی شناخته بود. مجلس در جواب قاطع خویش به‌اعتراض کتبی شاه، متعهد به‌وضع قانون انجمن‌های سیاسی گشت. قانون نهادن در کار انجمن‌ها - هم به‌ماهیت فعالیت آنها نظم قانونی می‌بخشید، هم راه بهانه‌جویی را برمدعی می‌بست که به‌تعبیر یکی از نمایندگان «لباس مظلومیت» نپوشد. از تصریح مجلس که متن قانون انجمن‌ها «عماًقریب» آماده خواهد شد و برای امضا تقدیم می‌گردد برمی‌آید که کمیسیون طرح قوانین در کار تدوین آن بود. حتی مفاد آن اعلام

---

۱. مجموعهٔ اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامهٔ طالبوف به‌او، ۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵.

۲. رجوع شود به‌بخش دهم.

گردید. باوجود آنکه اعتراض شاه برروبهٔ انجمن‌ها همچنان ادامه یافت ـ و مجلس و دولت هر دو از روش انجمن‌ها ناخرسند بودند ـ نشانی نیست که متن آن نظامات مورد مطالعهٔ مجلس قرار گرفته باشد. عقل عملی حکم می کرد که این مادهٔ اعتراض‌های موجّه و ناموجه از سرراه برداشته شود، گرچه راهگشای همهٔ مشکلات در مناسبات سلطنت و مجلس نباشد.

شاه برمجلس و دولت فشار می آورد. از مجلس خواست که تکلیف نظامنامهٔ انجمن‌ها را روشن کند، و از دولت انحلال چند انجمن را خواست. به گواهی هارتویگ وزیرمختار روس: سعدالدوله قانون مجامع سیاسی فرانسه را که زمان ناپلئون سوم وضع شده بود، در اختیار شاه گذارد.[1] می‌دانیم سعدالدوله از معتقدان مهار کردن رفتار بیقاعدهٔ انجمن‌ها بود، و آن نظامنامه فعالیت مجامع سیاسی را محدود می کرد. این قضیه مایهٔ تبلیغات جنجالی گردید. انجمن‌ها بر سعدالدوله حمله بردند تا «این دشمن خطرناك را از سر راه خویش بردارند».[2] ملك‌المتکلمین نیز در سخنرانی‌اش به‌او تاخت که با ارائه ترجمهٔ قانون مجامع سیاسی فرانسه، دربار را به‌انحلال انجمن‌ها ترغیب می کند.[3] روزنامهٔ مساوات هم ضمن سرمقاله‌اش نوشت: قانون موضوعهٔ پارلمان فرانسه را می‌خواهند «برای جلوگیری از هواخواهان مشروطیت و ترویج استبداد و برچیدن انجمن‌های ملی» در ایران جاری نمایند.[4]

آن تبلیغات نه‌محل اعتنا بود و نه‌ربطی با دستورکار مجلس داشت. برای اینکه مجلس ابتکار سیاسی را در دست خود نگاه دارد، می بایستی به‌استقلال رأی عمل کند و نوشتن قانون انجمن‌ها را به‌انجام برساند. و این در درجهٔ اول در مسئولیت رهبری مجلس بود. درست است که حوادث تند سیاسی سرعت گرفت ـ و دولت و مجلس را سخت به‌خود

---

۱. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۲۴ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۸ ذیقعده ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.
۲. همان مأخذ.
۳. همان مأخذ.
۴. روزنامهٔ مساوات، ۲۷ شوال ۱۳۲۵.

مشغول داشته بود. اما این علت نمی‌تواند به‌تعویق انداختن آن کار مهم را موجه نماید، خاصه اینکه مجلس تا آخرین روز حیات سیاسی‌اش بر سر مسألهٔ انجمن‌ها با شاه درگیر بود. ماجرا امتداد یافت.

بخش دهم

شکست کودتای ذیقعده: مجلس در قدرت

از اواخر شوال مناسبات محمدعلی شاه با مجلس و هیأت دولت به تیرگی گرایید. پاسخ مجلس به دستخط بیستم شوال ظاهراً شاه را متقاعد نساخت به دلیل اینکه او از تکرار ایرادهایش باز نایستاد. قضیهٔ معوق ماندن نظامات انجمن‌ها و انحلال چند انجمن که خواستهٔ شاه بود، علت فاعلی بحران سیاسی تازه نبود بلکه فقط یکی از علل آن بود. اینکه رئیس مجلس نمایندگان را به جلسه‌های سری پی‌درپی (حتی روز تعطیل رسمی) دعوت کرد و اصرار می‌ورزید که حتماً حضور یابند، حکایت از شدت حالت اضطراری داشت. از آن مذاکرات به‌درستی خبر نداریم. اما گفت و شنود علنی (خاصه جلسهٔ بسیار مهم ششم ذیقعده با حضور رئیس‌الوزرا) روشن می‌نماید که بحث پیرامون توطئه‌ای بود که علیه مجلس درحال تکوین بود. از گزارش‌های نمایندگان انگلیس و روس هم نکته‌های سودمندی به‌دست می‌آید.

ناصرالملك رئیس‌الوزرا در گفتگوی رسمی خود با نمایندهٔ انگلیس در اواخر شوال، این مسأله‌را پیش کشید که: «ما درمعرض کودتا قرار گرفته‌ایم». برداشت کلی او از اوضاع سیاسی به‌تقریر خودش این بود: شاه در پی آن است که مجلس را مورد حملهٔ نظامی قرار دهد؛ در چنین حادثه‌ای قزاقخانه بیطرف نخواهد ماند بلکه فرمانده روسی آن بدون تردید از امر شاه فرمانبرداری خواهد کرد؛ دولت برای مقابله با نقشهٔ کودتا قوای مجهزی در اختیار ندارد؛ اقدام به‌وسیلهٔ «قشون داوطلب» هم بسیار خطرناك است؛ بالاخره دولت مایل می‌باشد که قوای نظامی محدود ولی مجهزی از افراد شایستهٔ قشون فعلی بسیج کند اما امید ندارد که بااین تنگدستی مالی و در این فرصت کوتاه به‌انجام آن

توفیق یابد.[۱]

شارژ دافر انگلیس که مضمون سخنان ناصرالملك را آورده، می‌نویسد: رئیس‌الوزرا به‌دشواری‌ها آگاه است بدون آنکه بتواند بر آنها چیره گردد. شاید ترس و کم‌دلی که بدان خصلت شناخته شده، موجب گشته که در تشریح خطر فعلی مبالغه کرده باشد. او پس از مشورت با وزیران استعفانامه‌اش را به‌شاه داده بود، ولی پذیرفته نشد.[۲] ناصرالملك جربزهٔ ایستادگی در برابر محمدعلی شاه و مقابله با کودتا یا هر بحران سیاسی را نداشت. در جهت تدابیر عملی هم هرچه گفته منفی‌بافی است. او سخنی از آن مقولات که شنیدیم در مجلس به زبان نیاورد. ولی رئیس مجلس در جلسهٔ سری نمایندگان را از توطئه‌ای که در کار بود بیاگاهانید. مجلس حتی اطلاع یافته بود که هنگ سواران آذربایجانی به‌دستور امیربهادر به‌پایتخت فراخوانده شده. این خود مایهٔ تشویش خاطر مجلس گشت. به‌روایت وزیرمختار روس، شاه تلاش کرد که علاوه برسواران آذربایجانی چند هنگ شاهسون و بختیاری را به‌تهران بیاورد.[۳] باتوجه به‌روابط نزدیك او با دربار روایتش معتبر است.

مجلس مباحثهٔ خود را با استیضاح از دولت آغاز کرد. فلك‌المعالی گفت: باید وزیران مسئول را که مورد اعتماد ما هستند بخواهیم بیایند، بپرسیم و توضیح دهند ـ تا مجلس تکلیف خود را بداند. وکیل‌الرعایا به‌اشاره، شاه را مقصر خواند: «همه می‌دانید که تقصیر از کیست... خوبست نتیجهٔ سیزده‌ماههٔ مجلس را این قرار بدهیم که مانع را بشناسیم و معلوم شود مانع کیست. تاکی در پرده می‌گذارید»؟ تقی‌زاده بر نزدیکان سلطنت تاخت: دربار سلطنت از وسوسهٔ بدخواهان مصون نیست و همه اطلاع دارند. «چنانچه حفظ وجود اعلیحضرت برما واجب و لازم است... همینطور لازم است که روح مبارك اعلیحضرت را از وساوس بعضی‌ها حفظ نماییم... آن اشخاص را باید بیرون کرد،

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۸ شوال ۱۳۲۵).
۲. همان مأخذ.
۳. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

و از آن ساحت قدس که جایگاه کیان و پیشدادیان بوده است طرد و منع نمود، و آنها را سوزانید تا موجب اختلال این مملکت نشوند».[۱] فلك‌المعالی بار دیگر خطاب به‌ناصرالملك گفت: «شما رئیس‌الوزرا هستید، چرا عذرتان را نمی‌گویید»؟ «یکروز به‌مرحوم اتابك گفتم: چرا موانع خودتان را علنی نمی‌گویید؟ حالا هم عرض می‌کنم... باید مانع و علت علنی گفته شود». میرزا آقا فرشی به‌کنایه پرسید: چگونه است که دولت در مدت پنج شش ماه نتوانست لشکر به‌سرحد آذربایجان بفرستد ـ «اما به‌یك تلگراف خشك و خالی امیربهادر در مدت کمی هشتصد سوار احضار کرده که اکثر آنها وارد شده‌اند، و من صورت آنرا دارم که در تحت ریاست کدام سرکرده هستند. پس خوبست که وزارت جنگ را هم امیربهادر ضبط نماید. علت این مسأله چیست، نباید فهمید»؟ میرزا ابراهیم آقا به‌تأیید افزود: «ملاحظه می‌شود که در پس‌پرده یك چیزی است و یك معمای لاینحلی است... ما باید آخر این معما را بدانیم که چیست». آقاحسین چراغچی در استیضاح خود گفت: «اعتماد به‌این کابینه نه برای قدس و تقوی است، اگر اینطور بود مقدس‌تر هم در این شهر بود. بلکه اعتماد به‌این هیأت برای این است که مشروطه‌خواه هستند، و اگر دستی بخواهد کاری کند اطلاع می‌دادند... و همینطور اگر مانعی در کار بود اطلاع می‌دادند». اما این سواران که از آذربایجان می‌آیند «اگر هیأت کابینه بگوید اطلاع نداشتم که نمی‌شود. و اگر به‌تمام آنها اخطار می‌کردند که هیچکس از جای خود حرکت نکند و آنها اطاعت نمی‌کردند، اطلاع می‌دادند». حالا هم لازم است تلگراف بفرستند که حرکت نفرمایند ـ «تهران سوار و سرباز لازم ندارد».

ناصرالملك زیر فشار مجلس در جواب معنی‌دار و اندیشیده‌ای اعلام کرد:

«این یك مسأله را انشاءالله هیچوقت از ما نخواهید دید که به‌شما بگوییم آسوده باشید، و بخواهیم شما را اغفال کنیم. بلکه هروقت هنگام آسودگی است، خودمان آسوده هستیم و به‌شما می‌گوییم آسوده باشید، و هرجا که باید آسوده ننشست اطلاع داده می‌شود. و اینکه گفتید سوار از آذربایجان خواسته‌اند، نباید چنین باشد، وزیر جنگ

---

۱. مذاکرات، ۱۹ شوال ۱۳۲۵.

اطلاع ندارد».[۱]

در حد خود آن معقول‌ترین سخنی بود که از ناصرالملك شنیدیم، و برحدت تیرگی افق سیاسی دلالت می‌کرد. او بهیچ‌وجه نگفت که اوضاع سیاسی مایهٔ آسودگی خاطر اوست، بلکه قصد «اغفال» مجلس را ندارد. قرار گذاشت آنجا که باید آسوده‌دل نشست بگوید، اما چنین اطمینانی به‌مجلس نداد. مفهوم مخالفش این بود که جای آسودگی‌خاطر نیست. جزء دوم بیانات او در تکذیب فراخواندن سپاهیان به‌پایتخت، خلاف واقع بود. می‌دانیم که شاه دستور پرداخت سیصدهزار تومان مخارج همان سواران آذربایجانی (ابواب‌جمعی امیربهادر) راداده بود. ولی ناصرالملك به‌عنوان وزیر مالیه از پرداخت آن تن می‌زد. بنابراین، او خود از آن قضیه آگاه بود. درخور توجه اینکه آن وزیر از ترس مجلس حوالهٔ شاه را نپرداخت، و از ترس شاه سخنی از آن بابت در مجلس به‌زبان نیاورد.

از پس استیضاح مجلس «طوفان» برخاست. سلسله حوادثی که از نهم ذیقعده آغاز گردید ـ در آثار وقایع‌نگاران همزمان به‌عنوان سادهٔ «واقعهٔ میدان توپخانه» ثبت شده، اما در گزارش‌های رسمی خارجی مسألهٔ «کودتای دسامبر» و نقشهٔ عملیات نظامی علیه مجلس مطرح است. در این‌باره دستخط شاه به فرمانده قزاقخانه هم صادر شده بود. عنوانی که وقایع‌نویسان بر آن حادثهٔ بسیار مهم نهاده‌اند نارساست و بیشتر مطالبشان آشفته. نه ترتّب وقایع به‌دقت رعایت گردیده، نه دامنهٔ آن بحران شناخته گشته، نه ماهیت سیاست خارجی و تحول آن دانسته شده، و نه کل حادثه مورد سنجش درست تاریخی قرار گرفته‌است. وقایع‌نامه‌ها بر رویهم زمینهٔ عمومی آنچه گذشته را باز می‌نمایند، وبرخی مدارك گوناگون را دربردارند. چند گزارش خصوصی که از نمایندگان مجلس منتشر شده پرمایه نیست؛ اما خاطرات رئیس مجلس و یکی از وزیران سودمند و گرانبهاست. صورت مذاکرات مجلس در اوج بحران (از نهم تا چهاردهم ذیقعده) انتشار نیافته. در آن ایام همهٔ جلسات مجلس و کمیسیون فوق‌العادهٔ آن که هر روز و گاه شب هنگام منعقد می‌شد، سری

---

۱. مذاکرات، ۶ ذیقعده ۱۳۲۵.

بود. صورت مذاکرات پس از تجدید انتشارش روشنگر مهمترین وقایع همان مدت می‌باشد. خاصه رئیس مجلس هشیارانه از نظر ثبت تاریخ، به‌تدریج به‌توضیح وقایع مهم گذشته بر آمده. متن اسناد اصلی را هم در صورت مذاکرات می‌یابیم. در آن روزهای پرحادثه روزنامه‌ها نیز تعطیل شدند. پس از آنکه نشر خود را از سر گرفتند، به مقاله‌نویسی پرداختند و کمتر مطلب تازه و مهمی به‌دست می‌دهند. گزارشگران سفارت انگلیس وقایع روزانه را نوشته‌اند که در گزارش‌های رسمی منعکس است. از اسناد وزارت امورخارجهٔ روس هم آنچه منتشر شده حاوی نکته‌های شایان توجه است. کوشش ما این است که به‌مأخذ مجموع آن منابع، تصویری هرچه دقیق‌تر از آنچه به‌وقوع پیوست به‌دست دهیم، به‌علاوه دیگر جنبه‌های آن حادثهٔ بسیار مهم تاریخی را که بدان اشاره رفت بشناسانیم. مأخذما درتحلیل سیاست انگلیس وروس وتحول آن اسناد دیپلماتیك است، یگانه منبع معتبر.

به‌شرحی که گذشت استیضاح مجلس و پاسخ رئیس‌الوزرا جای ابهامی در حدت تشنج سیاسی و نگرانی عمیق دولت نگذارد. ناصرالملك پیش از آن هم در گفتگوی رسمی استنباط خویش را پنهان نداشت که مجلس در معرض «کودتا»ی نظامی می‌باشد. این معنی که در گزارش نمایندهٔ انگلیس آمده، با مضمون خبر وزیرمختار روس دقیقاً می‌خواند. به گفتهٔ هارتویگ: شاه پیشتر چند فوج شاهسون و بختیاری و سواران آذربایجانی امیربهادر جنگ را فراخواند «تا به کمك آنان بتواند کار انقلاب را یکسره کند».[1] گواهی وزیرمختار روس که با محمدعلی شاه رابطهٔ خصوصی نزدیك داشت معتبر است. ناصرالملك هم آگاهی درست داشت. از آن چند فوج فقط هنگ سواران امیربهادر به‌پایتخت رسیده بود که اعتراض سخت مجلس را برانگیخت. اینك شاه از هیأت دولت خواست که: «سریعاً اقداماتی علیه انجمن‌ها که مردم را به‌شورش و بلوا تحریك می‌کنند به‌عمل آورد... درغیر اینصورت ناگزیر او خود برقراری نظم و آرامش را برعهده خواهد گرفت». وافزود که: «دستور او مطابق قانون اساسی است».[2]

---

۱. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

۲. دو تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، هردو مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۹ ذیقعده ۱۳۲۵) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

دولت نتوانست شاه را متقاعد گرداند که از تصمیم خویش انصراف حاصل کند. رئیس‌الوزرا به‌استعفا بر آمد. رئیس مجلس کوشید که ناصرالملك را از کناره‌گیری باز دارد. و از او خواست که دو ساعتی صبر کند تا جلسهٔ مجلس را تشکیل دهد و تکلیف دولت معین شود. از آنجا که ناصرالملك بیشتر از جانش می‌هراسید (که توهّم ناموجهی بود) احتشام‌السلطنه به‌او اطمینان داد که در «حفظ جان و حیثیت» او نیز تدبیری خواهد اندیشید.[1] ناصرالملك که به‌دربار احضار گشت، نخست سفارت انگلیس را بیاگاهانید و پیغام فرستاد که برای حفظ جان او اقدام فوری به‌عمل آید. اما هیچ خطری جان آن مرد را تهدید نمی‌کرد. شاه فقط برای عزل ناصرالملك و سه تن از وزیران دیگر استخاره کرده بود. جواب استخاره گفت: «برای اظهار قدرت و گرفت و گیر... گویا بد نباشد با زحمت فوق‌العاده».[2]

بامداد نهم ذیقعده سربازان هنگ امیربهادر در میدان توپخانه مستقر گشتند، و کاخ گلستان را تیپ قزاق زیر فرمان سرهنگ لیاخوف نگهبانی می‌کرد. مجلس از صبح تشکیل گردید و نخست بر آن شد پیامی به‌محمدعلی شاه بفرستد مگر او را از ستیزگی باز دارد. بدین منظور از عضدالملك و علاءالدوله دعوت شد. عضدالملك نیامد. علاءالدوله را شاه به‌دربار فراخواند، خشم‌آلود و مصروع‌وار با عصای خود چند ضربه برسر و روی او کوفت، و دشنام ناهنجار داد. او به‌جرم همکاری با مجلس همانجا توقیف شد. رفتار شاه نسبت به‌برادر رئیس‌مجلس هیجانی میان نمایندگان برانگیخت، هیجانی آمیخته به‌هراس. مجلس در جلسهٔ عصر تصمیم گرفت هیأتی را روانهٔ دربار کند، و تا بازگشت آن

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۵. او از روش ناصرالملك وجبن و «ضعف جبلی» او سخت دلخور بود.

۲. آن سه وزیر دیگر که نامشان در همان استخاره آمده عبارت بودند از: آصف‌الدوله وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر امورخارجه، و مخبرالسلطنه وزیرعدلیه (استخاره‌های محمدعلی شاه، یادگار، سال پنجم، شمارهٔ ۸ و ۹). محمدعلی شاه در آن اوضاع سیاسی نه قصد کشتن وزیری را داشت و نه جرأت آنرا. او که از دیلماج سفارت حساب می‌برد - به‌مخیلیه‌اش خطور نمی‌کرد به‌اعدام رئیس‌الوزرایی برآید که مستظهر به‌دولت انگلیس بود.

جلسهٔ مجلس برقرار باشد. هنوز هیأت منتخب به‌دربار نرفته، خبر توقیف وزیران به‌مجلس رسید. شاه همان روز عصر هیأت وزیران را فراخوانده بود. آنان را مورد عتاب قرار داد و به‌روایت یکی از وزیران (مخبرالسلطنه) گفت: «بروید پی کارتان». در واقع ناصرالملك و دیگر وزیران دردفتر امیربهادر، رئیس کشیکخانه، توقیف‌شدند، و علاءالدوله در آبدارخانهٔ دربار محبوس ماند. شاه هیأت مجلسیان را نپذیرفت، مأیوس بازگشتند. مسلم شد که شاه سرپیکار دارد. از این لحظه مقابلهٔ مجلس با شاه آغاز گردید.

از بازداشت ناصرالملك دوساعتی نگذشت که چرچیل صاحب دبیر امور شرقی سفارت انگلیس، خود را به‌قصر گلستان رساند. او مأموریت داشت که از محمدعلی شاه تضمین بگیرد که جان ناصرالملك در امان است. به‌علاوه، چرچیل مجاز بود اخطار رسمی کند که: اگر آن تضمین بدون تأمل داده نشود، شارژ دافر انگلیس شخصاً به‌دربار خواهد آمد. اما چنین اخطاری ضرورت نیافت. شاه به چرچیل اطمینان داد که او قصد آزار رئیس‌الوزرا و سایر وزیران را ندارد، بلکه خودشان «ترسیده‌اند». دستخط شاه همانجا شب هنگام صادر گردید: اعلیحضرت استعفای ناصرالملك را پذیرفتند، او و سایر وزرا آزاد هستند که هرکجا می‌خواهند بروند. حضرات مرخص گشتند. ناصرالملك که نزدیك بود قالب تهی کند حالا نفس راحتی کشید، و آن شب غلام سفارت را در خانه‌اش نگاه داشت که آسوده بخوابد. رئیس‌الوزرای معزول، آن مرد حقیر خوار و ذلیل، بامداد روز بعد همراه غلام سفارت و در پناه او رهسپار انزلی گردید. از آنجا راهی فرنگ گشت.[1] علاء‌الدوله و معین‌الدوله برادران رئیس مجلس، به‌دستور شاه به گیلان تبعید شدند.

شاه با آرایش نظامی در میدان توپخانه و توقیف وزیران دست به کودتا برد. قرار براین بود که به‌دنبال بازداشت هیأت دولت، شب هنگام احتشام‌السلطنه رئیس مجلس را

---

۱. رفتار ناصرالملك در دورهٔ نایب‌السلطنگی پست‌تر از کردار زمان رئیس‌الوزرایی‌اش بود. او در مدت نیابت سلطنت حقوق هنگفت می‌گرفت و تمام مخارجش از خزانهٔ دولت پرداخت می‌شد. او که خود را همیشه طلبکار می‌دانست، مطالبات مورد ادعایش را به‌زور وزارت امورخارجهٔ انگلیس و سفارتخانهٔ آن دولت گرفت. این کارها هیچ قبحی برای ملاك ثروتمند و نایب‌السلطنهٔ مملکت نداشت (رجوع شود به‌خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۶۶).

هم دستگیر کنند. به‌علاوه، نیروی قزاق ساختمان مجلس را به‌اشغال خویش درآورد.[۱] دستخط شاه دایر بر اشغال مجلس به‌عنوان لیاخوف فرمانده تیپ قزاق نیز صادر شده بود.[۲] مارلینگ در تلگراف شانزدهم دسامبر (۱۰ ذیقعده) که به‌لندن فرستاد، اعلام کرد: «کودتای شاه به قرار معلوم قرین کامیابی پیش می‌رود».[۳] او پیروزی شاه را امر قطعی می‌شمرد. کاردار انگلیس در گزارش تفصیلی خود نوشت: پس از برانداختن دولت و تسلط شاه بر اوضاع سیاسی، اگر قوای قزاق مجلس و میدان بهارستان را اشغال می‌کرد و رئیس مجلس را هم دستگیر می‌نمودند ـ «کار کودتا تمام بود».[۴] اما به‌عقیدهٔ او «نقشهٔ کودتا بد طرح‌ریزی شده بود» بلکه در واقع آن نقشهٔ «ناپخته» بود.[۵] هارتویگ وزیر مختار روس نیز در تلگراف‌های خود به‌ایزولسکی، همان معنی را دقیق‌تر تأیید می‌کند: «در لحظهٔ بحرانی اگر قشون برای تصرف مسجد [سپهسالار] و بستن موقت ساختمان پارلمان حرکت کرده بود، پیروزی کامل از آن شاه بود». اما شاه که «از خود قاطعیت نشان نداده بود، با برآورد نادرست از نیروهایش فرصت مساعدی را از دست داد». او تصریح دارد که قرار بود مقر برخی انجمن‌ها نیز به‌تصرف قوای نظامی درآید. تأکید هارتویگ بر این نکتهٔ بسیار ظریف است: «شاه و اطرافیانش به‌تدریج و هرچه بیشتر روحیهٔ خود را از دست می‌دادند؛ برای آنان درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به‌همراه داشت».[۶]

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵)، قسمت دوم بقلم مارلینگ.

۲. چند روز بعد یعنی پس از شکست کودتا ـ «ناسخ» دستخط شاه به‌عنوان لیاخوف صادر گردید. مخبرالسلطنه شاهد صحبت محمدعلی شاه و امیربهادر راجع به‌صدور دستخط ناسخ بود (خاطرات و خطرات، ص ۱۶۲).

۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعده ۱۳۲۵).

۴. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

۵. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، به‌مأخذ قبلی.

۶. آن مطالب از دو تلگراف پی در پی هارتویگ به‌ایزولسکی نقل شد که هر دو مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعده ۱۳۲۵) می‌باشد، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

جوهر برداشت نمایندگان سیاسی انگلیس و روس یکی است. هر دو تأیید کردند که شاه با دست بردن به‌قدرت عریان به کودتای نظامی بر آمد. و هر دو معتقدند اگر به‌دنبال بازداشت اعضای کابینه، نیروی قزاق مجلس را اشغال می کرد (چنانکه در اصل قرار براین بود) کار کودتا تمام بود. در ربط این قضیه از مارلینگ شنیدیم که نخست مقرر بود رئیس مجلس هم توقیف گردد. در این باره هارتویگ ساکت است. مارلینگ از خامی و ناپختگی نقشهٔ کودتا سخن رانده. و حال آنکه در منطق صرف کودتا، نقشهٔ آن به‌طور کامل طرح‌ریزی شده بود: توقیف هیأت دولت، بازداشت رئیس مجلس، اشغال مجلس و میدان بهارستان به‌عنوان کانون اجتماع مردم، و تصرف مقر بعضی انجمن‌ها را دربر می گرفت. خواهیم دید که تلگرافخانه را هم بستند. و شاه دو روز اول بر اوضاع تسلط داشت. در سنجش مجموع معادلات سیاسی و عامل روانی، هارتویگ تیزبین‌تر است: برای شاه و نزدیکانش که روحیهٔ خود را باختند «درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به‌همراه داشت». این معنی را از مطالعهٔ سیر وقایع و بسیج ملیون دقیق‌تر خواهیم شناخت.

گفتیم مقابلهٔ مجلس با محمدعلی شاه ازلحظه‌ای آغاز شد که هیأت منتخب نمایندگان ناامید از دربار بازگشت. صبح روز بعد، دهم ذیقعده مجلس جلسهٔ رسمی خود را به‌خلاف انتظار در حالت «بهت و شگفت‌زدگی عمومی» (به‌تعبیر مارلینگ) اعلام کرد. مردم به‌سوی میدان بهارستان روی آوردند؛ شمار آنرا تا شامگاهان سه‌هزار تن برآورد کرده‌اند. رئیس مجلس به‌مدرسهٔ سپهسالار رفت، در آنرا که بسته بودند باز کرد تا مردم در آنجا جای گیرند. شب هنگام افراد مسلح در پشت‌بام مدرسه و مجلس و خانه‌های اطراف سنگر گرفتند. در گزارش رسمی تصریح رفته که در این لحظات حساس انجمن‌ها «فلج» بودند و هیچ «آثار حیات» از آنها دیده نشد.[1] تظاهرات ضدسلطنت در میدان بهارستان آغاز شده بود. شاه از مجلس خواست که جلسات خود را تا برقرار شدن

---

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعده ۱۳۲۵) و گزارش تفصیلی او، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده).

نظم شهر تعطیل کند. امر شاه را مجلس به «طعن و استهزا» گرفت، نمایندگان به‌تندترین لحنی برمحمدعلی شاه تاختند. مجلس بیدرنگ سه تصمیم عمده گرفت: آرایش دفاعی در نگهبانی مجلس و مقابله با حملهٔ محتمل قزاقان؛ فرستادن نامهٔ اعتراض به محمدعلی شاه؛ و صدور بیانیه به سفارتخانه‌های خارجی. هرکدام تفصیلی دارد:

۱. «کمیسیون فوق‌العاده» ثابت برای «ادارهٔ تمامی اوضاع» به‌ریاست احتشام‌السلطنه تشکیل گردید. این کمیسیون آرایش نظامی را به‌هیأت دوازده نفری از صاحب‌منصبان به‌فرماندهی اللهیارخان آجودان نظام سپرد. همگی از ردهٔ بالای جامعه و اکثرشان از تربیت‌یافتگان نظام جدید اتریشی بودند، و یکی از ایشان تحصیل کردهٔ مدرسهٔ نظامی پترزبورگ بود.[1] دربارهٔ مسئولیت آنان طباطبایی در مجلس گفت: «آن امیرزادگان محترم که دوازده نفر هستند ریاست و ضمانت تفنگداران ملی» را به‌عهده گرفتند. فرمانده آنان در مجلس اعلام کرد: «ما به سربازی مجلس افتخار می‌کنیم». افراد مسلح شبانه‌روز مجلس را نگهبانی کردند، کشیك منظم با اسم شب برقرار بود که مراقب حرکت قزاقان از میدان توپخانه باشند. انضباط کامل نظامی در کار بود که در برابر هیچ رفتار تحریك‌آمیزی خودسرانه عمل نشود، انضباطی که مجلس آنرا ستود. به‌روایتی نیروی مسلح مجلس در روز سوم، دوهزاروهفتصد تن بود.[2] به‌روایتی دیگر در وهله‌ای به شش‌هزار تا هفت‌هزار تن رسید.[3] رقم روایت اول شاید قریب به‌صحت باشد. تاکتیك نظامی مجلس دفاعی محض بود. دو نفر از آزادیخواهان در دیدار با مارلینگ (دهم ذیقعده) گفتند: ملّیون قصد حمله ندارند، اما اگر قشون شاه دست به‌تعرض نظامی ببرد

---

۱. از گروه فرماندهان این کسان را می‌شناسیم: اللهیارخان پسر حسن‌خان وزیرنظام، عین‌السلطنه پسر عبدالصمدمیرزا، محمدحسن میرزا پسر مغرورمیرزا، ظهیرالسلطان پسر رضاخان ظهیرالدوله، غلامرضاخان پسر محسن‌خان مظفرالملك، مصطفی‌خان پسر قوام‌الدوله، عبدالحسین‌خان معززالملك (سردار معظم و تیمورتاش بعدی) که در چند دورهٔ بعد نمایندهٔ مجلس بود. او تحصیل کردهٔ روسیه بود.

۲. مکتوب از طهران، روزنامهٔ انجمن، تبریز، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵. نویسنده از مردمان مطلع است و با رهبری مجلس ارتباط مستقیم داشته.

۳. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم، به‌قلم مارلینگ. او ظاهراً رقم جمعیت مردم در بهارستان را با شمار نیروی مسلح ملیون خلط کرده.

«می‌ایستند و تا نفس آخر می‌جنگند».[۱]

۲. مجلس ضمن نامه‌ای که به‌محمدعلی شاه نوشت (۱۱ ذیقعده) بر نقض قانون اساسی و عزل و توقیف رئیس‌الوزرا اعتراض کرد؛ و اعلام نمود با تدارکات نظامی که در میدان توپخانه دیده‌اند مجلس در مخاطره است، و برچیدن آن تدارکات را خواست. (دستخط شاه در جواب نامهٔ مجلس خواهد آمد).

۳. مجلس در «بیان نامهٔ» عمومی خود (۱۱ ذیقعده) اعلام داشت که برای «انهدام اساس مشروطیت» توطئه‌ای در کار است. در توضیح آن احتشام‌السلطنه گفت: «در زمان انقلاب که معلوم نبود حال ما با دولت چه خواهد بود» مجلس بیان‌نامه‌ای به‌سفارتخانه‌های خارجی فرستاد. و تصریح نمود که آن بیانیهٔ عمومی بود نه «مراسلهٔ رسمی». مضمون بیانیه باتوجه به اوضاع عمومی بسیار خوب نوشته شد، همدلی همگانی را نسبت به حرکت آزادی ملت ایران خواست: «ملت ایران بعداز اینکه کار مملکت به آخرین درجهٔ خرابی رسید، سعادت و راه تصفیه و ترقی و تمدن خود را در این دید که اصول ادارهٔ دولتی تبدیل به‌مشروطیت شود». پادشاه مغفور فرمان «حریت» را صادر نمود، و پادشاه فعلی قانون اساسی را تکمیل کرد. اکنون «بعضی از رجال دولت که عادت به‌دورهٔ استبداد و آشامیدن خون فقرا نموده‌اند، با القای شبهه و فساد صرف مساعی در انهدام اساس مشروطیت نموده‌اند. البته به‌اقتضای حس وجدانی و انسانیت راضی به‌تضییع حقوق مشروعهٔ ما نخواهند شد».

همهٔ ناظران هر لحظه وقوع جنگ را می‌دیدند. صف آرایی در دو سنگر متقابل ادامه داشت. بر نیروی نظامی مستقر در میدان توپخانه افزوده شد، قزاقان با چند توپ موضع گرفتند. از وضع میدان و تجهیزات نظامی آنجا «پیداست که تشر نیست» بلکه جدی است.[۲] اما یکی از وزیران به‌طعنه خطاب به‌امیربهادر گفت: «اگر مقصود حاصل می‌شود

---

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵). آن ملاقات سیاسی در دهم ذیقعده انجام گرفت، و به‌احتمال زیاد آن دو نفر خود از اهل مجلس بودند. (در توضیح سیاست انگلیس رجوع شود به‌بخش بعدی).

۲. مخبرالسلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۶۲.

مرا دار بزنید».[۱] لومپنیسم هم در میدان توپخانه نمایش کامل داشت. گروه‌های شهری از دو محلهٔ اوباش‌پرور سنگلج و چال‌میدان به‌سرکردگی خسروخان مقتدر نظام و محمدخان صنیع حضرت (از افسران توپخانه) آمدند. قداره‌بندان و قمه‌کشان و قاطرچیان به‌علاوهٔ چماق‌بدستان ورامینی (رعایای اقبال‌الدوله) به‌ایشان پیوستند. خیمه و خرگاه برپا داشتند و سفره گستردند. دستهٔ روسپیان شهر هم فی‌الجمله جلوه‌گری می‌کردند. گویا بساط عرق‌خوری هم از مضافات سیاست ضدمشروطگی بود. گفتند: هرشب اقبال‌الدوله دو خروار عرق برای اوباش میدان می‌فرستاد که مست کنند و عربده بکشند.[۲] یکی از مشروطه‌چیان گفت: حالا یکطرف ما یکطرف عرق‌خورهای میدان. سیدعلی یزدی سوار توپ شد، در دشنام برمجلس و مشروطگی داد سخن داد. جوان نگون‌بختی که به‌زبان اعتراض چیزی گفت جانش را باخت.[۳] در جنون رفتار، جسد نیمه‌برهنه‌اش را به‌درخت آویزان کردند، چشمانش را به‌عنوان «چشم مشروطیت» با چاقو از کاسه درآوردند. شمار جمعیت میدان توپخانه را یکهزار و پانصد تن نوشته‌اند. (دهم و یازدهم ذیقعده).

در این میان قضیهٔ غریبی رخ داد. همان صنیع حضرت با چندین تن به‌مجلس آمد. مجلس جلسهٔ رسمی داشت و در آنرا بسته بودند. او که به‌ملاقات بهبهانی آمده بود، اجازهٔ ورود یافت. کنار بهبهانی نشست، مدتی نجوا کرد و رفت. پس از چند لحظه صدای تیراندازی شنیده شد. چه خبر است؟ خبر آوردند که صنیع حضرت طپانچه کشیده. معلوم شد او به‌در مجلس گلوله انداخت و یارانش به‌هوا تیر خالی کردند. احتشام‌السلطنه از بهبهانی پرسید: این شخص که مدتی با آقا نجوا کرد، حرفش چه بود؟ گفت: او از سوء قصدش گفت و «من او را نصیحت می‌کردم». رئیس مجلس متغیر شد: «آقا، ممکن بود فوراً به‌من بگویید تا دستور دستگیری و جلوگیری از سوء قصد او را بدهم».[۴] آن مرد و

---

۱. همان مأخذ. آن وزیر غلامرضاخان آصف‌الدوله بود.

۲. نامهٔ میرزا آقا فرشی، ۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵، زندگی‌نامهٔ ثقة‌الاسلام، ص ۲۵۱.

۳. او عنایت‌الله نام از گماشتگان عزیزخان خواجه بود.

۴. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۶. احتشام‌السلطنه نام آن مرد را به‌اشتباه ذهنی یا قلمی معین حضرت نوشته.

یارانش قصد اهانت به مجلس را داشتند. به دنبال آن، صنیع حضرت و مقتدر نظام به هم‌پشتی دیگران زمینهٔ بلوای شهر را از میدان توپخانه فراهم می‌دیدند.

در تقابل آن، تظاهرات همگانی در مدرسهٔ سپهسالار و میدان بهارستان و باغ نگارستان اوج گرفت. از نیمروز دهم ذیقعده مردم پیرامون مجلس گرد آمده، رفته‌رفته انبوه جمعیت افزایش یافت. رقم آنرا در اوج تظاهرات پنج‌شش هزار تن (و به گفتهٔ امام جمعهٔ خویی در مجلس تا ده هزار نفر) برآورد کرده‌اند. سخنوران کلاهی و معمم سخنرانی‌های پرشور نمودند. انجمن‌ها که در دو روز اول خبری از آنها نبود و چنانکه ملاحظه شد به گواهی ناظران «آثار حیات» از آنان دیده نشد، حالا با تابلوهای خود آمدند و در غرفه‌های مدرسهٔ سپهسالار جای گرفتند و در تظاهرات مردم مشارکت جستند.[1] تنها گروه مسلح که از ولایات رسید دستهٔ چند صد نفری از قزوین بود که به‌قول میرزاحسین طبیب پیشقدم ولایات بودند. بازار بسته شد و کسبه دست از کار کشیدند. انجمن اصناف بازار که همیشه با مجلس همکاری داشت، در تأمین خوراك افراد مسلحی که در مجلس استقرار گرفته بودند دریغ نداشت. از کسانی که با پول و اسلحه به‌یاری آمدند ارباب جمشید و فریدون پارسی بودند. ظل‌السلطان هم که داعیهٔ سلطنت و دست کم نایب‌السلطنگی داشت (و شرحش را خواهیم شنید) به‌صندوق انجمن‌ها کمك رساند. باوجود آنکه تلگرافخانه را بستند و مدیر تلگرافخانهٔ هند و اروپایی هم اجازه نداد که از سیم آن استفاده کنند، اخبار پایتخت به‌ولایات رسید. پس از آزاد گشتن سیم تلگرافخانه، نمایندگان ولایات به‌محل انتخاباتی‌شان تلگراف فرستادند و با اعلام خطر جواب‌های سخت خواستند. جواب ولایات در پشتیبانی از مجلس رسید (از سیزدهم ذیقعده به‌بعد) و برخی خلع محمدعلی شاه را خواستند. به‌علاوه، اوراق سیاسی در پایتخت منتشر شد.[2]

---

۱. برخی از همان انجمن‌ها پیش از این به‌مجلس گفتند: «... در حفظ اساس و استقرار آن [مشروطیت] همه‌طور حاضر بوده و بیداریم». و تقاضا کردند که امر امنیت شهر به آنها سپرده شود. (رجوع شود به‌بخش نهم).

۲. متن برخی تلگراف‌های ولایات و اوراق سیاسی شهر را میرزامهدی شریف کاشانی آورده، و اثر او سودمندترین منبع این گونه اسناد است.

در سنجش دقیق تاریخی باید دانسته شود که آن خروش همگانی متفرع بر استقامت اولیهٔ مجلس بود؛ در آن لحظات حساس هیچ حرکت دیگری حتی از انجمن‌ها و دسته‌های انقلابی دیده نشد. درخور تحسین سرعت تصمیم گیری رهبری مجلس است؛ مهمترین تدبیر عملی کمیسیون فوق‌العادهٔ مجلس آرایش دفاعی بود. (این تجربهٔ بزرگ در کودتای دوم به کار گرفته نشد). اقدام شاه را در دست بردن به کودتا و نوسان روش او را باید در روانشناسی شخصیت محمدعلی شاه جست که آمیزه‌ای بود از پرخاشگری و ترس، و قلدری و تزلزل رأی. گاه به قهر و تعرض دست به شمشیر می‌برد، و اگر با مقاومت روبرو می‌گشت وامی‌داد. اینکه شاه در مرحلهٔ تدارك کودتای دوم به عضدالملك نوشت «این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم»[1] ـ اشارهٔ مستقیم او به کودتای ذیقعده بود. تقویت صف آرایی میدان توپخانه گواهی می‌دهد که نقشهٔ کودتا هنوز برجای بود. سخن احتشام‌السلطنه در مجلس مؤید آن است. او اعلام کرد: بیانیهٔ عمومی مجلس «در زمان انقلاب که معلوم نبود حال ما با دولت چه خواهد بود» صادر گردید، یعنی به‌زمانی که احتمال جنگ جدی بود. کما اینکه «ناسخ» دستخط شاه در عملیات نظامی علیه مجلس هنوز صدور نیافته بود. عامل تعیین کننده، بسیج دفاعی مضبوط مجلس بود که بستر حوادث را تغییر داد. خروش مردم و تظاهرات پرشور خیابانی را هم به‌دنبال آورد. جان کلام را هارتویگ وزیرمختار روس آورده: برای شاه و اطرافیانش «درگیری با نیروی مسلحِ مخالف خطر بسیار جدی به‌همراه داشت».[2] این توهّم نبود، خطر واقعی بود. نه فقط مجلس آمادهٔ دفاع نظامی گردیده بود، سه گزارش تأیید می‌کند که کاخ سلطنتی هر آن ممکن بود مورد حملهٔ مسلحانه قرار گیرد. خبرنگار نظامی روسی می‌نویسد: درحادثهٔ دسامبر که مجلس به‌بسیج نظامی پرداخت و «خطر مستقیماً متوجه شاه بود... افراد مسلح مثل گربه از پشت‌بام‌ها به‌طرف قصر سلطنتی می‌رفتند که ناگهان حمله

---

۱. رجوع شود به‌بخش چهاردهم.

۲. تلگراف هارتویگ را پیشتر آوردیم.

نمایند».[۱] گزارش شهودی نیز مؤید آن خبر است. یکی از نمایندگان که در دومین هیأت برگزیدهٔ مجلس برای مذاکره به‌دربار رفت (۱۳ ذیقعده) ـ در بازگشت افراد مسلحی را دیده بود که جسورانه خودشان را به‌پشت دیوار محوطهٔ قصر گلستان رسانده بودند. و هرلحظه امکان داشت که «حین ضرورت [افراد] مسلح و غیرمسلح به‌قصر سلطنتی بریزند».[۲] وزیرمختار روس و کاردار انگلیس هم که در بررسی اوضاع به‌تبادل رأی نشستند، هردو احتمال حملهٔ مردم به کاخ سلطنتی را جدی شمردند.[۳] اینك محمدعلی شاه از در تسلیم و آشتی در آمد.

ماهیت گفتگوی صلح و شرایط آن تحول یافت. محرك اصلاح در دربار همیشه عضدالملك بود، و واسطهٔ مذاکره با مجلس معمولاً مخبرالسلطنه. دستخط شاه در جواب نامهٔ مجلس که پیشتر از آن سخن گفتیم، رسید. شاه اعلام کرد: «مراقبت تامه در اجرای قوانین موضوعهٔ مجلس شورای ملی از تکالیف فریضه است و معمول خواهد شد». راجع به‌عزل رئیس‌الوزرا که مجلس توضیح خواسته بود، گفت: ناصرالملك «برحسب استدعای خود او مرخص شد. حالا هم دستخط تلگرافی صادر شد که دراین مسافرت مجاز است». همینطور علاءالدوله و معین‌الدوله «مرخص و به‌اختیار خودشان هستند». در مطلب سوم یعنی نگهبانی مجلس، گماردن «مستحفظ مجلس مقدس از لوازم است» و قرار آنرا مجلس بدهد. آنجا دونکتهٔ دیگر هم افزوده شده که در واقع تکرار معانی دستخط بیستم شوال است. دستخط فعلی گوید:

«در این موقع لازم است توضیح نماییم: بعضی مذاکرات که از قانون اساسی خارج است اگر واقع شود ـ آنچه راجع به‌مجلس شورای ملی است خود مجلس اصلاح خواهد

---

۱. مامونتوف، حکومت تزارو محمدعلی میرزا، ترجمهٔ قهرمانی، ص ۷۰. آن خبرنگار در این زمان در ایران نبود. بیگمان آن خبر را از منابع رسمی روسی کسب کرده بود. او پیش از کودتای دوم به ایران آمد و رفیق لیاخوف بود. آن مطلب توجیه می‌کند که چرا محمدعلی شاه در کودتای بعدی از کاخ گلستان به باغشاه نقل مکان کرد.

۲. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۵۰.

۳. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

نمود، و رفع مفاسد خواهد شد که تولید اشکالی نشود. و آنچه راجع به انجمن‌ها و روزنامه‌جات و مطبوعات است که برخلاف قانون اساسی رفتار نمایند که مستلزم فتنه باشد ـ مطابق قوانین مقرره و در کمال سختی جلوگیری خواهد گردید».[۱]

گویی هیچ قضیه‌ای که خلاف آداب مشروطگی باشد روی نداده؛ نه وزیران دولت توقیف گشتند و نه هستی مجلس مورد تهدید و مخاطره قرار گرفته بود. لابد در میدان توپخانه هم مانور نظامی و نمایش بوده. در توضیح آن دو نکتهٔ دیگر به دستخط بیستم شوال (که پیش از این بررسی کردیم) توجه می‌دهیم. آنجا شاه رعایت تفکیك مسئولیت دو دستگاه قانونگذاری و اجرایی را خواسته بود. در دستخط فعلی همان معنی به‌اشاره و به‌بیانی ملایم‌تر آمده، و انتظار دارد که مجلس خود به‌اصلاح برآید تا «تولید اشکالی نشود». اما دربارهٔ روش برخی انجمن‌ها و روزنامه‌ها که «خلاف قانون اساسی رفتار نمایند» و «فتنه» برمی‌انگیزند ـ همچنان سخت معترض است و «مطابق قوانین مقرره و در کمال سختی جلوگیری خواهد گردید». همین اوان شاه در صحبت با نمایندگان انگلیس و روس گفت: «هیچوقت با مجلس خصومت نداشته... فقط می‌خواهد انجمن‌هایی که نسبت به او و خانواده‌اش هتاکی و اهانت می‌کنند و مردم را علنی تحریك می‌نمایند، منحل گرداند».[۲]

دستخط فعلی به‌دنبال گفتگوی نمایندگان مجلس که برای آغاز مذاکرهٔ شرایط صلح به‌دربار روانه گشته بودند، صادر گردید.[۳] در این باره گزارشی از مستشارالدوله که خود در زمرهٔ آن هیأت مجلسیان بود داریم که سالیان بعد نگاشته است.[۴] ضمن اینکه چند

---

۱. دستخط محمدعلی شاه [۱۳] ذیقعده ۱۳۲۵. متن آنرا مخبرالسلطنه که واسطهٔ گفتگو بود ثبت کرده است (خاطرات و خطرات، ص ۱۶۰).

۲. رجوع شود به‌بخش بعدی در تحول سیاست خارجی.

۳. هیأت شش نفری عبارت بودند از: امام جمعهٔ خویی، نصرالله تقوی، شیخ‌علی نوری، شهشهانی، میرزامحسن و مستشارالدوله.

۴. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۳۹ و بعد. نویسنده تأییدنامه‌ای هم از غلامحسین خان صاحب اختیار آورده که به‌عقیدهٔ ما برارزش مطلب اصلی این یادداشت چیزی نمی‌افزاید.

نکتهٔ سودمند به‌دست می‌دهد، مطلب اصلی‌اش مغشوش است. نویسنده نه فهرستی از تقاضاهای مجلس را آورده و نه مضمون دستخط را. از آن برمی‌آید که شاه برسر صلح و مدارا بود، دلتنگی خویش را از خشونت رفتار عناصر آشوب‌طلب پنهان نکرد و به قضیهٔ ترور امین‌السلطان اشاره نمود. مستشارالدوله در شرح آن جلسهٔ دربار روایت غریبی دارد که مورد تأیید ما نیست. می‌نویسد: مخبرالسلطنه که واسطهٔ گفتگو و اصلاح بود «با روح استبدادپرستی که دارد خواسته است از موقع استفاده کرده، به‌اعتقاد خودش بر متمم قانون اساسی که همیشه طرف عداوت او بوده است شکست بزرگی وارد کند». بدین معنی که خواست چند اصل قانون اساسی را در خصوص «آزادی مطبوعات» باطل کند. «تفرس» نویسنده این است: از آنجا که «امر اکمال قانون اساسی» یعنی تدوین متمم قانون اساسی خدمت سعدالدوله بود، و دشمنی دیرین میان خانوادهٔ هدایت و او در کار بود ـ حالا مخبرالسلطنه «قصد ابطال قانونی» متمم قانون اساسی را داشت. یا دست کم با گنجاندن الغای اصول آزادی مطبوعات در دستخط شاه، خواست «لطمه‌ای به متمم قانون اساسی وارد نسازد»! اما مقاومت نویسنده، تلاش مخبرالسلطنه را باطل کرد و متن دستخط به نحو مطلوب صادر گشت.

آن روایت آغشته به‌اشتباه سیاسی و بدگمانی ذهنی و خودنمایی است. گویا دانش سیاسی مستشارالدوله به‌این حد نبود که بفهمد مفاد دستخط هرچه می‌بود، بذات نمی‌توانست منشأ هیچ تغییری و مأخذ «ابطال قانونی» هیچ اصل قانون اساسی باشد. دستخط سلطنت به‌اطلاق از چنان نفاذ حقوقی برخوردار نبود. کما اینکه در دستخط های متعدد شاه برخی معانی که مغایر قانون اساسی است آمده ـ و ارزش و اعتبار قانونی بر آنها مترتب نبوده است. و مخبرالسلطنه این اندازه از حقوق سیاسی آگاه بود که آن معنی را بداند. دیگر آنکه: هر انتقادی بر کارنامهٔ سیاسی مخبرالسلطنه وارد باشد ـ «روح استبدادپرستی» در آن مرد نبود، و هیچ دلیلی نداریم که نسبت به متمم قانون اساسی خصومت ورزیده باشد. وانگهی، در این لحظات خطیر و کشاکش میان مجلس و سلطنت معقول و پذیرفتنی نیست که او به‌خیال برهم زدن و «ابطال» بخشی از قانون اساسی افتاده باشد. مگر دیوانه بود؟ از آن ملاحظات گذشته، در وزارت علوم مخبرالسلطنه بود که طرح

قانون مطبوعات به‌مجلس داده شد و اکنون مورد بررسی بود. این طرح که باتوجه به قانون مطبوعات جمهوری فرانسه نوشته شد، دموکراتی و مترقی بود. و از قوانین خوب این دوره است. امر مطبوعات و انجمن‌ها را به‌نظم قانونی درآوردن یکی از مواد اصلاح میان سلطنت و مجلس بود، و در دستخط شاه نیز بر آن تأکید رفته است. بنابراین، کل آن «تفرس» نویسنده دوراز فراست سیاسی و حقیقت تاریخی است. در خاطرات اهل سیاست اغلب از این کژی‌ها و اشتباه‌کاری‌ها هست. انتقاد تاریخی آنها را تصحیح می‌کند.

لاجرم، با دستخط سیزدهم ذیقعده و تعهدات شاه، مقدمهٔ صلح میان مجلس و سلطنت فراهم آمد. مجلس از دو روز بعد جلسهٔ علنی خود را از نو آغاز کرد. پس از هفته‌ای فترت که کابینه‌ای در کار نبود، هیأت دولت جدید به‌ریاست نظام‌السلطنه به‌مجلس آمد، و گفتگوی با دربار برای تکمیل و تنظیم پیمان آشتی امتداد یافت. از جلسهٔ پانزدهم ذیقعده تا مدتی پس از قرار و مدار صلح، بارها نمایندگان از ماجرای کودتا سخن راندند. زبدهٔ آنرا یکجا می‌آوریم تا به‌مواد قرارنامهٔ صلح و دیگر مسائل برسیم.

احتشام‌السلطنه گفت: «این ماه ذیقعده برای تاریخ ایران ماه منحوس بدی بود». او نظرگاه عمومی مجلس را به‌دقت و به‌صراحت اعلام کرد: وقایعی که در هفتهٔ گذشته رخ داد کلاً «مخالف با قانون اساسی» بوده است. هیأت وزیرانی که به مجلس آمده برای این است که «ببینند مجلس به‌چه قسم اطمینان حاصل می‌کند که بعدها اینطور وقایع مخالف قانون روی ندهد». بدین منظور، کمیسیون فوق‌العادهٔ مجلس همهٔ موارد نقض قانون را «یکی یکی حالی کردند، آنها هم تصدیق نموده رفتند که حضوراً عرض کرده و طوری اطمینان بدهند که باعث امیدواری باشد». بار دیگر به آگاهی مجلس رساند که شاه «شروطی که قرار شده بود تمام را پذیرفته‌اند» ـ اما باید طوری اطمینان بدهند که «هم قولی و هم فعلی باشد که دیگر اینگونه واقعات اتفاق نیفتد». رئیس مجلس از فرماندهان نظامی هم که در روزهای پرمخاطره مسئولیت دفاع مجلس را پذیرفتند، قدردانی کرد. آن امیران که «برای جانبازی حاضر شدند اسمشان در تواریخ ثبت خواهد شد». او به‌علاوه از مجاهدان قزوین که به سرکردگی میرزا سیدحسن به‌هواخواهی مجلس آمدند

سپاسگزاری کرد. طباطبایی نیز از خدمت امیرزادگان که دوازده تن بودند و فرماندهی تفنگداران ملی را به‌عهده گرفتند، یاد کرد. تقدیر و تشکر بهبهانی از عاملان صلح و اصلاح خاصه از مخبرالسلطنه بود. مخبرالملك گفت: «طوفانی از سرِ ما گذشت... گمان می‌کنم که این امتحان آخری بود». به‌عقیدهٔ مجتهد میرزا فضلعلی آقا: ملت قوه‌اش را معلوم کرد و با متانت و شجاعت رفتار کرد و «این فایده‌ای بود که عاید گردید». به‌علاوه، طرف مقابل کوشید شاید «به‌قوهٔ تکفیر بعضی‌ها صدمه به‌این اساس مقدس بزنند... اما اثری نبخشید. این هم فایده‌ای بود که عاید شد». وکیل‌التجار افزود: معلوم عالم گشت که افراد ملت «به‌سرعت روبه ترقی و تمدن گذاشتند و در کمال صحت و سلامت و نجابت رفتار کردند». امام جمعهٔ خویی انضباط انبوه جمعیت را که جلو مجلس گرد آمدند ستود، «الحق جا دارد که بگوییم ملت ایران خیلی متمدن و قابل همه قسم سعادت هستند». تقی‌زاده دعای خیر کرد: «امیدواریم که این اتفاق و اتحاد تا ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌فرجه باقی بماند». شهشهانی تذکر داد: این حادثه نقض «قانون مشروطه» بود، و معنی توبه بازگشت از اعمال سابق است. باید کسانی را که تبعید کرده‌اند بازگردانند، وهرچه خلاف قانون شده جبران کنند. وکیل‌الرعایا در تأیید او گفت: ازجمله «مردمان صحیحی» که این زمانه پیدا شدند علاءالدوله است که در حکومت فارس هم به کارهای خوبی دست برد که «بوی تمدن» می‌داد. این قبیل مردمان «مالیهٔ مملکت» هستند، و نباید گذارد آنها فدای هوای نفس دیگران گردند. معین‌التجار به‌عقل عملی هشدار داد: به‌این «جنگ داخلی» باید خاتمه داد و «اختلافات را رفع کرد، و پادشاه را هم به‌میل و رغبت همراه کرد، والاّ اجباراً که همراه بودند فایده‌ای نداد». حسنعلی خان مثل همیشه بر لومپنیسم و همهٔ مظاهرش تاخت، خطاب به مجلس و دولت گفت: از پارسال تا به‌حال هرچه اوباش شهر کردند صرف‌نظر کردیم تا کار به‌اینجا کشید. اگر بخواهید «این اشرار را مجازات ننمایید و به‌مسامحه بگذرانید، مشروطه نیستید و مجلس ندارید... بنده این وزرا را تا مجازات این اشرار را ندهند به‌سمت وزارت نمی‌شناسم». برداشت کلی مجلس این بود که مشروطگی تجدید حیات یافت.

مضمون دستخط سیزدهم ذیقعده (که شرحش گذشت) در شرایط پیمان صلح میان

مجلس و سلطنت که سه روز بعد اعلام گشت، تکمیل گردید. به‌علاوه تفاهم‌نامه‌ای بین محمدعلی شاه و مجلس به‌امضا رسید (۱۶ ذیقعده). مواد صلح بدین قرار بود: تعهد و سوگند پادشاه در حرمت مشروطیت و قانون اساسی؛ اینکه «تمام ادارات قشون از قزاقخانه و کشیکخانه و غیره در تحت ریاست وزارت جنگ باشد»؛ استقرار گروه دویست نفری سرباز برای نگهبانی مجلس که «در تحت حکم مجلس باشد»؛ «مجازات اشراری که شرارت کردند»؛ مسئولیت امیربهادر منحصر به‌امور کشیکخانهٔ سلطنتی باشد، یعنی «شغل دیگر نداشته باشد» و سوارهایش تحت امر وزارت جنگ باشد؛ و تبعید سعدالدوله از پایتخت.[۱]

محمدعلی شاه در سوگندنامه‌اش که عضدالملك آنرا به‌مجلس آورد نوشت:

«چون به‌واسطهٔ انقلاباتی که این چند روزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده ـ برای ملت سوءظنی حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض عهد و مخالفت از قانون اساسی هستیم، لهذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم به‌این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم که: اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیةً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بهیچ‌وجه غفلت نکنیم، و هرکس برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدهیم. و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند، در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قَسَمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم، مسئول خواهیم بود. لیله ۱۷ ذیقعده ۱۳۲۵».

در برابر آن در «قسم‌نامهٔ وکلای ملت» آمده: در این موقع که اعلیحضرت برای رفع سوءظن ملت سوگند یاد فرمودند که حافظ قوانین اساسی مشروطیت باشند ـ «ما وکلای ملت امضاکنندگان ذیل نیز به‌این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم: مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلیحضرت حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچ‌وجه‌من‌الوجوه خیانت به‌اساس سلطنت ایشان نکنیم، و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم».

---

۱. مذاکرات، ۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵.

در تاریخ پارلمان ما آن تنها موردی است که توافق‌نامه‌ای میان مجلس و شاه به‌امضا رسید. یکی از مهمترین مواد پیمان صلح این بود که تمام تشکیلات نظامی ازجمله قزاقخانه زیر فرمان وزارت جنگ قرار می‌گرفت. این همیشه وجههٔ نظر احتشام‌السلطنه رئیس مجلس بود که «قوای قزاق تحت فرمان افسران روسی و آلت دست شاه را از پیش پا برمی‌داریم، و حربهٔ مقابله با مجلس و سرکوبی مشروطیت را از دست او می‌گیریم».[1] به‌علاوه، گارد مستقل مجلس اکنون به‌وجود آمد. فرماندهی آن به‌یك صاحب‌منصب ارشد و سه افسر سپرده شد که تحت دستور مستقیم ریاست مجلس خدمت می‌کردند. روشن است که گنجاندن آن شرایط در پیمان آشتی برای جلوگیری از تکرار حوادثی از نوع کودتای نظامی بود، قضیه‌ای که طبعاً ذهن مجلس را ربوده بود چنانکه رئیس مجلس آشکارا گفت: باید طوری باشد «که دیگر اینگونه واقعات اتفاق نیفتد». دربارهٔ قرارنامهٔ صلح و مفاد سوگندنامه وکیل‌التجار تفسیر اندیشیده‌ای دارد. او خاطرنشان نمود: آنچه در این «عهدنامه» نوشته شده که هرکس خلاف قواعد مشروطیت رفتار کرد به‌مجازات برسد، تعهدی است که اگر «همه وقت اعلیحضرت و وزرا و وکلا در نظر داشته باشند مملکت به‌زودی منظم و امن خواهد شد». یعنی قول و قرار سه‌جانبه است که سلطنت و مجلس و دولت مکلف به‌رعایت آن هستند.

تحقیق ما روشن نمود که حرکت مقابله با کودتا را رأساً مجلس آغاز کرد. سیاست مصمم مجلس در بسیج دفاعی که ناظران خارجی را شگفت‌زده کرد، عامل تعیین کننده در پیروزی ملی بود. این تجربهٔ تاریخی را هیچکدام از حکومت‌های ملی بعدی ما در کودتاهای نظامی که دوره‌های دیکتاتوری را در پی داشت ـ به‌کار نبستند. در واقع، این رهبران ملی کاردانی و کفایت مقابله با آن حوادث را نداشتند. در کودتای ذیقعده، آمادگی و جوش و خروش مردم در دفاع از مجلس و مشروطگی خیره کننده بود. مشارکت رده‌های مختلف اجتماعی در آن حرکت حکایت از دلبستگی عمومی به آرمان‌های آزادی و حکومت مشروطه دارد. دستگاه بازار در همراهی با مجلس بسیار

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۳.

فعال بود. افسران جوانی که مسئولیت دفاع مجلس و فرماندهی «تفنگداران ملی» را به‌گردن گرفتند، اغلب به‌ردهٔ اعیان تعلق داشتند. و آن تفنگداران برروی‌هم از طبقهٔ متوسط و اهل کسب و کار بودند.

رهبری مجلس چه در تصمیم به‌جنگ و چه در کار صلح از پختگی سیاسی برخوردار بود؛ شایستگی‌اش به‌تجربه و کارآزمایی رسید. مارلینگ می‌نویسد: «از همهٔ شخصیت‌هایی که در حوادث اخیر نقش داشتند، احتشام‌السلطنه حدعالی خصائل دولتمداری را بروز داد».[1] یکی دیگر از ناظران در قیاس تاریخی می‌گوید: در دوران ریاست احتشام‌السلطنه و بحران سیاسی ذیقعده «مجلس در چشم داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت».[2] این وصف کلی از رهبری پارلمانی آن مرد است. او صاحب اراده و اعتماد به‌نفس بود، خصلتی که در سخنان خطابی‌اش به‌شاه و در مجلس جلوه دارد. گذشته از شخصیت فردی، پایگاه اجتماعی و طبقاتی او به‌رهبری‌اش در مجلس قوت بخشید.

گفتنی است که استقامت مجلس در نگهبانی حکومت ملی انعکاس خارجی هم داشت. مجمع ترکان جوان که با سلطان عبدالحمیددر ستیز بود ـ از پاریس پیام گرمی به‌مجلس فرستاد و ضمن آن گفت: «همراهی قلبی و احساسات باطنی خود را به‌وکلای ملت ایران که برای آزادی ایران مقاومت و مجاهده می‌نمایند، تقدیم می‌کند... زنده‌باد پارلمان ایران».[3] متن آن پیام در مجلس خوانده شد.

کابینهٔ جدید که به‌ریاست نظام‌السلطنه به‌مجلس معرفی گردید (۱۶ ذیقعده) مسئول اجرای شرایط صلح بود. نظام‌السلطنه از ردهٔ رجال قدیمی و کنسرواتیو بود، اما مرتجع نبود و خواهان همکاری با مجلس بود. برخی وزیران کابینهٔ سابق که به‌کاردانی و آزادیخواهی شناخته شده بودند در مقام خویش ماندند، به‌علاوهٔ ظفرالسلطنه وزیرجنگ

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵).

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. آن پیام به‌امضای پرنس صباح‌الدین رئیس مجمع و چهار تن دیگر رسیده بود. مطالعهٔ مستقلی راجع به‌انعکاس کودتای ذیقعده در مطبوعات خارجی نداریم.

تازه که او نیز از تربیت‌یافتگان جدید بود.[1] تا چندروز پس از اعلام آشتی میان مجلس و دربار، مردم همچنان به بهارستان می آمدند که اخبار صحیح را بشنوند. رئیس مجلس در سخنرانی خود به‌مردم اطمینان خاطر داد و در مجلس تکرار کرد: کارها روبراه است و «اگر هم فی‌الجمله نواقصی باشد» همین یکی دو روزه اصلاح خواهد شد. او در توضیح واقعیت سخن به گزاف نمی‌راند.

محاکمهٔ عاملان کودتا از شرایط پیمان صلح بود. متهمان که شش تن بودند در محکمهٔ جزا به محاکمه کشیده شدند. حکم محکومیت از جانب علما و محکمهٔ جزا مشترکاً دربارهٔ چهارنفر که «فتنهٔ عظیمه را مدیر بوده‌اند» صادر گشت (۲۸ ذیحجه ۱۳۲۵). محاکمهٔ سیاسی مهمی بود و متن آن در روزنامهٔ محاکمات انتشار یافته.[2] مضمون حکم قضایی که روشن و گویاست نقل می‌شود. محکمهٔ جزا در حکم خود اعلام کرد:

در تاریخ نهم ذیقعدة‌الحرام ۱۳۲۵ جماعتی مفسدین و اشرار و عوام «در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس مشروطیت» بر آمده، به‌خلاف میل اولیای دولت و رؤسای ملت به‌مجلس شورای ملی حمله برده، استعمال اسلحه و شلیك کردند. و از آنجا به‌میدان توپخانه رفته بعضی «معممین شورش‌طلب» را به‌معاونت و «انتداب جهاد[3]» دعوت نموده، به‌حرکات وحشیانه دست برده علی آقای صراف و اسماعیل خیاط را بی‌موجبی مجروح و عنایت‌الله مظلوم را در اسوءاحوال مقتول و آویزهٔ درخت کردند. اشخاص ذیل: خسروخان مقتدرنظام، اسماعیل‌خان، محمدخان صنیع حضرت و سید کمال منشأ مخاطرات و «اسباب انقلاب مملکت و به‌مفسدی و مخالفت مشروطیت

---

۱. اعضای کابینه عبارت بودند از: نظام‌السلطنه رئیس‌الوزرا و وزیرمالیه، آصف‌الدوله وزیرداخله، مشیرالدوله وزیر امورخارجه، صنیع‌الدوله وزیرعلوم و فواید عامه، مخبرالسلطنه وزیرعدلیه، قایم‌مقام وزیرتجارت، عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه وزیرجنگ.

۲. دربارهٔ شیخ محمود ورامینی و سیدعلی آقای یزدی که صورت محاکمهٔ آنها نیز در روزنامهٔ محاکمات منتشر گردیده، حکمی در برائت یا محکومیت صادر نشد.

۳. انتداب به‌معنای قائم شدن به کاری است.

معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند». از جانب اعلیحضرت پادشاه «مشروطه‌خواه» و به‌حکم عدل و نصفت مقرر گردید که آن اشخاص در محکمهٔ جزا محاکمه شوند، و پس از ثبوت تقصیر به‌قانون شرع‌انور به‌مجازات برسند. در استنطاق «اعم از اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر، برمحکمهٔ جزا ثابت و مسلم شد که مشارالیهم آمروناهی اراذل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج و محرك شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده، خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسهٔ مشروطیت را مرتکب و فتنهٔ عظیمه را مدیر بوده‌اند». بدین مراتب، حکم مجازات از جانب حجج‌اسلام آقایان سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی و امام‌جمعه دربارهٔ آنها صادر گردید که پس از «ضرب و تعذب» به‌کلات برده شوند و مدت ده سال آنجا محبوس بمانند. محکمهٔ جزا نیز «تصدیقاً و امتثالاً» مقرر می‌دارد که این حکم به‌اجرا گذارده شود. علاوه بر آن، محکمهٔ جزا اعلام می‌دارد که هریك از آن اشخاص که به‌شئونات و امتیازات نظامی نایل هستند، از آن شئونات و امتیازات «انفکاك ابدی خواهند داشت».[1]

آخرین مطلب قضیهٔ سعدالدوله است که خالی از ابهام سیاسی نیست. جهات گوناگون این قضیه را بررسی می کنیم. این نکتهٔ مهم دانسته نشده که پیش از تشکیل کابینهٔ نظام‌السلطنه، شاه بر آن بود که سعدالدوله را به‌ریاست وزرایی برگزیند. مارلینگ تصریح دارد که: «به‌صوابدید سفارت بریتانیا» شاه از فکر این انتصاب منصرف گردید.[2] گواهی کاردار انگلیس در این قضیه که خود در آن دخالت داشته، نمی‌تواند بی‌پایه باشد. در فضای سیاسی پرهیجان زمانه رئیس‌الوزرایی سعدالدوله شاید مطلوب نبود. درعین حال، او در سیاست ضدمشروطگی دخالتی نداشت که تبعیدش را موجه نماید. شگفت

---

۱. روزنامهٔ محاکمات، ۵ محرم ۱۳۲۶. پای حکم محکمه را صدق‌الملك رئیس محکمهٔ جزا، اعضای محکمه، و هیأت منصفه از جمله مجدالاسلام کرمانی و قاضی ارداقی و محقق نظمیه و امیرپنجه اِمضا کرده‌اند.

۲. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به‌قلم مارلینگ.

اینکه تبعید اقبال‌الدوله و امیربهادر که هر دو در توطئه و نقشهٔ کودتا دخالت مستقیم داشتند، به‌میان نیامد. اولی رعایا و چماق‌داران خود را به‌میدان آورده بود، دیگری هنگ سوارانش را برای حملهٔ نظامی آماده کرده بود. البته، سعدالدوله مخالف سرسخت مداخلهٔ سیاسی انجمن‌ها بود، و دشمنی آنها را برانگیخته بود. به‌علاوه به‌شرحی که پیشتر گذشت، او با رفتار متفرعن‌مآب و تحقیرآمیزش نسبت به‌برخی افراطیون مجلس، دشمن‌تراشی کرده بود.[1] اما آن انجمن‌ها و آن نمایندگان افراطی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به‌حادثهٔ کودتا، سهمی نداشته و محل اعتنا نبودند. البته تحریك و شایعه‌پراکنی در کار بود ـ تا این حد که روزنامهٔ ارگان افراطیون نوشت: سعدالدوله «به‌هوای تخریب مشروطیت صندوق دینامیت وارد می‌کند».[2] در عرضحالی که سعدالدوله به‌عدلیه فرستاد، با تصریح به‌دشمنی بداندیشان محاکمهٔ آن روزنامه را خواست که «خرافات جراید» و افتراهای آنها برعموم مردم معلوم گردد.[3] نشانی از آن محاکمه نیست.

سعدالدوله جایگاه سیاسی معتبری داشت و دولت در پی تبعید رسمی او نبود. نظام‌السلطنه به‌او نوشت: در چنین موقعی مناسب است به‌فرنگستان سفر کند و سفارت و مأموریت مخصوص را بپذیرد. سعدالدولهٔ گردن‌فراز پاسخی فرستاد بدین مضمون: «من خاشاك نیستم که هرروز با جاروا از این طرف به آن طرف رانده شوم، و ابداً از تهران نخواهم رفت».[4] او عجولانه به‌سفارت هلند پناهنده شد؛ پناهندگی سیاسی را بر سفر و سفارت غیردلخواه مرجح شمرد. در مجلس تقی‌زاده ایراد گرفت که: کارها بی‌نتیجه می‌ماند مثل مسألهٔ سعدالدوله. مشیرالدوله وزیر امورخارجه جواب تندی به‌او داد: «گفتم اقدامات می‌شود. بعضی مطالب است که طول می‌کشد، مذاکره لازم دارد و توضیح آن به‌تأخیر می‌افتد. دیگر شما غیراز این کاری ندارید». قضاوت احتشام‌السلطنه این است:

---

۱. رجوع شود به‌بخش هشتم.

۲. روزنامهٔ روح‌القدس، ۲۸ محرم ۱۳۲۶.

۳. متن نامهٔ سعدالدوله به‌وزارت عدلیه در روزنامهٔ محاکمات (۱۶ صفر ۱۳۲۶) انتشار یافته.

۴. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۸۷. نویسنده با سعدالدوله آشنایی شخصی و آگاهی درست داشت.

گرچه سعدالدوله «بدمحضر و خشن و بدزبان» است ولی اهل مداهنه نیست، و اینکه «نسبت به مملکت خیانت کرده و یا خائن باشد تصور نمی کنم درست باشد و مورد تصدیق و قبول من نیست». احتشام‌السلطنه با اشاره به خصومت‌های شخصی از جانب عناصر مختلف از جمله خانوادهٔ مخبرالدوله که می کوشیدند دست سعدالدوله را از کارها کوتاه کنند، می‌افزاید: خودخواهی و اغراض شخصی «چه بسیار از این نیروهای کارآمد را مأیوس کرد» درحالی که او در اوایل کار رهبری مجلس و مشروطه‌خواهان را داشت.[1] وزیر مختار انگلیس هم که از قضا میانهٔ خوبی با او نداشت، به مرحلهٔ بعد می نویسد: گذشتهٔ سعدالدوله «بدون آلودگی نیست، ولی تصور می کنم بیشتر چیزهای ناستوده‌ای که به‌او نسبت می‌دهند از عناد دشمنان اوست». او با عوامل «نفوذ ارتجاعی» که شاه را احاطه کرده‌اند مخالف است، و این شهامت را دارد که با دستهٔ درباریان آشکارا مبارزه کند. او در این حالت بحرانی، قبول مسئولیت تشکیل کابینه را مشروط به‌احیای نظام مشروطگی می‌داند و «تنها اقدامی که می تواند مملکت را نجات بخشد».[2]

در قضاوت و انتقاد تاریخی، فکر تبعید سعدالدوله ناموجه و خطای سیاسی بود، خطایی که زیانش در درجهٔ اول به‌مجلس وارد آمد گرچه به‌او هم لطمه زد. اما سعدالدوله از این حد شرافت سیاسی برخوردار بود که در برابر سلطنت بایستد و در دفاع از مشروطگی باارتجاع دربار به‌مبارزه برخیزد.

باری، در هفته‌ای که از امضای پیمان صلح گذشت ـ حال و هوای سیاسی همچنان متشنج باقی ماند. رأی ناظران خارجی براین پایه بود که هرگاه باردیگر بحران داخلی حدت پذیرد، چه‌بسا محمدعلی شاه مجبور به‌استعفا گردد. در چنین وضعی احتمالات و مسائل گوناگون در گفتگوهای سیاسی به‌جدّ مطرح گشت: پناهندگی شاه به‌سفارت خارجی، قضیهٔ جانشینی او، تعیین نایب‌السلطنه یا شورای نیابت سلطنت. مجموع این

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۱۴ـ۶۱۳.

۲. انگلیس، بارکلی به گری، ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۸ (۵ ذیحجه ۱۳۲۵). در قیاس با آن قضاوت، درست همان اوان شبنامه‌هایی علیه سعدالدوله در شهر منتشر می گشت که سربسر بهتان و دشنام گویی بود، ناهنجارتر از نوشتهٔ روزنامهٔ روح‌القدس که بازنمای اخلاق اجتماعی سیاست بازان ماست.

قضایا که پیچیده در دیپلماسی انگلیس و روس است ـ در متن سیاست خارجی باید مورد غوررسی قرار گیرد. این مبحث را به گفتار بعد جا می گذاریم.

بخش یازدهم

سیاست خارجی در کودتا: از «بیطرفی محض» تا «حسن توسط»

این گفتار را به مطالعهٔ سیاست انگلیس و روس از کودتای ذیقعده تا پیمان صلح میان شاه و مجلس، و پیامدهای آن اختصاص می‌دهیم. سیاست روس و انگلیس در سیر حوادث تحول یافت؛ از نقطهٔ «بیطرفی محض» انگلیس و «عدم مداخلهٔ کامل» روس ـ به میانجیگری مشترك و فعال دو دولت تغییر پذیرفت. به حقیقت، شکست کودتا بود که سیاست فعلی عدم‌دخالت را یکباره به سیاست انفعالی «حسن توسط» و «اعمال نفوذ صلح‌جویانه» مبدل ساخت. وقتی شاه دست به کودتا برد، روس و انگلیس رویهٔ عدم‌مداخلهٔ مطلق را اعلام کردند. با شکست کودتا معادلات سیاسی برهم خورد، و به‌ضرورت دو دولت نمی‌توانستند بیطرف بمانند، خاصه اینکه احتمال سقوط شاه و مسألهٔ نایب‌السلطنگی و پناهندگی محمدعلی شاه به‌سفارت خارجی به‌میان آمد. به‌عبارت دیگر، فشار حوادث سیاسی نامنتظر روس و انگلیس را به‌تغییر موضع‌شان واداشت. به‌مطالعهٔ ماهیت این تحول و برخی ریزه‌کاری دیپلماسی دو دولت در سیر حوادث می‌پردازیم.

نخست به‌برداشت عمومی مقامات مسئول ایران توجه می‌دهیم. عقیدهٔ مشیرالدوله وزیر امورخارجه این بود: «شاه نخواهد توانست که علیه مردم زور به‌کار ببرد مگر با پول و سلاح خارجی. وضع آیندهٔ ایران عمدتاً بستگی به‌وجههٔ نظرروس دارد که رویه‌اش خاصه پس از انحلال دومای دوم، سخت مشکوك است».[1] این سخنان مشیرالدوله است در

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵)، قسمت اول به‌قلم اسپرینگ رایس.

بازگشت از پطرزبورگ به‌اسپرینگ رایس، مدتها پیش از کودتا. به‌نظر ناصرالملك رئیس‌الوزرا: قضیه در نهایت منوط به‌این است که «آیا روس آماده می‌باشد که شاه را تا آخر کار در برابر مجلس حمایت کند»؟ مارلینگ که آن عبارت را از زبان رئیس‌الوزرا آورده، همانجا می‌افزاید: «لحن بیان و نیز رفتار کارگذاران روس این عقیده را منعکس می‌نماید که آن دولت همین کار را خواهد کرد. اگر چنین باشد، به‌احتمال جدی دولت با بحرانی روبرو خواهد گشت که مشکل به‌نظر می آید قدرت مقابلهٔ با آنرا داشته باشد».[1] پیشتر هم دانستیم که ناصرالملك کاملاً واداد، وناتوانی دولت‌را به‌مارلینگ خاطرنشان کرد.[2]

لزومی نداشت که شاه با پول و اسلحهٔ روس به‌زور آزمایی بر آید، از آنکه قزاقخانه و فرماندهان روسی‌اش را در اختیار خویش داشت. اما این عقیده راست و درست بود که شاه بدون پشت گرمی روس، دست به‌قوهٔ قهریه نمی‌برد. در مجموع آن احتمالات ازجمله رأی مارلینگ، فرض مقاومت مجلس و مردم منظور نشده بود ـ فرضی که ممکن بود همهٔ آنْ احتمالات ظاهراً منطقی را درهم فروریزد. در آغاز کودتا پیروزی شاه تقریباً امر قطعی به‌نظر می آمد. مارلینگ در تلگراف دهم ذیقعده خبر داد که: «کودتای شاه به‌قرار معلوم قرین کامیابی پیش می‌رود».[3] و همانجا تأکید دارد که «اطمینان کامل» شاه به‌پشتیبانی دولت روس است.

سیاست روس و انگلیس در کار کودتا ابهامی نداشت. ایزولسکی وزیر امورخارجهٔ روس در گفتگوی با سفیر انگلیس، سیاست دولت خود را «عدم مداخلهٔ کامل» اعلام کرد.[4] همچنین ادوارد گری وزیر امورخارجهٔ انگلیس در صحبت با سفیر روس گفت: باتوجه به‌اخبار بدی که از ایران می‌رسد «تنها راه درست و مطمئن پرهیز ما از مداخله می‌باشد».[5] ادوارد گری در دستورهای مکرر خود به‌مارلینگ کاردار انگلیس تأکید

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (۱ شوال ۱۳۲۵).
۲. رجوع شود به‌بخش دهم.
۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعده ۱۳۲۵).
۴. انگلیس، تلگراف نیکلسون به گری، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵).
۵. انگلیس، تلگراف گری به نیکلسون، ۱۷ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۱ ذیقعده ۱۳۲۵).

ورزید که: رویهٔ او «در کشمکش میان شاه و مردم بطور کلی برمبنای بیطرفی محض خواهد بود».[۱]

«بیطرفی» و «عدم دخالت» در عرف کلی بین ملل دو اصطلاح مترادف است. و آنچه بامعنی می‌باشد دلالت سیاسی آن است در هر قضیهٔ مشخص. اگر این فرض درست باشد که محمدعلی شاه بدون پشتیبانی روس دست به قوهٔ قهریه نمی‌برد (چنانکه مجموع اسناد بر آن گواهی می‌دهد) عنوان عدم مداخلهٔ روس به دلالت تضمّنی‌اش مساوی بود با تأیید سیاست کودتا. اگر فرض دوم هم درست باشد که انگلیس از هدف شاه و حمایت روس واقف بود (چنانکه گزارش‌های رسمی بر آن صراحت دارد) سیاست او در بیطرفی صرف چیزی نبود مگر اعلام سکوت و قبول اقدام شاه به کودتا. توضیح ادوارد گری (پس از شکست کودتا) ماهیت قضیه را تغییر نمی‌دهد. او در تلگراف خود گفت: هیچکس نباید تصور کند که «شاه در اقدام خود علیه مجلس از پشتیبانی ما برخوردار بوده است».[۲] هیچکس چنین گمانی نبرده بود که انگلیس در توطئهٔ کودتا حامی محمدعلی شاه بوده باشد. اما تفسیر ما در مفهوم سیاست بیطرفی آن دولت به‌جای خود محفوظ است.

همینطور دستور ایزولسکی تأثیر فعلی در خط مشی وزیرمختار دولت روس نداشت. ایزولسکی در تلگراف خود به هارتویگ اعلام کرد: وزیر امورخارجهٔ انگلیس «مایل است شما به‌اتفاق مارلینگ قدم‌های ممکن را در جهت جلوگیری از بلوا و آشوبی که ممکن است بواسطهٔ اقدامات خطرناکی که شاه در مورد رئیس‌الوزرا و مجلس اتخاذ کرده است، بردارید. با هماهنگی نمایندهٔ انگلیس که دستور مشابهی دریافت خواهد نمود از کلیهٔ امکانات در جهت هدف‌های مزبور استفاده کنید».[۳] در زبان دیپلماسی براین دستور نیم‌بند هیچ اثری مترتب نبود. نه ادوارد گری تقاضای جدی داشت، نه به‌طریق اولی ایزولسکی دستور قاطعی فرستاد. وانگهی، حکایت بی‌نظمی و آشوب نبود؛ شاه دست به کودتا برده بود و منطق کودتا روشن بود. هر موضع گیری جدی، دستور صریح می‌طلبید.

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۵).
۲. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۵).
۳. تلگراف ایزولسکی به هارتویگ، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعده ۱۳۲۵)، کتاب نارنجی.

به کار گرفتن «امکانات» دلالت بر هیچ ابتکار مشخصی نداشت، چنانکه هر گام تازه‌ای در انحراف از روش عدم مداخله برداشته شد ـ پس از ناکامیابی کودتا بود.

ماهیت سیاست بیطرفی را از بکاربستن آن یعنی به‌تجربه بهتر می‌توان شناخت. در نخستین لحظات که شاه رئیس‌الوزرا و وزیران را توقیف کرد، مارلینگ اعلام نمود که: خود را از کشاکش میان مجلس و دربار «دور نگاه خواهد داشت»؛ اجازه نخواهد داد که آن سفارتخانه به‌عنوان «ابزار سیاسی» به کار گرفته شود؛ و اینکه برای رهایی ناصرالملك مداخله کرد فقط به‌اقتضا و ضرورت بود، زیرا «حیثیت» مقام سفارت در میان بود.[1] روز بعد، دو تن از مشروطه‌خواهان (به‌قرار معلوم از نمایندگان مجلس) سراغ مارلینگ رفتند (۱۰ ذیقعده). او با تأکید قاطع به‌سیاست عدم‌مداخله به‌ایشان خاطرنشان نمود: «نهایت کوشش را خواهد کرد که سفارت بهیچ‌وجه در این نبرد مجبور به‌مداخله نشود». و در بیاناتش جای هیچ ابهامی نگذارد که مایهٔ سوءتفاهم گردد. آنان گفتند: ملیون قصد حمله ندارند، اما اگر قشون شاه دست به‌تعرض ببرد «می‌ایستند و تا آخرین نفس می‌جنگند».[2] دو روز بعد (۱۲ ذیقعده) چون به‌دستور شاه تلگرافخانهٔ دولتی تعطیل شده بود، چند تن از پیشوایان مذهبی از کاردار تقاضا کردند تلگراف‌هایی که در تشریح حوادث نوشته بودند، به‌وسیلهٔ خط تلگرافی انگلیس به‌شهرها و علمای نجف و کربلا مخابره گردد. متن تلگراف‌ها را هم ارائه دادند. مارلینگ درخواست آنان را رد کرد. مدیر تلگرافخانهٔ هند و اروپایی هم تقاضای ایشان را نپذیرفت.[3]

تا این مرحله که پیروزی شاه امر حتمی به‌نظر می‌آمد ـ نه فکر میانجیگری روس و انگلیس درمیان بود، و نه به‌طریق اولی از جانب دو دولت اقدام انفرادی یا مشترکی در منع شاه از دست بردن به‌خشونت به‌عمل آمده بود. تکلیف روس روشن بود. انگلیس هم کمترین همدلی با مجلس و ملیون نورزید، حتی اجازه نداد که از طریق تلگرافخانهٔ انگلیسی چند خبر ساده از پایتخت به‌شهرها فرستاده شود.

---

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعده ۱۳۲۵).
۲. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).
۳. همان مأخذ.

حرکت مقاومت مجلس و مردم، اوضاع سیاسی را بکلی تغییر داد. دربار را وحشت فراگرفت، و سلطنت محمدعلی شاه در معرض تهدید واقع شد. اینك شاه اخطار مجلس را پذیرفت و برشرایط آن گردن نهاد. ازسوی دیگر نمایندگان انگلیس و روس پای به‌میان نهادند. مارلینگ می‌نویسد:

«به‌حقیقت، موقع او [محمدعلی شاه] به‌حدی متزلزل گشت که وزیرمختار روس که تا آن زمان از هر اقدام مشترکی با من، در جهت اصلاح کشمکش میان شاه و پارلمان طفره می‌زد، اکنون مرا به‌مشورت خواند که چه باید کرد»؟[1]

مارلینگ می‌افزاید:

«بدیهی است هارتویگ نیروی حرکت مشروطه‌خواهی را سبك گرفته بود. و خیال می‌کرد تأثیر روانی این اعتقاد مردم که روس در حمایت شاه ایستاده، سبب خواهد شد که اعلیحضرت از این نبرد به‌سلامت بیرون آید. همین تصور باطل اوست از اوضاع که بیخردانه شاه را به‌راه بی آبرو شدن انداخت».[2]

کاردار انگلیس آن معانی را پس از شکست کودتا نوشته. پیش از آن خود او هم پیروزی کودتا را امر قطعی می‌انگاشت، و روش خود را در همان جهت تنظیم کرد. نکتهٔ دیگر آنکه در نوشته‌های رسمی مارلینگ نشانی نیافتیم که پیش از این مرحلهٔ حساس او مبتکر صلح و آشتی میان مجلس و سلطنت شده باشد. فقط از نظر روش عملی این وجه تمایز بود که هارتویگ در سیاست کودتا و رسوایی شاه مسئولیت داشت و مارلینگ مبرا از آن بود.

اما در اینکه در برابر فشار حوادث «چه باید کرد» ـ هارتویگ و مارلینگ به گفتگو نشستند (۱۵ ذیقعده). این مذاکرات در سفارت فرانسه با مشارکت لامارتی وزیرمختار فعال فرانسه که از معتقدان هماهنگ کردن سیاسی و اقدام مشترك آن دو دولت بود، انجام گرفت. برسر سه قضیه به‌توافق رسیدند: ۱) نمایندگان سیاسی انگلیس و روس

---

۱. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به‌قلم چارلز مارلینگ.

۲. همان مأخذ.

حضور شاه برسند و از او بخواهند اطمینان دهد که قصد الغای مشروطیت را ندارد، بلکه با مجلس همکاری خواهد کرد؛ ۲) به منظور تجدید اعتماد میان مجلس و سلطنت، آن قول و قرار و تعهد شاه را به آگاهی مجلس برسانند؛ ۳) به ظل السلطان اخطار کنند که نمی‌توانند هدف او را در احراز تاج و تخت بپذیرند از آنکه ولیعهد (احمدمیرزا) را به جانشینی رسمی سلطنت شناخته‌اند. (مادهٔ سوم توضیحی دارد که خواهد آمد).

آن توافق براثر تلاش وزیرمختار فرانسه به‌دست آمد. عامل دیگری که در اقدام مشترك روس و انگلیس مؤثر افتاد و فرانسه نیز نسبت به آن حساس بود، سیاست فعال آلمان بود. کاردار آلمان می کوشید که برای اصلاح میان سلطنت و مجلس، نمایندگان سیاسی در تهران به‌اقدام جمعی برآیند ـ سیاستی که طبعاً به‌افزایش اعتبار آلمان می‌انجامید. انگلیس و روس که خود را متولی امور ایران می‌شمردند، البته مخالف «بین‌المللی کردن» مسائل داخلی ایران بودند. خنثی کردن سیاست آلمان وجههٔ نظر هر دو دولت خاصه هارتویگ بود. مارلینگ می نویسد: «شکست کودتای دسامبر و مظاهر گرایش آلمان به‌دخالت در امور داخلی ایران، وجههٔ نظر هارتویگ را نسبت به‌این سفارت کلاً تغییر داد. و از آن پس، او همواره آمادهٔ گفتگوی روباز و دوستانه در اموری است که منافع مشترك در میان باشد... او تمایلات ضد آلمانی شدید دارد».[1]

وزیر مختار روس و کاردار انگلیس برپایهٔ توافق سه ماده‌ای حضور شاه بار یافتند (۱۶ ذیقعده). هارتویگ ضمن تشریح وخامت اوضاع سیاسی پیشنهاد کرد: «اعلیحضرت اطمینان بدهند که نیت خصمانه‌ای نسبت به‌مشروطیت ندارند». شاه بدون درنگ سخن همیشگی‌اش را بازگو کرد بدین مضمون: «هیچوقت با مجلس خصومت نداشته... او خود قانون اساسی را امضا کرده و به‌توشیح پدرش رسانده. فقط می‌خواهد انجمن‌هایی که نسبت به‌او و خانواده‌اش هتاکی و اهانت می کنند و مردم را علنی تحریك می‌نمایند، منحل گرداند». مارلینگ هم گفت: «اینکه اعلیحضرت اطمینان می‌دهند نیت خصومت آمیزی نسبت به‌مجلس ندارند، و صلاح مملکت را در همراهی با آن می‌دانند، مایهٔ کمال

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۴ آوریل ۱۹۰۸ (۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۶).

خوشحالی ماست».[۱]

نمایندگان روس و انگلیس نتیجهٔ مطلوب صحبت با شاه را به آگاهی وزیرمختار فرانسه رساندند. لامارتی پیشنهاد کرد که از مشیرالدوله وزیر امورخارجه و احتشام‌السلطنه و دو نایب‌رئیس مجلس دعوت شود در سفارت فرانسه حضور یابند تا نمایندگان دو دولت قول و قرار خود را با شاه رسماً اعلام دارند. به‌عقیدهٔ مشیرالدوله نیکوتر اینکه آن جلسهٔ رسمی در وزارت امورخارجه ایران منعقد گردد. او اقدام مشترك آن نمایندگان را به‌تضمین مقام مجلس تفسیر کرد. مارلینگ هم از تضمین ثبات پارلمان ازجانب دو سفارت سخن می گوید که به‌عقیدهٔ ما تعبیر دقیقی نیست. اما رئیس مجلس نه با آن نحوهٔ عمل منظور وزیرمختار فرانسه موافق بود، نه از اصل به آنچه تضمین ثبات پارلمان ازجانب روس و انگلیس گفته شد اعتقاد داشت. به‌پیشنهاد احتشام‌السلطنه قرار شد نمایندگان روس و انگلیس جداگانه هرکدام نامه‌ای در جواب بیانیهٔ عمومی مجلس بنویسد، و مراتب اطمینانی که شاه داده اعلام نماید. نامه‌های هارتویگ و مارلینگ که بی‌کم و کاست به‌یك مضمون نوشته شده، به‌مجلس رسید (۲۳ ذیقعده). مارلینگ درست می‌نویسد که: پاسخ‌های دودولت اثر مهمی دراوضاع عمومی ندارد گرچه «به‌منظور مقابله با دخالت‌های کاردار آلمان ضرورت داشت». درنامهٔ هارتویگ به‌ریاست مجلس آمده:[۲]

«به‌مقتضای حسیات وجدانی و انسانیت، مفاسدی که از امتداد چنین اوضاع حاصل است در پیشگاه همایونی به‌طریق دوستانه عرضه داشتم. و اطمینان کامل به‌جهت خویش حاصل نمودم که اعلیحضرت نسبت به پارلمان [سوء] احساساتی نداشتند، مگر کاملاً موافق بوده است با سعادتی که ما برای این مملکت آرزومندیم. و نظر به‌فرمایشات اعلیحضرت... معلوم شد عزم ایشان جزم است براینکه موافق اساس مشروطیت و اتحاد با مجلس ملی و مطابق قانون اساسی عمل و رفتار فرمایند».[۳]

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

۳. مذاکرات، ۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵. جواب مارلینگ نیز به‌همان مضمون بوده است. از سفیر عثمانی به‌عنوان شیخ‌السفرا و همچنین کاردار سفارت آلمان نامه‌هایی در همدلی با مجلس رسید که منتشر شد.

اشاره به «مقتضیات حسیات وجدانی و انسانیت»، دقیقاً تعبیر بیان نامهٔ اصلی مجلس است. به عقیدهٔ مارلینگ به موجب دو نامهٔ مزبور به مجلس «دو سفارتخانه ثبات پارلمان را در معنی تضمین کردند».[1] به علاوه، از آنجا که شاه «اطمینان کامل داد که مشروطیت را حفظ و رعایت خواهد کرد»، می کوشیم مجلس را قانع کنیم که دو دولت برعهدهٔ خویش می شناسند که مراقب انجام تعهد شاه باشند.[2] وزیرمختار روس هم به رئیس الوزرا نظام السلطنه خاطرنشان کرد: اطمینان های رسمی پادشاه به نمایندگان دو دولت «قاعدتاً بایستی برای مجلس تضمین کافی در ثبات نظام جدید مملکت باشد».[3] هیچکدام از آن تفسیرهای سیاسی درست و دقیق نیست. در زبان دیپلماسی «اطمینان کامل به جهت خویش» حاصل نمودن که پادشاه نسبت به پارلمان سوءنیتی ندارند بلکه عزم دارند که به آئین مشروطگی عمل نمایند، بهیچ وجه دلالت بر «تضمین» مجلس و مشروطگی ندارد. و کسی تعهد نسپرد که احیاناً مانع پیمان شکنی شاه گردد، تعهدی که خلاف عرف دیپلماسی بین ملل بود. چنانکه از مضمون نامه های هارتویگ و مارلینگ به مجلس برمی آید، هردو به آن معنی توجه داشتند. مجلس هم این اندازه خام اندیش نبود که از ایشان انتظار داشته باشد چنان تعهدی به گردن گیرند. مارلینگ در گزارش بعدی خود تفسیر درستی کرد و گفت: نامه ای که به مجلس نوشته شد اعلام مطلب ساده ای است و «هیچ تعهدی بر آن مترتب نمی باشد».[4]

اطمینانی که محمدعلی شاه به نمایندگان روس و انگلیس داد چیز تازه ای نبود، بلکه قرینه و مؤید توافق نامهٔ مجلس و شاه در شانزدهم ذیقعده بود. و به شرحی که گذشت مضمون آن توافق نامه پیشتر در دستخط سیزدهم ذیقعده گنجانده شده بود، آنگاه که شاه تسلیم ارادهٔ مجلس گردید. بدین قرار، سیاست حسن توسط و میانجیگری روس و انگلیس بهیچ وجه تأثیری در تحول وضع سیاسی و تصمیم گیری مجلس و ماهیت پیمان آشتی میان

---

۱. گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم مارلینگ.
۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵).
۳. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.
۴. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

مجلس و دربار نداشت، گرچه اثر روانی بعدی‌اش را نباید انکار نمود.

اما قضیهٔ بسیار مهم و شایان دقت اینکه در این مرحله، براثر فشار اوضاع داخلی ـ احتمالات تازه‌ای در سیاست دو دولت میانجی مطرح گردید. یك هفته‌ای پس از پیمان صلح مجلس و شاه، تشنج سیاسی کمابیش امتداد یافت. برداشت کلی نمایندگان روس و انگلیس این بود که هرگاه باردیگر بحران داخلی حدت پذیرد، چه‌بسا شاه مجبور به‌استعفا گردد. در این وضع سقوط شاه را حتمی می‌شمردند و به‌تَبَع آن دو قضیهٔ متمایز را که در عین حال درهم تداخل داشت، مورد سنجش قرار دادند: احتمال پناهندگی محمدعلی شاه به‌یکی از سفارتخانه‌های روس و انگلیس؛ و دیگر مسألهٔ جانشینی او و نایب‌السلطنگی.

کاری نداریم که سنجش آنان از اوضاع سیاسی فعلی مبالغه‌آمیز و آن احتمالات بسیار ضعیف بود. گفتگوی ما در شناخت سیاست خارجی است. وزیرمختار روس و کاردار انگلیس در بررسی احتمالات و تعیین رویهٔ مشترك به‌کنکاش نشستند (۱۸ ذیقعده). مارلینگ در شرح آن جلسه می‌نویسد: «عقیدهٔ ما براین قرار گرفت که قضیهٔ مهم در وضع کنونی این است که شاه را در مقام سلطنت حفظ کنیم». و همانجا توجیه می‌کند: برای جلوگیری «از سقوط ایران در هرج و مرجی عمیق‌تر از حالت فعلی‌اش، می‌بایستی سلطنت شاه حفظ شود».[1] ملاحظهٔ دیگری هم در کار بود. به‌عقیدهٔ او در وضع متشنج فعلی، با سقوط شاه قضیهٔ نایب‌السلطنگی ظل‌السلطان به‌میان کشیده می‌شد. چنانکه خواهد آمد، مارلینگ مخالفت آمیخته با نفرت خود را نسبت به‌ظل‌السلطان به‌عنوان نایب‌السلطنهٔ دولت مشروطه، کتمان نمی‌کند. از این نظر، او را مرجح بر محمدعلی شاه نمی‌دانست بلکه به‌مراتب فرومایه‌تر می‌شمرد. از اینرو باز تأکید دارد که: «در اوضاع فعلی حفظ سلطنت شاه امر اساسی و مهم است».[2] اینکه مجلس با روی کار آمدن ظل‌السلطان به‌هر صورتی مخالفت جدی داشت، مقولهٔ دیگری است.

---

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به‌گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).
۲. همان مأخذ.

وزیرمختارروس و کاردار انگلیس در پیش‌اندیشی‌های خود، احتمال پناهندگی شاه را به‌سفارتخانهٔ روس یا انگلیس از مدّنظر دور نداشتند. در این قضیهٔ بسیار باریك، به‌صوابدید لامارتی وزیرمختار زیرك فرانسه (که در همهٔ این قضایا مورد مشورت آنان بود) تصمیم گرفتند که هرکدام از دولت خویش کسب تکلیف کند. ادوارد گری به‌مارلینگ دستور فرستاد: پناهندگی شاه به‌سفارت انگلستان مانعی ندارد، و سایر افرادی هم که در وضع مشابهی قرار گیرند، متساویاً از حق پناهندگی به‌سفارت انگلستان بهره‌مند می‌باشند. زیرا نباید به‌خاطر کسی خطور کند که شاه «در اقدام خویش علیه مجلس از پشتیبانی ما برخوردار بوده است». ادوارد گری تصریح کرد: ما باید آمادهٔ تسلیم شاه به‌مقامات دولت ایران باشیم به‌شرط آنکه تضمین دهند جان شاه در امان است و او می‌تواند به‌سلامت از ایران برود.[۱]

مادهٔ آخر طبعاً مورد تأیید دولت روس نبود. ایزولسکی در دستور خود به‌هارتویگ گفت: با دولت انگلیس مشغول مذاکره و تغییر آن ماده به‌این نحو هستیم که: هرگاه ضرورت ایجاب کند شاه را نگهبانان مشترك روس و انگلیس تا مرز ایران همراهی کنند، زیرا براین عقیده هستیم که تضمین مقامات دولت ایران نمی‌تواند کافی باشد. وزیر امورخارجهٔ انگلیس پیشنهاد ایزولسکی را بدین قرار پذیرفت: «موافقت می‌شود که حفاظت شاه توسط محافظان مشترك و زیر پرچم روس و انگلیس انجام شود. و در صورتیکه شاه مجبور به‌ترك ایران گردد، حفاظت مشترکی تا مرز در اختیار او قرار داده شود».[۲]

باتوجه به آن احتمالات گوناگون بود که مسألهٔ جانشینی محمدعلی شاه، نایب‌السلطنگی ظل‌السلطان، و شورای نیابت سلطنت به‌میان آمد. اما باید دانسته شود که این مسائل عمدتاً در ارتباط با سیاست روس و انگلیس مورد گفتگو و سنجش قرار گرفت؛ در متن سیاست داخلی هیچگاه جدی نبود.

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۵).
۲. تلگراف ایزولسکی به‌هارتویگ، ۵ ژانویه ۱۹۰۸ (۳۰ ذیقعده ۱۳۲۵)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

مسعود میرزا ظل‌السلطان (عموی شاه) همیشه داعیهٔ تاجداری داشت. او که به‌سبب ستمگری‌هایش از اصفهان رانده شده بود و به‌همان علت از فارس گریخت که جان به‌سلامت ببرد ـ حالا از در آزادیخواهی درآمد. به‌مجلس آمد و خلعت مشروطه‌خواهی پوشید، «کانّه منتهای آمال و آرزوی خود را امروز دیده». و گفته شد که: «حضرت والا را از دیرزمانی این اشتیاق بود که... عقاید خالصانهٔ خود را در پیشرفت این اساس اظهار دارند... و از برای احدی شبهه باقی نماند».[1] اما آن شبهه برلوح تاریخ حك شده بود؛ مجلس حتی پیشنهاد بازگشت او را به‌اصفهان رد کرده بود. بااین وجود، عاملان شاهزاده در برخی انجمن‌های پایتخت فعال بودند.[2] تا آنجا که در تظاهرات خیابانی بهارستان شعار: «ظل‌السلطان رئیس جمهوری» سر دادند.[3] او خود نیز در صحبت با انجمن‌ها سوگند خورد که: از معتقدان مشروطگی است و اگر به‌سلطنت برسد آماده است جانش را فدای راه «مساوات و برادری و آزادی» کند![4] پیشکار کل تبلیغاتی‌اش ملك‌المتکلمین سخنور میدان بهارستان و چند انجمن بود.

هر حادثهٔ مهم یا بحران سیاسی به‌عموی شاه مجال خودنمایی می‌داد. کودتا که به‌شکست انجامید ظل‌السلطان پسرش جلال‌الدوله را سراغ کاردار انگلیس فرستاد، و تجدید حمایت گذشتهٔ آن دولت را خواست (۱۵ ذیقعده). اما پاسخ دلگرم‌کننده‌ای نشنید.

---

۱. مذاکرات مجلس، ۲۴ شعبان ۱۳۲۵.

۲. یکی با امضای «د. م. ی.» که به گفتهٔ خودش «این روزها به هر انجمنی می‌رود شرحی به صورت «آرتیکل» به‌روزنامهٔ ندای وطن فرستاد، و تحکم آمیز انتشار آنرا خواست. نوشت: «بزرگترین رجال امروزه شاهزاده ظل‌السلطان است... از تمام بزرگان بزرگتر». چرا باید وجود چنین شخص کافی عاطل و باطل بماند؟ چه عیبی دارد رئیس‌الوزرا شود یا وزیر عدلیه شود یا «اقلاً او را به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب نمایند... که هزار سال دیگر در ایران مثل ظل‌السلطان پیدا نمی‌شود». «بر فرض دولتیان از او اندیشه دارند... و ملتیان هم قدر او را نشناخته‌اند، اما انجمن‌ها ساکت نخواهند نشست تا آنکه او را به کار وادارند و از وجود او فایده‌ها بردارند». (روزنامهٔ ندای وطن، ۲۸ شعبان ۱۳۲۵).

۳. مخبرالسلطنه، گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۲۵.

۴. انگلیس، ضمیمهٔ گزارش مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (۱ شوال ۱۳۲۵). آن مطلب را ظل‌السلطان به‌دبیر سفارت گفته بود.

مارلینگ گفت: بهتر است پدرش گواهی‌نامه‌های سابق را مبنی بر پشتیبانی انگلستان مرور کند تا مایهٔ «تجدید اطمینان» شاهزاده گردد.[۱] این جواب خالی از طعن نبود. به‌شرحی که پیشتر خواندیم یکی از مواد توافق نمایندگان انگلیس و روس که به‌میانجیگری وزیرمختار فرانسه به‌دست آمد این بود که به‌ظل‌السلطان ابلاغ کنند: دو دولت نمی‌توانند هدف او را در نیل به‌مقام پادشاهی بپذیرند، از آنکه ولیعهد احمدمیرزا را به‌عنوان جانشین سلطنت ایران رسماً شناخته‌اند. هارتویگ و مارلینگ رأی مشترك خود را به‌ظل‌السلطان اعلام کردند (۱۶ ذیقعده). شگفت است که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در آن تصمیم‌گیری، به‌اصول قانون اساسی استناد نکردند، و اگر هم مورد ملاحظهٔ آنان بوده در گزارش‌های رسمی‌شان انعکاسی ندارد. به‌هرحال، در مسألهٔ جانشینی شاه بین لندن و پطرزبورگ هم موافقت حاصل گردید که: اگر ظل‌السلطان از دسیسه‌های خویش برای تحصیل تاج و تخت دست برندارد، به‌او اخطار کنند که در آتیه از پشتیبانی دو دولت برخوردار نخواهد بود.[۲] به‌حقیقت، این قرار و مدار احیاناً در روش انگلستان تأثیر داشت، زیرا ظل‌السلطان هیچگاه مورد حمایت روس نبود. نکتهٔ ظریف و درخور توجه اینکه ادوارد گری در دستور خود بر رفتار اهانت‌آمیز مارلینگ نسبت به‌ظل‌السلطان ایراد گرفت و گفت: «در هیچ پیش‌آمدی نباید روش ما نسبت به‌ظل‌السلطان خصومت‌آمیز باشد؛ و یقین دارم که مناسبات شما با او چنین تعبیر نخواهد گشت».[۳] اما مارلینگ در بیان عقیدهٔ مستقل خویش مبنی بر بی‌اعتقادی ظل‌السلطان به‌مجلس و مشروطگی باز نایستاد. ضمن گزارش خود نوشت:

«گمان نمی‌رود که او (ظل‌السلطان) در سیرت اخلاقی‌اش به‌قدر خردلی بر محمدعلی شاه رجحان داشته باشد، یا در احراز مقام پادشاه مشروطه مطلوب‌تر از او باشد، حتی اگر بخواهد به‌لباس مشروطه درآید. خیال نمی‌کنم در ایران هیچ فرد روشن‌بینی یافته شود که معتقد نباشد هرگاه ظل‌السلطان به‌نایب‌السلطنگی دست یابد،

---

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).
۲. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذیقعده ۱۳۲۵).
۳. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۵).

در برانداختن پارلمان درنگ نماید آن هم با دست بردن به خشن‌ترین روش‌ها. همچنین در کنار گذاردن پادشاه جوان (احمد میرزا) لحظه‌ای تردید نخواهد داشت... اگر قرار باشد که نظام مشروطه به تجربهٔ صحیح در آید ـ برای بهترین احتمال کامیابی‌اش پادشاهی می‌بایست خوب درس‌خوانده که آیین مشروطگی را هم آموخته باشد».[1]

مارلینگ همانجا می‌افزاید: به عقیدهٔ ایرانیان خیراندیش «شورای نیابت سلطنت» نیز تدبیر عملی درستی نخواهد بود. به نظر خودش هم اگر چنین تجربه‌ای به کار بسته شود ـ «رشك و غرض‌های شخصی که ایرانیان بدان متصف‌اند و نمی‌توانند از آن بپرهیزند ـ وضعی آشفته به بار خواهد آورد همراه حکومت مرکزی ناتوان، ناتوان‌تر از آنچه هست».

این مقوله فعلاً به کنار که قوام دموکراسی و حکومت ملی شرایط دیگر و مهمتری هم داشت؛ و تنها تربیت آن ولیعهد جوان و پای‌بندبودن او به آداب مشروطگی ـ نمی‌توانست ضامن آزادی و حکومت نمایندگی باشد چنانکه نشد. اما در ربط مسألهٔ آنی مورد بحث، آن مأمور سیاسی خارجی این هوشمندی و شرافت را داشت که اعلام کند مشروطگی ایران از نایب‌السلطنگی ظل‌السلطان طرفی نمی‌بندد، بلکه هستی‌اش به مخاطره می‌افتد. اما برخی انجمن‌های پایتخت برای نایب‌السلطنگی او در تکاپو بودند. حضرت‌والا را از اصفهان رانده بودند و به آنجا راه نمی‌دادند، اما مبلغ آن انجمن‌ها در مقاله‌اش راهنمایی کرد او را به نمایندگی مجلس ملی بگمارند یا دستگاه عدلیه و حکومت قانون مملکت را به‌وی بسپارند! مارلینگ دریافته بود که هیچ ایرانی اندیشمندی را نمی‌توان پیدا کرد که بر حسن‌نیت شاهزاده صحه بگذارد. اما آن مقاله‌نویس شارلاتان گفت: «دانشمندان ملت همه در این عقیده با من همراه [هستند] و موافقت دارند» که ظل‌السلطان بزرگترین رجال ماست. و بالاخره، اینکه رأی «ملتیان» مغایر عقیدهٔ انجمن‌هاست چه باك ـ «انجمن‌ها ساکت نخواهند نشست تا او را به کار وادارند».[2] البته همهٔ انجمن‌ها از آن قماش نبودند.

---

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعده ۱۳۲۵).

۲. از این مقاله به قلم «د. م. ی.» در همین بخش صحبت داشتیم.

در نتیجه‌گیری و سنجش نهایی باید گفت سیاست روس و انگلیس در مرحلهٔ بی‌طرفی به‌سود سلطنت بود و از نظرگاه مجلس عامل منفی بود؛ در مرحلهٔ میانجیگری عامل ناموثر بود؛ و به‌دنبال آن همهٔ احتمالات و طالع‌بینی‌های انگلیس و روس باطل بود. نه افق سیاست داخلی به‌تیرگی گرایید، نه شاه وادار به کناره‌گیری و پناهندگی گردید، و نه مسألهٔ نایب‌السلطنگی به‌میان آمد. مجلس و دولت بحران را مهار کردند و فعلاً مسلط بر اوضاع سیاسی شدند. و شاه هم تسلیم مجلس بود.

بحران آزادی

مجلس در تزلزل و تنزّل

بخش دوازدهم

از پیمان صلح تا خشونت رفتار

حکومت ملی بحران سیاسی خطیری را از سر گذراند؛ مجلس امیدوار بود که این آخرین تجربه باشد. با تسلیم محمدعلی شاه در برابر ارادهٔ مجلس - برداشت کلی مجلسیان این بود که مشروطگی تجدید حیات یافت و بیدرنگ باید به دستور کار اصلاحات پرداخت. وکیل‌التجار گفت: با «تجدید حالی و وضعی» که برای ملت و مجلس حاصل گشت، برماست که «جلو برویم و فراموشی را فراموش کنیم». به‌عقیدهٔ معین‌التجار وقت آنست که به «جنگ داخلی» پایان داد و به کارهای عمده پرداخت. وکیل‌الرعایا افزود: برای استحکام مجلس بدون تأخیر باید کارهای معوقه را از سر بگیریم که خیلی کارهای عقب‌افتاده داریم. امام جمعهٔ خویی تأیید کرد: «باید به‌زودی رفع هرج و مرج بشود» زیرا با شلوغی مسألهٔ بی‌پولی دولت حل نخواهد شد و «هرکاری می‌خواهیم بکنیم پول لازم است که نداریم». حالا سه ماه به آخر سال مانده و تمام مالیات‌ها زمین مانده، و اگر مجلس دولت را در رفع هرج و مرج تقویت نکند، مالیات‌های پارساله و امساله و سال آینده همچنان لاوصول خواهد ماند. احتشام‌السلطنه اعلام کرد: البته مجلس در مدت ده روزهٔ انقلاب کارهای فوق‌العاده داشت. حال که معلوم شد ایران و اهل آن سزاوار نعمت مشروطیت می‌باشد، باید به‌برقراری نظم و کارهای معوق و امر اصلاحات بپردازیم.

در جهت سیاسی روابط مجلس و سلطنت را بطور خاص، پیمان صلح شانزدهم ذیقعده می‌ساخت که به گفتهٔ وکیل‌التجار: اگر این عهدنامهٔ سه جانبه را «همه وقت اعلیحضرت و وزرا و وکلا در نظر داشته باشند مملکت به‌زودی منظم و امن خواهد شد». به‌رغم بدگمانی و تردیدی که ریشه‌اش از تجربه‌های گذشته آب می‌خورد، گزارش مجلس حکایت از این دارد که مناسبات محمدعلی شاه با مجلس و دولت همچنان بهتر

شد. او در همراهی و همکاری با مجلس گام برمی‌داشت. شاه به‌صرافت طبع چند بار نمایندگان را به‌دربار دعوت کرد، و بدون تکلف و رعایت آداب درباری با آنان در امور مملکت به گفتگو نشست. این خود خلاف رفتار مألوف بود.

در شرح و تفسیر حرکت تازهٔ شاه که در واقع منعکس کنندهٔ روح قرار و مدار شانزدهم ذیقعده بود، به گزارش‌های وزیرمختار روس توجه می‌دهیم. هارتویگ در چند گزارش پی‌درپی از گفت و شنود خود با برخی شخصیت‌های معتبر از جمله مجتهد بهبهانی و نظام‌السلطنه رئیس‌الوزرا و مشیرالدوله وزیر امورخارجه، و به‌علاوه از صحبت مفصلش با محمدعلی شاه سخن گفته که حائز اهمیت سیاسی است. زبدهٔ آنها را یکجا می آوریم.[1] ابتکار گفتگو از جانب بهبهانی بود و وزیرمختار به‌دیدار او رفت. هارتویگ می‌نویسد:

«من همیشه به‌رغبت به‌دعوت این مجتهد جواب می‌دهم. او متعصب کوته‌نظری نیست و معاشرت وسیع با خارجیان را روا می‌دارد... از فکر زنده و تجربهٔ همه‌جانبه برخوردار است... و می‌داند چگونه خود را نسبت به‌هر اوضاعی تطبیق دهد. درحال حاضر، سیدعبدالله به‌اصطلاح در موضع پاسداری از منافع ملت که با مشروطیت تأمین می‌شود، قرار دارد. اگر اتفاقاً ارتجاع پیروز می گشت، دقیقه‌ای هم تأخیر در تبدیل شدن به‌طرفدار سرسخت حکومت مطلقه روا نمی‌داشت». به‌هرحال، چه برای او و چه برای دیگر نمایندگان هوشمند مجلس این قضیه هر روز روشن‌تر می گردد که مملکت نمی‌تواند در اغتشاش و زد و خورد گروه‌ها، به‌حیات خود ادامه دهد. «گرچه آنان موقتاً و برپایهٔ شرایط بسیار ناپایداری اسلحه را به‌زمین گذارده‌اند، ولی آماده‌اند تا در هرلحظهٔ مساعد مجدداً آنرا به‌کف گرفته و به‌نبرد قاطعی با یکدیگر بپردازند». پیمان میان مجلس و دربار «آشتی بود، و همگان لزوم تبدیل آنرا به صلحی پایدارتر درك می کردند». درست دربارهٔ همین مطلب بود که سیدعبدالله باب صحبت را گشود. او استدلال کرد: «اساس خصومت پادشاه با مجلس را سوء تفاهم ساده‌ای تشکیل می‌دهد که به آسانی قابل رفع است،

---

۱. چهار گزارش تلگرافی هارتویگ به‌ایزولسکی، یکی مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۰۸ (۹ ذیحجه ۱۳۲۵)، و سه‌تای دیگر مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵) است. ترجمهٔ کتاب نارنجی.

به‌شرط آنکه شاه حتی اگر شده به‌طور موقت گوش به‌تحریکات بدخواهانه و زیان‌بخش نزدیکان تبریزی‌اش ندهد؛ و کمی بیشتر نسبت به‌نوکران قدیمی و امتحان شدهٔ تاج و تخت که ضمناً یکی از آنها خود اوست، اعتماد بورزد». او می‌خواهد به‌شاه کمك کند تا از اوضاع غیرعادی فعلی بیرون آید. سیدعبدالله با شرح افکار خویش این معنی را تفهیم کرد که وزیر مختار روس به‌عنوان نمایندهٔ دولت دوست می‌تواند «چند توصیه و نصیحت خوب» در آن موارد به‌پادشاه عرضه دارد. وزیرمختار با تشکر از سیدعبدالله به‌خاطر صحبت صریح او، وعده داد که در صورت امکان موضوع آن گفتگو را به‌عرض شاه برساند.

به‌دنبال آن در مذاکرهٔ هارتویگ با رئیس‌الوزرا، نظام‌السلطنه نیز براین تأکید نهاد که: «به‌خاطر اجتناب از حوادث پیچیده‌تر و خطرناك‌تر، بایستی هرچه زودتر زمینهٔ آشتی پادشاه با نمایندگان مردم را فراهم نمود». و افزود: درباریان آذربایجانی شاه «این شایعه را دامن می‌زنند که مجلس می‌خواهد برای همیشه حکومت سلطنتی را در مملکت ازمیان بردارد، و مانند فرانسه رژیم حکومت جمهوری برقرار سازد». هارتویگ اینجا پرسید: «آیا واقعاً در محیط مجلس کسانی که طرفدار تأسیس جمهوری ایران باشند وجود ندارند»؟ نظام‌السلطنه «بدون تردید و درنگ گفت: چنین افرادی واقعاً وجود دارند اما تعدادشان بیش از پنج تا شش نفر نیست، و درست از همان اختلافی که متأسفانه بین پادشاه و مجلس وجود دارد مایه و نیرو می‌گیرند. چنانچه شاه و وزیران و پارلمان با یکدیگر متحد شوند و به‌فعالیت دوستانه و مفیدی به‌خیر ملت که همهٔ بار سنگین بی‌نظمی و بی‌سروسامانی کنونی را بردوش دارد بپردازند، غلبه بر نفوذ مخرب گروه مزبور، و دفع فعالیت هرج و مرج‌طلبانهٔ انجمن‌ها کار دشواری نخواهد بود».

نظام‌السلطنه تأکید کرد که «اقدام قاطع» دربرابر فعالیت‌های شورش‌طلبانه درصدر پروگرام کابینهٔ او قرار دارد. هارتویگ خاطرنشان نمود: اطمینان‌های رسمی که پادشاه به‌نمایندگان سیاسی روس و انگلیس داد ـ «قاعدتاً بایستی برای مجلس تضمین کافی در استحکام [بخشیدن به] نظام جدید مملکت باشد. عدالت ایجاب می‌کند که وزیران و نمایندگان مردم به‌نوبهٔ خود سعی کنند اعتماد شاه را به‌خود جلب نمایند». رئیس‌الوزرا

برای دست یافتن به تحول مطلوب، میانجیگری دوستانهٔ وزیرمختار روس را سودمند دانست. او هم قول داد که این پیشنهاد را به دقت مطالعه خواهد کرد.

دامنهٔ گفت و شنود نظام‌السلطنه با هارتویگ گسترده‌تر و مهم‌تر از صحبت بهبهانی با وزیرمختار بود. به خلاف عقیدهٔ او، اختلاف میان شاه و مجلس از «سوء تفاهم ساده‌ای» برنمی‌خاست، بلکه ریشه‌اش عمیق‌تر بود. نظام‌السلطنه به کنه مسأله نزدیك شد، گرچه نتوانست در «دفع فعالیت هرج و مرج‌طلبانهٔ» چند انجمن به‌اقدام قاطعی برآید. این کار فقط به‌هم‌پشتی مصمم مجلس و دولت امکان‌پذیر بود. رئیس‌الوزرا نگفت که آن پنج شش نمایندهٔ جمهوریخواه در عقاید سیاسی‌شان آزاد بودند. در اصطلاح سیاسی زمانه مفهوم «جمهوریخواه» ملازمت «انقلابی» داشت، و هارتویگ همین معنا را درنظر داشت. اما نظام‌السلطنه متذکر گردید که آن اقلیت معدود از اختلاف میان مجلس و شاه «مایه و نیرو» می‌گرفت؛ یعنی بدون اینکه در مجلس از چندان اعتبار سیاسی برخوردار باشد از آن تعارض بهره‌برداری می‌کرد.

وزیرمختار با آصف‌الدوله وزیرداخله و ظفرالسلطنه وزیرجنگ و تنی چند از دیگر مردان سیاسی نیز مذاکره کرد. جملگی تردید خود را نسبت به‌ثبات توافقی که با شاه به‌دست آمده بود، ابراز داشتند، و خواهان روابط صمیمی‌تری میان مجلس و دربار بودند. هارتویگ تحت تأثیر مجموع آن گفت و شنودها بر آن شد که احتمال حسن توسط خود را با مشیرالدوله وزیر امورخارجه به‌میان گذارد. پس از شرح آن مذاکرات به‌مشیرالدوله گفت: گرچه همهٔ آن اشخاص خواسته‌اند که «نقش میانجی صلح را بپذیرم، لکن فقط در صورتی باخواستهٔ ایشان موافقت خواهم کرد که او شخصاً پس از تبادل نظر با رئیس‌مجلس و نمایندگان این میانجیگری را مفید بداند، و از شاه برایم تقاضای شرفیابی کند». مشیرالدوله به‌گرمی پذیرفت که با رئیس مجلس گفتگو کند و خاطرنشان نمود که با سیدعبدالله و همکاران خود در کابینه همعقیده می‌باشد. او «پیشاپیش اطمینان داد که نمایندگان نیك‌اندیش مجلس در مورد میانجیگری که هدفش فقط و فقط نزدیك ساختن پادشاه به‌مجلس است، همکاری و تشکر خواهند کرد». موضوع وساطت وزیرمختار روس در جلسهٔ غیرعلنی مجلس مطرح گردید. مشیرالدوله به‌اطلاع او رساند که مجلس

این میانجیگری را «کاملاً با حسن نیت و علاقه» تلقی نمود.

بدین قرار هارتویگ حضور شاه رفت (۷ ذیحجه). در این «شرفیابی کاملاً خصوصی» کس دیگری نبود مگر باتوشکوف ترجمان اول سفارت. وزیرمختار جزئیات گفت و شنودش را با همهٔ کسانی که ذکرشان رفت بیان کرد و گفت: همگی خواهان حمایت معنوی پادشاه هستند و «بدون شك پاسخ مثبت و حسن نظر اعلیحضرت نسبت به این درخواست می‌تواند نتایج بسیار خوبی برای مملکت و ملت داشته باشد». باز افزود: «برای اعلیحضرت مهم است که دلایل ملموسی از الطاف خود را نسبت به مجلس و تمایل مبنی برهمکاری با مجلس را ارائه نمایند». او می‌نویسد: «سعی کردم خاصه به‌لزوم تبادل نظر بیشتر و دوستانه‌تر و مستقیم‌تر بین اعلیحضرت و وزیران و نمایندگان برجسته تأکید داشته باشم. و گفته‌شان را نقل کردم که آنان در محضر شاه به‌شدت در عسرت و حجب می‌باشند. و این به‌خاطر آن آداب درباری است که از زمان‌های دور به‌وجود آمده، و پادشاه حتی هنگام مذاکره در امور مملکتی نیز توسط انبوهی از مقامات درباری احاطه می‌شود، و حضورشان بسیار اشخاص را در اظهار عقیده دربارهٔ مسائل وادار به‌احتیاط می‌کند». وزیرمختار «به‌خود اجازه داد» به‌شاه توصیه نماید که «از ابراز عقیدهٔ تند و شدید نسبت به نمایندگان مجلس و وزیران خاصه در حضور درباریان پرهیز شود. زیرا آنها در تفسیر دروغین و عصبانیت‌های اتفاقی تأمل نکرده، و با این کار باعث بروز آن‌گونه سوء تفاهمات حتی در میان خیرخواه‌ترین نمایندگان مجلس می‌شوند».

هارتویگ می‌افزاید: شاه که با دقت به‌بیانات او گوش می‌داد، نظر او را تأیید کرد و صوابدیدهای دوستانه‌اش را پذیرفت و هنگام خداحافظی گفت: «شما به‌زودی نتایج آنرا خواهید دید». شاه هیأت دولت را به‌دربار فراخواند، وزیران را به‌پشتیبانی و عنایت خویش دلگرم ساخت. جلسهٔ نمایندگان منتخب مجلس نیز در دربار منعقد گردید. شاه صحبت مفصل با ایشان داشت، از حمایت خود از دولت و همراهی‌اش با مجلس سخن گفت، روابط مجلس و سلطنت به «آشتی کامل و نهایی» انجامید. هارتویگ تصریح دارد که همهٔ آن مذاکرات را از آغاز تا گفتگوی با شاه به آگاهی همقطار انگلیسی‌اش رسانده بود. و قرار گذاشتند که کاردار انگلیس هم به‌همان منظور در تأیید سیاست صلح به‌دربار

برود. مارلینگ که حضور شاه رفت، او را از نتیجهٔ نیکو و مثبت آن گفتگوها خرسند یافت.

آن زبدهٔ گزارش‌های وزیرمختار روس است. هارتویگ در آن حسن توسط که مکمل پیمان صلح شانزدهم ذیقعده بود، به‌واقع‌بینی و مصلحت عمل کرد. کاردار انگلیس بارها تصریح می‌کند که هارتویگ در کوشش صلح‌جویانه‌اش پس از کودتا صمیمی بود. باید بیفزاییم اینکه هارتویگ پیشنهاد میانجیگری را منوط به‌تصویب مجلس شمرد، به‌درستی تمیز داده بود که قوت و اعتبار چنین ابتکار سیاسی تنها در تأیید مجلس ملی است. به‌علاوه هشیارانه خواست این تأثیر را در ذهن اهل مجلس و دولت بگذارد که به‌خلاف اعتقاد عمومی، وجههٔ نظر او در هر وضعی روش ارتجاعی و ضدمشروطگی و ضدملی نمی‌باشد. او حتی در صحبت با رئیس‌الوزرا، اطمینان‌های رسمی سابق شاه را به «تضمین کافی» در ثبات نظام جدید ایران تفسیر کرد. گفتنی است که اقدام تازهٔ وزیرمختار روس سابقه‌ای به‌دست داد که به‌مرحلهٔ بسیار حساس دیگر (پیش از کودتای دوم) ـ مجلس با تأیید بهبهانی و طباطبایی به‌هارتویگ روی آورد بدین امید بلکه از گرداب مخاطره بیرون آید. اما این بار او پا به‌میان نگذارد. و برهان آورد که پس از صلح و آشتی گذشته ـ به‌شاه سوءقصد شد، توطئه و شرارت انجمن‌ها امتداد یافت، و تجربهٔ گذشته تردیدش را تأیید می‌کند که میانجیگری او قرین کامیابی نخواهد بود. به‌این قضیه درجای خود خواهیم رسید.

بازگردیم به‌گزارش مجلس. به‌دعوت شاه هیأتی از نمایندگان همراه رئیس مجلس و مجتهدان به‌دربار رفت (۸ ذیحجه). عضدالملك هم بود. شاه و همهٔ حاضران روی زمین نشستند. شاه قرآنی که همیشه در بغل داشت بیرون آورده گفت: «مضی ما مضی» (گذشت آنچه گذشت). و سوگند یاد کرد که همه قسم همراهی و مساعدت بااساس مجلس و مشروطیت دارد، و اطمینان داد که «تمام قوای خود را برای نگهداری حقوق ملت» صرف خواهد کرد. رئیس مجلس از اتحاد سلطنت و ملت گفت: این اتحاد «باید طوری باشد که اگر [اعلیحضرت] وجود خودشان را در آغوش ملت بیندازند ببینند که حافظ اعلیحضرت تمام افراد ملت هستند» و حاجت به‌نگهبان مخصوص نیست. احتشام‌السلطنه رهبر مقتدر مجلس دربارهٔ اصلاح امور خطاب به‌شاه گفت: «اول مرحلهٔ

اصلاح این است که این اطاق اگر اصلاح شود، باقی جاها و امور همه اصلاح خواهند شد» و امید است که این اتحاد سلطنت و ملت «اول ترقی ملت و مملکت ایران باشد». جواب شاه این بود: «در حقیقت من هم امروز را اول تاجگذاری خود» می‌دانم. احتشام‌السلطنه در گزارش خود به مجلس آورد: جای خوشوقتی است که «فیمابین دولت و ملت اتحاد واقعی و کامل حاصل شد، و با تعهداتی که دیروز اعلیحضرت فرمودند... امیدواریم که دیگر بعدها هیچگونه حوادث غیرمترقبه رخ ندهد». او باز توضیح داد: «با سؤال و جوابی که آنجا شد، امیدواریم که [پادشاه] همیشه برهمین عقیده باقی باشند، همینطور که مجلس هم به عقیدهٔ خود از سابق بوده و خواهد بود، و هیچوقت مسلك خیرخواهانهٔ خود را تغییر نداده و نمی‌دهد». او در جهت تعهد متقابل متذکر شد: «امیدواریم همانطور که از آن‌طرف اقبال شد ـ از این‌طرف هم یعنی از طرف عموم ملت که همه برادر هستیم، به‌خصوص مدیران جراید و واعظین و نطاقین، همراهی با آرای وکلا داشته باشند و خصوصاً این اصلاح ذات‌البین» را گرامی دارند.[1]

سخنان نغز و هوشمندانهٔ رئیس مجلس را چه خطاب به محمدعلی شاه و چه در گزارش او به مجلس شنیدیم. بیانات خطابی او در لزوم اصلاح دستگاه سلطنت که این «اطاق» (اشاره به تالار کاخ سلطنتی که با شاه آنجا نشسته بودند) «اگر اصلاح شود باقی جاها و امور همه اصلاح خواهند شد» ـ بسیار معنی‌دار و دلیرانه بود. ذهن احتشام‌السلطنه همواره معطوف به قضیهٔ کودتا بود که در این جلسه (همچون در مذاکرات پیمان صلح شانزدهم ذیقعده) تأکید براین داشت که «دیگر بعدها هیچگونه حوادث غیرمترقبه رخ ندهد». او نه گزافه گفت و نه بیانش عاطفی بود. فقط اظهار «امیدواری» نمود که پادشاه «همیشه برهمین عقیده باقی باشند» و از همراهی با مجلس و مشروطگی دست برندارند ـ همانطور که مجلس «هیچوقت مسلك خیرخواهانهٔ خود را تغییر نداده و نمی‌دهد».

ساده‌ترین رفتار خوش از جانب شاه و ابراز علاقه در همکاری با مجلس، همیشه تأثیر

---

۱. مذاکرات، ۹ و ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵.

نیکو می‌بخشید و گاه واکنش‌های عاطفی مبالغه آمیز به همراه داشت: نصرالله تقوی که در آن جلسهٔ دربار حاضر بود در مجلس گفت: «آنچه تاکنون مقصود ما بوده مساعدت و همراهی اعلیحضرت با این اساس بود. لیکن امروز مطلب از آن بالاتر است، فرمایشاتی که دیروز فرمودند صادقانه و عاشقانه بود که خودشان توجه و اقبال به همراهی فرمودند، به‌طوری که نمی‌شود توصیف کرد». میرزا ابوالحسن خان بانکی در اشاره به گزارش احتشام‌السلطنه آورد: به عقیدهٔ ریاست مجلس «ما باید امیدوار باشیم. بنده عرض می کنم مطمئن بودیم و خواهیم بود که با آفتاب معدلت سلطان... ایران نیز جوانی از سر خواهد گرفت و آوازهٔ بزرگواری‌اش گوشزد خاور و باختر خواهد شد». معین‌التجار تأیید کرد که شاه در مجلس اتحاد دیروز بیانات تلطف آمیزی فرمودند که «من شرمسارم عیناً آنرا اظهار نمایم». امام جمعهٔ خویی افزود: اینکه پادشاه به‌اقصی درجه مساعدت نمودند سپاسگزاریم. بهبهانی دربارهٔ موضع و تعهد مجلس توضیح دقیق‌تری داد: «ما در خدمت شاه بعضی تعهدات کرده‌ایم. تنها تعهدات از آن طرف نبود بلکه از این طرف هم شد. و آن اینست که مدیران جراید و نطاقین و واعظین را خواسته و قراری بگذاریم». همانطور که پادشاه خود اقبال نمودند که «تمام قوای خود را برای نگاهداری حقوق ملت حاضرم صرف نمایم» ـ ما هم باید به تعهدی که سپردیم رفتار نماییم که «اسباب فساد به‌دست مفسدین نیفتد... مدیران جراید و نطاقین چیزی ننویسند و نگویند که موجب کدورت خاطر شود». از اینرو باید نویسندگان و سخنوران را بخواهیم و «نصایح خودمان را بگوییم». در همین مطلب محمداسماعیل آقا مغازه گفت: همانطور که مجلس همیشه در صراط خیرخواهی قدم برداشته «روزنامه‌ها و انجمن‌ها هم باید همین ملاحظه را بکنند که حفظ مملکت را نماییم». وکیل‌التجار و برخی نمایندگان دیگر پیشنهاد کردند که مژدهٔ اتحاد و تفاهم میان مجلس و سلطنت به‌ولایات داده شود تا «همهٔ ملت از این اتحاد مسبوق و متشکر شوند». آقا محمد جعفر متذکر گشت باید ادای حق از عضدالملك بشود که «بینی و بین‌الله خوب اقدام کردند و این اتحاد را فراهم آوردند».[1]

---

۱. مذاکرات، ۹ و ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵.

مجلس قرار و مدار «مجلس اتحاد» هشتم ذیحجه را مکمل پیمان صلح شانزدهم ذیقعده در جهت «اتفاق دولت و ملت یعنی مقام سلطنت و مجلس شورای ملی» شناخت. در برابر تعهدات شاه، مجلس برعهده گرفت که از روزنامه‌ها و سخنوران و انجمن‌ها بخواهد که از تندنویسی و تندگویی و تندروی‌های خویش دست بردارند و جانب اعتدال را نگاه دارند. اما به‌نظم درآوردن آنها نظامات قانونی همراه ضمانت‌های اجرایی می‌خواست؛ پند و اندرز گره‌گشای معمای سیاست نبود. بهبهانی به فساد «مفسدین» اشاره نمود. واضح‌تر از او نصرالله تقوی توجه داد: «بعضی مفسدین هستند که باز اسباب فتنه فراهم می‌آورند». بنابراین، مجلس در همان فضای آشتی و تفاهم از توطئه‌چینی ماجراجویان غافل نبود.

گفتنی است که از مراجع نجف هم پیام تلگرافی در جواب مجتهدان مجلس رسید دایر براینکه: «بشارت تکمیل عزم راسخ» پادشاه بر «قیام وظایف دین‌پروری و مملکتداری و اجرای قوانین قویم مشروطیت که سرمایهٔ ترقیات است، برمراتب تشکر و دعاگویی و امتنان و امیدواری افزود». امیداست که «عزیمت راسخهٔ همایونی پیوسته از تزلزل مصون» باشد و «ترقیات فوق‌العادهٔ دیگران را که از این شجرهٔ سعادت نائل شدند نصب عین فرموده، همواره تمام قوا را در استحکام آن چنانچه وعده فرموده‌اند» مصروف بدارند، و با طی «مراحل ترقی» جمهور ملت را قرین مباهات فرمایند. آن یکی از پیام‌های خوب و سنجیدهٔ مجتهدان نجف بود، تأکیدش بر حقوق مشروطگی و ترقی جامعه.

روابط سلطنت و مجلس از هر جهت نویدبخش بود. چند دستخط مهرآمیز به‌مجلس رسید. شاه از «خدمات صادقانهٔ» نمایندگان برای پیشرفت کارها قدردانی کرد. و در دستخط راجع به‌امضای قانون مطبوعات (۲۴ محرم ۱۳۲۶) به‌ریاست مجلس نوشت: «همینکه عمارت جدید پارلمان تمام شد خودمان برای افتتاح آن حاضر شده مسرت و رضای خاطرمان را حضوراً اظهار خواهیم کرد، و از خداوند مسئلت می‌داریم که ما و مجلس مقدس را در تمهید موجبات آسایش عامهٔ اهالی مملکت و تمام رعایا و ملت مؤید فرماید».

قرار بود عمارت جدید مجلس به‌فرخندگی نوروز (۱۲۸۷ شمسی) گشایش یابد که

به‌بیان رئیس مجلس: «حقیقةً افتتاح جدیدی خواهد بود برای پارلمان ایران». صبح روز بعد (۲۵ محرم) هیأتی از مجلسیان حضور شاه رسید. مجلس گرمی بود و نمایندگان از عنایت شاه نسبت به‌مجلس سپاسگزار بودند. به‌عقیدهٔ میرزا آقا فرشی که شرح آن جلسهٔ دربار را نوشته: حالا شاه «بکلی طرف محبت مجلس و ملت است».[1] این وصف مبالغه آمیز است، اما انکارپذیر نیست که مجلس از همراهی و خوشرفتاری شاه خرسند بود.

اما بعدازظهر همان روز (۲۵ محرم) که شاه عازم دوشان تپه بود، انفجار بمب شهر را تکان داد. به‌سوی اتومبیل شاه نارنجك انداختند، چند تن کشته شدند اما او خود جان به‌سلامت برد. در گزارش خصوصی مستشارالدوله می‌نویسد: «بعداز صلح بین سلطنت و مجلس شورا امیدواری‌ها داشتیم که کارها بروفق مرام [بگذرد] و اذهان و افکار متوجه اصلاح خواهد شد... اما معاندین نخواستند صلح ادامه یابد». به‌دنبال آن شرح قضیه و نام متهمان سوءقصد را آورده و نتیجه می‌گیرد که: «این دفعه از انجمن آذربایجان گرفته تا مجلس، فاتحه را خواهند خواند».[2] اما به‌خلاف نظر او و برخی وقایع‌نگاران، حادثهٔ سوء قصد به‌خودی خود رشتهٔ تفاهم سلطنت و مجلس را از هم نگسست، بلکه شاه به‌محاکمهٔ قانونی عاملان آن کاملاً راضی بود. به‌حقیقت، برهم زدن رسیدگی قضایی صحیح و خطاهای سیاسی دیگر بود که مصیبت به‌بار آورد. مسألهٔ عمدهٔ مورد غوررسی ما همین است.

واقعهٔ سوءقصد طول و تفصیل ندارد. نقشهٔ ترور محمدعلی شاه قرینهٔ ترور امین‌السلطان، یك تصمیم جمعی بود از جانب گروه انقلابی به‌رهبری حیدرخان و حوزهٔ اجتماعیون عامیون تهران با مشارکت انجمن آذربایجان. عاملان سوء قصد جملگی دستگیر شدند. ماهیت این توطئه در زمان وقوعش هم ابهامی نداشت. وقایع‌نگاری

---

۱. نامهٔ میرزا آقا فرشی به ثقةالاسلام، ۲۶ محرم ۱۳۲۶ (زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۸۵).

۲. نامهٔ مستشارالدوله به ثقةالاسلام، ۲۹ محرم ۱۳۲۶ (زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۸۷). مباشر چاپ این اسناد متن کامل نامه را نیاورده.

نوشت: نقشهٔ اعدام شاه «به‌دست آدمکش‌های قفقازی و غیره» تهیه گردید و این کار را خاصه به «انجمن آذربایجان و تندروان مجلس» منسوب می‌دارند. ساعتی پیش از حادثه هم یکی از «ناطقین تندرو» به‌همان گزارشگر گفته بود: «احتمال می‌رود صدایی بلند شود. پس از واقعه معلوم می‌شود او هم از توطئه مسبوق بوده است».[1] مارلینگ در تلگراف خود می‌نویسد: با توجه به اینکه در مدت اخیر رفتار خلاف مشروطگی از شاه دیده نشد، این سوءقصد «خلاف انتظار» بود، و به‌احتمال کلی کار گروه افراطی است.[2]

شاه که جان بدر برد، در بازگشت به کاخ گلستان درحالی که در آتش خشم می‌سوخت، یکی از درباریان را سراغ رئیس مجلس فرستاد. او گفت: شاه می‌فرماید: «چنین و چنان می کنم، مجلس و وکلا توطئه کردند و مرا مطمئن ساختند تا بی‌ملاحظه به‌خیابان و بازار بیایم و مرا بکشند». رئیس مجلس به‌دربار رفت. در تالار برلیان که صبح همان روز او و هیأت نمایندگان با شاه دیدار نویدبخشی داشتند، وزیران و شاهزادگان حضور شاه رسیدند. شاه غضبناك و هیجان‌زده «در شرف انفجار» بود. همینکه چشمش به‌احتشام‌السلطنه افتاد به‌طعن تلخ گفت: «بسیار خوب آقای رئیس مجلس، آفرین». احتشام‌السلطنه که هیچگاه در جوابگویی معقول و صریح درنمی‌ماند، جوابی داد که شاه آرام گرفت: فرمایشات امروز صبح اعلیحضرت ثبت تاریخ خواهد شد. حالا هم «عکس‌العمل و فرمایشاتی بفرمائید که راضی هستید آیندگان در تاریخ احوالتان بنویسند. و حتی‌المقدور از آنچه نمی‌خواهید در تاریخ نوشته شود امساك و خودداری فرمایید». شاه به‌همان لحن گفت: «بفرمایید چه کنم»؟ او عرض کرد: این عمل‌سوءرا به‌شکرانهٔ سلامت «عفو فرمایید». اما به‌خاطر اینکه چند نفر کشته شدند، تکلیف حکومت و پلیس و عدلیه است که توطئه کنندگان را دستگیر و مجازات کنند. کافی است که دستخطی به‌همین مضمون صادر شود و بفرمایید که: از عمل سوءقصد صرف‌نظر می کنم

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۰۰ ـ ۱۹۹. ناطقان تندرو حاجی ملك و آقا جمال اصفهانی هر دو عضو اجتماعیون عامیون بودند. دولت آبادی با هر دو خاصه با حاجی ملك رفاقت دیرین داشت، و به‌هر ملاحظه‌ای نخواسته به‌اسم او تصریح کند. به‌هرحال، این نکته اهمیتی ندارد.

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۹ فوریه ۱۹۰۸ (۲۶ محرم ۱۳۲۶).

لکن از خون مقتولین «نه می گذرم و نه حق دارم گذشت و اغماض نمایم». و خواهید دید که مردم و مجلس نسبت به پادشاه احساس احترام خواهند کرد. شاه پس از چند لحظه تأمل پذیرفت و گفت: «قبول دارم. دستور خواهم داد به همین ترتیب که گفتید به مجلس و دولت و عامهٔ مردم اعلام نمایند».[1]

روشن است که برخی درباریان می خواستند هر حادثهٔ ناخوشایندی را به پای مجلس بگذارند و کاسه و کوزه را برسر مجلس بشکنند. در مقابل، احتشام السلطنه همواره می کوشید که «حساب مجلس را از حساب انجمن ها و ششلول بندها... و مجاهدین روز شنبه» جدا کند.[2] شاه به صوابدید رئیس مجلس عمل کرد. روز بعد (۲۶ محرم) که هیأتی از مجلس حضور شاه رسید، واکنش او نسبت به حادثهٔ سوءقصد بسیار ملایم بود. مجلسیان به رسم متعارف از آن پیشامد اظهار تأسف کردند، و از به خیر گذشتن آن سپاسگزاری نمودند. شاه گفت: او می داند که این کار از جانب ملت نیست بلکه «از کسانی است که مخصوصاً عناد دارند». درخور توجه اینکه شاه تأکید ورزید: دربارهٔ تعقیب عاملان سوء قصد «حکومت و نظمیه ابداً از خطی که دارند بهیچ وجه تخطّی ننمایند». او اعتماد خویش را نسبت به مجلس اعلام کرد، تعهدش را در همراهی با «مقاصد مجلس» تکرار نمود، و بار دیگر خواست که عمارت جدید پارلمان زودتر آماده گردد که «خودم به آنجا آمده افتتاح می کنم» و چه بهتر که به خجستگی سال نو باشد.

مجلس از روش شاه بسیار خشنود بود، خاصه از اعلام اعتماد سلطنت نسبت به مجلس و تأیید اصل رسیدگی صحیح قانونی دربارهٔ متهمان سوءقصد. در جلسهٔ علنی مجلس از پیمان اتحاد میان مجلس و سلطنت، و عزم پادشاه در تحکیم رشتهٔ الفت با ملت سخن رفت. به علاوه عمل سوءقصد محکوم گردید. وکیل التجار گفت: «می توانم ثابت کنم که مرتکب ایرانی نبوده» بلکه رفتار جهال به جهت «خیالات فاسده» بوده است. امام جمعهٔ خویی افزود: این عمل «از ایرانی و ایرانی نژاد نیست، از خارجه هست که

---

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۴۱ ـ ۶۴۰.
۲. همان مأخذ، ص ۶۳۵.

به‌مشروطیت متمسك گشته و می‌خواهند صدمه به‌این اساس وارد بیاورند». توجه دهیم که منظور او از «خارجه» نه دولت خارجی بود، بلکه عناصر اجنبی و اشاره به آدمکشان قفقازی و دارودستهٔ حیدرخان و یاران او بود که در خشونت رفتار به آزادیخواهی و مشروطیت «متمسك» می‌گشتند. مجلس تأکید کرد که در دستگیری محرکان باید مجاهدت شود. اما پیش‌بینی درست از حسین چراغچی بود که گفت: اگر هم توطئه کنندگان و عاملان جرم گرفتار شوند «باز مجازات در کار نخواهد بود چنانکه دیدیم». اندیشیده‌ترین سخنان را از میرزا آقا مجاهد می‌شنویم. او خشونت رفتار را در مشروطهٔ پارلمانی طرد کرد و بر عاملان هرج و مرج و آشوب تاخت:

«برحسب وظیفه عرض می‌کنم: مرتکب اعم از اینکه ایرانی بوده یا نبوده باعث خجلت نیست، مسلم است در هر مملکت عاقل هست و جاهل هم هست. ولی چیزی که هست این است که یك قوه‌ای داریم مشروطه است؛ ویك قوه مستبده است؛ و یك قوهٔ دیگری همّ هست که من حس می‌کنم و آن قوهٔ مخربه است که فقط درصدد تخریب ملت و مملکت است... استدعا از پارلمان و وزرا این است که همّ خود را مصروف در رفع این قوه بدارند و نگذارند این قوه خودنمایی کند و بیشتر از این در مملکت رواج و نفوذ پیدا کند. و هرچه زودتر باید این قوه را دفع و رفع کنند که موجب خرابی ملت و مملکت نشود». او در جلسهٔ دیگر ضمن خطابه‌اش گفت: «زور آوردیم و قوهٔ استبداد را از میان برداشتیم» و به‌جای آن مشروطیت و پارلمان برپا داشتیم. حال باید دید کسانی که «از حقوق مشروطیت و از حقوق مقررهٔ انسانیت» تجاوز می‌کنند و فتنه برمی‌انگیزند ـ چه خیالی در سر دارند و در پی چهٔ شکل دیگر حکومت هستند؟

واکنش سخت مجلس از این جهت توجیه‌پذیر است که سوء قصد به‌شاه در زمان آشتی و تفاهم وقوع یافت. افراطیون آنگاه دست به‌خشونت بردند که نه تنها از جانب شاه رفتاری خلاف الزامات مشروطگی دیده نشد، بلکه میان مجلس و محمدعلی شاه پیمان صلح برقرار بود، مناسباتشان هر روز گرمتر می‌شد و شاه تسلیم ارادهٔ مجلس بود. اقدام به‌ترور فعلی قرینهٔ ترور امین‌السلطان بود. به‌یاد بیاوریم او روزی به‌قتل رسید که تعهدنامهٔ شاه را در پشتیبانی از مجلس و احترام به‌قانون اساسی به‌مجلس عرضه داشت. و

محقق‌الدوله گفت: «هروقت دولت خواست با ملت همراهی کند، چهار دزد خائن باید باعث اینگونه افسادات و اتفاقات بشوند...»[۱] حالا هم می‌شنویم: زمانی که مجلس امیدها داشت که «اذهان و افکار متوجه اصلاح [امور] خواهد شد... معاندین نخواستند صلح ادامه یابد». این «قوهٔ مخربه» را که فقط در پی «تخریب ملت و مملکت» است بایستی ازمیان برداشت، و نگذاشت بیش از این خودنمایی کند.

ده روزی گذشت و از دستگیری محرکان و عاملان سوءقصد خبری نشد. حالا شاه برآشفت و دستخط مهمی خطاب به‌مجلس فرستاد (چهارم صفر) که از بدگمانی او در سهل‌انگاری نسبت به کشف قضیه و تعقیب جزایی مرتکبان آن حکایت می‌کند. شاه در دستخط خود گفت:

مکنون خاطر ما همواره چنین بوده و هست که با تمهید «موجبات استحکام امر مشروطیت» مجلس و هیأت دولت به‌اتفاق بتوانند اسباب آسایش عموم و پیشرفت مملکت را فراهم آورند، و «رشتهٔ فساد بالمره منقطع» گردد. لیکن ملاحظه نمایید: «درحالی که اساس امنیت برای شخص سلطنت تا این درجه متزلزل باشد» چگونه عموم اهالی از نعمت صحت و امان بهره‌مند خواهند شد؟ «انتظار داشته و داریم که از طرف مجلس بیشتر و زیادتر از شخص خودمان بر تعیین محرکین و گرفتاری مرتکبین، به‌اولیای امور تأکید و تشدد بعمل آید. تاکنون که نه روز از این مقدمه گذشته، اثری و حاصلی ظاهر نشده است. بیم آن داریم که مرور ایام ولیالی اهمیت قضیه را در انظار و افکار منسی داشته، اقدامات جدی را که می‌بایست خیلی بیشتر از اینها... به‌مقام بروز آید، بکلی سست و بالمآل بالمره مسکوت‌عنه بگذارد». از اینرو، به‌ضرورت خاطر وکلای ملت را آگاه می‌داریم: نه محض محافظت خودمان که نگهبانمان پروردگار است، بلکه برای امنیت و آسایش مملکت «ناگزیریم که اگر تا چند روز دیگر هم اثری در تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدامات مجدّانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود». از صداقت وکلای خیرخواه انتظار

---

۱. رجوع شود به بخش هفتم.

می‌رود که «در نیل این مقصود مشروع تا همه‌جا با خیالات ما همراهی کرده» و دولتخواهی خویش را به‌عالمیان واضح نمایند.[۱]

اعتراض شاه دایر براینکه در کشف توطئه و توقیف عاملان سوءقصد سستی رفته، راست و موجه بود. اما نحوهٔ عملی که او عنوان کرده بود ناموجه و غیرقانونی بود. تردیدی نیست که دارودستهٔ افراطیون یعنی مسئولان توطئهٔ سوءقصد، درپی لوث کردن قضیه بودند. به‌خاطر بیاوریم که در ترور امین‌السلطان نیز همین روش را به‌کار گرفتند، اما اکنون با شاه که از مهلکه جان به‌سلامت برده بود طرف بودند. دستگاه نظمیه تا این درجه با افراطیون همراهی داشت که دو تن از متهمان واقعی را که دستگیر گشتند، آزاد کرد.[۲] به‌هرحال، از نظر کشف توطئه و محاکمهٔ متهمان تکلیف روشن بود، اما مجلس نمی‌توانست سفیدمهری به‌محمدعلی شاه بسپارد که «تا همه‌جا با خیالات» سلطنت همراه باشد. این توقع بیجا بود.

پاسخ رئیس مجلس به دستخط شاه مانند همیشه پخته و اندیشیده بود. احتشام‌السلطنه اعلام کرد: مجلس به‌وظیفهٔ خود عمل کرده و «همه‌وقت در این خصوص متیقّظ بوده‌وهست»، و گرچه نامهٔ رسمی ننوشته و «علناً هیاهو نشده» ولی در تعقیب قضیه تأکید کرده است. حال اگر اعلیحضرت «ترتیب و شکل اقدام را بفرمایند که چه نحو باید اقدام بشود، البته باز از طرف مجلس بهیچ‌وجه کوتاهی نخواهد شد».

از جواب احتشام‌السلطنه برمی‌آید که خواست مجلس را از تعرض مصون دارد. و هیأت دولت را فراخواند که توضیح دهد. رئیس الوزرا در جلسهٔ بعد (پنجم صفر) اطمینان داد: «ما به آن خط قانونی که داریم در همان خط حرکت می‌کنیم تا به‌هرکجا که منتهی شود معلوم شود» ـ یعنی تا کشف توطئه و شناسایی محرکان اصلی. ظفرالسلطنه حاکم

---

۱. مذاکرات، ۴ صفر ۱۳۲۶، متن دستخط محمدعلی شاه.

۲. دولت آبادی که به‌تصریح خودش حالا «جزو تندروان است» ـ و به‌هر صورت از دوز و کلک‌های پشت پرده مطلع بود می‌نویسد: رئیس نظمیه رضا بالا معتضد دیوان «ارتباط و بستگی به‌انجمن آذربایجان» داشت، و دو تن از متهمان به‌نام حسن تبریزی و آلش اردبیلی که دستگیر شدند «به‌اسباب چینی مخفی تندروان مجلس» آزاد شدند (حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۰۱).

تهران نیز توضیحی دربارهٔ عاملان سوءقصد داد.[1] در گفتگوی مجلس معین‌التجار متذکر گشت: بایستی نهایت اهتمام در کشف قضیه بشود تا «من بعد چنین دستخطی صادر نشود». حرف تقی‌زاده این بود که: در موارد دیگر (از جمله قتل فریدون پارسی) «به‌جهت ضعیف بودن طرف لازم بود که نهایت اهتمامات را مجلس بنماید... تا حق آن بیچاره ضایع نشود. معهذا با آن جد و جهد دو ماه طول کشید تا اینکه مرتکب معلوم شد». برهان او را امام جمعهٔ خویی طرد کرد و گفت: «نمی‌توان این مطلب را با اتفاقات دیگر مقایسه نمود... باید در دستگیری مرتکبین و محرکین و اشخاصی که دخیل در این کار بوده‌اند، اقدامات مجدانه سریعاً بنمایند». رأی کلی مجلس نیز همین بود. هنوز هیچکدام از متهمان دستگیر نگشته، برخی انجمن‌ها به‌راه افتادند که «استنطاق» نظمیه از هر کس که توقیف گردد، باید علنی باشد و حضور افراد در جلسهٔ بازجست آزاد. دولت حرف انجمن‌ها را رد کرد و اعلام نمود که تحقیقات از متهمان مخفی خواهد بود، و محاکمات عدلیه علنی.

قضیه‌ای که در این میان تداخل کرد و در روش قانونی محاکمهٔ متهمان تأثیر نامطلوبی بخشید، تغییر رهبری مجلس و استعفای احتشام‌السلطنه بود (۲۵ صفر ۱۳۲۶). این موضوع و عوارض همه‌جانبهٔ آن را در گفتار دیگر مطالعه کرده‌ایم. نکته‌جویی یکی از ناظران درست است که تا احتشام‌السلطنه رهبری مجلس را داشت، او جلو هر انحراف غیرقانونی را می‌گرفت ـ «ولی اکنون که او رفته است، درباریان کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و ملاحظه ندارند که از حدود قانون خارج شده به‌هر صورت

---

۱. به گواهی ظفرالسلطنه: شش نفر آذربایجانی که هویتشان شناخته گشته، مورد اتهام هستند. دو نفرشان نزدیك همان محلی که بمب انداختند خانه دارند. در تفتیش این خانه ابزار کار مانند مواد ناریه و نارنجك و ریش مصنوعی به‌دست آمده. بساط چای و خوراك هم آماده‌بوده که‌معلوم‌می‌دارد «مضطربانه» فرار کردند. اکنون «یقین حاصل شده» که مرتکبین اصلی همان شش نفر هستند و حکومت در تعقیب آنهاست. باید بیفزاییم که روزنامهٔ محاکمات آگاهی بیشتری به‌دست می‌دهد. کسان دیگری هم مورد اتهام بودند که دستگیر شدند. متن محاکمهٔ برخی متهمانی که در عدلیه محاکمه شدند در همان روزنامه انتشار یافته. خاصه محاکمهٔ غلامحسین بربری شرح ساختن بمب را می‌دهد.

بتوانند اقدام نمایند».[۱]

ده روزی نگذشت که دستخط شاه به حکومت تازهٔ تهران (مصطفی‌خان حاجب‌الدوله) دایر بر توقیف سه تن از متهمان اصلی صادر گردید (۶ ربیع‌الاول). روز بعد حیدرخان، اسماعیل عبدالله‌زادهٔ قفقازی و ضیاءالسلطان دستگیر شدند و بیست و چهار ساعت در کاخ گلستان مورد بازجویی قرار گرفتند. و از آنجا برای محاکمه روانهٔ عدلیه گردیدند. دو نفر اول تبعهٔ روس بودند و بازداشت ایشان با اطلاع سفارت روس انجام گرفت. به‌علاوه سه نفر از دستیاران آنها (آلش اردبیلی، حسن تبریزی و رضا آذربایجانی که پرتاب کنندهٔ بمب به‌سوی اتومبیل شاه بود) توقیف و در نظمیه محبوس گشتند. آن جمع شش نفری عاملان توطئهٔ سوءقصد شناخته شدند. از نظر قضایی ایرادی بر توقیف آن متهمان به‌خودی‌خود وارد نبود. آنچه خطا بود شیوهٔ دستگیری سه نفر اول به‌مأخذ دستخط شاه و بازجویی مقدماتی آنان در دربار بود. همین امر فرصت و بهانهٔ خوبی به‌بهانه‌جویان داد. برخی انجمن‌ها با هوادارانشان در میدان بهارستان گرد آمدند، نامهٔ اعتراض به‌مجلس فرستادند که دستگیری آن کسان بدون آگاهی و تصویب وزیر مسئول نقض قانون است. سخنوران بهارستان (حاجی‌ملك و بهاءالواعظین) هم دربار را به‌سبب رفتار بی‌قاعده‌اش به‌باد حمله گرفتند. به‌تعبیر یکی از مجلسیان حالا آن خطیبان «پدر و مادر قانون شدند».[۲]

دامنهٔ ماجرا به‌مجلس کشید. دو امر مورد ایراد موجه بود: یکی اینکه دستخط شاه بدون امضای وزیر مسئول نافذ نیست. از اینرو حاکم شهر و رئیس نظمیه بایستی عزل و محاکمه شوند. دیگر اینکه بردن متهمان به‌دربار و بازجویی آنها در آنجا، بازگشت به‌حالت گذشته و تجدید دوران استبداد است. دولت هم اعتراف کرد که در حکم توقیف متهمان موازین قانونی رعایت نگشته. اما توضیحی نداد که علت تأمل مقامات مسئول در دستگیری متهمان چه بوده است.

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۲۱.
۲. نامهٔ مستشارالدوله به ثقةالاسلام، زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۳۱۴.

مانند همیشه در برخورد میان مجلس و سلطنت بر سر حقوق مشروطگی ـ هیأتی از مجلس روانهٔ دربار گشت (۱۱ ربیع الاول).[۱] شاه در صحبت با هیأت هفت نفری گفت: کسانی که این هیجان و هیاهو را به‌راه انداخته‌اند، در باطن نمی‌خواهند محرکین و مرتکبین سوءقصد محاکمه و مجازات شوند، سعی دارند حقیقت کشف نشود و «آن مطلب را از میان ببرند». تاکنون بارها نظمیه همین‌طور عمل کرده و اعتراضی نشده است. او افزود: «اگر بدانم رضایت ملت در این است که من بعد آن اشخاص را که سوءقصد نمودند تعقیب ننمایم، دیگر اقدامی نمی‌کنم و رضایت ملت را می‌خواهم و عفو و اغماض از این اشخاص می‌نمایم». آن عبارت را ظاهراً از سر غیظ گفت و ازجا برخاست که انجمن را ترك گوید. اهل مجلس جلو شاه را گرفتند و تمنی کردند که بماند و چنین عنوان نمودند: ملت و مجلس جدّ و جهد دارند که مجرمین به‌مجازات برسند و حتی «اگر اعلیحضرت صرف نظر فرمایند ملت صرف‌نظر نخواهد کرد». لکن صلاح مملکت در اجرای قانون اساسی است که «حدفاصل بین حدود سلطنت و ملت» می‌باشد. مقصود این است که هر توقیف و استنطاق و محاکمه‌ای با رعایت قانون انجام گیرد. در این رابطه مواد قانون اساسی هم خوانده شد. شاه پذیرفت. و توافق گردید از یکسو محاکمهٔ متهمان که آغاز شده بود ادامه یابد، و از سوی دیگر حاکم تهران معزول گردد. مجلس بر این توافق صحه نهاد.

اینجا درنگ می‌کنیم و به‌دو نامهٔ مهم و محرمانهٔ محمدعلی شاه که همان اوان (پیش از توافق مذکور) به‌عضدالملك رئیس خاندان قاجار نوشته توجه می‌دهیم.[۲] او واسطهٔ گفتگو میان شاه و مجلس بود و در حل آن اختلاف می‌کوشید. شاه در نامهٔ اول نوشت:

«این سه چهار نفر وکلایی که می‌آیند، می‌خواهند باز با همان صحبت‌های سابق

---

۱. آنچه از گفت و شنود آن جلسه می‌آوریم زبدهٔ بیانات معین‌التجار و مستشارالدوله و امام جمعهٔ خویی در مجلس است. آنان در جلسهٔ دربار حضور داشتند.

۲. اصل هر دو دستخط در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود است.

خانهٔ ماها را خراب کنند. این دفعه اگر از میدان دررفتیم باید یکدفعه برویم. مبادا، مبادا خودتان را ببازید، با کمال قوت قلب جواب بدهید. وضع شهر و انجمن‌ها را ملاحظه می‌کنید که ابداً با آنها کسی نیست و همه روبه‌طرف ما هستند. اگر در باب رضا بالا رئیس نظمیه مطلبی گفتند، شما جواب بدهید: حالا اول مرتکب قتل و قاتل و بُم‌ساز را معین کنید، به‌سزای خودشان برسانید، آن وقت اگر رضا بالا مقصر شد البته مجازات خواهد شد. اگر برای امیر جنگ و غیره گفتگو کردند، آن هم جواب سخت بدهید. این کاغذ محرمانه باشد، خواهش دارم احدی نداند».

متن نامهٔ دوم شاه بدین قرار است:

«جناب اشرف عضدالملك،

«امروز ظلمی که به‌من شده تا حال در حق احدی نشده است. رئیس نظمیه می‌رود قاتل و بمب‌انداز و بُم‌ساز را بگیرد، برای او تقصیر ثابت می‌کنند. من به‌اطمینان حق‌شناسی وزرا و امرا گفتم برود به‌اطاق خورشید[1] راپورت خودش را بدهد. حالا او را آنجا نگاه داشته‌اند که استنطاق ناتمام است، باید فردا استنطاق شود. در اینصورت به‌چه اطمینان می‌شود در این شهر زندگی کرد. از شما سؤال می‌کنم: تکلیف من حالا چه چیز است»؟

نامهٔ اول شاه بوی قدرت نمایی می‌دهد، نامهٔ بعدی حکایت از دلخوری و سرگشتگی‌اش دارد. تأثیر حادثهٔ سوءقصد در ضمیر ناهشیار او بسیار عمیق است، و خشم او را مضمون هر دو نامه می‌نمایاند. برداشت کلی شاه این بود که افکار عمومی شهر پس از قضیهٔ بمب با او همراه است و همدلی دارد.

چنانکه گذشت در صحبت مجلسیان و شاه توافق شد که محاکمهٔ قانونی متهمان سوءقصد انجام بگیرد. بدین قرار دو محکمه تشکیل گردید: یکی در وزارت امور خارجه برای محاکمهٔ دو تبعهٔ روس یعنی حیدرخان و اسماعیل عبدالله‌زاده قفقازی، و محکمهٔ دیگر در عدلیه برای محاکمهٔ سایر متهمان. ناظر مجلس در محاکمهٔ وزارت امورخارجه

---

۱. اطاق خورشید عنوان دفتر نظامی وزارت جنگ بود.

حسینقلی‌خان نواب بود، و در عدلیه نمایندگان چند انجمن حاضر می‌شدند. در این میانه، تظاهرات میدان بهارستان در تخطئهٔ محاکمهٔ متهمان ادامه یافت. وثوق‌الدوله نایب رئیس مجلس معترضانه گفت: مقصود از این تظاهرات و نطق‌ها چیست؟ زیرا محاکمهٔ علنی شروع شده، ناظران مجلس در محاکمات حضور دارند و قضیه در مجرای قانونی پیش می‌رود.

به‌گواهی ناظران وقایع، محاکمه از مجرای صحیح قانونی منحرف گردید، در فضای پرجنجال ساختگی آمیخته به‌اعمال فشار سیاسی صورت گرفت. جبههٔ افراطیون از درون و بیرون مجلس در تکاپوی آزاد ساختن متهمان بودند، برخی انجمن‌ها در کار محکمهٔ جزایی مداخله می‌کردند، و کشمکش میان آن انجمن‌ها و دستگاه عدلیه ادامه یافت. حتی گروهی از سوی انجمن‌ها به‌خانهٔ وزیر عدلیه هجوم بردند و دو روزی آنجا ماندند. یکی از کارکنان مشروطه‌خواه که به‌تصریح خودش واسطهٔ گفت و شنود میان انجمن‌ها و محکمهٔ قضایی و وزیرعدلیه بود، خطاب به‌نمایندگان همان انجمن‌ها گفت: ما «به آرزوی دیرین که حکومت ملی» است دست یافتیم، اما باید بدانید «این راه که پیش گرفته‌ایم ما را به‌منزل نمی‌رساند و عاقبت کارها تاریك است».[1] آن جماعت نه به‌اصول مشروطگی می‌اندیشیدند و نه پای‌بند حکومت قانون بودند، تنها در پی رهایی عاملان سوءقصد از اردبیلی و تبریزی و قفقازی بودند. دیوان قضاوت که کارش به‌واسطه تراشیدن و دلالی بگذرد، معلوم است چه اندازه از شرافت استقلال رأی برخوردار بود. سرانجام، با آن رجاله‌بازی و بامبول‌ها متهمانی که در عدلیه محاکمه می‌شدند آزاد گشتند.

اما محاکمهٔ حیدرخان: در گزارش هارتویگ وزیرمختار روس آمده: تشکیل دادگاه حیدرخان به‌علت اینکه انجمن‌ها «اصرار داشتند به‌هر قیمتی برجریان محاکمه نظارت کنند، امکان نداشت».[2] از اینرو مدتی به‌تأخیر افتاد. البته سفارت روس نه‌مدعی عمومی بود و نه‌خصوصی، و آنرا در مسئولیت دولت می‌شناخت که تکلیف خود را با مداخلات

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۱۷ مه ۱۹۰۸ (۱۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

انجمن‌ها روشن کند. دو سه جلسهٔ دادگاه با حضور نمایندهٔ ناظر مجلس (بدون اینکه به‌نمایندگان انجمن‌ها اجازهٔ حضور داده شود) تشکیل گردید. این مقارن جشن رسمی تولد محمدعلی‌شاه (چهاردهم ربیع‌الثانی) بود. این بار همان انجمن‌ها را بیاراستند که به‌پایمردی ممتازالدوله رئیس تازهٔ مجلس، از شاه استدعا شود که به آزادی حیدرخان رضایت بدهد. وصف گزارشگر وقایع به‌عنوان شاهد عینی شنیدنی است: ممتازالدوله در تلفونخانهٔ مجلس پای میز تلفن نشسته، با حضور نمایندگان برخی انجمن‌ها که گرد آمده بودند با حسن‌خان امین‌الملك (پسر وزیر دربار) صحبت می‌کند. از این طرف اصرار به‌مرخصی حیدرخان می‌شود و از آن طرف انکار. سرانجام، ممتازالدوله گفت: اگر حیدرخان را آزاد کنند دو شب در شهر چراغان می‌شود و «در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت. چرا فرصت را از دست می‌دهید»؟[1] خواه براثر آن برهان ساده‌لوحانهٔ ریاست مجلس یا به‌هر ملاحظهٔ دیگر، شاه به اکراه تن به آزادی آدمی می‌دهد که او را «قطعاً شریك در قصد کشتن خود می‌داند».[2] اما او آن ماجرا را هیچگاه فراموش نکرد، ماجرایی که عوارضش فقط یك ماه بعد ظاهر گشت و در حیات حکومت ملی مصیبت‌بار بود.

دربارهٔ آن محاکمهٔ سیاسی روزنامهٔ مساوات ارگان افراطیون در سرمقاله‌اش زیرعنوان «پاکدامنی متهمین بمب» نوشت: گرچه محاکمهٔ متهمان از آغاز دلالت بر «بیگناهی مظلومین» داشت، اما در آزاد کردن آنان مسامحه می‌رفت. «ملت حس نمود که می‌خواهند دستی دستی به‌غرض، این بیچارگان را متهم و برگردن آنها گناه ثابت کنند». از اینرو انجمن‌ها که به «غرض خیانتکاران» پی بردند، هیجان کردند و آزادی ایشان را خواستند تا بالاخره مستخلص شدند. یکی از ایشان حیدرخان «بیگناه» هم از زندان روس آزاد گشت.[3] نمایندهٔ افراطیون مجلس (تقی‌زاده) نیز گفت: «جمعی از

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۵-۲۳۴.
۲. همان مأخذ.
۳. روزنامهٔ مساوات، ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

نمایندگان انجمن‌ها شب و روز در عدلیه مشغول نظارت در استنطاق بودند تا بی‌تقصیری آنها معلوم شد». و به‌عقیدهٔ او باید از ایشان «عذر بخواهند».[1] آن مقاله خواه به‌قلم محمد برازجانی باشد یا عبدالرحیم خلخالی (به‌ترتیب مدیر و نویسندهٔ روزنامهٔ مساوات) فرق نمی‌کند. عنوان آن مقاله، مضمونش و بیانات آن نمایندهٔ تبریزی (هر سه از جبههٔ افراطیون و از اعضای اجتماعیون) سربسر فریب و دغلکاری و دروغ است. نیم قرن بعد هم تقی‌زاده در اشاره به‌همان حادثه از «پیدا نشدن مرتکبین» قضیهٔ بمب حرف زده است.[2] اما انتقاد تاریخی یاوه‌گویی‌های خلاف واقعیات تاریخ را طرد می‌کند.

خطای سیاسی جبران‌ناپذیر همین‌جا بود یعنی برهم زدن محاکمهٔ قانونی، نه اصل عمل ترور. وقایع‌نگاران و اهل مجلس با نگرش‌های مختلف (لیبرال، مشروطه‌خواه اعتدالی و حتی عنصر افراطی) قضیهٔ سوءقصد را علت فاعلی تغییر وجههٔ نظر محمدعلی شاه و مصمم گشتن او به‌برانداختن مجلس ملی شمرده‌اند. رأی ما غیر از این است و قائل به‌تفکیک دو قضیهٔ متمایز هستیم: یکی خود عمل سوءقصد، دوم داستان محاکمهٔ عاملان و متهمان آن.

نخست ببینیم دیگران چه آورده‌اند: یکی از ناظران که خود از کارکنان مشروطه بود، واقعهٔ بمب را عاملی می‌داند که «نهال آزادی را ریشه‌کن و آزادیخواهان را دچار بدبختی‌های گوناگون می‌نماید، و مملکت را به‌مخاطرهٔ دخالت علنی بیگانگان تهدید می‌نماید». در توضیح آن می‌افزاید: پس از صلح میان سلطنت و مجلس «شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود. یعنی تصور نمی‌کرد سازش با آنها صورت‌پذیر نباشد. ولی بعد از واقعهٔ بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که به‌اتهام آن گرفتار شده بودند، قطع حاصل کرد که نه او می‌تواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت».[3] یکی از نمایندگان در نامهٔ خصوصی به‌ثقة‌الاسلام نوشت: «معاندین»

---

۱. مذاکرات، ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۶.
۲. خطابهٔ حسن تقی‌زاده دربارهٔ انقلاب و مشروطیت، ص ۵۸.
۳. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۹ و ص ۲۷۵.

نگذاردند که صلح میان شاه و مجلس ادامه یابد و «این دفعه از انجمن آذربایجان گرفته تا مجلس، فاتحه را خواهند خواند».[۱] یکی از وکلای دیگر آذربایجان به همان مجتهد می‌نویسد: نمی‌داند آن حادثه، به‌زمانی که شاه با مشروطیت همراهی داشت «در سر خاك بدبخت ایران چه بلایی است».[۲] سومی از دستهٔ افراطیون، نیم قرن بعد گواهی می‌دهد: بعداز پیمان صلح و صفا میان پادشاه و مجلس «به‌تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید» تا آنکه ناگاه قضیهٔ سوءقصد «همهٔ رشته‌ها را پنبه کرد». پس از این حادثه امید شاه «از سازش با مجلس منقطع گردید... و شاید هم واقعاً تصور کرد که مشروطه‌خواهان قصد جان او را دارند... ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او می‌شد امکان سازش منتفی نبود».[۳]

این اشتباه مقدماتی را تصحیح کنیم که مجلس و حتی محمدعلی شاه هیچکدام براین عقیده نبود که «ملیون» و «مشروطه‌خواهان» قصد جان او را داشتند. پیشتر شنیدیم که شاه به‌هیأت مجلسیان گفت عاملان سوءقصد کسانی هستند که با او «عناد» دارند. در آخرین نامه‌ای هم که شاه به‌مجلس فرستاد و «وقعهٔ بمب» را به‌میان کشید، فقط به «اشخاص قلیلی از مغرضین» تصریح کرد.[۴] او پای «ملیون» و «مشروطه‌خواهان» را به‌میان نیاورد. طراحان نقشهٔ سوءقصد و عاملان اجرایی آن به‌هر مسلکی بودند، پای‌بند قواعد مشروطگی نبودند. این بیان طعن آمیز مستشارالدوله است که: مگر حیدرخان را «آزادیخواه» می‌دانید؟ او «آنارشیست معلوم‌الحال، کارش ساختن بمب و ایجاد وحشت و هراس عمومی است».[۵] مجلس با سخت‌ترین انتقادهایش نسبت به‌رفتار عناصر افراطی، آنها را آشوب‌طلب و دشمنان آزادی و حکومت ملی می‌شناخت، مجازات آنها وحتی اخراج وکلای افراطی را از مجلس می‌خواست. بنابراین، صحبت ملیون در کار نبود.

۱. نامهٔ مستشارالدوله به ثقةالاسلام، ۲۹ محرم ۱۳۲۶ (زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام، ص ۲۸۷).
۲. نامهٔ میرزا آقا فرشی به ثقةالاسلام، ۲۶ محرم ۱۳۲۶ (همان مأخذ، ص ۲۸۴).
۳. خطابهٔ حسن تقی‌زاده دربارهٔ انقلاب و مشروطیت، ص ۵۶-۵۵.
۴. شرح این دستخط در بخش چهاردهم خواهد آمد.
۵. یادداشتهای مستشارالدوله، ص ۷۸.

با طرد آن خلط تاریخی، اینك به جنبهٔ اصلی قضیه می‌پردازیم. واقعهٔ سوء قصد به‌خودی خود عاملی نبود که شاه را به برانداختن مجلس ملی برانگیزاند. به‌خاطر بیاوریم که او فقط محاکمهٔ متهمان را خواسته بود و حتی تأکید کرد که: در تعقیب محرکان و عاملان حادثه، حکومت و نظمیه از خط قانونی «بهیچ‌وجه تخطی ننمایند». و مجلس هم از موضع قانونی شاه خرسند بود. خاصه باتوجه به‌اینکه شاه از مهلکه جست، عقل عملی و مصلحت سیاسی حکم می‌کرد که محاکمهٔ قضایی بی‌غل و غشی به‌انجام برسد. به‌هرحال عاملان جرم دستگیر شده بودند و در محکومیتشان تردیدی نبود. در ضمن، در فضای سیاسی زمانه تخفیف مجازات و بخشودن آنان بهیچ‌وجه نامحتمل نبود. شاه آنگاه برآشفت که در امر کشف توطئه به‌عمد اهمال گردید، و سپس در لوث کردن محاکمه تلاش مستمر بعمل آمد. شاه در دستخط خود خطاب به‌مجلس و در صحبت با نمایندگان به‌صراحت گفت: می‌خواهند دستگیری محرکین و مرتکبین را «بالمره مسکوت عنه» بگذارند تا حقیقت کشف نگردد و اصل «مطلب را از میان ببرند». در مجلس هم گفته شد: حتی اگر عاملان سوءقصد گرفتار شوند «باز مجازات در کار نخواهد بود چنانکه دیدیم». خطای سیاسی در همین توطئهٔ دوم بود؛ یعنی در برهم زدن محاکمهٔ صحیح قانونی و دست یازیدن به وسایل گوناگون برای رهایی متهمان. در این باره دخالت ممتازالدوله رئیس تازهٔ مجلس که به‌صورت آلت اجرای خواسته‌های انجمن‌ها و افراطیون درآمد، خطای محض بود. ریاست مجلس نه از نظر آداب پارلمانی حق مداخله در محاکمهٔ قضایی را داشت، و نه تصرف او در آن قضیهٔ بسیار حساس از نظر موقع سیاسی مجلس خردمندانه بود. گویا ممتازالدوله تمیز نمی‌داد که تکاپوی او برای رهایی سرکردهٔ تروریست‌های قفقازی که طراح نقشهٔ سوءقصد بود، شاه را علیه مجلس برمی‌انگیزاند. رسوایی سیاسی از این بالاتر نمی‌شود که اوضاعی فراهم آید که مجلسیان پس از کشمکش‌های فراوان با محمدعلی شاه ـ حالا بگویند: «شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمن‌ها ستمکار».[1] و پیشتر خواندیم که به‌سران آن انجمن‌ها هم هشدار داده شد با راهی که پیش

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۵.

گرفته بودند «عاقبت کارها تاریك است».

بنابراین در نتیجه‌گیری صرف منطقی: اگر صحیح است که پس از پیمان آشتی میان سلطنت و مجلس، شاه همراهی کامل با مجلس داشت و حتی «به‌تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید»؛ همچنین اگر صحیح است که با حادثهٔ سوء قصد و خاصه براثر کوشش و دسته‌بندی افراطیون در رهایی عاملان آن، شاه «قطع حاصل کرد که نه او می‌تواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت»؛ و بالاخره «اگر مدارای بیشتری با او می‌شد امکان سازش منتفی نبود» ـ در این صورت حکم تاریخ روشن است. جبههٔ افراطیون از کمونیست‌های قفقازی تا فرقهٔ اجتماعیون عامیون و نمایندگان افراطی مجلس و انجمن‌های تندرو و عاملان آنها، در به‌وجود آوردن بحرانی که به انحلال مجلس ملی انجامید ـ در حد خود مسئولیت جمعی و محکومیت مشترك دارند. احتشام‌السلطنه رئیس سابق مجلس در مقام مسئول، افراطیون مجلس را به «خیانتکاری» به‌مشروطیت محکوم کرد. و سرنوشت مجلس را در آیینهٔ حوادث می‌دید که به‌یکی از ناظران وقایع خاطرنشان نمود: «حرف همین است که زدم، حرف مرا گوشهٔ دستمال خود ببند تا برسی و بدانی من راست گفته‌ام».[1] عطف به گذشته، به‌عقیدهٔ محمدولی خان سپهسالار (رئیس حکومت موقت و رئیس‌الوزرای بعدی) نیز گروه افراطی، حسن تقی‌زاده و یارانش «مایهٔ برهم زدن مشروطه» گردیدند و «مجلس سابق را به‌باد داده بودند».[2] به‌حقیقت، جبههٔ افراطیون در روش عملی افراطی‌تر و در فهم سیاسی ناتوان‌تر و کوته‌بین‌تر از آن بودند که در مسألهٔ بسیار باریکی که حیات ملی به‌میان بود، راه عقلانی پیش گیرند. خواهیم دید وقتی خطای خویش را دریافتند و از در اعتذار درآمدند که کار گذشته بود. گویا حماقت و دیوانگی هم دور تسلسل داشت. حالا نوبت به‌محمدعلی شاه رسید.

حکومت ملی سهمناك‌ترین بحران را در برخورد با سلطنت در پیش داشت. اما عاملی

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۸۱. آن مطلب را به‌خود میرزا یحیی گفته بود.

۲. یادداشتهای محمدولی خان سپهسالار، ص ۴۰ و ۴۶.

که به‌سیر وقایع یکباره شتاب بخشید و در بسیج و مقابله با بحران تأثیر مستقیم و منفی گذاشت، تغییر نابهنگام رهبری مجلس بود. ببینیم آن داستان چه بود.

بخش سیزدهم

تغییر رهبری مجلس

رهبری مجلس در کشاکش سیاسی پیچیده‌ای تغییر کرد. در اوضاع سیاسی زمانه، کیفیت مقام رهبری مجلس به‌خودی خود حایز اهمیت بسزایی بود. در نظام پارلمانی نوپا که حاکمیت پارلمان در معرض خصومت و تعدی جدی بود؛ روح همکاری و تصمیم‌گیری جمعی درون مجلس به‌تناسب ضعیف بود؛ دولت توانا و کاردانی در کار نبود که در برابر ارادهٔ شاه سخت‌پایی ورزد؛ رهبری سیاسی در پارلمان تمرکز یافته بود؛ و مجلس می‌بایستی هم در مقابل سلطنت بایستد و هم با تعرض افراطیون مقابله کند ـ ماهیت رهبری مجلس الزاماً از اهمیت اولی برخوردار بود؛ و چه بسا در بحران و معادلات سیاسی عامل تعیین‌کننده بود چنانکه یك بار به‌تجربه در آمد.

در گفتار پیش دانستیم که با توافق‌نامهٔ شانزدهم ذیقعده خاصه با بهبودی تدریجی و مشهود روابط دربار با مجلس و دولت ـ مجلس به‌همکاری و همراهی شاه امیدوار گشت. و نیز دانستیم احتشام‌السلطنه به‌عنوان رئیس مجلس ضمن اینکه ادامهٔ توافق مجلس و سلطنت را ناممکن نمی‌شمرد، وجههٔ نظر او همواره مشروط و محتاطانه بود. بدین معنی او چه در مجلس و چه در مذاکراتی که همراه سایر نمایندگان با شاه داشت، هیچگاه اظهار اطمینان کامل نکرد بلکه فقط «امیدوار» بود که همراهی فعلی سلطنت با مجلس امتداد یابد. در منطق رئالیسم سیاسی معتقد بود تا زمانی که شاه از راه موافقت منحرف نگشته و رفتاری خلاف مشروطگی از او دیده نشده، باید مدارا کرد، به‌وزیران فرصت داد که به‌وظایف قانونی خویش برسند، مملکت آسایش پیدا کند و مجلس و دولت کار اصلاحات را پیش ببرند. چنانکه گذشت روش او از پشتیبانی جدی مجلس برخوردار بود. شایان توجه اینکه در اندیشهٔ سیاسی رهبر مجلس به‌عنوان دولتمدار، فرض نهایی هم مطرح بود.

بدین معنی که هرگاه باز محمدعلی شاه بنای کج‌رفتاری و کج‌تابی با مجلس را گذارد و روابط مجلس و سلطنت باردیگر به‌تخاصم کشید، چه باید کرد؟ احتشام‌السلطنه آن قضیه را رأساً در صحبت خصوصی با چند تن از نمایندگان به‌میان کشید. از زبان او آورده‌اند که گفت: «من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام این کار برخواهم آمد، و بعداز آنکه ملت تکلیف خود را در طرف شدن با شاه دانست، خودم نوشته را (یعنی رأی مجلس را) برداشته، می‌برم می‌دهم و حرف آخر را می‌زنم».[1] یعنی به‌بیان خودش: شاه را «مجبور به‌استعفا خواهم کرد».[2] در اینکه احتشام‌السلطنه دارای آن اتکای به‌نفس و قوت اراده بود که به‌چنان کاری برآید و به‌شاه تکلیف استعفا کند، تردیدی نیست. اما آن وجه شرطی و احتمالات سیاسی که بر آن مترتب بود ـ چون به‌زمان ریاست او پیش نیامد نمی‌تواند مورد سنجش دقیق تاریخی قرار گیرد، گرچه در شناخت شخصیت و اندیشهٔ او حایز اهمیت است. به‌تصریح خودش شرح آن گفتگو به‌گوش محمدعلی شاه هم رسید که طبعاً مایهٔ دلخوری شاه گشته بود.

در جهت دیگر، سیاست توافق و همراه ساختن شاه با مجلس با مزاج رادیکالیسم افراطی نمی‌ساخت ـ تعارضی که میان ریاست مجلس و جبههٔ افراطیون اختلاف انداخت. این اختلاف پس از توطئهٔ سوءقصد شدت یافت. احتشام‌السلطنه چند بار با سران افراطیون به‌گفتگو نشست و برهان آورد: انقلاب باید هدفی داشته باشد ـ «ما به‌هدف خود رسیده‌ایم و باید حافظ وضع موجود (مشروطه پارلمانی) باشیم» و از خصومت دشمنان مشروطه جلوگیری کنیم. حضرات فی‌المجلس تصدیق می‌کردند ولی یکساعت بعد «باز حرف خود را می‌زدند و کار خویش را از سر می‌گرفتند».[3] او در برابر گروه تندروان موضع گرفت. روش او این بود که «حساب مجلس را از حساب انجمن‌ها و ششلول‌بندها... و جریده‌نگاران و مجاهدین روز شنبه» جدا کند. و اعلام کرد: مجلس

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۵.
۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۳۸.
۳. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۵۰.

نمی‌تواند «آلت دست انجمن‌ها و سران و سرکردگان مغرض و مفسد باشد».[۱]

در مقابل، افراطیون به آرایش جبههٔ «ضد احتشام» پرداختند: دو روزنامهٔ مساوات و روح‌القدس نخست به کنایه به‌ریاست مجلس خرده گرفتند و سپس بر او حمله بردند. یکی نوشت: «استبداد از ارك دولتی به‌عمارت بهارستان نزول» فرموده. ملك‌المتکلمین هم در سخنرانی‌اش رئیس مجلس را «مخالف حکومت ملی» خواند. به‌قول فلك‌المعالی: «این اوقات هرکس می‌خواهد به کسی فحش بدهد می‌گوید مستبد» است. چند انجمن (خاصه انجمن‌های آذربایجان و دروازه قزوین) در معارضهٔ با احتشام‌السلطنه فعال بودند. هارتویگ می‌نویسد: رئیس پارلمان که در بحران سیاسی دسامبر (ذیقعده) «جدی‌ترین مدافع حقوق پایمال شدهٔ ملت» شناخته شد، از جانب آن انجمن‌ها «ضدمشروطه» به‌شمار رفت.[۲] البته آن بدگویی‌ها محل اعتنا نبود. حسینقلی خان در مجلس گفت: «ابداً آن مندرجات [جراید] اهمیتی نزد ملت پیدا نمی‌کند». به‌حقیقت، آن انجمن‌ها و آن خطیب و آن روزنامه‌ها هیچکدام اعتبار ملی نداشتند.

در این میانه قضیهٔ تازه‌ای تداخل کرد. میان احتشام‌السلطنه و سیدعبدالله بهبهانی مناقشهٔ تندی درگرفت که برای مجلس و مجتهد و ریاست مجلس هر سه ناخوشایند بود. از شرح آن قضیه که در جلسهٔ ۲۳ ذیحجه (۱۳۲۵) روی داد، در صورت مذاکرات مجلس اثری نیست. این یکی از موارد مهمی است که به‌سبب حساس بودن ماهیت آن، روزنامهٔ رسمی به‌روش نادرست خود از ثبت آن خودداری کرده، اما در منابع داخلی و خارجی آمده است. برای اینکه به‌درستی دانسته شود چه وقوع یافت، مضمون آن نوشته‌ها را می‌آوریم تا برسیم به بحث و انتقاد.

احتشام‌السلطنه منصفانه اعتراف دارد که آقا سیدعبدالله بر مشروطیت «حقوق غیرقابل انکار داشت و به‌حق از ارکان مشروطیت محسوب بود». فقط تأسف می‌خورد که حدی برای برخی مداخلات خویش قائل نبود، گرچه زمینهٔ آنرا شاید اغلب حوزهٔ او و

---

۱. همان مأخذ، ص ۶۳۵ و ۶۴۲.

۲. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۱۶ آوریل ۱۹۰۸ (۱۴ ربیع‌الاول ۱۳۲۶) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

نزدیکانش فراهم می آوردند. به هرحال، براثر همان خدمت شایسته مجتهد به مشروطیت است که بعدها ترور او را بـه دست افراطیون سخت نکوهش می کند، آنانکه لکهٔ ننگین بردامان تاریخ مشروطه برجای گذاردند.[۱]

اما مناقشهٔ پارلمانی که به مسألهٔ مهم سیاسی تحول یافت، با اعتراض مردم زنجان بر ستمگری یکی از خوانین خمسه (جهانشاه خان) آغاز شد. شیخ ابراهیم زنجانی نمایندهٔ آنجا اعلام کرد: جهانشاه خان «مرتکب قتل و غارت شده، مدتی است ویرا احضار کرده‌اند واهالی زنجان سرگردان مانده‌اند، فکری بکنید». رئیس مجلس گفت: از جانب مجلس به وزیر عدلیه (مخبرالسلطنه) تأکید خواهد گردید که «به کار عارضین بدون وقفه برسند». به دنبال آن دریك دعوای حقوقی ساده، مدعی به عنوان تصرف عدوانی ملك او از جانب همان جهانشاه خان، شکایت به عدلیه برد. خان خمسه به بهبهانی متوسل گشت، و او به حکومت آنجا دستور تلگرافی فرستاد دایر براینکه: ادعای مدعی باطل است و متعرض ملك متصرفی جهانشاه خان نشوند. حکومت خمسه به روش جاری (در مجلس اول) از مجلس کسب تکلیف کرد. رئیس مجلس پاسخ داد: هیچکس «حق مداخله در وظایف قوهٔ قضائیه و دخالت و دستور دادن به قوهٔ اجرائیه را ندارد. مدعی شکایت به عدلیه برده و شما مکلف به اجرای احکام عدلیه هستید. حکم آقا را ندیده فرض کنید و اعتبار ندهید». ریاست مجلس به مأخذ قانون دستورالعمل حکام (مصوب سوم شعبان ۱۳۲۵) عمل کرد که مقرر می‌داشت: «چون حکام آلت اجرائیه‌اند بهیچ‌وجه حق ندارند در احکام محاکم عدلیه تغییری بدهند و یا از اجرای قوانین موضوعه خودداری کنند».

بـهبهانی از دستور رئیس مجلس بـهم بـر آمد، و بـدون تـأمل در واکـنش آنی به احتشام‌السلطنه پیغام فرستاد که از ریاست مجلس استعفا بدهد. او در جواب گفت: به تکلیف قانونی خود بدون هرگونه ملاحظه‌ای عمل خواهد کرد. و در جلسهٔ بعد (۲۳ ذیحجه) ضمن سخنرانی نیم ساعته نسبت به مجتهد سخنان درشت ادا کرد. به روایت یکی از ناظران احتشام‌السلطنه اعلام کرد: آقا سیدعبدالله «... حقوق مردم را پایمال می کند،

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۲۹ و ۶۳۱ و ۶۵۰.

نمی‌گذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد».[۱] مضمون روایت وزیرعدلیه از بیانات رئیس مجلس نیز همان است.[۲] مارلینگ می‌نویسد: رویه‌ای که مجتهد پس از کودتای دسامبر (ذیقعده) در مجلس پیش گرفت «تقریباً استقلال متجاوزانه» بود.[۳] و رئیس مجلس در جلسهٔ علنی نسبت به‌او زبان انتقاد گشود، او را «رشوه‌خوار و در واقع مرتجع» خواند.[۴] اما باید دانست در دیگر اسنادی که به‌دست ما رسیده و حتی خاطرات احتشام‌السلطنه، لفظ «مرتجع» به‌کار نرفته گرچه گفته: آن کارها «برای حکومت ملی مضر است». هارتویگ وزیر مختار روس می‌نویسد: مناقشهٔ میان سران قدرتمند مجلس، احتشام‌السلطنه و آقا سیدعبدالله «بدون تردید در نظر مردم عواقبی به‌دنبال خواهد داشت». رئیس مجلس در توضیح گرفتاری‌ها متذکر گشت که مدتی است در همهٔ امور از جانب مجتهد با مانع برخورد می‌کند. او به‌قضیهٔ جهانشاه خان «راهزن» متعدی خمسه اشاره کرد. اکثریت مجلس در عین ناخرسندی از رویهٔ آقا سیدعبدالله، براین عقیده است که رئیس مجلس نمی‌بایستی آن سخنان را در جلسهٔ علنی اظهار می‌داشت و «مرد سالخورده‌ای را که آنقدر برای تحقق مشروطیت زحمت کشیده بی‌اعتبار نمی‌کرد».[۵]

برخوردی بدان تندی وسختی دستگاه رهبری مجلس به‌خود ندیده بود ـ برخوردی که ماورای سلیقه‌های شخصی، ریشهٔ عمیق‌تری داشت. از یکسو، طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات مایهٔ اختلاف بود. رئیس مجلس معتقد بود محاکم قضایی باید منحصر به‌محاکم عدلیه باشند و «غیراز محاکم عدلیه محکمهٔ دیگری نباید باشد»، واهل فقاهت در همان محاکم مصدر امر قضاوت باشند.[۶] از دیگرسو، از دوران گذشته احکام شرعی و

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. مخبرالسلطنه، گذارش ایران، بخش ۴، ص ۵۸.

۳. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به‌قلم مارلینگ.

۴. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵).

۵. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۳۱ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۶ ذیحجه ۱۳۲۵) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

۶. رجوع شود به‌بخش نخستین، ضمن بحث طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات.

عرفی و ناسخ و منسوخ در دست صاحبان دعوا فراوان بود. و این خود کار محاکم عدلیه را که تازه تشکیل یافته بودند، دشـــوار می‌نمود. چون رویهٔ قضایی ثابتی در این باره نبود، قرار شد هیأتی از علمای شرع به همهٔ آن احکام برسند، حق و باطل را مشخص دارند و عدلیه احکامی را که ابرام شده باشند به‌اجرا گذارد. و بااین تدبیر قضایی تکلیف احکام ناسخ و منسوخ روشن گردد. کمیسیون علما با حضور بهبهانی تشکیل شد، اما تصمیم قاطعی نگرفت.

مناقشه‌ای که در مجلس روی داد جلوه‌ای از آن تعارضات جدی بود، ورنه ماهیت یك دعوای حقوقی ساده در زنجان تاب آن معارضهٔ تند را نداشت. به‌هرحال، با بیانات رئیس مجلس در جلسهٔ رسمی برخی نمایندگان به‌موافقت و برخی به‌مخالفت آمدند. طرفداران احتشام‌السلطنه را شصت تن و هواداران آقا سیدعبدالله را بیست نفر برآورد کرده‌اند.[1] البته اینگونه ارقام ممکن است دقیق یا نادقیق باشد. افراطیون هم که از پیش با رئیس مجلس درمعارضه بودند، به‌حرفهٔ فرصت‌طلبی نه اعتقاد صمیمی، به‌پشتیبانی مجتهد آمـدند. و از طـریق انـجمن آذربـایجان و چـند انـجمن دیـگر، ضـمن نـامه‌ای که به‌احتشام‌السلطنه نوشتند از او خواستند که به‌مناسبت اهانتی که رواداشته، پا به‌مجلس نگذارد. او بی‌اعتنا مـاند و بـه‌انجمن‌ها اجـازهٔ فضولی در آن قـضیه نـداد. بـهبهانی هم هشیارانه می‌دانست که همراهی گروه افراطیون «برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت» و خصومت آنها با شخص احتشام‌السلطنه است.[2] نکتهٔ ظریف‌تر اینکه بهبهانی به‌زیرکی سیاسی دریافت که اگر احتشام‌السلطنه پس از آن بیاناتش در جلسهٔ رسمی به استعفا برآید، این خود در نهایت خاصه در افکار عمومی به سود او تمام خواهد شد. از اینرو علاوه بر خیراندیشان مجلس که میانه را گرفتند و معتقد بودند باید از استعفای رئیس مجلس جلوگیری بعمل آید، آقا سیدعبدالله خود نیز خواهان اصلاح بود. مجتهد و رئیس مجلس در خانهٔ معین‌التجار بوشهری آشتی کردند. و افراطیون از آن ماجرا طرفی

---

۱. مخبرالسلطنه، گذارش ایران، بخش چهارم، ص ۵۸.
۲. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ۱۹۳.

نبستند.

اینجا توجه می‌دهیم به‌نامهٔ بسیار مهم شیخ مهدی شریف کاشانی به‌احتشام‌السلطنه و جواب او که روشنگر نکته‌های باریکی است. شریف کاشانی دوست آزادیخواه احتشام‌السلطنه از زمان تأسیس انجمن معارف با او همکاری صمیمی داشت. او با بهبهانی هم‌حشر و نشر داشت. در نامه‌اش آن مرد را به «فتوت و عزم» و کاردانی و کارهای نیکویش می‌ستاید و بر «غفلات» او تأسف می‌خورد. می‌نویسد: «عقلا تا یك حد و اندازه ملاحظه و بردباری را ممدوح شمرده‌اند». اینکه با «کار خلاف» موافق نیستید قبول، اما اندکی مماشات لازم است نه «تندی و سختی». «بیست و چهار ساعت شب و روز را به جهت خودگرفتاری و کار معین داشته‌اید، و این فقره خارج از ترتیب صحیح است. شب و روز خودتان را تقسیم کنید ـ چه به‌جهت کار چه به‌جهت آسایش و خوراك و خواب». می‌دانم «در بندش نیستید، *ولی چه لزوم که وضعی پیش آید که شما کناره‌گیری کنید و استعفا نمایید، و دور دور افسوس به‌جهت انهدام و تخریب مجلس بخورید و جان خود را بکاهید*». وانگهی، خداوند که در میان چند کرور مردم ایران «شما را ممتاز و موفق به‌بعضی اعمال پسندیده نموده، محل توجه خلق خود مقدّر و مقرر فرموده، این مقام را حفظ کنید... رئیس باشید و همهٔ امور در تحت نظر خودتان باشد». به‌عبارت دیگر «هر کاری که صلاح می‌دانید و یا صلاح نمی‌دانید، و باید جاری شود و یا نشود» بگویید تا به‌اطلاع آقا سیدعبدالله برسد و «از همان قرار رفتار شود». بدانید در این چند روزه پس از گفت و شنود با آقا از بعضی مفاسد جلوگیری شد خاصه «در دستور بعضی انجمن‌ها که تدبیرات کرده بودند». به‌هرحال، «قدری ملایمت و مدارا کنید، بکلی از استعفا منصرف باشید، میدان بازی به‌دست مفسدین ندهید».[1]

بامعناترین نکتهٔ سیاسی که در آن نامه آمده همان است که در فرض کناره‌گیری احتشام‌السلطنه، «انهدام و تخریب» مجلس را در چشم‌انداز حوادث دیدند و بدان

---

۱. محمد مهدی شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت. جواب احتشام‌السلطنه نیز همانجا ثبت شده.

اندیشیدند. آن پیش‌اندیشی از هر که باشد (و به‌همان دلیل رهبری سیاسی او را پذیرفتند) نشانهٔ تیزبینی و درایت سیاسی است، خصلتی که افراطیون درون و بیرون مجلس از آن بی‌بهره بودند. هنر ایشان در اسباب‌چینی و تحریك و توطئه بود. وصف نویسنده دربارهٔ شخصیت انسانی احتشام‌السلطنه و پایگاهش در افکار عمومی که «محل توجه خلق» بود، راست و درست است. از دولتمداران این دوره هیچکس دیگر را درخور آن وصف نمی‌شناسیم. سفارش آن دوست دیرین به‌بردباری ومدارا هم سنجیده و موجه بود، خاصه تأکید او براینکه «میدان بازی به‌دست مفسدین ندهید». این «مفسدین» همان عناصر افراطی شناخته شده بودند.

پاسخ احتشام‌السلطنه به‌شریف کاشانی گرچه دوستانه بود، مفادش خشك بود. نوشت: اهل نفاق نیست و با کسی غرض شخصی ندارد، همینطور با آقا سیدعبدالله که در مقام حجت‌الاسلام است «غرضی ندارم، اختلاف حساب ندارم، همچشمی ندارم». و افزود: وجههٔ نظرش همان است که در جمع ارکان دولت و دربار بیان کرد و «موجب عبرت و حیرت تمام حاضرین شد. من با شاه همخیال نمی‌شوم، هر کس هرچه می‌خواهد بگوید». (این اشاره به‌شایعه‌پراکنی علیه اوست که پیشتر صحبت داشتیم). موضع فعلی‌اش در مقام ریاست مجلس نیز همان است که در قضیهٔ انجمن علمی و تأسیس مدارس ملی، باوجود زحمات و نیل به‌مقصد براثر «افساد بعضی اشخاص فوراً استعفا نموده کناره کردم». همینطور حالا «مقید به‌ریاست مجلس هم نیستم».

احتشام‌السلطنه فعلاً استعفا نداد، اما فکر کناره‌گیری برای او جدی بود. آن مناقشه پیش آمد بدی بود. تکلیف استعفا به‌ریاست مجلس نامعقول بود. او برای هیچکس چنین صلاحیتی را نمی‌شناخت مگر خود مجلس. مصلحت سیاسی مجلس نیز اقتضای چنان برخورد سختی را نمی‌کرد. اما واکنش او را باید در روانشناسی رفتارش شناخت باهمهٔ قوت و ضعف انسانی‌اش. از آدمی با این قدرت نفسانی که: در عصر دولت مطلقه در انجمن رسمی دربار و در حضور صدراعظم بر دستگاه استبدادی حمله برد؛ توی چشم محمدعلی میرزای ولیعهد بگوید که مردم «شما را روسی و طرفدار روس می‌دانند و هستید» و به‌همین دلیل در «عقیدهٔ عمومی» مورد بغض هستید؛ در جلسهٔ مجلس توطئهٔ

شاه را علیه مجلس و مشروطگی محکوم کند؛ رهبری مقاومت مجلس را در مقابله با کودتای دربار به‌عهده بگیرد؛ و در حضور اهل مجلس به‌محمدعلی شاه بگوید «اول مرحلهٔ اصلاح این است که این اطاق (کاخ سلطنتی) اگر اصلاح شود، باقی جاها و امور همه اصلاح خواهد شد»[1] ـ نباید از او توقع مجامله کاری داشت و یا همیشه شکیبا باشد. حتی ممکن است گاه رفتارش گزنده و خلاف آداب متعارف وطنی باشد. این حقیقت است.

ماورای همهٔ آن نکته‌جویی‌ها مصلحت عمومی مجلس درمیان بود. تذکر اندیشیدهٔ شریف کاشانی در همان جهت بود: «بکلی از استعفا منصرف باشید»، چرا «کناره گیری کنید... و دور دور افسوس به‌جهت انهدام و تخریب مجلس بخورید و جان خود را بکاهید»؟ همین معنی را دیگران نیز متذکر بودند: «روز بیچارگی ملت است، کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هریك به‌ملاحظه‌ای دور بگیرد، پس کی کار بکند و کی این بار را به‌منزل برساند»؟[2] به‌هرحال، احتشام‌السلطنه به‌مدت دو ماه دیگر ریاست مجلس را داشت.

در این میان شاه هدف سوء قصد قرار گرفت. به‌شرحی که گذشت همهٔ کوشش احتشام‌السلطنه این بود که مجلس را از تهدید و تعرض شاه مصون نگاه دارد، و دیگر اینکه جلو هر انحراف و رفتار خلاف قانون را در محاکمهٔ متهمان آن قضیه بگیرد. او سیاست خود را پیش برد، و این آخرین کامیابی‌اش در دوران هفت‌ماههٔ رهبری مجلس بود.[3] استعفای نابهنگام احتشام‌السلطنه در جلسهٔ بیست و پنجم صفر (۱۳۲۶) آغاز آخرین مرحلهٔ تاریخ سیاسی مجلس اول است.

در آن جلسه چه گذشت؟ میرزا آقا مجاهد نمایندهٔ آذربایجان بر گروه افراطیون و روزنامهٔ مساوات ارگان آنها تاخت. او گفت:

«انتقاد در همه‌جا صحیح است، می‌نویسند و اعتراض می‌کنند». اما برخی جراید ما

---

۱. آن اشارات به قضایایی است که شرح آنها را پیشتر خواندیم. راجع به گفتگوی او با محمدعلی میرزا رجوع شود به خاطرات او، ص ۵۶۰.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳. رجوع شود به بخش دوازدهم.

«از حقوق مقررهٔ جمهوری هم تجاوز کرده‌اند، همچنین از حقوق مشروطیت و از حقوق مقررهٔ انسانیت» ـ چنانکه روزنامهٔ مساوات «به آحاد و افراد وکلا نهایت بدگویی را نموده، بلکه به هیأت مجلس و رؤسای روحانیین و غیره چیزها نوشته است». تردیدی نیست که مفسدین و مغرضین همه‌وقت و همه‌جا به‌هر لباسی درمی آیند، و می‌دانیم «اینها شبها با اشخاصی سروکار دارند و روزها القای شبهه و فتنه می‌نمایند». «ما زور آوردیم و قوهٔ استبداد را از میان برداشتیم، و ملجاء مردم مجلس پارلمان شد. حالا اگر اهمیت اینجا هم از میان برداشته شود، آیا ببینیم در عوض اینجا جای دیگری را معین کرده‌اید، یا باید یك شکل دیگر و ملجاء دیگری درست کرد؟... خوب است ملت ملتفت این مطالب باشند، و خود را به‌دست خود هلاك ننمایند».[1]

میرزا آقا یکی از نمایندگانی است که با گروه افراطیون همواره در ستیز بود. آنرا «قوهٔ مخرّبه» می‌نامید که «فقط در صدد تخریب ملت و مملکت است». و معتقد بود مجلس و دولت نباید بگذارند که بیش از این «این قوه خودنمایی کند» وگرنه پارلمان و حکومت ملی در مخاطره است.[2] دربارهٔ اعتراض آن نماینده، وکیل‌التجار استدلال کرد: قانون مطبوعات تکلیف همه را معین کرده، وکیل و وزیر و هر کس شکایتی از نوشتهٔ روزنامه‌ای دارد می‌تواند به‌عدلیه مراجعه نماید. اگر قضیه جنبهٔ عمومی دارد ازجمله اگر راجع به‌سلطنت می‌شود، مدعی‌العموم عمل می‌کند. بنابراین، مجلس تکلیفی ندارد. میرزامحمود خوانساری گفت: این از حقوق اساسی است که «شرف آحاد و افراد خلق باید محفوظ باشد» چنانکه نباید به‌لسان خشن بنویسند: «آنهایی که در رختخواب استبداد خوابیده‌اند و نان استبداد خورده‌اند». به‌عقیدهٔ حسینقلی‌خان نواب: «در تمام جاها معمول است که روزنامه‌ها خیلی چیزها نسبت به‌تمام طبقات می‌نویسند، و ابداً آن مندرجات اهمیتی نزد ملت پیدا نمی‌کند».

به‌دنبال آن مباحثه رئیس مجلس جلسه را ترك گفت. نایب‌رئیس (وثوق‌الدوله) اعلام

---

۱. مذاکرات، ۲۵ صفر ۱۳۲۶.

۲. رجوع شود به‌بخش دوازدهم.

کرد: رئیس مجلس «حق دارد اگر دید مذاکره به‌جایی منتهی می‌شود که اسباب کدورت باشد، از مجلس برخیزد». امید است نمایندگان «کدورت ظاهری و باطنی نداشته و ندارند... به‌مباحثه و مجادله مطلب تنقیح و تصفیه شود». اما نگفت کدام مطلب بایستی تصفیه شود. احتشام‌السلطنه همانجا از دفتر ریاست مجلس، استعفانامه‌اش را نزد امین‌الضرب نایب رئیس دوم فرستاد. او به کوتاهی نوشت: انتخاب او به‌وکالت و ریاست مجلس بنا به‌حسن ظن ملت و وکلا بوده است. و از آنجا که خدمات او از جانب بعضی حسن قبول نیافته، استعفای خود را تقدیم می‌دارد. نه استعفانامهٔ احتشام‌السلطنه علت کناره‌گیری‌اش را روشن می‌نماید، نه ماهیت گفتگوی جلسهٔ بیست و پنجم صفر (به‌صورتی که انتشار یافته یا به‌هر حدتی که بوده باشد) تصمیم او را موجه می‌سازد. در محافل خارجی هم استعفای او غریب می‌نمود. به‌عقیدهٔ هارتویگ وزیرمختار روس، رئیس مجلس «ظاهراً به‌دلیل واهی» استعفا داد.[1] تصمیم احتشام‌السلطنه به‌کناره‌گرفتن آنی و ناگهانی نبود، اما در آن مرحلهٔ خطیر نابهنگام بود. او در سرخوردگی و دلخوری مجلس را ترک گفت.

پیش از آنکه به‌گفتگوی مجلس بپردازیم، در حاشیهٔ آن قضیه به‌مطلبی که تنها از بابت روش انجمن‌ها درخور ذکر است اشاره‌ای می‌شود. همین اوان، انجمن‌هایی که با احتشام‌السلطنه در معارضه بودند و دوماه پیش خواستند از اختلاف میان او و بهبهانی سود سیاسی جویند (و از جانب مجتهد و رئیس مجلس به آنها اجازهٔ مداخله داده نشد) بار دیگر به‌خودنمایی برآمدند. یا به‌تعبیر شریف کاشانی، با استعفای احتشام‌السلطنه باز «میدان بازی به‌دست مفسدین» افتاد. توضیح آنکه: چند روز قبل در جلسهٔ رسمی مجلس (۲۲ صفر) از صف تماشاچیان، داودخان علی آبادی مدیر انجمن دروازه قزوین (و عضو گروه اجتماعیون) به‌یکی از نمایندگان (معین‌التجار) پرخاش و بدزبانی کرد. رئیس مجلس دستور داد او را به‌سبب اهانت به‌مجلس از تالار جلسه بیرون انداختند و دوساعت توقیف کردند. مدیر آن انجمن و نمایندگان چند انجمن دیگر نامه‌ای در اعتراض

---

۱. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۲ آوریل ۱۹۰۸ (۳۰ صفر ۱۳۲۶)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

به‌ریاست مجلس مرقوم داشتند، و به‌شیوهٔ معمول به‌مهر برخی انجمن‌های دیگر نیز رساندند. استعفای احتشام‌السلطنه در مجلس اعلام شده بود که از سوی انجمن‌های معارض اصلی، دستهٔ مسلح ده نفری شبانه به‌خانهٔ او آمدند و با تهدید استعفای ویرا خواستند. به آنها گفته شد که او از ریاست مجلس استعفا داده، و حضرات زحمت بیحاصل کشیده‌اند. (یکی از آن افراد مسلح جهانگیرخان صوراسرافیل بود). مجدالاسلام کرمانی که از آن ماجرا آگاهی شخصی دارد و شرح آنرا آورده، نفرت خویش را پنهان نداشته می‌نویسد: نمایندگان آن انجمن‌ها «به‌قول خودشان تمام ملت و به‌قول بنده یك مشت جاهل خائن نانجیب» بودند، و آن گروه مسلح که شبانه به‌سرای رئیس مجلس هجوم بردند «تمام از آنارشیست‌های نمرهٔ اول» به‌شمار می‌رفتند.[1] بامداد روز بعد باز همان دستهٔ مسلح به‌خانهٔ او آمدند و مطالبهٔ جواب کتبی کردند. احتشام‌السلطنه استعفایش تأیید و پاسخ خود را در روزنامهٔ ندای وطن منتشر نمود.[2] ظاهراً انجمن‌های معارض خواستند کناره‌گیری احتشام‌السلطنه را از ریاست مجلس، در دفتر اعمال افتخارآمیز خویش بنویسند. اما او در خاطراتش متن نامه و صورت انجمن هایی که آنرا مهر کردند برای «ثبت تاریخ» آورده. چند عبارت آن به‌نقل بیرْزَد. انجمن‌ها نوشتند:

«خاطر مبارك مسبوق است که این تغییر وضع یعنی مشروطیت ایران، اساسش بر قانون اساسی است که با کرورها اتلاف ثروت و جریان خون‌های پاك فرزندان رشید ایران به‌دست آمده است... سه روز قبل یکی از افراد ملت را که حق نظارت به‌مجلس مقدس دارد، و بعد از اختتام مجلس اعتراض حقهٔ خود را به‌یکی از وکلا نموده ـ و جنابعالی که رئیس هیأت مقننه و حافظ قانون بودید، اقدام به‌اعمال قوهٔ مجریه کرده و حکم به‌حبس آن نمودید. و به‌موجب اصل نهم و دهم قانون اساسی مقصر سی کرور نفوس ایرانید، و باید بدون تأمل و اهمال محترمانه استعفا بدهید، والاّ ملت به‌تکالیف خود عمل خواهد نمود».[3]

---

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۵۱ـ۴۹.
۲. روزنامهٔ ندای وطن، ۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶.
۳. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۴۳.

تاریخ از آن مضامین خبری ندارد ـ نه از رقم «کرورها» ثروت که به‌هدر رفت؛ نه از خون پاك دلاوران وطن که روان شد، نه قانون مشروطه برای آن مردك علی آبادی «حق نظارت» در امور مجلس می‌شناخت، و نه آن جماعت تروریست نمایندگی ملت را داشت. همهٔ آن افراد مسلح می‌بایستی مورد تعقیب جزایی قرار گیرند. نامهٔ انجمن‌ها و آن‌پشت‌هم‌اندازی‌ها قرینهٔ شبنامه‌های گروه افراطیون و مقالات جراید ارگان آنها بود. روزنامهٔ مساوات در سرمقاله‌اش نوشت: «عموم ملت را از انفصال رئیس مجلس بشارت و نوید سعادت آتیه می‌دهیم...» و مقاله را با این عبارت پایان داد: اینك «مجلس ما از حضیض تنزل قدم برداشته و یکمرتبه به‌اوج ترقی صاعد گردید.»[1] (بیانات وکیل افراطیون در مجلس نیز که همین‌جا خواهیم شنید، از همان مقولات بود). مگر از آثار همان «اوج ترقی» و نوید به «سعادت آتیه» بود که عمر حکومت ملی سه ماه بعد به‌سر آمد. مجلس سقوط کرد و دیگر قضایا. چنین بود توطئه‌ها و بدروشی‌های افراطیون در پست‌ترین جلوه‌های فرومایگی، همطراز مقالات جراید آنها و بیانات سخنگویانشان در نازل‌ترین رتبهٔ شعور سیاسی.

با استعفای احتشام‌السلطنه، موضوع انتخاب جانشین او در چند جلسه مطرح گردید. بهبهانی پیشنهاد کرد که چند روزی تأمل شود. انگیزهٔ مجتهد را نمی‌دانیم؛ دور نیست مترصد بود که او را به‌مجلس بازگرداند، چنانکه دوماه پیش توسط شریف کاشانی ویرا از کناره‌گرفتن منع کرده بود. وکیل‌التجار گفت: در امر انتخاب رئیس مجلس باید «رئیس‌الوزرا را سرمشق دهیم که بدانند کالسکه و شئونات را نباید ملاحظه کرد». میرزا محمود خوانساری افزود: رئیس «باید فقط نظامنامهٔ داخلی مجلس را اجرا نماید». به‌عقیدهٔ مرتضی قلی‌خان نایینی: «ما نباید به‌مقام ریاست اهمیت بدهیم مثل مقام صدارت». جواب او را سیدعلینقی داد: نخیر، «مقام ریاست مجلس خیلی اهمیت دارد» و کسانی که پارلمان‌های خارجه را دیده‌اند می‌دانند «همه‌جا مقام ریاست اهم است».

---

۱. روزنامهٔ مساوات، ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۶. مقالهٔ روح‌القدس (۲ ربیع‌الاول) نیز به‌همان مضمون است.

تقی‌زاده گفت: «به‌تجربه معلوم شد که انتخاب رئیس به‌مدت یکسال برای این مملکت صحیح نیست... خوب است رئیس سه‌ماه به‌سه ماه تجدید شود» یا حداکثر شش ماهه تا اگر امری خلاف «حس وجدانی» از او بروز کرد، تغییر داده شود. وثوق‌الدوله نایب رئیس مجلس اعلام کرد: «عقیدهٔ من برخلاف بعضی‌هاست که می‌گویند ریاست مجلس اهمیت ندارد، بلکه امروزه ریاست مجلس خیلی اهمیت دارد و باید شخصی باشد که از عهده برآید». اکثریت مجلس همان عقیده را تأیید کرد.

در نخستین رأی گیری از جمع شصت و چند نفری حاضران، محمدقلی خان مخبرالملك را به‌اکثریت شصت رأی به‌ریاست مجلس برگزیدند. از قضا او هم سوار کالسکه می‌شد، هم دارای شئونات بود و هم مانند برادرش صنیع‌الدوله (رئیس اول مجلس) نان استبداد را خورده بود. اما مخبرالملك ریاست مجلس را نپذیرفت. مجلسیان به‌خانه‌اش رفتند، اصرار ورزیدند، باز هم رد کرد. وکیل‌التجار که در جلسهٔ پیش متذکر گشته بود اصحاب کالسکه و شئونات را نباید به مقامات عالی گماشت، معترضانه گفت: اگر نمایندگان کسی را به‌ریاست برگزیدند و او نپذیرفت، نباید مجلس «امتناع ایشان را قبول بنماید، بلکه باید علت عدم قبول ریاست را پرسید و فهمید سبب چیست... این جهت را ما خودمان باید بفهمیم». اما معمایی درکار نبود، فهم قضیه آسان بود. مخبرالملك با دخل و تصرف انجمن‌ها در امور مجلس و دولت سرسازش نداشت، از جمله نمایندگانی بود که همواره مجازات عناصر آشوبگر را می‌خواست، و برادرش صنیع‌الدوله از سوی همان عناصر تهدید به‌قتل شده بود که از ریاست مجلس استعفا داد. تجربهٔ چند روز پیش در مورد احتشام‌السلطنه نیز نشان داد که ریاست مجلس در برابر تعرض و تهدید عاملان تروریست مصونیت ندارد. هرکدام از آن ملاحظات کافی بود که او از مسئولیت ریاست مجلس تن بزند، درحالی که برای ادارهٔ عمومی پارلمان کاردان و شایسته بود.

ماهیت رأی نمایندگان بازنمای این نکته نیز هست که اکثریت تام مجلس نسبت به‌یکی دو اشارهٔ انتقادآمیز دربارهٔ مقام ریاست، هیچ اعتنایی نکرد. همچنین به‌پیشنهاد محدود کردن دورهٔ ریاست به‌مدت سه ماه، ابداً وقعی نگذارد که احمقانه‌ترین پیشنهاد بود. اگر قرار بود این نظر به‌کار بسته شود، ثمره‌اش تضعیف مقام مجلس در برابر سلطنت

بود ـ در حالی که مجلس ملی در آن مرحلهٔ خطیر نیازمند رهبری نیرومند بود.

باری، چون مخبرالملك ریاست مجلس را نپذیرفت، میرزا اسماعیل‌خان ممتازالدوله به‌اکثریت پنجاه و هشت رأی به‌جای او انتخاب گردید (۲ ربیع‌الاول). او سومین و آخرین رئیس مجلس اول بود. از ردهٔ درس خواندگان جدید بود، با قوانین اروپایی آشنایی داشت، و در حسن نیت او هم تردیدی نیست. ممتازالدوله در اوضاع سیاسی عادی می‌توانست رئیس مجلس خوبی باشد. اما تلاطم حوادث رهبری با ابتکار و با اراده می‌طلبید.

بخش چهاردهم

جوهر تراژیك تاریخ

۱. روزنه‌ای در بن‌بست

روابط محمدعلی شاه با مجلس پس از برهم خوردن محاکمهٔ عاملان سوء قصد ـ به‌سردی و سپس به‌تیرگی گرایید. دیگر سخنی از پیمان شانزدهم ذیقعده و توافق هشتم ذیحجه (۱۳۲۵) میان سلطنت و مجلس نرفت. سیر حوادث در جهت ناسازگاری و تعرض شاه تحول یافت. پیش از این بارها مجلس و شاه بر سر حقوق مشروطگی کارشان به کشمکش و حتی یك‌بار به‌صف آرایی‌وپیکار آشکاررسیده‌بود. تا به‌حال مجلس فائق بود و شاه هربار از در تسلیم پیش آمد. اما اکنون، تغییر در کل معادلات سیاسی ـ مناسبات مجلس و محمدعلی شاه را به‌بن‌بست کشاند. سیاست مصمم فعلی شاه علیه مجلس و مشروطگی نتیجهٔ مستقیم آن تغییر بود، تغییری که شاه را در موضع قدرت‌نمایی قرار داد. موضوع سخن ما در این بخش همین است.

نقشهٔ محمدعلی شاه زود آشکار گشت؛ کج‌تابی او با مجلس آرام آرام بالا گرفت. نظام‌السلطنه رئیس دولت دریافت که شاه پس از حادثهٔ سوءقصد سخت بر آشفته و بر سر ستیز است. او در صحبت خصوصی‌اش با کاردار انگلیس در اواخر ربیع‌الاول گفت: شاه خود را برای زد و خورد با مجلس آماده می‌سازد.[1] هر کژی و کاستی در کار نظام‌السلطنه به‌عنوان یکی از مردان سیاسی قدیمی بود، حقیقت اینکه او شاه را از ستیزگی با مجلس برحذر می‌داشت، اما نه اینکه در برابر سلطنت بایستد یا بتواند رأی خویش را بر شاه تحمیل گرداند. او چنان اراده و قابلیتی نداشت.

نخستین نشانه در جهت تغییر اوضاع سیاسی همان اوان مشهود افتاد، آنگاه که

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۸ (۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶).

مجلس در تشویش به‌دنبال استعفای ناگهانی هیأت دولت به‌گفت و شنود نشست (اول ربیع‌الثانی ۱۳۲۶). اینجا به‌اختلاف دولت با «مسلك پولتیکی» سلطنت اشاره رفت. در مجلس گفته شد: «تا می‌رویم قدری آسوده باشیم و کارها قدری روبراه شود، وزرا استعفا می‌دهند». در مملکت ما خلاف جاهای دیگر، با تغییر هیأت دولت «فوراً تغییر در کارها داده می‌شود». به‌همین دلیل نباید استعفای وزیران را پذیرفت. مجلس در اعتراض متذکر گردید: این نمی‌شود که هیأت وزرا بدون جهت استعفا بدهد و معلوم نشود برای چیست؟ چه دلیل دارد که «در این وقت تنگ و باریك استعفا بدهند و خود را از خدمت به‌مملکت و ملت مستعفی بدارند»؟ نکتهٔ بسیار مهم دیگر که به‌میان کشیده شد اینکه: علت کناره‌گیری دولت یا اختلاف سلیقه با مجلس است یا اختلاف با «مسلك پولتیکی شخص سلطنت». اگر مانعی در کار است باید دولت بگوید تا به‌رفع آن برآییم. رئیس مجلس ممتازالدوله در جلسهٔ بعد اعلام کرد: پس از تحقیق معلوم شد که استعفای وزیران «به‌جهت حفظ مسلك خودشان بوده است. و چون مسلك ایشان با مسلك مجلس مقدس مطابق و موافق است» باید از مقام سلطنت خواست که استعفای دولت را نپذیرند. بیان ظریف ممتازالدوله دلالت داشت بر اختلاف اصولی با سلطنت و اینکه مجلس و دولت موضع سیاسی واحدی دارند. در گفتگوی مجلس اشارهٔ مبهمی هم به «مذاکرهٔ غیررسمی خارجی» شده که مطلب آن روشن نیست. تنها اسدالله میرزا گفت: همهٔ دولت‌ها باید این نکته را منظور داشته باشند که «دخل و تصرف خارجی را در امور مملکتی منع نمایند... این هیأت وزرا دارای این مسلك بودند».[1] شاه تقاضای مجلس را در ابقای دولت نظام‌السلطنه فعلاً پذیرفت، و دولت او یك ماه دیگر بر سر کار ماند.[2]

حدت تغییر فضای سیاسی را باید از ادامهٔ بحث مجلس در ربط لایحهٔ رفع اختلاف و تجدید آشتی و تفاهم با سلطنت شناخت. درست همزمان گفتگوی مجلس در قضیهٔ استعفای هیأت دولت، انجمن‌های پایتخت در اقدام همگانی لایحهٔ مهمی به‌مجلس

---

۱. مذاکرات، اول و ششم ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲. فقط ظفرالسلطنه وزیرجنگ چون «اصرار در استعفا» داشت تغییر کرد، و به‌جای او مستوفی‌الممالك گمارده شد. در واقع وزیرجنگ سابق پس از حادثهٔ سوءقصد مورد اعتماد شاه نبود.

نوشتند که متن آن در جلسهٔ رسمی خوانده شد و در دستور مذاکره قرار گرفت. می‌دانیم میان انجمن‌ها اختلاف رأی و سلیقه ژرف و گسترده بود، و خیلی به‌ندرت اتفاق افتاد که در برخورد با مسائل سیاسی موضع جمعی واحدی پیش گیرند. اکنون لایحه‌ای به‌امضای تقریباً همهٔ انجمن‌ها یا چنانکه اعلام گردیده به‌مهر «عموم انجمن‌ها» رسید که وجوب اتحاد با شاه را عنوان کردند، و از مجلس خواستند هرطور مصلحت بداند اسباب «اتحاد و یگانگی» با سلطنت را فراهم سازد. در این ابتکار که ماهیت آنرا خواهیم شکافت، انجمن‌های تندرو نیز همگام گشتند و افراطیون مجلس یکباره تغییر روش داده از ضرورت سازش و توافق با پادشاه سخن گفتند.

انجمن‌ها نوشتند:

«حوادث ناگواری که در این دو ساله به اقسام مختلفه ظهور کرده ـ غیراز مخالفت بین دولت و ملت چیز دیگر نیست. لهذا در این موقع عموم ملت اتحاد بین شخص اعلیحضرت همایونی و ملت را احساس نموده، از حضور وکلای محترم خواستار است که هرطور صلاح بدانند این احساسات ملی را حضور بندگان اعلیحضرت عرض نموده و اسباب اتحاد و یگانگی را فراهم آورند که به‌سعادت ابدی نایل شویم».[1]

مذاکرات مجلس گسترده‌تر، اندیشیده‌تر و مهمتر از مضمون آن لایحه بود. اسدالله میرزا گفت: «کراراً از اعلیحضرت شنیده شده است که هرگاه ملت یکقدم به‌طرف ما بیایند، من صد قدم به‌طرف آنها خواهم رفت. و گمان می‌کنم با این ترتیب اتحاد و اتفاق را به‌خوبی می‌توان حفظ کرد، ولی یك شرط عمده مدخلیت تام دارد و آن همراهی مدیران جراید می‌باشد. البته مهر انجمن جراید هم در این لایحه هست که اگر آنها بخواهند همراهی کنند، به‌واسطهٔ قلم ایشان بسی مفاسد اصلاح خواهد شد». ساعدالوزاره افزود: انجمن‌ها فهمیده‌اند که «این جنگ خانگی ما را تمام کرده. واقعاً چه به‌موقع حسن‌لطیفی در این مورد باریك» در عموم انجمن‌ها پیدا شده‌است. امیدواریم به‌مقصود بزرگی که داریم نایل شویم. به‌عقیدهٔ سید نصرالله تقوی: احساسات انجمن‌ها شایستهٔ تشکر است

---

۱. مذاکرات، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

زیرا «آنچه را که جالب نظر و کلاست دریافته‌اند». میرزا فضلعلی آقا در تأیید او آورد: «نکته همین بود. بعضی آنرا سابقاً ملتفت بوده‌اند و بعضی نبودند». حالا که همهٔ انجمن‌ها به آن معنی پی برده‌اند، مجلس هم باید بیشتر در این اتحاد ساعی باشد که نتیجه‌اش ظاهر گردد. میرزاحسن کاشانی پیشنهاد کرد: خوب است این لایحه را با هیأتی حضور پادشاه بفرستیم که عرایض انجمن‌ها را کماهوحقه به‌عرض برسانند. به‌نظر وکیل‌الرعایا: عقیدهٔ پادشاه از اول در همراهی با ملت بوده، فقط اشخاصی مانع بودند و نمی‌خواستند «ملت روبه ترقی و راحت برود و این اتحاد و اتفاق صورت بگیرد». تقی‌زاده گفت: «در این موقع که سیاسیون بزرگ مملکت یعنی آنها که در حل و عقد امور اشتغال دارند موقع نازك خطرناکی را ملاحظه نموده‌اند» ـ عموم انجمن‌ها همان احساس را نموده «خطر را دانسته و علاج آنرا غیراز اتحاد و اتفاق نیافته‌اند... ما از طرف اعلیحضرت نهایت اطمینان داریم. ولی بعضی هستند در این مملکت که ابداً حس شاه‌پرستی و موافقت نداشته، حتی شاه موافق را هم نمی‌خواهند بلکه فقط طالب هرج و مرج هستند». چه بهتر که عین عریضه حضور پادشاه تقدیم شود. امام جمعهٔ خویی خاطرنشان کرد: مفاد لایحه اقبال همهٔ انجمن‌هاست از روی میل و رغبت به‌سوی پادشاه، ما وکلا هم خواهان عقد این اتحاد و استحکام آن هستیم. و از پادشاه می‌خواهیم که «آثار همراهی خودشان را با ملت بطور فعلیت به‌عرصهٔ ظهور برسانند». آقا محمدجعفر متذکر شد: حالا که کارد به‌استخوان رسیده، انجمن‌ها علاجی غیراز این نمی‌بینند. «هرچه باید بکنیم زودتر اقدام شود که مسامحه بهیچ‌وجه در این موقع سزاوار نیست». سیدمهدی هم پیشنهاد معقولی کرد: این سند صحیحی است، و خوب است مهر تمام انجمن‌ها خوانده شود که عموم ملت بداند از جانب چند انجمن رسیده است.[۱]

از نظر دستور پارلمانی، این اولین و آخرین بار بود که لایحهٔ انجمن‌ها مورد بحث و تصمیم‌گیری مجلس قرار گرفت. لایحه‌نویسی کار روزمرهٔ برخی انجمن‌ها بود، و گاه مطلب آنها در صورت مذاکرات انعکاس داشت. اما مجلس نه دربارهٔ آنها به‌مذاکرهٔ

---

۱. مذاکرات، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

جدی می‌پرداخت و نه به‌طریق اولی مأخذ تصمیم‌گیری مجلس واقع شده بود. به‌حقیقت، ماهیت استثنایی قضیه در اوضاع سیاسی باریك و خطیر فعلی بود که مجلس بر لایحهٔ انجمن‌ها تأکید گذاشت. مجلس که از خصومت شاه نسبت به‌انجمن‌ها آگاه بود و آنرا عاملی در برانگیختن او علیه مجلس می‌شناخت ـ دور نیست که آن لایحه به‌اشاره و با صوابدید رهبران مجلس نوشته شده باشد. این خود بامعناست که مجلس با اعلام دریافت آن نوشته بیدرنگ به گفتگو نشست و به‌تصمیم‌گیری آنی رسید.

مذاکرات مجلس حکایت از این دارد که نمایندگان بس دلواپس و اندیشناك بودند. مجلس که بر روش انجمن‌های افراطیون و روزنامه‌هایشان همیشه اعتراض داشت ـ حال خرسند بود که آنها سرعقل آمدند، یا به‌تعبیر آقا محمدجعفر چون کارد به‌استخوان رسیده دیگر علاجی ندیدند. تذکر اسدالله میرزا دربارهٔ روزنامه‌ها که «بواسطهٔ قلم ایشان بسی مفاسد اصلاح خواهد شد»، اشاره‌ای است به‌مقالات روزنامهٔ مساوات. او در مقاله‌ای برشاه و دربار تاخت و در ناهنجارگویی بر مادرشاه حدی نشناخت. محمدعلی شاه که نسبت به‌نوشته‌های مطبوعات بیش از اندازه حساس بود، به‌عدلیه عرضحال فرستاد و تقاضای محاکمهٔ قانونی کرد![1] تذکر امام جمعهٔ خویی بجا بود که اینك پادشاه هم باید آثار همراهی خودشان را «بطور فعلیت به‌عرصهٔ ظهور برسانند». اما بیان تقی‌زاده که «ما از طرف اعلیحضرت نهایت اطمینان داریم»، برای خودش دروغ مصلحت آمیز بود و از نظر مجلس پوچ و بیمقدار. مجلس هیچگاه به‌محمدعلی شاه اعتماد کامل نداشت. رئیس سابق مجلس (احتشام‌السلطنه) این شهامت و شرافت سیاسی را داشت که بی‌اعتمادی مجلس را نسبت به‌شاه به‌خود او و نیز در جلسهٔ علنی اعلام دارد. اما حرف نمایندهٔ افراطیون مزورانه بود. همچنین انتقاد او از کسانی که «حتی شاه موافق را هم نمی‌خواهند بلکه فقط طالب هرج و مرج هستند»، به‌حقیقت تکذیب خویشتن بود. مجلس خود او را یکی از همان عناصر ماجراجو و آشوب‌طلب می‌شناخت. پیشتر نیز دانستیم که

---

۱. وکالت شاه‌را در آن محاکمه محمدحسین میرزا به‌عهده گرفت و وکالت مساوات را ملك‌المتکلمین که در درشت‌گویی دست کمی از رفیق روزنامه‌نویس خود نداشت. سرانجام به‌پایمردی عضدالملك شاه‌از تعقیب قضایی گذشت.

او حتی با وضع نظامات قانونی در کار انجمن‌ها مخالفت ورزید، و مجلس عقیده‌اش را طرد کرد. در واقع، اکنون که گروه افراطیون کمند را سخت یافتند، سپر انداختند و از در اعتذار پیش آمدند.

در آن گفت و شنود کوتاه مسألهٔ عمده‌ای که مجلس از آغاز با آن درگیر بود، جلوه دارد: از یکسو با سوءنیت و کژرفتاری پادشاه؛ از دیگر سو با دسیسه و بدروشی افراطیون که قواعد رفتار دموکراتی را نمی‌شناختند. برخورد مجلس را با هر دو قضیه، در مراحل پی‌درپی، ضمن گفتارهای پیشین هرچه دقیق‌تر به‌دست دادیم. در تشریح اوضاع سیاسی، رئیس سابق مجلس می‌نویسد: محمدعلی شاه و دربارش «در کمین مجلس و مشروطه» نشسته، در پی فرصت بودند که آنرا براندازند. اما حکومت ملی «تنها همین یك دشمن را در کمین نداشت»، بلکه اعمال بیقاعده و ناسالم انجمن‌ها و انجمن سازان، نوشته‌های جراید هرزه‌گو و هتاك، و رفتار تندروان مجلس ـ پارلمان را به‌سراشیب سقوط سوق داد.[۱] همین اوان مارلینگ نوشت: چشم‌انداز حوادث نویدبخش نیست از آنکه دخل و تصرف انجمن‌ها در کل امور دولت و رفتار «کوته‌بینانهٔ» سران انجمن‌ها، دولت را از ایفای وظایفش باز داشته است.[۲] باز افزود: مداخلات ناموجه انجمن‌های بکلی نامسئول، نه فقط «فعالیت دولت را عملاً فلج گردانیده... آنها اختیارات مجلس را هم غصب کرده‌اند» ـ وضعی که مملکت را به‌سرعت به‌سوی هرج و مرج و «آنارشی» می‌کشاند.[۳] انکارپذیر نیست در این فلج سیاسی که تنها دستگاه استبداد از آن بهره جست، خود دولت نیز مسئولیت داشت. نظام‌السلطنه که کابینه‌اش را تشکیل داد گفته بود: «غلبه بر نفوذ مخرب گروه مزبور (افراطیون) و دفع فعالیت هرج و مرج‌طلبانهٔ انجمن‌ها کار دشواری نخواهد بود»، و به‌قول خودش «اقدام قاطع» در انجام آن مهم را در صدر پروگرام دولت قرار داد.[۴] اما هیچ گام مؤثری در آن جهت برنداشت. در واقع، کفایتش را نداشت.

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۷۷.

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۸ (۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶).

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

۴. آن مطلب را هارتویگ از زبان نظام‌السلطنه آورده. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

کابینه‌های پیش از او هم از این نظر شایسته‌تر نبودند.

مجلس طبعاً خواهان التیام مناسبات با سلطنت بود. به‌دنبال آن مذاکرات و در همان جلسه، هیأت یازده نفری نمایندگان را برگزید که نامهٔ مجلس را خطاب به‌شاه و عریضهٔ انجمن‌ها را به‌دربار ببرند و با شاه صحبت بدارند. شاه برای نخستین بار هیأت مجلسیان را نپذیرفت، اما به‌نامهٔ مجلس جواب فرستاد پاسخی که طفره آمیز بود. این دستخط هیچ اشاره‌ای به‌مشروطگی سلطنت ندارد. ضمن اینکه شاه گفت: اگر بر اثر تغییر و تبدیل اوضاع سابق «حرکتی برخلاف انتظار مشاهده نماییم هیچوقت به‌دل نگرفته و نمی‌گیریم»، تأکید براین نهاد که: برای اطلاع می‌گوییم ما خود را مکلف به «وظایفی که خداوند در سلطنت و نگاهداری مملکت به‌ما موهبت کرده» می‌دانیم.[1] این پیش درآمد نغمهٔ قدرت‌نمایی بود، نغمهٔ ناسازی که در دستخط های بعدی چند پرده بالا گرفت. محمدعلی شاه سرناسازگاری داشت، گرچه هنوز کمی زود بود که آهنگ ستیز کند.

در این مرحله برای التیام روابط شاه با مجلس دو فکر دیگر جلوه نمود. اول، فکر تشکیل مجلس سنا بود که رئیس‌الوزرا و رئیس مجلس هر دو از آن پشتیبانی داشتند. نظام‌السلطنه به‌مجلس نوشت: «نظامنامهٔ مجلس سنا را که مدتی است نوشته شده و اعلیحضرت هم دستخط فرموده که تشکیل شود، نهایت تأکید را در این خصوص می‌فرمایند. لذا خوب است مجلس مقدس عطف نظر و توجهی نموده، هرچه زودتر نظامنامهٔ مزبوره را تصحیح و تصویب کرده بفرستند که به‌زودی در تشکیل مجلس سنا اقدام شود». ممتازالدوله رئیس مجلس اعلام کرد: «این مطلب صحیح و لازم است و باید روزی را معین کرد که آن نظامنامه را بیاوریم، مطرح کرده زودتر از مجلس بگذرد. این مسأله قانونی است و دیگر جای رد و ایرادی هم نیست».[2]

از قضا جای رد و ایراد هر دو بود. مخبرالملك متذکر شد: «آن نظامنامه اگر همین‌طور به‌مجلس بیاید نخواهد گذشت. خوب است اول ارجاع کنید به‌یك کمیسیونی یا

---

۱. مذاکرات، دستخط محمدعلی شاه به مجلس، ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲. مذاکرات، ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۶.

در همان کمیسیون هیأت رئیسه تنقیح و تصحیح شود، بعداز آن به‌مجلس بیاید تا زودتر بگذرد». قرار شد در هیأت رئیسهٔ مجلس مورد مطالعه قرار گیرد.

طرح نظامنامهٔ مجلس سنا که دولت نوشت و باب طبع شاه بود، به‌دست ما نرسیده و تا آنجا که می‌دانیم مضمون آن در هیچ مأخذی ثبت نشده. اما از سخن مخبرالملك که در قواعد پارلمانی بصیرت داشت، برمی آید که از نظر حقوق مجلس ملی ایرادهای ماهوی بر آن وارد بود. مجلس اول که قدرت موئسسان را داشت و نسبت به‌حقوق خویش بسیار حساس بود، هیچ محدودیت و نظارتی را بر اختیارات خود نمی‌پذیرفت. آن نظامنامه با مزاج مجلس سازگار نبود. و پس از آن هم اشاره‌ای به‌قضیهٔ مجلس سنا در صورت مذاکرات نرفته. بنابراین، آن فرض که اگر مجلس سنا به‌وجود آید از فشار سیاسی شاه برمجلس ملی خواهد کاست، و احیاناً (در اوضاع خاص زمانه) به‌صورت مرجع پارلمانی دیگری در اختلاف میان سلطنت و مجلس ملی به کار خواهد بود، باطل شد.

دیگر فکری که در راه اصلاح و التیام مناسبات با شاه نضج گرفت این بود که همزمان چند تن از اهل دربار که به بدخواهی با مجلس و مشروطگی شناخته شده بودند از حوزهٔ سلطنت برکنار گردند، و چند نفر در زمرهٔ خطیبان و روزنامه‌نویسان که مورد کین و خصومت محمدعلی شاه بودند از پایتخت بیرون شوند. مانند همیشه سراغ عضدالملك ریش سفید خاندان قاجار رفتند، و گروهی از اعیان و اهل سیاست در خانهٔ او گرد آمدند. عضدالملك پا به‌میان نهاد. آن پیشنهاد که مصالحه‌ای در راه تصفیهٔ دربار و در صف افراطیون بود، به‌ظاهر سازش تازه‌ای را نوید داد. حتی نمایندهٔ شاه، مشیرالسلطنه، موافقت سلطنت را با «تصفیهٔ دربار» اعلام کرد (۲۹ ربیع‌الثانی). این خبر در مجلس و افکار عمومی تأثیر نیکو بخشید، اما زود به‌یأس مبدل شد. ظریفان دریافتند موافقت شاهانه که بدان سادگی به‌دست آید، چیزی مگر فریب ملوکانه نخواهد بود. به‌حقیقت، بن‌بست سیاسی ریشه‌دارتر از آن بود که اکنون با عرضحال انجمن‌ها وسخنان تحبیب آمیز مجلسیان و یا بیرون شدن چند درباری و آدم افراطی از شهر، و تدابیر نیم‌بندی از این قبیل بشکند.

این لحظهٔ حرکت محمدعلی شاه به باغشاه بود که مقدمه‌اش از یکماه و نیم پیش آرام آرام فراهم می گردید. بامداد چهارم جمادی‌الاول ۱۳۲۶، سربازان سیلاخوری و سواران

کشیکخانه و جماعت قزاق در خیابان ارك گرد آمدند. چه خبر است؟ شاه می‌خواهد سوار شود. به کجا؟ نمی‌دانیم. در فضای پرغوغای سربازان و سواران و قزاقان، بدون اعلام مقصد، همراه گارد نیرومند در حالی که شاپشال خان با شمشیر آخته سوار بر اسب کنار کالسکهٔ سلطنتی حرکت می‌کرد، شاه نخست به میعادگاهش قزاقخانه آمد. و از آنجا از راه غیرمعمول به باغشاه رفت. حرمسرا و دستگاه سلطنتی هم به آنجا نقل مکان نمود. باغشاه مبدل به اردوی نظامی گردید. قصر گلستان نه قابل دفاع بود و نه می‌توانست ستاد جنگی باشد. این درسی بود که شاه و مشاورانش از کودتای ذیقعده آموختند.

با عزیمت شاه به باغشاه پایتخت را بهت و هراس فرا گرفت. سه روز بعد نظام‌السلطنه از ریاست وزرایی برکنار گشت (۷ جمادی‌الاول) و مشیرالسلطنه که نه ماه قبل به‌رأی عدم‌اعتماد مجلس معزول شده بود، جایش نشست. از مجلس صدایی برنخاست، نه در ایراد بر عزل نظام‌السلطنه و نه در اعتراض بر انتصاب مشیرالسلطنه. شاه اعتنایی به مجلس نداشت. کشمکش مجلس و محمدعلی شاه به آخرین مرحله‌اش رسید.

۲. نقش‌بندی کودتا

کودتا نتیجهٔ تغییر در معادلهٔ قدرت سیاسی بود. یك طرف دستگاه سلطنت بود متکی به‌نیروی مخالف مشروطگی و ابزار اجرایی‌اش قزاقخانه بود. در تقابل آن مجلس بود متکی به‌نیروی ملی و رزمندگان آن. تا به‌حال مجلس در همهٔ زورآزمایی‌ها بر سلطنت فائق گشت. با تغییری که در کفهٔ قدرت سیاسی روی داد ـ شاه موقع برتر به‌دست آورد و قدرت عریان را به‌راه مقصدش که انحلال مجلس و حکومت ملی بود، به کار گرفت.

تحقیق ما از سیر حوادث باز می‌نماید که از نیروی بالقوه و آمادگی مردم در دفاع از مجلس و مشروطگی چیزی کاسته نشد، بلکه قوهٔ بالفعل مجلس بود که سخت کاهش پذیرفت. مجلس که نمایندگی قدرت ملت را داشت الزاماً مکلف به‌تنظیم و رهبری مجموع نیروهای ملی بود. در این جهت عمومی، ناتوانی مجلس در ایستادگی در برابر

تعرض سلطنت، در قیاس آنچه در کودتای اول تحقق یافت ـ خیره کننده است. این واقعیت معلول سلسله عللی بود که سبب تنزل قدرت مجلس گشت.

نظری به اوضاع عمومی مجلس در مرحلهٔ بلافصل کودتا بیفکنیم. مجلس در دو سه ماههٔ آخر کارش از انضباط پارلمانی برخوردار نبود. ممتازالدوله که در خطابهٔ انتخابش به ریاست مجلس پیشنهاد روزی چهارده ساعت کار کرد، درست یك ماهی بعد سهل‌انگاری مجلسیان را اعلام نمود. او گفت: هر روز ملاحظه می‌شود که عدهٔ حاضران برای مذاکره و تصمیم گرفتن کافی نیست، و در کمیسیون‌ها هم حاضر نمی‌شوند. «نمی‌دانم پس کی برای خدمت حاضر خواهند شد؟ فقط دو ساعت در روزهای رسمی حاضر شده، آنهم آخر وقت می‌روند. آخر ما یك تکلیف بزرگی به گردن گرفته‌ایم، باید از عهدهٔ آن برآییم».[1] مگر درك مسئولیت مدنی‌شان سستی گرفت. در جهت دیگر، رفتار منافقانهٔ برخی نمایندگان مایهٔ رسوایی بود. به‌تواتر آمده که بعضی مجلسیان روز به بهارستان می آمدند و شب در کاخ گلستان به کنکاش می‌نشستند. میرزا مهدی شریف کاشانی در نامهٔ خصوصی‌اش به بهبهانی نوشت: در حالی که شاه مهیای زد و خورد با مجلس می گردد، برخی و کلا با دربار «محرمانه ملاقات می‌نمایند و دستورالعمل می‌دهند».[2] رفتار استوار خصلت مردان با فضیلت است که ما همیشه خیلی کم داشتیم.

به‌علاوه کناره‌گیری سه چهار تن از نمایندگان معتبر تجار در کار مجلس تأثیر منفی گذارد. فعال‌ترین و با نفوذترین آنان معین‌التجار بود. او که در مجلس مبتکر طرد استقراض خارجی بود و از مدافعان جدی تأسیس بانك ملی، و در آغاز کار مجلس بیش از چهارصدهزار تومان به‌خزانهٔ تهی دولت کمك رایگان کرد ـ در سه ماههٔ آخر (براثر دلخوری‌ها) پا به‌مجلس نگذارد.[3] نمایندگان تجار طبعاً خواهان دفع آشوب‌های داخلی و شروع اصلاحات بودند. سخن معین‌التجار که: «تا انقلاب رفع نشود، نمی‌شود مشغول

---

۱. مذاکرات، ۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲. نامهٔ شریف کاشانی به سیدعبدالله بهبهانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

۳. به‌شرحی که خواندیم در جلسهٔ مجلس او از جانب یکی از مدیران انجمن‌ها مورد اهانت قرار گرفت (رجوع شود به‌بخش سیزدهم).

کارهای بزرگ شد»، بیانگر خواسته‌های طبقهٔ تجار بود. از همان بابت او بارها بر گروه افراطیون تاخت. و گفت: همهٔ اغتشاش و برهم خوردگی ولایات زیر سر این «محرکین و مفسدین» است که حتی شاه را «نمی‌گذارند با مجلس همراه باشند».[1] تکیه کلام تجار که امنیت و اطمینان در کار نیست، در وجههٔ نظرشان که دست آخر در تأسیس بانك ملی سست آمدند، بی‌تأثیر نبود گرچه این تنها دلیل نبود.

بحران مالی و قصور دولت و مجلس هر دو در تدابیر عملی برای رفع تنگدستی مالی ـ دیگر عامل ناتوانی دستگاه حکومت ملی بود. در مجلس بارها خاطرنشان گشت که با ضعف دستگاه اجرایی، وصول مالیات‌های گذشته و حال معوق مانده. به‌علاوه، نمایندگان روشن‌اندیش توجه دادند که قوام نظام مشروطه بدون تقویت بنیهٔ مالی دولت امکان ندارد. به‌این قضیهٔ بزرگ هم پی بردند که استحکام حکومت مشروطه، در نهایت منوط به‌تأسیس بنیادهای اقتصادی جدید و اصلاح کل بساط ملاکی است. به‌رغم این هشیاری اجتماعی، پیشنهاد بستن مالیات تازه بر املاك مزروعی به جدّ گرفته نشد، و اجرای قانون «ممیزی علمی» املاك (که الزاماً بر میزان مالیات املاك بزرگ می‌افزود) متوقف گردید. مهمتر آنکه، طرح رفورم اقتصادی و اجتماعی و اصلاح نظام مالیاتی (که صنیع‌الدوله متفکر برجستهٔ اصلاحات در این دوره عرضه کرد) در برخورد با آخرین بحران سیاسی مجمل ماند.

باید دانسته شود آن کاستی‌ها که برشمردیم البته در کارایی حکومت ملی اثر منفی داشت. اما هیچکدام و حتی برروی‌هم عامل تعیین کنندهٔ سرنوشت مجلس و مشروطگی نبود. حکومت ملی را تنگدستی خزانه از پای درنیاورد، و چرخ مالیه هیچگاه از گردش نیفتاد. مسألهٔ عمدهٔ آنی که مجلس با آن مواجه بود خصلت سیاسی محض داشت. در باریك‌ترین مرحله‌ای که حیات حکومت ملی با تعرض شاه و کودتای نظامی روبرو گشت ـ تزلزل مجلس و بدی دستگاه رهبری‌اش در آرایش نیروهای ملی بود که فاجعه به‌بار آورد. مجلس فاقد رهبری فردی و جمعی با ابتکار و نیرومند بود. این خود کفایت عملی

---

۱. مذاکرات، ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۵.

مجلس را به حداقل رساند ـ تا آنجا که در برابر نقشهٔ کودتا سیاست فعالی نداشت، در حالت انفعالی هم مردد بود، و بر اثر آن به هیچ نوع کمکی از ولایات دست نیافت درحالی که تا وقوع کودتا بیش از یك ماه فاصلهٔ زمانی بود. خواهیم دید که مردم پایتخت خواهان مقاومت جدی و آمادهٔ فداکاری و جنگ با محمدعلی شاه بودند، مردمی که به مجلس و مشروطگی دلبستگی داشتند. همان تجربهٔ ملموس از حکومت دو سالهٔ ملی، در قیاس سنت دولت استبدادی، بهترین آموزگار مردم بود. در کودتای ناگهانی ذیقعده که مقاومت در برابر سلطنت با مجلس آغاز گردید، مردم به دفاع مجلس شتافتند و جمعیت هفت تا ده هزار نفری (به تخمین) گرد آمد. این بار که جریان کودتا کُند بود اما حرکت آن به چشم می‌خورد ـ مردم قدم پیش گذاردند و چون مجلس را نامصمم یافتند بر مجلسیان ناسزا گفتند، و سرگشته و پریشان پراکنده گشتند. باز هم در دقایق تصمیم و خطر، مردمانی از همهٔ رده‌های جامعهٔ شهری به جنگ با قوای کودتا برخاستند.

یکی از ناظران تیزبین نزدیك یك سال پیش از کودتا نوشت: «ممکن است کیفیاتی که از قدرت مجلس خارج است سبب سقوط مجلس گردد. و ممکن است اختلاف‌های داخلی، خیانت‌ها یا حتی خطا و بی‌تدبیری‌های مجلس به انحلال آن انجامد».[1] رئیس سابق مجلس افسوس می‌خورد که باید وضعی پیش آید که پادشاه «مسلوب‌الاختیار» بتواند بر مجلس ملی چیره گردد. البته محمدعلی شاه «ذاتاً مستبد و عاشق حکومت فردی بود». اما در این هم تردید نیست و با اوضاعی که افراطیون و انجمن‌های ماجراجو و جراید هرزه و هتاك پیش آورده بودند ـ «هر پادشاه ترقیخواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه‌ای را هم که به‌جای محمدعلی شاه بود، متنفر و عاصی و وادار به دشمنی و جنگ با مجلس و آن نوع مشروطه‌خواهی می‌نمود» ـ چه رسد به پادشاهی که در پی بازگرفتن آنچه خود و پدرش از دست داده بودند، می‌گشت.[2] احتشام‌السلطنه در سنجش اوضاع سیاسی نظریهٔ بدیعی هم دارد. می‌نویسد: اگر محمدعلی شاه دست به جنایت کودتا نمی‌برد

---

۱. انگلیس، گزارش والتر اسمارت در تحول پارلمانی ایران.
۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۴ـ۶۲۳.

«خیلی زود و زودتر از آنکه به‌تصور آید، آرزومندان تجدید وقایع و صحنه‌های انقلاب کبیر فرانسه به آرزوی خود می‌رسیدند». بدین معنی که طبقات و اصناف مختلف مردم به‌انقلاب عمومی برمی‌خاستند، و از نفوس یکصد و بیست هزار نفری پایتخت جمعیت بیست هزار نفری یا بیشتر در آن شرکت می‌جستند ـ همان مردمی که «از دست تعدی و فرط سیاه‌کاری صدرنشینان و زبان‌آوران مجلس، و انجمن‌سازان و جریده‌نگاران و اراذل و اوباش دنباله‌رو ایشان به‌جان آمده بودند». تردید نیست که با «ظهور انقلاب عمومی مردم» برخی از آنانکه گرفتار زنجیر و شکنجه و اعدام میرغضبان باغشاه گردیدند و یا در پناه سفارتخانه‌ها جان به‌سلامت بردند ـ «هدف خشم و غضب عامهٔ مردم قرار می‌گرفتند». در این حال «مسلم است که در صفحات تاریخ جایی که اکنون دارند به‌دست نمی‌آوردند... البته جمعی بیگناه وطن‌پرست و مشروطه‌خواه حقیقی هم، مانند هر انقلاب عمومی دیگر به آتش آنان می‌سوختند».[1]

به‌نظر نمی‌آید که آن فرض سیاسی ازجملهٔ «اگر»های تاریخ باشد که دلایل مشهود زمانه بتواند تحقق آنرا تأیید کند. احتمال وقوع انقلاب عمومی شاید کمتر از آن بود که او می‌پنداشت، گرچه همیشه همهٔ احتمالات پیش‌بینی شدنی نیستند. به‌هرحال، طرح قضیه در شناخت تفکر سیاسی رئیس پیشین مجلس ملی که از حرکت‌های انقلابی اروپا آب می‌خورد، شایان توجه است.

* * *

محمدعلی شاه با طرح‌ریزی کودتا بر قانون اساسی یاغی شد؛ هدف او برانداختن مشروطگی و حکومت ملی بود. این نقشه میان شاه و نزدیکان او و فرمانده روسی قزاقخانه ریخته شد. چنانکه سیر حوادث می‌نمایاند، شاه در کار کودتا چند حیله به‌کار بست: اول آنکه، تا آخرین لحظه درِ گفتگو میان مجلس و دربار را باز نگاه داشت تا در اذهان امید اصلاح یکسره منتفی نشود، بدین تصور که از بسیج نیروی مقاومت بکاهد. دوم آنکه، از دشمنی آشکار نسبت به‌مجلس پرهیز جست و همواره تکذیب کرد که «قصد ماالعیاذ بالله

---

۱. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۸۰ـ۶۷۹.

عدم مساعدت بااساس مقدس مشروطیت است». سوم آنکه، چنین وانمود که فقط می‌خواهد نظم و آرامش و امنیت برقرار کند، زیرا بعضی خطیبان و ارباب جراید به دستیاری برخی انجمن‌های دارالخلافه و اشرار آدمکش در مملکت «القای فتنه» می کنند و دولت در پی دفع شر آنهاست. تظاهر او به مشروطه‌خواهی به‌سبب دلبستگی باطنی مردم به‌مشروطگی و حکومت ملی بود؛ و در حمله بر افراطیون می‌دانست که افکار عمومی پشتیبان آنان نیست و مردم از کردار ایشان ناخرسند بودند. به‌هرحال، شیوهٔ او اغفال و فریب بود.

چهار روزی از استقرار در باغشاه نگذشت که بیان‌نامهٔ «راه نجات ملت» خطاب به‌مردم، به‌امضای محمدعلی شاه در پایتخت منتشر گردید (هشتم جمادی‌الاول). شاه به‌تندترین الفاظ برمخالفان تاخت: ملت ایران خوشوقت نخواهد گشت که دولت چند هزارساله‌اش پایمال «هوی و هوس مشتی خائنین مغرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجوراند» گردد؛ دستخوش «خیالات فاسد دزدان آدمی‌کش» بشود؛ و مردمان ساده‌لوح را هر روز به‌بیانی فریفته و آنانرا اسباب اعتبار خود قرار بدهند. در این مدت شخص سلطنت در پیشرفت مشروطیت همراهی داشته ـ «هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم، و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهل و اغماض نمودیم؛ چه عهدها بستند که نشکستند؛ چه پیمان‌ها که به پایان نبردند». همانطور که پیش از این اعلام داشتیم دولت ایران «مشروطه و درعداد دول کنستی‌توسیون محسوب است» و وکلای مجلس شورای ملی «در کمال امنیت و قدرت» به تکالیف مقرر عمل خواهند کرد. اما «صراحتاً به‌شما می گویم که بهیچ‌وجه من‌الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده» و آنرا در تنگنای «فساد و ظلم مفسدین» بگذاریم. تجار و کسبه و رعایا هم عموماً در امان هستند، اما اهل فساد و هرکس از حدود خود تجاوز نماید مورد سیاست سخت قرار خواهد گرفت.

آن «راه نجات» آمیخته با پرخاش و خشم و نفرت پیش درآمد اعلان جنگ بود. تأثیر حادثهٔ سوءقصد هم در آن منعکس است. پاسخ اعلامیهٔ شاه، دو روز بعد به‌عنوان «جواب

راه نجات از طرف ملت ایران» در شهر منتشر گردید (دهم جمادی الاول). لحن آن نسبة ملایم و غیرمستقیم است و شاه مورد حملهٔ مستقیم قرار نگرفته. ملیون در پاسخ محمدعلی شاه گفتند:

مندرجات «راه نجات» به حقیقت «یك آیندهٔ تاریك و یك بدبختی نزدیکی را به ملت و دولت ایران وعده می‌دهد». و همین مایهٔ سلب اطمینان از عموم گشته «خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده». ملت می‌داند که هرچند آن بیانیه به‌نام سلطنت انتشار یافته ولی حقیقت امر غیراز این است ـ یعنی همان چند تن خائن که اطراف سلطنت را گرفته‌اند در این اعلان نیز «عقاید شخصی خود را به‌نام مقدس اعلیحضرت در انظار جلوه می‌دهند». پس از مرور اجمالی بر سیر حوادث عصر حکومت ملی، قول صاحب اعلامیه را در پشتیبانی از «مشروطه و کستی‌توسیون تکذیب می‌نماید». اعلامیهٔ مزبور «تمام حرکات درباریان را به‌عکس به‌ملت نسبت می‌دهد» ـ و حال آنکه عهدشکنی را «جز از اعمال درباریان نمی‌توان محسوب داشت، و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمی‌توان دید». اساساً «آحاد ملت عهد و قَسَمی ندارند که بشکنند». بالاخره مندرجات آن اعلامیه «به‌قدری خلاف واقع و ضد شهودات این مدت است که عامهٔ نفوس دنیا در بی‌اصلی آنها بهیچ‌وجه تشکیك نخواهند کرد».[1]

اعلامیهٔ شاه پانزده روز پیش از کودتا صادر گردید. در پاسخ جدلی و شایستهٔ ملت اشاره‌ای به‌موضع نهایی ملیون در برابر تهدید سخت دربار نرفته. اما درست همان اوان جزوهٔ کوچکی منتشر شد که آهنگ انقلابی دارد. در آن به صف آرایی دستگاه استبداد در برابر مجلس ملی تصریح گردیده، برای مقابله با قهر استبدادی با ذکر قرینهٔ تاریخی، اعدام شاه را مطرح می‌کند. می‌نویسد: به‌تجربه می‌دانیم که «مستبدین هر قوم و ملت محض ابقای حکمرانی ظالمانهٔ خویش به‌هرتبه کاری دست می‌برند. از نمونه‌های مؤخر آن رفتار لویی شانزدهم است که «به‌تهیهٔ اسباب هدم بنیان پارلمان» کوشید. چون ملت

---

۱. مأخذ ما نسخهٔ معتبر اصل اعلامیهٔ محمدعلی شاه و جواب آن است که در شهر منتشر گردید. درنقل متن هردو سند در حیات یحیی مسامحه گردیده، تاریخ هردو سند اشتباه است و در متن آنها هم کلماتی از قلم افتاده.

«از مقاصد ملعونه‌اش خبردار شد درصدد پیش‌بندی در آمدند». او خواست «محض استحکام حکومت ظالمانهٔ خود... از دول همجوار استمدادی نموده و با قوهٔ استعداد آنها استقراری به‌سلطنت مستبدهٔ خود بدهد». مردم گرفتارش کردند و به‌اعدامش فرمان دادند. «خیلی بیشتر و بالاتر از اینهاست مجازات کسی که خیال چنان خیانتی به‌وطن و ابنای وطنش داشته باشد».[۱]

علاوه بر آن نوشته و اعلامیهٔ ملیون در جواب محمدعلی شاه، ورقه‌ای هم به امضای انجمن اجتماعیون انتشار یافت که مفاد آن سخیف و لاف و گزاف بود. اجتماعیون در آن ورقه ضمن اتمام‌حجت خطاب به‌درباریان گفتند: اگر به‌مدت چهار روز دست از فتنه‌جویی و روش استبدادی برندارند ـ «ناچار هستیم وجود ناقابل شما را از روی زمین برداریم، و مسلم به تکلیف خود رفتار خواهیم کرد».[۲] باید دانست در این زمان نشانه‌ای از حرکت انقلابی به‌چشم نمی‌خورد. تردیدی نیست که برخی عناصر انقلابی بودند، امکان عملی هم بود که از آن عناصر گروه متشکلی بسیج گردد که در طوفان حادثه همراه رزمندگان ملیون در دفاع مجلس مشارکت جویند. اما لازمه‌اش دستگاه رهبری بود که نبود. حیدرخان سرکردهٔ انقلابی و تکیه‌گاه اصلی حوزهٔ اجتماعیون تهران هم درست همین اوان به‌قفقاز بازگشت.[۳] از «قومتهٔ» اجتماعیون بادکوبه هم که پیش از این «سرباز وطن» به‌تهران صادر می‌کرد[۴] ـ کمکی نرسید. گویی به‌عقل اجتماعیون نمی‌رسید که چه باید بکنند، مگر نوشتن اعلامیه‌های پوچ.

با نشر حکم پرخاشگرانهٔ شاه به‌عنوان «راه نجات»، دو مجتهد مجلس در نهم جمادی‌الاول تلگرافی خطاب به‌علما و انجمن‌های ولایتی قزوین و از طریق قزوین

---

۱. تازیانهٔ عبرت.

۲. متن ورقه را شریف کاشانی ثبت کرده (شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت).

۳. نوشتهٔ یکی از تبلیغگران زمان ما دایر بر اینکه حیدرخان از جانب عاملان روس و انگلیس مورد تعقیب بود و بدین جهت از ایران رفت، قصهٔ خنکی است. اگر او از جانب روس مورد تعقیب بود، دستگیری‌اش در قفقاز ساده‌ترین کارها بود. از طرف انگلیس هم هیچ مزاحمتی برای او و سایر مخالفان محمدعلی شاه به‌وجود نیامد. حیدرخان فقط مورد خصومت شاه بود، و این وضع منحصر به‌او نبود.

۴. رجوع شود به‌بخش پنجم.

به‌رشت فرستادند؛ با اعلام خطر جدی یاری جستند. گفتند: پادشاه در باغشاه استقرار گرفته، اردوی کلانی تشکیل داده و دروازه‌های پایتخت را توپ گذاشته‌اند. «حالت حاضره خیلی موحش... سیم‌ها مقطوع، کلیهٔ انهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب‌الوقوع، اقدامات سریعه [بنمایید] که نتیجه هر طور است زودتر به‌تهران برسد». حکمران گیلان ظهیرالدوله که همواره با آزادیخواهان همدلی داشت تلگرافی به‌شاه متذکر گردید که: تلگراف مجتهدان به‌انجمن ولایتی «تولید هیجان فوق‌العاده» در گیلان نموده است. شاه همهٔ آن واقعیت‌های مشهود را بی‌پروا تکذیب و به‌ظهیرالدوله ابلاغ کرد:

«شهرت‌های بی‌اصل مطلقاً صحت ندارد... دولت با مجلس بهیچ‌وجه من‌الوجوه در مقام مناقشه و مخالفت نبوده و نیست... لیکن بعضی از وعاظ و ارباب جراید که از حدود قانونی خودشان تجاوز کرده قصدی جز القای فتنه در مملکت ندارند، و به دستیاری بعضی انجمن‌های دارالخلافه مانع اجرای قوانین موضوعه و اسباب پریشانی حواس وزرا و وکلا شده‌اند ـ جداً دولت تعیین حدود و دفع شر آنها را از مجلس به‌توسط وزرا قانوناً مطالبه می‌دارد. و اگر برخلاف این مطالب اخباری به‌خارج نشر می‌کنند... می‌خواهند مملکتی را دستخوش هوی و هوس و فدای اغراض شخصی و طمع بی‌انتهای خود بکنند».[1]

آن نوشته سربسر ریا و فریب سیاسی است. بدان مأخذ تاریخ مشروطه چنان پادشاه قانونی به‌خود ندیده که اصلاح هر کژی را «از مجلس به‌توسط وزرا قانوناً مطالبه» فرماید. می‌دانیم در کودتای ذیقعده از تنها شهری که دسته‌های مسلح به‌یاری مجلس رسید، قزوین بود. انتظار می‌رفت که حالا از گیلان هم کمك برسد. اما به‌شرحی که خواهد آمد این بار نه قزوین به‌مدد آمد و نه بر آن «هیجان فوق‌العاده» گیلان اثری مترتب گردید.

از روزی که بیانیهٔ تحکم آمیز دربار منتشر شد، صحن مجلس و میدان بهارستان و مدرسهٔ سپهسالار صحنهٔ جوش و خروش مردم بود، گاه همراه تظاهرات شورانگیز. مردم آمدند، خواستند بفهمند چه باید بکنند؟ و آخرین بار بود که تابلوهای انجمن‌ها در آن

---

۱. تلگراف محمدعلی شاه به‌ظهیرالدوله، ۱۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، اسناد ظهیرالدوله، ص ۳۳۳.

مدرسه برپا گشت. در آن اجتماع مردم سخن از این رفت که جلسهٔ فوق‌العاده مجلس تشکیل گردد، و محمدعلی شاه با رأی عمومی از سلطنت خلع شود.[۱] روزهای یازدهم و دوازدهم جمادی‌الاول هیجان عمومی بالا گرفت. دستخط تعرض آمیز شاه همراه یك صاحب منصب و چند قزاق به‌مجلس رسید مبنی براینکه: اگر در ظرف دو ساعت مردم را متفرق کردید که کردید، وگرنه «به‌قوهٔ حربیه» متفرق خواهند شد. مجلس بیدرنگ به‌مباحثه نشست. در آن فضای متشنج اختلاف آرا فراوان بود. برخی نمایندگان و همچنین دو مجتهد طباطبایی و بهبهانی معتقد به‌مقاومت و مخالف پراکنده کردن مردم بودند. برخی دیگر گفتند که مخالفت با شاه منجر به‌خرابی کار خواهد گردید. روح مجلس مدارا و تسلیم بود، و رأی براین قرار گرفت که مردم فوراً پراکنده شوند. ممتازالدوله با چند تن از وکلا میان جمعیت آمد. پیام رئیس مجلس خطاب به‌مردم که متفرق شوندمؤثر نیفتاد. مردم گفتند: این حرکات شاه دشمنی با مجلس و قانون اساسی است، و چه مناسبت با مملکت مشروطه دارد؟ غریو از جمعیت برخاست، بر رأی مجلس اعتراض کردند و به مجلسیان خیلی ناسزا گفتند. به‌اصرار مجلس، بهبهانی با دلخوری به‌موعظهٔ مردم آمد و خطاب به‌جمعیت گفت: مردم، نه می گویم بروید و نه می گویم نروید، خودتان عقل دارید. مجلس رأی داده که متفرق شوید تا به اصلاح کار برسد ـ «احتراماً اطاعت نمایید، ولی من در این خصوص رأیی ندارم، مختارید».[۲] در این میان، رئیس‌الوزرا مشیرالسلطنه و برخی وزیران به‌مجلس آمدند که چنین و چنان کردیم، از خیالات شاه جلوگیری کردیم، ملت هم لجاجت نکند بلکه کارها به‌اصلاح انجامد. به‌فاصلهٔ کوتاهی بهارستان و صحن مجلس از انبوه جمعیت خالی شد، انجمن‌ها هم تابلوها را پایین کشیدند. ولی بازار همچنان بسته ماند.[۳]

---

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

۲. مباحثهٔ دو جلسهٔ مجلس در فاصلهٔ دهم تا سیزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶، در صورت مذاکرات منتشر نشده. مأخذ آگاهی ما گزارش‌های درجهٔ دوم است که بهترین آنها از شریف کاشانی است که شاهد آن حوادث بوده (شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت).

۳. همان مأخذ.

در بزنگاه تصمیم، حاصل آن نوع رهبری سرگردانی مردم بود و عقب‌نشینی مجلس که با یك پرخاش شاه و حضور چند قزاق یکباره وا داد. این نخستین پیروزی شاه بر مجلس بود. پس از آن باز مجلس هر روز شاهد ازدحام و هیجان عامه بود. از ولایات هم تلگراف‌های پی‌درپی می‌رسید که بعضی عزل شاه را خواستند. به‌دستور دربار تلگرافخانه زیر نظارت مستقیم گرفته شد. مجلس به‌اعتراض آمد که تلگرافخانهٔ پایتخت سد راه مخابرات با شهرها گشته، در عبارات تلگراف‌ها قلم می‌برند و هرچه مطابق میلشان نیست تغییر می‌دهند. پیشنهاد شد یا مجلس در رد مانع مخابرات به‌اقدام بر آید، یا اجازه دهد که مردم به‌تلگرافخانه رفته و تلگرافچیان را مجبور به‌مخابرهٔ تلگراف‌ها نمایند. البته مجلس ناتوان چنین اجازه‌ای را نداد.

گفت و شنود پراکندهٔ مجلس منعکس کنندهٔ کشاکش سیاسی و فشار افکار عمومی بر مجلس است. وکیل‌الرعایا گفت: «همه‌چیز را می‌بینیم برخلاف آن چیزی است که می‌شنویم... با این همه صدمات آخر یك تکلیفی برای این مردم باید معین شود». حسین چراغچی اعلام کرد: در این ایام انقلاب اهالی همهٔ ولایات «درصدد مطالبهٔ حقوق ضایع شدهٔ خود بر آمده‌اند، و اتصالاً تلگرافات است که می‌رسد... و هیچ جوابی به آنها داده نشده است. خود این جواب ندادن اسباب اضطراب و تشویش و هیجان آنها خواهد شد». او پیشنهاد کرد که متن تلگراف‌هایی که به‌مجلس رسیده، خوانده و منتشر شوند. عقیدهٔ کلی این بود که خواندن همهٔ تلگراف‌ها «فعلاً صلاح نیست». بار دیگر چراغچی به‌صراحت هشدار داد: «عموم ملت در همراهی وکلا و حفظ این اساس با جان و دل حاضراند. پس ما نمی‌توانیم ببینیم یا بشنویم که خلاف قانونی شده است. این همه تعطیل عمومی تمام مملکت به‌واسطهٔ نقض یك اصل از قانون اساسی است، و همه روزه یك نقض قانون دیگر می‌شود. معلوم است در این حال وکلا و ملت یك وظیفه دارند». و البته به‌وظیفهٔ خود عمل خواهند کرد. ممتازالدوله رئیس مجلس گفت: این مذاکرات برای آنست که «همهٔ وکلا بدانند که هر روز نقض قانون اساسی می‌شود». در جواب تذکر رئیس مجلس که وزیران «مسئول بوده و هستند» ـ مخبرالملك خاطرنشان کرد: گویا ما هنوز وزیران را مسئول می‌دانیم. «نمی‌دانم معنی مسئولیت امروزه چیست»؟ با این همه بی‌قانونی‌ها که

حتی «انتظام شهر را به‌یك قطاع‌الطریق می‌سپارند» مسئولیت وزیران چه معنی دارد؟[۱] به‌عقیدهٔ مخبرالملك با قانون شکنی‌های مستمر از جانب سلطنت ـ مشروطیت به‌حالت تعلیق در آمده است.

مجلس آخرین نامه‌اش را در پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ به‌محمدعلی شاه نوشت. جواب شاه در بیستم جمادی‌الاول به‌مجلس رسید. این دو سند تاریخی دو ادعانامهٔ مهم سیاسی است: یکی ادعانامهٔ مجلس ملی بر سلطنت، یکی ادعانامهٔ شاه بر کارنامهٔ مجلس و حکومت ملی. مکمل پاسخ شاه به مجلس، متحدالمآل تلگرافی اوست که مقارن آن به‌همهٔ ایالات و ولایات فرستاد. زبدهٔ هر سه نوشته را می آوریم.[۲]

مجلس خطاب به‌محمدعلی شاه نوشت:

در جایی که از دولت کهنسال ایران نمانده بود مگر اسمی بی‌مسمی، و قوای حیاتی‌اش با تسلط خارجه و جهل و بیقیدی داخله به‌اسفل مراتب سقوط رسیده، و «استقلال آن منتهی بود به‌مویی موسوم به ارادهٔ ملوکانه» که آن هم در مقابل تندباد اغراض اجانب سرگردان بود ـ مشیت خداوندی اهالی را به‌راهی هدایت فرمود که «هادی عقل و تجربه در مراحل تاریخ اختیار نموده» است. خاص و عام مملکت باوجود اختلاف مدارك، به‌حرکت عمومی و به‌اتکای دو اصل «استقلال ملیت و استحکام قومیت» خواستار «تغییر مسلك سلطنت» گردیدند مبنی براینکه: «قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت ودیعه‌ای است که به‌موهبت الهی از طرف ملت به‌شخص پادشاه مفوض شده است». با امضای فرمان آزادی و مشروطیت از جانب پادشاه مبرور و وضع قوانین

---

۱. مذاکرات، ۱۶ و ۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

۲. متن لایحهٔ مجلس به‌شاه در صورت مذاکرات مجلس ثبت شده. اما انتشار جواب شاه را که سه روز پیش از کودتا رسید، هیأت رئیسهٔ مجلس تصویب نکرد. نامهٔ شاه که در اصل به‌صورت متن نهایی روی کاغذ دربار و با مهر رسمی محمدعلی شاه نوشته شده، و سپس مورد تجدید نظر قرار گرفته در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی موجود و مأخذ ما همین است. متن آن نامه که در تاریخ مشروطه نوشتهٔ احمد کسروی نقل شده از روی نسخه‌ای است که حاجی محمدآقا نخجوانی برداشته بود. در نسخهٔ نخجوانی کلماتی از قلم افتاده و برخی کلمات اشتباه است. به‌هرحال نخستین بار کسروی آن سند را منتشر کرد.

اساسی، جهانیان منتظر بودند که موجبات ترقی و تمدن و آسایش عمومی فراهم آید. اما سلسلهٔ وقایع ناگواری در این مدت اتفاق افتاده که چون در علل و صور آن غور شود، قلم ایرانی در انتساب آنها به «ادنی مقربین دربار» شرم دارد، گرچه تاریخ «در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت». بدیهی است که دوام این احوال ملازم اضمحلال دولت قدیم و قویم ایران است؛ و ملت که «با بیداری حواس بطور خاص تشنهٔ حفظ حقوق خویش است» متحمل نخواهد شد که ایران را باهرچه در آن هست بازیچهٔ چند مفسد درباری بیند. آنچه بر عقلای مملکت ثابت گشته اینکه: اولاً القای شبهات تاکنون مانع شده که در ذهن پادشاه «این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجاری قانونی سیر نماید». ثانیاً اغراض مفسدینی چند خواه «به‌اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی‌شان یا در راه خدمت به‌مصلحت غیر» ـ متابعت قوانین مملکتی را گویا مغایر شئون سلطنت جلوه داده، به‌هر موردی پادشاه را «برابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون وامیدارند». لاجرم، «تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده، انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعادهٔ احترام قوانین... فرصت و مجال را از دست می‌برد». «مادامی که کسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده... و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود» ـ وکلای ملت مجبور خواهند بود که به‌اقتضای وظایفی که برعهده گرفته‌اند «عدم امکان تحمل خود را به‌فشار فوق‌العادهٔ مسئولیت یك ملت به‌موکلین خود اعلام نمایند».

آن لایحه را هیأت شش نفری ازجمله ممتازالدوله به‌دربار برد و به‌شاه داد. او نگاهی کرد و گفت جوابش را خواهد فرستاد، و حرف همیشگی‌اش را در همراهی با مجلس تکرار نمود. روز بعد که ممتازالدوله گزارش آن دیدار کوتاه را به آگاهی مجلس رساند، وکیل‌التجار گفت: مایهٔ حیرت است که هر وقت هیأتی حضور پادشاه می‌رود غیراز همراهی و مساعدت چیزی شنیده نمی‌شود. با این حال «از چیست که اینگونه اسباب اختلال فراهم می‌آید، و عاقبت آن معلوم نیست که چه می‌شود». جواب کتبی شاه که مجلس با بی‌صبری انتظارش را می‌کشید، رسید. محمدعلی شاه طبعاً نمی‌توانست

مضمون آن لایحه را برخود هموار کند، هرچند بیشتر اعتراض‌های مجلس بر سلطنت غیرمستقیم بود. شاه در پاسخ مجلس نوشت:

سلطنت «نهایت کراهت» دارد از اینکه در لایحهٔ مجلس شورای ملی «بدون رعایت حشمت سلطنت از مسلك نگارش و قاعدهٔ بیان عدول» گردیده، متذکر این عبارت شده که استقلال مملکت «منتهی به‌مویی بوده» [«موسوم به‌ارادهٔ ملوکانه»]. اولاً بقا و فنای هر دولت و سلطنت منحصر به‌حکمت پروردگار است. ثانیاً ما در مقابل «زحمات و ضرب شمشیر نیاکان، سلطنت را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم». همچنین رشتهٔ انتظام امور و آسایش ملت را در کف کفایت شخص خود می‌شناسیم. «به‌همین ملاحظهٔ عطوفت پدرانه بود که محض تکمیل اشاعهٔ عدل و داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ضلالت[1] جهل و نادانی، آرای عمومی را راضی شدیم در کلیهٔ امور مداخله داده شود»؛ دولت ایران را در عداد دولت‌های صاحب «کنستی توسیون» اعلام نمودیم؛ و قانون اساسی را برپایهٔ سه قوهٔ مقننه و مجریه و قضائیه ممضی داشتیم. «یعنی به‌تصریح قانون اساسی کلیهٔ اختیارات و قدرت خود را تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده و جریان امور را از همان سه مجرا مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از همان راه منتظر شدیم.[2] و در این مدت آنچه را قانون مصرح بوده متابعت نموده، حتی مسئولیت را به‌حکم قانون از ذمهٔ خود خارج دانسته، در جزئی و کلی هرچه از طرف هیأت مبعوثه به‌اسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراضی نداشته، نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه در پیش وجدان خود به‌اقتضای تکلیف مقرره به‌عمل آورده، منتظر حصول نتیجه بودیم».

به‌دنبال آن افزود: «به‌متابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری... هر قدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز به‌عکس

---

۱. در اصل «ذلالت».

۲. در آن قطعه روی جملهٔ زیر خط کشیده شده یعنی از متن نهایی که به مجلس داده شد حذف گردیده: «کلیهٔ اختیارات و قدرت خود را تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده‌و» (نامهٔ شاه، کتابخانهٔ مجلس شورای ملی).

ندیدیم، بلکه در هر مسأله‌ای که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفهٔ و بی‌پروا از طرف هیأت مبعوثه و ملت بیعلم مشهود افتاده» ـ چنانکه: جهال به‌اغوای مفسدین و انجمن‌ها به‌استظهار وکلا هر مطلب مختصری را وسیلهٔ هیجان عمومی قرار دادند؛ جراید و نطاقین هر روز و هر ساعت هرگونه بی‌حرمتی را به‌سلطنت جایز شمردند؛ با مداخلهٔ هر کس در اجرائیات برای احدی امنیت باقی نگذاردند؛ جان و مال و حیثیت افراد از تعرض مصون نماند. بالاخره در «وقعهٔ بومب و استنطاق و محاکمهٔ مرتکبین بنا به‌توضیحات روزنامهٔ محاکمات چه حرکات وقیحانه که به‌عمل نیامد... هیچ قانون و قاعده‌ای اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی‌کرد». در تصحیح آن اعمال خلاف قانون ـ هیچ اقدامی از جانب مقامات سه‌گانهٔ مملکت صورت نگرفت. و مجلس حتی از یك تکلیف که «مقدم والزم تمام تکالیف می‌باشد، وضع قانون قضائیه» تقاعد ورزیده، «هنوز ادارهٔ عدلیه قائم نگردیده» که هر کس «به‌خیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید». اما بزرگ‌ترین مطلب خلاف واقع «اظهار همین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است» که مأیوس می‌نماید شخص ما را «از استعداد و اطلاعات لازمهٔ وکلای ملت خود» از اصول مملکتداری دوران حاضر. زیرا هنوز ملتفت نشده‌اند که اگر «بر فرض محال خدای نکرده شخص ما با مجلس یا مشروطه موافق نباشیم، لکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود در میان ملل معظمه، ساعی به‌حفظ کنستی‌توسیون خواهیم بود. و هرگز هتك این حرف و ثقلت این تهمت را که از روی کمال بی‌اطلاعی ناشی شده، برخود قبول نکرده... بیشتر از این متحمل هوی‌پرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود ـ تا به‌مشیت قادر متعال... سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض به‌موقع اجرا گذاریم».

لایحهٔ مجلس خطاب به شاه در واقع تکرار اعتراض‌های گذشته است، به‌علاوهٔ اتمام‌حجت که از حرکت مردم سرچشمه می‌گرفت. دانستیم که اهالی پایتخت خواهان استقامت بودند، و از ولایات سلسلهٔ تلگراف‌ها به‌مجلس می‌رسید. آن لایحه به‌شاه هشدار داد که اگر در روش سلطنت تغییری حاصل نشود، از آنجا که «تکلیف بر وکلای ملت خیلی سخت شده» نمایندگان ناگزیر عدم امکان ایفای مسئولیت خویش را به مردم

اعلام خواهند کرد، مردمی که «تشنهٔ حفظ حقوق» خود بودند. این مطلب به کنار که مجلس از عهدهٔ آن تکلیف هم برنیامد. اعتراض نامهٔ محمدعلی شاه بر حکومت ملی نیز عمدتاً انتقادهای سابق را دربرداشت، هرچند مبسوط تر و صریح تر و پرخاش آمیز. نکته‌هایی را که در نامهٔ مجلس و در جواب شاه خواندیم با همهٔ ظرایف آنها ـ ضمن گفتارهای پیشین شکافته‌ایم. آخرین عبارت پاسخ شاه جای هیچ تردید باقی نگذارد که به‌قهر و خشونت عریان دست خواهد برد. او نمی‌فهمید که متکی گشتن به «شمشیر نیاکان» و به‌مفاهیم مرده‌ای از این نوع، به‌سلطنت مشروعیت نمی‌بخشید. ماورای همهٔ ملاحظات، خویشتن را برفراز قانون اساسی قرار دادن بزرگ‌ترین جرم پادشاه بود.

درست مقارن نامه‌ای که شاه به‌مجلس نوشت، متحدالمآل تلگرافی به‌همهٔ ایالات و ولایات و به‌علمای نجف مخابره کرد.[1] مضمون تلگراف از جهتی مکمل ادعانامهٔ شاه بر مجلس است، و از دیگر جهت تصویری از چهرهٔ فریب و ریا که در سرشت هر سیاست خودکامه‌ای است. محمدعلی شاه در تلگراف عمومی اعلام کرد:

در این موقع که برای رفع اغتشاش داخلی و طرد مفسدین لازم دانستیم که «شروع به‌بعضی اصلاحات کنیم... باز مغرضین به‌اشتباه‌کاری و خلط مبحث اذهان عامه را مشوب ساخته و همچه اظهار داشته‌اند که شاید قصد ماالعیاذبالله عدم مساعدت بااساس مقدس مشروطیت است». برای رفع اشتباه و اطمینان قلوب عامه لازم شمردیم که «اوضاع مملکت و عقاید باطنی» خود را توسط هیأت علما به‌عموم ملت اظهار نماییم: از آغاز سلطنت و بلکه پیش از آن تمام همّ خود را بکار بستیم «تا مشروطیت دولت و آزادی ملت را مستحکم ساختیم». اما جمعی مفسد و مغرض «آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود» وسیلهٔ پیشرفت خیالات فاسد خویش قرار داده، مقاصدشان را در «الفاظ و عبارات ظاهرالسلاح به‌لباس مشروطیت جلوه» دادند، حتی «نسوان را

---

۱. تلگراف عمومی شاه به‌تاریخ‌های مختلف از ۱۸ تا ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ به شهرها و به نجف مخابره‌شده. نسخهٔ اصل تلگراف که به‌دست ما رسیده مورخ ۱۸ جمادی‌الاول به‌تبریز مخابره گردیده، و از اسناد منتشر نشدهٔ ثقةالاسلام تبریزی است. آنرا خانم هایدهٔ قلعه‌بیگی از نوادگان ثقةالاسلام در اختیار ما قرار داد.

به‌تشکیل انجمن و گفتگوی آزادی واداشتند». تا این اوان که شورش‌طلبی آنان دولت و ملت را گرفتار مخاطرات صعب‌العلاج گردانیده، بیش ازین تحمل و سکوت را جایز نشمردیم. و لازم می‌دانیم «اول برای حفظ و حراست دین مبین اسلام، و دیگر برای نگاهداری سلطنتی که اجداد و نیاکانم به قیمت جان و قدرت شمشیر بدست آورده... از فساد آنها جلوگیری نماییم، و وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی‌نظمی تمام مملکت گشته از این مملکت طرد و منع کنیم». مجدداً اعلام می‌داریم: دراستقرار «مشروطیت مشروعه... و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام قوا خواهیم کوشید»، و درعین حال «از مقاصد حسنهٔ خودمان به‌هیچ عایق و مانعی باز نخواهیم ایستاد».

آن معانی روشن است. انگار شاه هیچ نیت سوئی نداشت؛ قصدش از همهٔ آن تدارك نظامی فقط «طرد و منع» گروه عاملان هرج و مرج است. تا حدی که آگاهی داریم تنها علمای نجف که با مجتهدان مجلس ارتباط مستقیم داشتند، در جواب متحدالمآل تلگرافی شاه موضع مشخصی گرفتند. ایشان در تلگراف خود (۲۱ جمادی‌الاول) به‌شاه خاطرنشان کردند: «اگر اظهارات ملوکانه همان قسم که مأمول است مبنی برواقعیت» می‌بود و قول و فعل پادشاه تطابق می‌داشت ـ «چنین روزگار سیاه برای این دولت و ملت دست نمی‌داد»، مملکت بی‌صاحب نمی‌ماند و در پایتخت «به‌چنین هیأت موحش تشکیل اردو نمی‌فرمودید». مجتهدان در جواب شاه که پرچم دینداری برافراشته بود اخطار کردند: «حفظ دین مبین و استقلال دولت... به‌عدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام به آن بر قاطبهٔ مسلمین خصوصی شخص اقدس شاهانه از اهمّ واجبات است». اقدام اخیر دولت گرچه مایهٔ یأس کلی است، لیکن امید است «به‌حسن تدارك و اقدامی که کاملاً موجب رفع وحشت عمومیه باشد مبادرت فرموده، گسیختگی کلی را که خدای نخواسته تکلیف حفظ دین و دولت اقتضای دیگر خواهد داشت، رضا نخواهند داد».

مجتهدان در اخطار خود به‌محمدعلی شاه اظهار امید کردند که آن بسیج و اردوکشی به «گسیختگی کلی» امور نینجامد. گفتنی است که انجمن ولایتی رشت از مجتهدان نجف خواستار «صدور حکم به‌خلع او از سلطنت» بودند.[1] اما مجتهدان فعلاً در

۱. متن تلگراف انجمن ولایتی رشت، شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

حکم خود خطاب به امیران لشکر و قزاقان کوشیدند که آنانرا در «همراهی با مخالفین اساس قوام مشروطیت هر که باشد، اعلی و ادنی» باز دارند، و گفتند: «همگی نگذارید برضدمشروطیت اقدامی نمایند».[1] به عقیدهٔ ثقة‌الاسلام آن تلگراف و حکم علما «بی‌اثر است، با آن تندی که مرقوم فرموده‌اند اسباب رنجش شده».[2] مگر او نمی‌دانست که کار به کارزار کشیده بود. از اینرو موضع علمای نجف موجه بود، حتی اگر قاطعانه از شاه می‌خواستند که دست به تعرض نبرد. اینکه آن حکم به عنوان سرداران و قزاقان چه تأثیر فعلی داشت مطلب دیگری است. مؤثر نیفتاد.

اما در پایتخت هیأت نمایندگان انجمن‌ها (که هویت آنرا همین‌جا خواهیم شناخت) تلگرافی از طریق رشت، به همهٔ انجمن‌های ایالات و ولایات فرستاد و از آنها یاری جست. با اعلام نقض قانون مشروطیت از سوی دولت و تهدید خطر جدی، از آنها خواسته شد: «اردوهای آزادی را حاضر سوق به جیش کنید». در این حرکت «برادران تهرانی شما که مقدمة‌الجیش اردوی جهاد حریت ایران» بوده‌اند از پای نخواهند نشست، و فقط «ارادهٔ ملت، توپ و شمشیر و قدرت فداکاری نافذ و جاری خواهد بود».[3] تاحدی که ثبت گردیده از قزوین و گیلان و اصفهان و فارس وعدهٔ کمك دفاعی رسید، گرچه تنها وعده بود. کانونی هم برای تمرکز قوای ملیون در مجلس به کار نبود.

در جهت خنثی کردن آن نوع تلاش‌ها بود که رئیس‌الوزرا مشیرالسلطنه دستور شاه را در لزوم بکار بردن قدرت علیه مخالفان، به همهٔ حکام ابلاغ کرد. در متحدالمآل تلگرافی خود (۲۰ جمادی‌الاول) به حکام ایالات و ولایات گفت: به قرار معلوم عناصر مفسد همه جا می‌خواهند با «اشتهارات کاذبه» آشوب برپا کنند. چرا باید این اندازه غفلت شده باشد که مفسدان «تصور عجز در حکومت نموده، سیاست و مجازات دولت را فراموش نمایند»؟ اعلیحضرت امر فرمودند که این اشتهارات را از گوش مردم بیرون کنید

---

۱. حکم تلگرافی از مجتهدان نجف خطاب به اهل نظام، همان مأخذ.

۲. مجموعهٔ آثار ثقة‌الاسلام، ص ۲۴۹.

۳. تلگراف انجمن‌های تهران از طریق رشت به انجمن‌های ایالات و ولایات، ۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

و حالی نمایید که پادشاه «در کمال قدرت و اقتدار با مجلس مقدس مساعد و همراه [هستند] بکلی اختلافات حاصله مرتفع [گشته]... دیگر بهیچ‌وجه گفتگویی باقی نمانده». اگر مردمان مغرض خواستند غیراز آن اشتهاری بدهند «با کمال قدرت و استقلال به‌حکم قانون دستگیر نموده... قانوناً مجازات دهید، و بهیچ‌وجه تشویش و تزلزل» به‌خود راه ندهید.[1] دروغ‌های رسمی و متعارف که مردم ایران با آن خوگرفته بودند به کنار- آن وزیر احمق تعارض این معنی ساده را در نگارش سیاسی تمیز نمی‌داد که ضرورت نداشت همراهی آن اعلیحضرت با «مجلس مقدس» ملازم «کمال قدرت و اقتدار» (یا اعمال قدرت مطلقهٔ سلطنت) باشد. اگر همراه بود مطیع مجلس بود و طول و تفصیل نداشت.

* * *

در این اوان، در واقع پس از اردوکشی محمدعلی شاه به باغشاه، در مجلس دو کمیسیون برپا گردید: یکی کمیسیون سیاسی یا اصلاح و دیگر کمیسیون دفاع. هر کدام از دوازده نماینده تشکیل می‌شد. ریاست کمیسیون سیاسی را ممتازالدوله رئیس مجلس به‌عهده داشت. مجتهدان مجلس هم در آن حضور داشتند. وزیران فقط به این کمیسیون می‌آمدند، و گفتگوی اصلاح روابط مجلس و شاه از این طریق انجام می‌گرفت. در کمیسیون دفاع سه تن از بیرون مجلس هم شرکت می‌کردند. علاوه بر آن دو کمیسیون اصلی، هیأتی از نمایندگان انجمن‌ها (به‌ریاست میرزا محمد صادق طباطبایی) در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تشکیل می‌گردید که واسطهٔ مذاکرهٔ مجلس با انجمن‌ها بود. سخنرانی‌های عمومی در میدان بهارستان می‌بایستی با تصویب آن هیأت باشد که از هر نوع تحریکی جلوگیری شود. تقاضای استمداد جنگی از ایالات و ولایات نیز از طریق همان هیأت صورت گرفت.

کمیسیون سیاسی برای التیام مناسبات مجلس و شاه می‌کوشید. مستشارالدوله نمایندهٔ کمیسیون سیاسی در مجلس اعلام کرد: این کمیسیون اهتمام دارد که «سد بعضی

---

۱. تلگراف مشیرالسلطنه به همهٔ حکام ایالات و ولایات، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۳۵۳.

القائات را از مقام سلطنت بنماید... اقدامات غیرمستقیم و مستقیم هم شده ولی نتیجهٔ کامل به‌دست نیامده است». یکی از شرایط اصلاح که شاه بر آن پافشاری ورزید، تبعید کسانی است که بیش از دیگران مورد خصومت او بودند. دربارهٔ هویت آنان روایات بی‌مأخذ را کنار می‌گذاریم. چیزی که به‌صورت مشخص در کمیسیون سیاسی مطرح گشت، موضوع تبعید چهارتن از خطیبان و روزنامه‌نویسان بود.[1] این فکر قوت داشت که بایستی بهانهٔ شاه در به‌کار بردن قهر و خشونت علیه مجلس از میان برداشته شود. حتی نوشته‌اند که عده‌ای از انجمن‌ها رأی دادند که تبعید آن چهار نفر «برای آسایش نوعی لازم است». و به‌عقیدهٔ همان نویسنده چه بسا که اگر کودتا به‌وقوع نمی‌پیوست، خود مردم آنان را «با کمال حقارت و مذمت طرد و تبعید می‌کردند».[2] آنچه به‌یقین می‌دانیم اینکه ملك‌المتکلمین که خود در زمرهٔ آنان بود، به کمیسیون سیاسی آمد و اصرار ورزید که شرط تبعید ایشان را بپذیرند؛ هرکدام در ظرف دو سه روز به‌سویی خواهند رفت تا «بهانهٔ تعرض به‌مجلس را مرتفع سازیم».[3] این گواهی مستشارالدوله عضو کمیسیون سیاسی است که به‌تصریح خودش در آن جلسه حاضر بود، و روایتش معتبر است. ما عقیده نداریم که اگر آن متهمان سیاسی از پایتخت بیرون می‌رفتند، در این مرحله مجلس از تعرض نظامی مصون می‌ماند. اما اگر پیشنهاد ملك‌المتکلمین قبول می‌شد، این احتمال بود که ایشان جان به‌سلامت برند. به‌علاوه فرض تسلیم کردن آنها که پس از این شاه به‌میان کشید منتفی بود. کمیسیون در این قضیهٔ ساده هم نافهمی به‌خرج داد. بعضی از همان کسان که در معرض دستگیری بودند ناگزیر در ساختمان مجلس پناه جستند که تا مجلس برقرار بود جای ایمنی بود. اما اگر آنجا مورد حملهٔ نظامی قرار می‌گرفت، جان

---

۱. آن چهار نفر عبارت بودند از: ملك‌المتکلمین، سید جمال اصفهانی، جهانگیرخان صوراسرافیل و محمدرضا مساوات. در استخاره‌های محمدعلی شاه به‌نام سه نفر اول به‌علاوهٔ بهاءالواعظین به‌عنوان «مفسدین» تصریح رفته. البته شاه دستگیری کسان دیگری را هم در سر داشت، ولی مسألهٔ طرح شده در کمیسیون سیاسی راجع به‌همان چهار نفر است که مجدالاسلام کرمانی نیز اسمشان را ثبت کرده، و جملگی از جبههٔ افراطیون بودند.

۲. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۶۹ـ ۷۰. او به‌نام همان چهار نفر تصریح دارد.

۳. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۵۴.

پناهندگانی که شاه نسبت به آنان کینه داشت در خطر قطعی بود، مگر اینکه راهی برای فرار بیابند.

در آخرین مرحلهٔ گفت و شنود مجلس و دربار، هارتویگ وزیرمختار روس هم دخالت داشت. گرچه مداخلهٔ هارتویگ شاید شگفت بنماید، اما به‌اعتباری چندان تعجبی ندارد. به‌خاطر بیاوریم که در توافق هشتم ذیحجه (۱۳۲۵) میان مجلس و شاه، هارتویگ سهم مؤثری داشت.[1] باتوجه به‌همان سابقه بود که به‌دنبال جلسهٔ خصوصی مجلس، دو تن از نمایندگان در نوزدهم جمادی‌الاول با وزیر مختار روس ملاقات کردند، و میانجیگری ویرا در رفع بحران روابط مجلس و سلطنت خواستند. هارتویگ متذکر گردید: اگر امیدی به‌موفقیت می‌داشت پیشنهاد ایشان را می‌پذیرفت. اما به‌تأسف، تجربهٔ گذشته‌اش مؤید تردید فعلی اوست. بدین معنی که پس از صلح میان مجلس و شاه و توافق‌های ژانویه (ذیحجه ۱۳۲۵) بار دیگر شاه هدف حمله قرار گرفت، نسبت به‌او سوءقصد شد و توطئه ادامه پیدا کرد. نمایندگان به وزیرمختار اطمینان دادند که: حالا قضیه جدی‌تر است و پیشروان مجلس چون سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی و کسان دیگر «برپایهٔ آشتی محکمی اصرار می‌ورزند». و در این جهت خواستار آنند که شاه سه چهار نفر از معتمدان خود را برای مطالعهٔ شرایط صلح به‌مجلس بفرستد، و به‌راه توافق «همهٔ تضمینات از لحاظ مصونیت شاه و امنیت سلسلهٔ او داده خواهد شد».[2] هارتویگ وعدهٔ مبهمی داد و به‌تصریح خودش موضوع صحبت با مجلسیان را به آگاهی کاردار انگلیس هم رسانید.

بآن آخرین تکاپوی غیرمستقیم مجلس درالتیام مناسبات با محمدعلی شاه بود. در واقع مجلس خواست موضع خود را در تحکیم موقع و تضمین سلطنت شاه (که مورد علاقهٔ دولت روس نیز بود) از طریق مرجع معتمد خود شاه یعنی وزیرمختار، به‌اطلاع او برساند. گزارشی از مذاکرهٔ هارتویگ با شاه در این موضوع به‌دست ما نرسیده، و حسن نیت او

---

۱. رجوع شود به‌بخش دوازدهم.

۲. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

دراصلاح روابط مجلس و شاه مورد تأیید نیست.

اکنون، آخرین دور مذاکرات شاه با مجلس پیرامون شرایط زیر بود: تضمین سلطنت محمدعلی شاه و دودمان او؛ نظم و انضباط انجمن‌ها؛ تفکیك اختیارات مجلس و دستگاه اجرایی؛ و استقرار کنترل شاه بر دستگاه قشون. مادهٔ اول به دلالت ضمنی طرد می کرد داعیهٔ تاجداری ظل‌السلطان را، قضیه‌ای که جنجال سیاسی بیجا راه انداخته بود. شرایط دوم و سوم نیز کاملاً مورد قبول و تأیید مجلس بود. مادهٔ چهارم منتفی می کرد شرط مهمی را که پس از کودتای اول به کوشش و پافشاری رئیس سابق مجلس، شاه به‌اکراه پذیرفته بود و به‌موجب آن کل دستگاه قشون حتی قزاقخانه و کشیکخانه زیر فرمان وزارت جنگ قرار می گرفت.[1] اکنون مجلس در ناتوانی حاضر بود در آن مسأله با شاه به‌سازش و توافق تازه‌ای برسد، و در واقع امتیازی بدهد.

اما یکباره شاه شرط ناممکنی را عنوان کرد؛ تسلیم چهار تن از متهمان سیاسی را که به‌مجلس پناه جسته بودند خواست. پیش از این شاه تبعید آنان را خواسته بود، و مجلس رد کرد. به‌حقیقت، برای به‌بن‌بست کشاندن رشتهٔ گفتگوی با مجلس بود که محمدعلی شاه آن شرط را به‌میان آورد. لازم نیست هیچ دلیل دیگری بر سوء نیت شاه و مشاوران او بیاوریم. روشن است که جنگ محمدعلی شاه با مجلس بر سر چند متهم سیاسی نبود، گرچه تا صبح روز کودتا که مجلس به محاصرهٔ نظامی درآمد همان نغمهٔ ناساز کوك بود که پادشاه را هیچ سوءنیتی نیست، بلکه خواهان دفع بعضی «مفسدین» آشوبگر است.

آنگاه که کمیسیون سیاسی می کوشید که راهی به‌مصالحه با دربار جوید، کمیسیون دفاع هم برپا بود. گفتیم این کمیسیون تشکیل می‌شد از هیأتی از مجلسیان به‌علاوه منفردینی بیرون از مجلس. (از منفردین ملك‌المتکلمین و میرزایحیی دولت آبادی را می‌شناسیم). منطق وجودی این کمیسیون بررسی تدابیر نظامی برای مقابله با قوای کودتا بود؛ آرایش دفاعی صحیح و تشکیل فرماندهی واحد رزمندگان در مسئولیت اصلی

---

۱. از این مطلب پیشتر بحث کردیم. شاه پس از حادثهٔ سوءقصد اجازه نداد که وزارت جنگ بر قزاقخانه و کشیکخانه نظارتی داشته باشد.

آن بود. و در این جهت کار کمیسیون دفاع در کودتای اول، تجربهٔ آموزنده‌ای بدست می‌داد و حتی ممکن بود آنرا تکمیل کرد زیرا تا کودتا فاصلهٔ زمانی کم نبود. اما هیچ نشانه‌ای نیست که آن تجربه به‌درستی به کار گرفته شده باشد. به‌عکس آنچه وقوع یافت دلالت براین دارد که نقشهٔ دفاعی صحیحی در کار نبود، و کمیسیون دفاع از عهدهٔ مسئولیت خویش برنیامد.

گزارش کمیسیون دفاع بازنمای برخورد دواندیشهٔ متضاد است: صلح و تسلیم در برابر فکر مقابلهٔ مسلحانه. در یکی از جلسه‌های آن (۱۰ جمادی‌الاول) ملك‌المتکلمین ضمن گفتار مفصلی در لزوم بسیج قوای دفاعی سخن راند. دولت آبادی گفت: استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد ماست که امروزه فراهم نیست، و تنها راهی که ما را به‌مقصد می‌رساند اینکه «اختلاف کلمهٔ خود را برطرف سازیم». تقی‌زاده اظهار داشت: «باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود». چون بر او اعتراض گردید، تغییر عقیده‌اش را چنین توجیه کرد: در مجلس موافقت دیده نمی‌شود و اکثریت «کورکورانه با آن طرف است... و هم فرنگی‌ها رسمی و غیررسمی می گویند انجمن‌ها زیاده‌روی کرده، اختیار را از دست مجلس گرفته‌اند و از این جهت هرج و مرج شده. و به‌علاوه تحقیقاً ما را استعداد مدافعه نیست. با این تفصیل غیراز اینکه صلح بکنیم و به‌تدریج کارها را اصلاح نماییم چاره نداریم. من عقیدهٔ خود را می گویم، و دلم می‌خواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید». آن بیانات صلح‌جویانه از جانب نمایندهٔ افراطیون که تاکنون می گفت «باید کار را یکطرفی کرده، ریشهٔ فساد را از بیخ و بن برکند» ـ مایهٔ حیرت و بدگمانی اعضای کمیسیون گردید. هیچکس اورا تأیید نکرد، اعتراض و مخالفت و بدگویی کردند. ملك‌المتکلمین به‌واقع‌بینی متذکر شد: «ما چه صلح کنیم و چه جنگ باید قوه و استعداد داشته باشیم». همهٔ اعضای کمیسیون تصدیق کردند.[1]

آن صحبت‌ها (منهای پیشنهاد ملك‌المتکلمین) سر بسر خارج از مسئولیت و تکلیف

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۹ـ۲۷۸. فایدهٔ حضور نویسنده در آن کمیسیون همین است که گزارش سودمندی به‌دست داده و زمینهٔ مذاکرات آنرا روشن می نماید.

کمیسیون دفاع و حتی نامربوط بود. اگر احتمال اصلاح میان سلطنت و مجلس وجود داشت یا به‌وجود می آمد، کمیسیون سیاسی و رئیس مجلس که با وزیران در گفتگو بود به آن دست می‌یافت. کمیسیون دفاع وظیفهٔ مشخص دیگری داشت. حرف دولت آبادی که باید به‌رفع «اختلاف کلمه» برآییم، بیوجه بود. اوضاع کنونی معلول رشتهٔ دراز حوادث گذشته بود. مسألهٔ مهم فعلی تدابیر عملی در برابر حرکت کودتا بود. همینطور حرف تقی‌زاده در استناد به آرای فرنگی‌های «رسمی و غیررسمی»، خارج از موضوع و بیهوده بود. از آغاز کار مجلس، نمایندگان و همهٔ خیراندیشان و هوشمندان از روش افراطیون و مداخلات هرج و مرج‌طلبانهٔ برخی انجمن‌ها نکوهش می کردند. اینکه نمایندهٔ افراطیون یکباره به‌مسالمت گرایید و گفت باید «صلح کنیم و به‌تدریج کارها را اصلاح نماییم» ـ نه فقط طرد رفتار خودش و دیگر شرکای جبههٔ افراطیون بود، قضیهٔ خیلی مهمتر اینکه در آن لحظات باریك تأکید بر صلح، دلسرد کننده و مترادف بود با تسلیم در برابر زور و نفی حقوق اساسی. هیچ ارزش عملی دیگری بر آن مترتب نبود. اعتراض و بدگویی تحقیرآمیز اعضای کمیسیون دفاع نسبت به‌تقی‌زاده از همان بابت بود.

اما باز هم تناقضات: تقی‌زاده که در جلسهٔ رسمی آن کمیسیون تصریح کرد که «تحقیقاً ما را استعداد مدافعه کامل نیست» و باید معلوم باشد «کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید» ـ در گفتگوی با مستشارالدوله آن موضع خود را بکلی تغییر داد. دقیقاً همان اوان، مستشارالدوله عضو کمیسیون سیاسی این قضیهٔ اساسی را با او به‌میان گذارد: اگر باید منتظر جنگ باشیم، آیا برای مدافعه آماده هستیم و اگر هستیم نقشهٔ مدافعه چیست؟ او گفت: «همه چیز داریم و شرح داد» بدین قرار: گروه‌های سربازان ملی در محلات پایتخت آماده خواهند بود؛ تنها انجمن دروازه قزوین که شامل پاره‌ای ایلات قزوین هم می‌باشد بیست و هفت هزار نفر عضو دارد؛ به‌علاوه سه هزار قبضه تفنگ و مقداری فشنگ داریم؛ به‌علاوه نصف قزاقخانه به‌پشتیبانی ما حاضر است؛ به‌علاوه نصف بیشتر صنف توپخانه که قرار است باغشاه را هدف گیرند؛ به‌علاوه پانصد سواره‌نظام به سرکردگی معتضد نظام که به‌یك اشاره به‌یاری خواهند آمد ـ وقس علیهذا![1] آن تفصیل

---

۱. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۵۵ـ۵۴.

را از هر کس دیگر مگر مستشارالدوله که از زبان رفیقش آورده شنیده بودیم، حق داشتیم که در صحت نقل روایت شك کنیم. نویسنده همانجا می‌افزاید: «بدون داشتن اندك عقیده‌ای [به آن حرفها] مباحثه را بیفایده دانسته» بود. سؤال ساده‌ای که پیش می آید اینکه: تقی‌زاده در کدام موضع گیری‌اش صدیق و صمیم بود و انگیزه‌اش در آن تضاد رفتار چه بود؟ او با صداقت و شرافت سیاسی انسی نداشت.

البته هیچ آدمی با شعور متعارفی به‌صحت آن حرفها و آن ارقام باور نداشت. اگر یك سوم چنان نیرویی به کار بود، در لحظه‌ای ممکن بود قوای کودتا و ستاد جنگی باغشاه را درهم کوبید. مقارن کودتا ممتازالدوله رئیس مجلس از میرزا محمدصادق طباطبایی (رئیس کمیسیون نمایندگان انجمن‌ها) پرسید: از استعداد جنگی ما چه خبر؟ او صادقانه گفت: قوه‌ای نداریم مگر همین عدهٔ مسلح که در چند انجمن و پشت بام مدرسه و مجلس سنگر گرفته‌اند.[1] روز کارزار از آن چندهزار تفنگدار و سواره نظام و دلاوران قزوینی و توپ و توپچی خبری نشد. خبر روزنامهٔ صوراسرافیل (سه روز پیش از کودتا) دایر براینکه: «برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راه‌اند و عنقریب خواهند رسید»[2] ـ مانند وعده‌های آن نمایندهٔ تبریزی پاك یاوه بود.

گفت و شنود بیحاصل در دو کمیسیون سیاسی و دفاع ـ حکایت از فقدان رهبری توانا و بصیرت سیاسی در کل دستگاه ملیون دارد. جملگی آن کسان از مجلسیان و غیرمجلسیان که در آن دو کمیسیون در مقام تصمیم گیری بودند، خردتر از آن بودند که شایستگی مقابله با بحران فعلی را داشته باشند ـ بحران خطیری که هستی مجلس و سرنوشت مشروطگی را مورد تهدید قرار داده بود. ندانم کاری و بی‌ارادگی به‌علاوه نااستواری در رفتار سیاسی، مایهٔ سستی و سردرگمی در تصمیم گیری‌های عملی بود. حتی تجربهٔ کودتای اول را بکار نبستند که آرایش دفاعی مضبوطی بدهند، و فرماندهی نظامی واحدی برای رزمندگان داوطلب برقرار نمایند. از چند شهر دور و نزدیك که وعدهٔ

---

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۹۰.

۲. روزنامهٔ صوراسرافیل، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

گسیل نیروی جنگی داده بودند، مددی نرسید. در این باره کمیسیون دفاع کوشش مستمری نکرده بود. فقط گروه جنگاوران داوطلب بودند از رده‌های مختلف اجتماعی و برخی صاحب‌منصبان آزموده از ردهٔ سپاهی. مدیران و مسئولان سیاسی برای شکست آماده بودند؛ رزمندگان آمادهٔ جانبازی.

مجلس آخرین جلسه‌اش را در بیست و دوم جمادی‌الاول ۱۳۲۶ تشکیل داد. از مباحثهٔ این جلسه چیزی در صورت مذاکرات انتشار نیافته. در گزارش کاردار انگلیس به‌مأخذ خبری که از مجلس به‌او رسیده بود می‌خوانیم: مجلس در رد کردن پیشنهاد محمدعلی شاه دایر بر تسلیم چند تن متهمان سیاسی، تردیدی به‌خود راه نداد. به‌علاوه به‌هیأت دولت تاخت و به‌وزیران تکلیف استعفا نمود.[1] به‌شرحی که گذشت، شاه تکلیفی به‌مجلس کرده بود که از اصل می‌دانست پذیرفتنی نیست. به‌حقیقت، اتمام‌حجتی بود در توجیه حملهٔ نظامی. آن جلسهٔ طولانی مجلس تا پاسی از شب ادامه داشت. سخنان دلیرانهٔ میرزا ابراهیم آقا تبریزی مجلس را به‌هیجان آورد؛ بار دیگر بر شاه تاختند. بنا به گزارش وزیرمختار روس: جلسهٔ مزبور با سخنان ممتازالدوله رئیس مجلس پایان یافت. او اعلام کرد: «چنانچه شاه در ظرف بیست و چهار ساعت تصمیم خود را تغییر ندهد، اقدامات شدیدی بعمل خواهد آمد».[2] بدین قرار، وزیرانی که به‌مجلس آمده بودند بازگشتند و رشتهٔ گفت و شنود مجلس و دربار از هم بگسلید.

* * *

نقشهٔ کودتا آماده بود. محمدعلی شاه که در اعلامیهٔ رسمی «برای نگاهداری سلطنت» خویش «به‌قدرت شمشیر» نیاکانش می‌بالید و در واقع تکیه‌گاهش قزاقخانهٔ روسی بود، در آخرین لحظهٔ تصمیم به‌استخاره بر آمد: آیا مصلحت هست که «من امشب توپ به‌در مجلس بفرستم و فردا با قوهٔ جبریه مردم را اسکات نمایم...»؟ میرزا ابوطالب زنجانی در تفسیر جواب آن نوشت: «این کار باید اقدام بشود، غلبه قطعی است اگرچه

---

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) و فهرست وقایع ماهانه ضمیمهٔ همان.

۲. گزارش هارتویگ به‌ایزولسکی، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

زحمت در اول داشته باشد».[۱] مرد طالقانی استاد فن طلسم هم که به خلوت شاه راه داشت، طلسم معروف صد اندر صد را نوشت.[۲] بلکه فعلی غریب در عالم کون و فساد پدید آید و پادشاه برمجلس مفسد غلبه کند. از قضای روزگار طلسم کارگر افتاد، گرچه سرنوشت شوم خود پادشاه نیز همانجا مُهر شد.

کودتا روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ (۲ تیر ۱۲۸۷ مطابق ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) به‌وقوع پیوست. کوشیده‌ایم که گزارشی مضبوط و هرچه دقیق‌تر به‌دست دهیم.[۳] فرمانده کودتا سرهنگ لیاخف رئیس قزاقخانه بود. نزدیك به دوسوم کل قوای قزاقخانه به‌علاوه فوج سیلاخوری در عملیات نظامی شرکت داشت. تیپ قزاق تشکیل می‌شد از: یکهزار و هفتصد و پنجاه قزاق تعلیم یافته (در صنف‌های سه‌گانه پیاده و سواره‌نظام و توپخانه)، دویست و هفتاد درجه‌دار و افسر ایرانی، و چند وکیل‌باشی و افسر روسی. آن مجهز بود به تفنگ و هشت توپ فرانسوی و چهار مسلسل جدید ماکسیم. فوج سیلاخوری نیز با یك توپ زیر فرمان فرمانده کودتا بود. چند مسلسل و مقداری مهمات جنگی هم از قورخانه رسید.

نقشهٔ کودتا در دو مرحله به‌اجرا درآمد: اول، محاصرهٔ تدریجی مدرسهٔ سپهسالار و ساختمان مجلس، و بستن راه‌هایی که به‌میدان بهارستان می‌رسید. دوم، حملهٔ نظامی که پیش از نیمروز آغاز گشت. پیش از سپیده دم لیاخف با چند گروه قزاق همراه دو توپ در حول و حوش مدرسه موضع گرفت. مقرر بود که مسجد سپهسالار اشغال گردد و افراد مسلح متوقف آنجا خلع سلاح شوند. این کار می‌بایستی به‌وسیلهٔ قزاقان و افسران ایرانی

---

۱. استخاره‌های محمدعلی شاه، مجلهٔ یادگار، سال پنجم، شمارهٔ ۸، ص ۵۷.

۲. شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

۳. علاوه بر اسناد رسمی و وقایع نامه‌ها، در خصوص آرایش رزمی خاصه از رسالهٔ مامونتوف استفاده کرده‌ایم (حکومت تزار و محمدعلی میرزا، نوشتهٔ ن. پ مامونتوف، ترجمهٔ شرف‌الدین میرزا قهرمانی، ۱۳۰۹ شمسی). مامونتوف افسر قشون روس و مخبر نشریهٔ نظامی پطرزبورگ، هفتهٔ پیش از کودتا به تهران آمد. او بیشتر با لیاخف حشر و نشر داشت و کمتر با سفارت روس. او پیش از کودتا به‌دیدن عمارت مجلس رفت و از درون آنرا بازدید کرد. توجه او معطوف به‌وضع تدافعی مجلس و درواقع جاسوسی نظامی بود.

بدون مشارکت عناصر روسی انجام پذیرد، از آنکه افراد غیرمسلمان اجازهٔ ورود به مسجد را نداشتند. علی آقا میرپنج مأمور اشغال مسجد بود. او ساعت پنج بامداد با یکصد و بیست قزاق آمد. قزاقان نخست به‌درون مدرسه راه یافتند، اما بلافاصله نیروی ملیون آنها را بیرون راندند. در این وهله قزاقان اجازهٔ تیراندازی نداشتند. درهای مدرسه بسته شد و به‌دژ نظامی مبدل گردید. لیاخف که برای تشریح آرایش رزمی حضور شاه به باغشاه رفته بود، به‌دنبال بیرون راندن قزاقان از مدرسهٔ سپهسالار، قوای پیاده و سوار و توپخانهٔ تیپ را به‌صحنهٔ جنگ آورد. دو توپ پای در مجلس قرار گرفت، دو توپ در تقاطع خیابان‌ها با میدان بهارستان. چند توپ دیگر و مهمات جنگی هم از اردوی باغشاه رسید.[1] بدین قرار تقریباً تمام توپخانهٔ قزاقخانه به‌علاوهٔ بخشی از اردوی باغشاه به‌کار گرفته شد.

در این بین یعنی پیش از بازگشت فرمانده کودتا از باغشاه، مجتهدان مجلس و معدودی از نمایندگان به‌مجلس آمدند.[2] یکی از شاهدان به‌حضور این کسان گواهی می‌دهد: بهبهانی، طباطبایی، امام جمعهٔ خویی، ممتازالدوله، حکیم‌الملك، صدیق حضرت، میرزاابراهیم آقا تبریزی، حاج محمدتقی بنکدار و مستشارالدوله.[3] در واقع، از نمایندگان و دیگران هرکس اراده کرد خود را به‌مجلس رساند. آنانکه نیامدند و بعدها بهانه تراشیدند، به‌شیوهٔ کودکان گریزپای دروغ بافته‌اند که خود نشانهٔ منش حقیر آنهاست. از پناهندگان سیاسی مجلس این کسان را می‌شناسیم: جهانگیرخان صوراسرافیل، ملك‌المتکلمین، سیدجمال اصفهانی، قاضی قزوینی، شیخ احمد مدیر روح‌القدس.

موضع رزمی ملیون دفاعی صرف بود. از جانب مجلس به‌سربازان ملی سفارش شده بود که از دایرهٔ عمل دفاعی تخطی نجویند. رقم سربازان داوطلب را از یکصد و پنجاه تا ششصد تن برآورد کرده‌اند. این رقم در گزارشی که به‌باغشاه رسیده و به آگاهی لیاخف

---

۱. مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی شاه، ترجمهٔ شرف‌الدین میرزا، ص ۹۰ـ۸۲.

۲. به‌تصریح مارلینگ از گزارش‌هایی که به او رسیده جمع نمایندگان به‌بیست تن نمی‌رسید. این رقم دقیق نیست. در آن روز ده نفر هم نبودند.

۳. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۶۴.

رسیده بود، سیصد و پنجاه نفر ذکر گردیده بود. اما در واقع، بیش از یکصد تن در سنگرگاه‌های مجلس و مدرسهٔ سپهسالار مستقر گشته بودند، و عده‌ای از آن کمتر در چند انجمن حول و حوش بهارستان آمادهٔ مدافعه بودند. ملیون مجهز به تفنگ بودند با فشنگ محدود. پشت‌بام مجلس و مدرسه و گلدسته‌های مسجد سنگرگاه مرتفع و خوب ملیون بود. از شهرهای دور و نزدیك کمك جنگی به پایتخت نرسید. از دارو دستهٔ مجاهدین و فداییان قفقازی که شمایل آراسته به قطارهای فشنگ ایشان زیب صفحات تواریخ است، اثری نبود. از بمب‌سازان و بمب‌اندازان خبری نشد. از یکصد و چهل پنجاه انجمن پایتخت، عدهٔ معدودی حضور فعال داشتند. بقیه از صحنه غیب شدند. هیأت کلی رزمندگان ملی را ردهٔ اصناف بازاری و پیشه‌وران می‌ساختند؛ به علاوهٔ افراد معدودی از دیگر رده‌های اجتماعی.[1] چند افسر نظامی کاردان از ردهٔ متوسط و بالای جامعه، در خدمت دفاع مجلس بودند.[2] این راست است که در روز حادثه حرکتی از مردم دیده نشد. مارلینگ می‌نویسد: مردم مبهوت و شگفت‌زده بودند. و این اعتقاد عمومی که شاه از گلوله‌باران و هیچ خشونتی پرهیز نخواهد کرد، چنان هراسی در دل اهالی پایتخت بوجود آورده بود که هرکس پیش از این «مشارکت ناچیزی در حرکت مشروطه‌خواهی داشت» برجان خویش لرزید.[3] این تحلیل اندیشیدهٔ تاریخی نیست. زبونی و رهبری سیاسی غلط مجلس بود که از مردم نخواست به‌پاخیزند ـ بلکه هربار مردم به‌مجلس روی آوردند رانده شدند. حتی شب کودتا مجلس اجازه نداد که مردم در مدرسه و مجلس استقرار گیرند. گفتند: «نمی‌خواهند از جانب ملت اقدام به جنگ شده باشد»![4] رهبری بد بتر از بی‌رهبری بود.

---

۱. رده‌بندی اجتماعی رزمندگان را بطور کلی می‌توان از فهرست افرادی که دولت آبادی ثبت کرده، شناخت. همین فهرست ناقص بسیار سودمند است. نام افسران ملیون در منابع مختلف آمده.

۲. از آن افسران این کسان را می‌شناسیم: عین‌السلطنه پسر عبدالصمد میرزا، محمدحسن میرزا عین‌السلطان، علی‌خان منتصرالدوله، عبدالحسین‌خان سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی)، موثق‌السلطنه، سرتیپ محمدخان، سرهنگ حسن پولادی، اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده.

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

۴. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۳۱۷.

دو نیروی متخاصم برابر هم قرار گرفتند. حلقهٔ محاصرهٔ مجلس تنگ‌تر می‌شد، دسته‌های سوار نظام به‌سرکردگی قاسم آقا میرپنج خیابان‌های اطراف بهارستان را اشغال کردند. نخستین گلوله به‌هوا شلیك شد. در همان لحظه افراد ملیون قزاقان را به‌تیر بستند. طرح این قضیه که جنگ را ملیون آغاز کردند و آن گلوله از جانب آنها شلیك گردید، پاك یاوه است زیرا شاه مسئول تمام آن صف آرایی جنگی بود. در آغاز نبرد، رزمندگان می‌توانستند فرمانده کودتا و برخی افسران روسی را که درست در تیررس بودند، به‌خاك افکنند. این ساده‌ترین کار بود و می‌توانست تعیین کنندهٔ سرنوشت جنگ باشد. می‌دانیم که یکی از جنگجویان سیدحسن رزاز (پهلوان نامدار پایتخت) بر آن بود که لیاخف را هدف گلوله قرار دهد. او را از این کار بازداشتند.[1] مارلینگ می‌نویسد: اگر لیاخف یا سایر افسران روسی کشته می‌شدند «به‌یقین سرانجام داستان غیراز این بود. آنان مصونیت جانشان را باید مرهون این عقیدهٔ عمومی بدانند که کشتن آنها موجب دخالت روس می‌گشت». او می‌افزاید: تردیدی نیست که سربازان ملی به‌عمد از هدف قرار دادن افسران روسی پرهیز کردند، و از تیراندازی به‌سوی آنها منع گردیده بودند، چنانکه همین معنی را وزیرمختار روس تأیید نمود ـ «وگرنه با فاصلهٔ کوتاه و سنگرهای خوبی که سربازان ملی داشتند، مصون ماندن افسران روسی از آسیب به‌باور نمی‌آید». خاصه اینکه همهٔ مدت افسران روسی آزادانه درصحنه ظاهر می‌گشتند.[2] مارلینگ در گزارش دیگر می‌آورد: اگر افسران روسی به‌هلاکت می‌رسیدند «کودتا سرانجام دیگری در پی داشت و شاه به‌سفارت روس پناه می‌برد». و اینکه لیاخف و دیگران جان به‌سلامت بردند، نتیجهٔ همان اعتقاد عمومی است که «کشتن آنها حمله و انتقام‌جویی روس را به‌دنبال می‌آورد».[3] می‌دانیم شاه خود را آماده ساخته بود که اگر کودتا به‌شکست

---

۱. به‌روایت مخبرالسلطنه گویا ملك‌المتکلمین ممانعت کرده بود (گذارش ایران، ۴، ص ۷۶). به‌روایت دولت‌آبادی که عادت به‌مبهم‌نویسی دارد «بزرگترها» منع کرده بودند (ص ۳۲۱). سیدحسن رزاز در اول بازار سرچشمه دکان بزرگی داشت و او را به‌خلق و خوی پهلوانی می‌شناختند.

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

انجامداز باغشاه فرار کند.

از ناظران خودمان مستشارالدوله هم گواهی می‌دهد: سربازان قابل ملی لیاخف را که سوار بر اسب فرمان می‌داد به‌این «خیال عوامانه که چون افسر روس است، هدف نساختند که مبادا دولت روس به‌مقام انتقام بیاید، و حال آنکه افسر روس مستخدم دولت بود و به‌امر شاه مجلس را به‌توپ بست. اگر کشته می‌شد دولت روس حق مؤاخذه نداشت. لیاخف چون دریافت که او را هدف قرار نمی‌دهند، پشت توپ رفته مجلس را هدف شلیك متوالی قرار داد».[1] این هم آخرین نافهمی رهبری مجلس بود. آن نویسنده هم که آن یادداشت را بعدها نگاشته، خود در زمرهٔ مردمانی بود که در طرد آن «خیال عوامانه» و باطل گامی برنداشت. هنرشان دست روی دست نهادن و صحنهٔ آتش را نظاره فرمودن بود.

نبرد در نیمروز حدت گرفت. تیراندازان ملی که در پشت کیسه‌های خاك پنهان گردیده و کله‌هاشان دیده می‌شد، با آتش تیرهای تقاطعی قزاقان را از بالا می‌زدند. توپچیان قزاق که نگهبان دو توپ پای در مجلس بودند، در دم هدف تیراندازان قرار گرفتند و به‌خاك درغلطیدند. از توپ سوم دو گلولهٔ افشان به‌سوی مجلس شلیك شد. پس از آن به‌دستور لیاخف ساختمان مجلس را با گلوله‌های محترق و افشان کوبیدند. به‌تصریح هارتویگ در مجموع یکصد و بیست و شش گلولهٔ توپ شلیك شد. آتش توپخانه تعیین کنندهٔ سرنوشت جنگ بود، درحالی که سربازان ملی در سنگرگاه‌ها بودند و فشنگشان تمام شد. آنان دلاورانه جنگیدند، کشتند و کشته شدند. در گزارش هارتویگ شمار کشتگان و مجروحان قزاقخانه شصت تن ثبت گردیده، رقم تلفات ملیون بنابر آنچه شایع بود تا سیصد تن برآورد شده و تصریح دارد که رقم دقیق بدست نیامده است.[2] بدون تردید برآورد کشتگان ملیون درست نیست، به‌این دلیل که آن رقم بیش از عدهٔ کل رزمندگان ملی است که بدست ما رسیده. در گزارش مارلینگ به‌مأخذ آمار رسمی

---

۱. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۵۶.

۲. گزارش هارتویگ به‌ایزولسکی، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

لیاخف، شمار کشتگان قزاقخانه بیست و سه نفر و زخمیان چهل و چهار نفر ذکر شده، به‌علاوه سایر فوج‌های سپاهیان دولتی یکصد و بیست کشته و زخمی برجای گذاشتند.[۱]

کودتا به‌ثمر رسید؛ قزاقخانه برمجلس چیره گشت. آنگاه که توپ باران مجلس ادامه داشت، آنانکه در ساختمان بهارستان بودند (همان مجلسیان و پناهندگان سیاسی که ذکرشان رفت) راهی به‌پارك امین‌الدوله یافتند. با پایان گرفتن جنگ، دستگیری ایشان به‌وسیلهٔ عاملان باغشاه و قزاقان آغاز گردید. سربازان سیلاخوری هم دست به‌تاراج عمارت بهارستان و خانه‌های اطراف بردند. در آن حادثه ساختمان باشکوه مجلس و تالاری که جلسه‌های رسمی در آن تشکیل می‌شد ویران گشت، سقف آن و ستون‌های گچ بری‌اش فروریخت، حوض زیبای درون ساختمان آبشخور اسبان مهاجمان فاتح شد. اسناد دفترخانهٔ مجلس سوخت یا پراکنده گردید، فقط نسخه‌های اصل قوانین اساسی را پیش از حادثه به‌در بردند.

وقایعی که کودتا به‌دنبال آورد به‌تفصیل ثبت شده و مشهور است. فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: دو مجتهد مجلس بهبهانی و طباطبایی پس از دستگیری از باغشاه روانهٔ تبعیدگاه گشتند؛ میرزا جهانگیرخان و ملك‌المتکلمین روز پس از کودتا بدون محاکمه اعدام شدند؛ میرزا ابراهیم آقا تبریزی نمایندهٔ آذربایجان در دفاع خویش در زد و خورد با قزاقان در پارك امین‌الدوله جان باخت؛ سیدجمال اصفهانی و محمدرضا مساوات فرار کردند. سپس سیدجمال در بروجرد کشته شد، و مساوات از مخفی‌گاه به‌قفقاز گریخت. زندانیان باغشاه کما بیش سی تن بودند که بیش از بیست نفری را که هویتشان شناخته شده به‌زنجیر کشیدند. از آن جمله بود قاضی قزوینی که به‌زهر جان سپرد. از نمایندگان مجلس حاج محمدتقی بنکدار و مستشارالدوله در شمار محبوسان بودند. زندانیان به‌تدریج آزاد گشتند، برخی پس از بازجست و نوعی محاکمه، برخی به‌پایمردی این و آن.

اکنون دورهٔ فرمانروایی شاه بود. اما محمدعلی شاه استعداد و کاردانی که بتواند

---

۱. انگلیس، گزارش ماهانه ضمیمهٔ گزارش مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

به‌صورت دیکتاتور مقتدر حکومت کند نداشت. از پس کودتا، حکومت نظامی اعلام گردید و لیاخف حاکم نظامی تهران شد. از آنجا که سپردن امور پایتخت به‌سردار روس خوشایند نمی‌نمود، شاهزاده مؤیدالدوله به‌عنوان حاکم تهران و متصدی امور غیرنظامی گمارده شد. چند دستخط پی‌درپی از جانب دربار انتشار یافت. دستخط اول اعلام کرد:

از آنجا که اقدام دولت در دستگیری «اشرار و مفسدین» برای رفاه و اعادهٔ امنیت و آسایش عموم بود و این کار به‌سهولت میسر گردید، اینك اهالی دارالخلافه «اطمینان کامل داشته باشند که دیگر کسی را با کسی کاری نبوده و از طرف احدی مزاحمت به‌کسی نخواهد شد... مردم در نهایت اطمینان به‌شغل و کسب خود مشغول باشند».[۱]

در فرمان دیگر که روز پس از کودتا صادر گردید (۲۴ جمادی‌الاول) از انفصال مجلس ملی و تجدید انتخابات هر دو مجلس ملی و سنا سخن گفته شد: «از تاریخ امروز به‌مدت سه ماه مجلس شورای ملی را منفصل کرده، و پس از این مدت وکلای متدین صحیح دولت و ملت پرست منتخب شده، با مجلس سنا که موافق قانون است تواماً مفتوح می‌شود». به‌علاوه شاه در آن دستخط بر «تخطیات فساد آمیز... انجمن‌هایی که بدون نظامنامه» تشکیل گردیده و «به‌میل خود می‌خواستند امور مملکتی را حل و عقد نمایند» ـ حمله کرد. همچنین «انطباعات و ناطقین بواسطهٔ اتکای به‌انجمن‌ها، ممدّ اختلال و اغتشاش کلیهٔ امور شده بودند».[۲]

آنجا به انحلال انجمن‌ها و تعطیل روزنامه‌ها تصریح نرفته، گرچه دلالت تضمنی داشت. وانگهی، حکومت نظامی اجتماعات را ممنوع اعلام کرد. در واقع، با انفصال مجلس انجمن‌ها منحل و مطبوعات تعطیل و سخنرانی سیاسی موقوف گشتند. می‌دانیم محمدعلی شاه به‌موجب دستخط خودش که ضمیمهٔ قانون اساسی بود، نمی‌توانست مجلس را پیش از پایان دورهٔ قانونی دوساله‌اش، منحل نماید. اما منطق کودتا با قانون اساسی تعارض ماهوی داشت.

---

۱. دستخط محمدعلی شاه [۲۴] جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

۲. دستخط محمدعلی شاه خطاب به مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا، ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

دستخط سوم دایر بر عفو عمومی اعلام کرد: «عفو عمومی را شامل حال کافهٔ مردم داشته... از تمام مردم اغماض می‌فرماییم»؛ دستگیرشدگان محاکمه خواهند شد، و هر کس بی‌تقصیر باشد مرخص می‌شود.[1] عفو عمومی ضمن دستخط دیگری که دو روز بعد صادر شد، تأیید گردید.

انگیزهٔ صدور آن دستخط های پی‌درپی را باید در مصلحت داخلی و فشار خارجی یافت. از نظر خارجی، هجوم پناهندگان به‌سفارتخانهٔ انگلیس، اعتراض آن سفارت بر اعدام بدون محاکمهٔ دو تن از متهمان سیاسی، و پافشاری آن در انعقاد مجدد مجلس ملی ـ دولت را مجبور کرد به‌اعلام تجدید انتخابات و عفو عمومی. این موضوع‌ها را ضمن مبحث سیاست خارجی بررسی خواهیم نمود. از نظر داخلی، دولت کوشید افکار عمومی پایتخت و شهرها را تسکین دهد. گرچه محمدعلی شاه بر مجلس و ملیون چیره گشت، او همچنان اندیشناك بود. در این باره علاءالسلطنه وزیر امورخارجه در صحبت خصوصی پنهان نکرد که: اگر ترغیب و پشتیبانی روس نبود، شاه «هرگز جرأت و ارادهٔ اقدام به کودتا را نداشت» و همین حالا هم از عواقب کارش هراسناك است.[2] آن واقعیت است. تحقق یافتن آن کودتا و به‌طریق اولی کودتاهای دیگری که تاریخ سیاسی ما می‌شناسد ـ هر کدام به‌نحوی، بدون عمل جدی و مستقیم سیاست خارجی امکان‌پذیر نبود. عاملان کودتا هیچگاه از خود اراده‌ای نداشتند و قائم بالذات نبودند، همچنانکه در برخورد با هر مسألهٔ سادهٔ سیاسی خوار و زبون بودند.

نخستین ندای اعتراض بر کودتای شاه از جانب رئیس سابق مجلس احتشام‌السلطنه برخاست که اکنون سفیر ایران در برلن بود. او سه روز پس از کودتا به‌مصاحبهٔ مطبوعاتی نشست. سخنان او مانند همیشه صریح و قوی و بازنمای شخصیت توانا و صاحب استقلال رأی اوست. این‌جور کارها از ارکان دولت که معمولاً مردمان سست عنصری بودند، خلاف رفتار متعارف است. اهمیت مصاحبهٔ احتشام‌السلطنه نه تنها

---

۱. دستخط محمدعلی شاه خطاب به مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا، ۲۵ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.
۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

به‌سبب مقام رسمی فعلی‌اش بود، بلکه به‌دلیل مقام پارلمانی سابق او و مضامین پیام اوست. او گفت: کودتای شاه تکرار کودتای اول است که شکست خورد و این بار پیروز شد. بر عاملان داخلی و روسی کودتا که دست در دست هم عمل کردند، حمله برد. او اعتراف کرد که: از پارلمان خطاهایی سر زد، وکلایی هم بودند که رفتارشان عوام‌فریبانه و خطا بود ـ اما خدمات پارلمان به‌تأسیس مشروطیت، تأمین آزادی عقیده و بیان، برانگیختن عواطف ملی، و دفع ظلم انکارناپذیر است. «نظام مشروطگی را نمی‌توان از ایران برانداخت... مردم هشیاراند که اگر پارلمان را از دست بدهند، استقلالشان از میان رفته است. به‌همین سبب در دفاع پارلمان تا حد توانایی مقاومت به‌خرج خواهند داد». او هشدار داد که اگر شاه در انعقاد پارلمان تازه تعلل ورزد، با جنگ داخلی روبرو خواهد گشت. و تأکید نهاد که نیکبختی ایران در تجدید حیات مشروطیت است همراه اصلاحات عمومی.[1] او مقاله‌ای هم با همان مضامین منتشر کرد. در منطق مشروطگی برهان سیاسی احتشام‌السلطنه درست است: از آنجا که محمدعلی شاه خلاف سوگندها و تعهداتش مبنی بر حراست قانون اساسی و حقوق ملی، بر پارلمان یاغی گشته و «عامل اجرای نقشه‌های بیگانه» گردیده، مشروعیت سلطنت خود را از دست داده است و «پادشاه قانونی ایران نیست».[2]

سخنان رئیس سابق مجلس طبعاً خشم شاه و سفارت روس را برانگیخت. هارتویگ درنامهٔ رسمی خود به‌علاءالسلطنه وزیر امورخارجه نوشت: احتشام‌السلطنه در مصاحبهٔ مطبوعاتی‌اش، دولت روس و مأموران آنرا عاملان «اغوا و تحریك... برضد مشروطیت و کنستی‌توسیون» شمرده و راجع به‌اوضاع ایران گفته: پادشاه «به‌راهنمایی وخیم‌العاقبت آنها این رفتار را فرموده‌اند». این بیانات که خلاف روش معمول نمایندگان سیاسی

---

۱. متن کامل مصاحبهٔ مطبوعاتی احتشام‌السلطنه که در روزنامه‌های آلمان منتشر شد، به‌دست ما نرسیده. آنچه آوردیم به‌مأخذ خلاصه‌ای است که در گزارش سفیر انگلیس در برلن به‌ادوارد گری، ۳۰ ژوئن ۱۹۰۸، آمده.

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۸۱.

است، به‌یقین برای او «بی سوء نتیجه که مستحق آنست نخواهد ماند».[۱] آن نخستین اعتراض بر کودتا بود.

* * *

رسیدیم به پردهٔ آخر تراژدی که آمیخته به‌چاشنی کمدی است: داستان فراریان مشروطه به‌سفارتخانه‌های خارجی. عصر مشروطه که فرارسید، سر طویلهٔ شاه از رونق سیاسی و امتیاز قضایی افتاد. ولی در دولت ناتوانی که حاکمیت سیاسی‌اش طی یك قرن لطمه خورده بود ـ سفارتخانه‌های بیگانه گذشته از مصونیت رسمی، در عرف سیاست زمانه از نفوذ عملی خاصی برخوردار بودند. هر کدام به‌سلیقهٔ خویش گاه پناهندگان سیاسی و غیرسیاسی را امان می‌دادند. کودتای نظامی و دستگاه جباری نه حکومت قانون می‌شناخت و نه انصاف و مروت داشت. لاجرم، متهمان سیاسی در بیم و هراس که خودانگیزه‌ای در روانشناسی رفتار آدمی است، مأمنی جستند. به‌سفارتخانه‌ها پناه بردند. برخی که در فن فرار از مهلکه زرنگ بودند، به‌سابقهٔ الفت با خارجیان از پیش سفارتخانه‌ای را زیر سر داشتند. برخی که بعد احساس خطر کردند به آنجا روی آوردند. برخی هم به‌تفنن خواستند در نمایش پناهندگی حضور داشته باشند. از کل جماعت پناهندگان فقط دو سه تن در معرض خطر جانی بودند، در مورد دیگران آن خطر وهمی بود. به‌هرحال، هیچکدام از آن حضرات نمی‌توانست مدعی رفتار قهرمانی باشد.

وجههٔ نظر سفارتخانه‌ها در پذیرفتن متهمان سیاسی یکسان نبود. سفارتخانه‌های آلمان و بلژیك و هلند و آمریکا درها را محکم بستند و خود را از دردسر مهمانان ناخوانده خلاص کردند. وزیرمختار آزادمنش ایتالیا به‌سنت نهضت‌های آزادی وطنش در سدهٔ نوزدهم، آماده بود هر پناهندهٔ سیاسی را بپذیرد هرچند کمتر کسی سراغ آن رفت. سفارت فرانسه چند تن را پذیرفت و امنیت آنان را تأمین کرد. اما همه چشم به‌سفارت انگلیس دوخته بودند، وهجوم پناهندگان به آنجا بود که ماجرای سیاسی به‌بار آورد ـ هم در

---

۱. علاءالسلطنه متن نامهٔ وزیرمختار روس (۸ رجب ۱۳۲۶) را به ضمیمهٔ رونویس دستخط محمدعلی شاه برای احتشام‌السلطنه فرستاد، و او در خاطراتش آورده (ص ۴ ـ ۶۸۳).

روابط ایران و انگلیس و هم در مناسبات انگلیس و روس. شگفت اینکه به‌عقل هیچ فرزانه‌ای نرسید که به‌سفارت روس پناه ببرد، مگر «سگ پاسبان شاه»[۱] سردار امیربهادر جنگ که چند روز پیش از کودتا آنجا تحصن گرفت، اکنون از آن مأمن بیرون جست و به‌اردوی باغشاه پیوست.

از کار و بار پناهندگان بگوییم: حکیم‌الملك و ممتازالدوله که از جمله معدود نمایندگانی بودند که روز کودتا به‌مجلس آمدند، در پارك امین‌الدوله پنهان گشتند و از گزند قزاقان مصون ماندند. شبانگاه از آنجا بیرون آمدند. و پس از دو روزی از مخفی‌گاه به‌سفارت فرانسه در زرگنده پناه بردند. صنیع‌الدوله وزیر سابق دولت که واسطهٔ گفتگو میان مجلس و دربار بود، به‌سفارت ایتالیا رفت. برخی مجلسیان مترصد تحصن در سفارتخانهٔ آلمان بودند، و محرمانه شخصی را به آنجا فرستادند. او به کادت کاردار آلمان گفت: اگر آن نمایندگان را پناه ندهند، چه بسا کشته خواهند شد. در گزارش رسمی کاردار آمده که او «مؤدبانه ولی قاطعانه» تقاضای ایشان را رد کرد. همینطور کاردار آلمان به‌اعضای انجمن مساوات و به‌نمایندهٔ آن جوادخان (؟) اجازه نداد که آنجا پناهنده شوند.[۲]

اما سفارت انگلیس موقع و موضع سیاسی خاصی داشت. او از حرکت مشروطه‌خواهی پشتیبانی کرده بود. پس از آن هم، به‌رغم نوسان‌های سیاست و سازش با روس - نسبت به‌مشروطه‌خواهان کمابیش همدلی می‌ورزید و با برخی مجلسیان (افراطی و اعتدالی هر دو) ارتباط داشت. حفظ تعادل و حدّ نگاه داشتن از آداب ظریف دیپلماسی است. موضع رسمی سفارت را در مسألهٔ پناهندگی، مارلینگ به‌روشنی بیان می‌کند: «پناهندگی جمعی بهیچ صورتی قابل تحمل نیست، اما از پناه جستن کسانی که جانشان در خطر قطعی است نمی‌شود ممانعت کرد».[۳] با پیروزی کودتا، از بیست و سوم

---

۱. این وصف هارتویگ است از امیربهادر جنگ فرمانده کشیکخانه.

۲. برادفورد مارتین، روابط دیپلماسی ایران و آلمان، ص ۱۵۳ (متن انگلیسی). مارتین آن مطلب را به‌مأخذ اسناد وزارت امور خارجهٔ آلمان آورده.

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

جمادی‌الاول پناهندگان به‌سفارت انگلیس روی آوردند ـ برخی با اعلام قبلی و برخی بی‌خبر آمدند. نخستین دستهٔ پناهندگان شبانگاه به آنجا راه یافتند: از جمله حسن تقی‌زاده، علی‌اکبر دهخدا و عبدالرحیم خلخالی. در آن فضای دهشت‌بار تقی‌زاده به‌ماژور استوکس آتاشهٔ نظامی نوشت: او و چند نفر دیگر مترصد هستند به‌سفارت پناهنده شوند، زیرا قزاقان در تعقیب ایشان هستند و هرلحظه امکان دارد گرفتار گردند. و تصریح کرد که: «اگر با تقاضای پناهندگی آنها موافقت نشود، دستگیری و کشتن آنها حتمی است».[1] با همراهی بیدریغ استوکس، آنان خود را به‌سفارتخانه رساندند. او غلام سفارت را هم برای راهنمایی آنها روانه کرده بود. میرزایحیی دولت‌آبادی که از آنچه درون مجلس می‌گذشت معمولاً آگاهی دارد و با دستهٔ افراطیون ارتباط مستقیم داشت، می‌نویسد: رابطهٔ خصوصی سفارت با تندروان مجلس بیشتر با تقی‌زاده و رفقایش برقرار بود، و حالا که او خاصه به‌اتهام مشارکت در توطئهٔ سوءقصد در معرض مخاطره بود، ظاهراً «از پیش تهیهٔ این کار را دیده که در آخر وقت خود را به‌سفارت انگلیس انداخته آنجا مصمون بماند». کسان دیگر از وکیل و غیروکیل هم توقع داشتند که او آنها را در رفتن به آن پناهگاه شرکت بدهد. اما «در این گونه مواقع که روز وانفساست و هرکس به‌فکر جان خویش است، نباید از کسی این توقع‌ها را داشت و هرکس باید خود وسیلهٔ نجات خویش را فراهم آورد».[2]

در آن روایت نکتهٔ ناشناخته‌ای نیست. اما توجیه نویسنده از قاعدهٔ رفتار درخور انتقاد است. به‌عقیدهٔ او نه تنها روز وانفسا هرکه به‌فکر خویش است، بلکه هرکس باید وسیلهٔ نجات خویشتن را فراهم آورد و از هیچکس نباید چشم یاری داشت. این کردار ناستودهٔ مردمان بی‌ریشه و بی‌فضیلت همچون خود اوست، و خلاف رفتار مسئول در

---

۱. همان مأخذ.

۲. حیات یحیی، ج ۲، ص ۳۴۲. از جمله رفقای تندروان مجلس که آنها هم با سفارت انگلیس رابطهٔ نزدیک داشتند و نویسنده به آنها اشاره کرده، حسینقلی خان نواب بود. نواب در اصل تابعیت رسمی انگلیسی داشت، پیش از این نایب کنسول انگلیس در استراباد بود، مدت کوتاهی در کمپانی رژی خدمت کرد، حالا نمایندهٔ مجلس و عضو گروه اجتماعیون عامیون بود. شخص دیگر محمد نجات بود از عاملان و خبررسانان سفارت و عضو اجتماعیون.

همکاری اجتماعی. میرزا یحیی شب پیش از کودتا با دوستان دیرین و هم مشربش ملك‌المتکلمین و سیدجمال اصفهانی در بهارستان دیدار کرد، آنان را درمانده و دلفکار یافت. آنها وداع کردند، بدون اینکه او آنها را به‌مأمنی راهنمایی نماید. روز حادثه که در رسید او همچون بسیاری کسان دیگر پا به‌بهارستان نگذارد، و به‌موقع خود را به‌حریم سفارت انگلیس در قلهك انداخت در حالی که هیچ خطری ویرا تهدید نمی‌کرد. آن خطیبان که فوت و فن فرار از مهلکه را نه از آن همشهری آموخته بودند و نه از رفیقان اجتماعیون عامیون، هر کدام به‌نحوی کشته شدند.

پس از ورود دستهٔ اول پناهندگان به‌سفارت انگلیس، تا بامداد روز بعد (۲۴ جمادی‌الاول) چند تن دیگر آمدند از آن جمله: دو نمایندهٔ مجلس میرزا مرتضی‌خان نایینی و میرزا ابوالحسن‌خان معاضدالسلطنه، و دیگر قاسم‌خان صوراسرافیل، سید حسن مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین و بهاءالواعظین. شمار پناهندگان افزایش گرفت. برخی با لباس مبدل و شکل و شمایل مضحك خود را به‌سفارت رساندند. یکی در صورت یخ‌فروش با سبد یخ برسر و یخ‌شکن بر کمر، دیگری طبق میوه بر کله و ترازو بر دوش، سومی با کلاه نمدی و بیل باغبانی، یکی هم با کوله‌بار بزازی فریاد کنان: آی بزازی. بهاءالواعظین با ریش تراشیده و لباس عوضی وارد شد، تقی‌زاده هم شاپو برسر با لباس فرنگی آمده بود.[۱] این وصف شریف کاشانی است از آن کسان در تشویش و اضطرار. مارلینگ در گزارش رسمی خود آنرا تکمیل کرده: دو نفر همراه گاری سقاها که از قنات سفارت آب می‌بردند، یواشکی بدون اینکه خود را معرفی کنند به جرگهٔ پناهندگان پیوستند. دو تن هم پشت گاری آجر و مصالح بنایی پنهان گشته خود را به‌درون سفارت انداختند. از کسانی که نتوانست خود را به‌مأمنی برساند یحیی میرزا بود که در کسوت ملایی درآمد و به‌همان صورت دستگیر شد. یکی هم طیلسان پوشید که در شمایل کشیش نصرانی از معرکه بگریزد، اما خود فسخ عزیمت کرد و آسیبی هم به‌او نرسید. بنا به‌احصائیه‌ای که مارلینگ بدست داده، در ظرف چهار روز اول (از شبانگاه ۲۳ تا ۲۶ جمادی‌الاول) رقم پناهندگان

---

۱. شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

سفارتخانهٔ انگلیس در تهران به‌شصت و شش نفر رسید، پناهندگان قلهك شصت و سه تن بودند. شمار قلهکیان در نیمهٔ جمادی‌الثانی به‌سیصد تن بالغ گردید.

مسألهٔ پناهندگان سیاسی مشاجرهٔ تندی را میان سفارت انگلیس و دربار در پی داشت. وزیرمختار روس هم به‌اعتراض برخاست، و دامنهٔ آن به گفت و شنود میان لندن و پطرزبورگ کشید. از این موضوع اینجا خیلی به‌اختصار در متن مناسبات ایران و انگلیس صحبت می‌کنیم. مارلینگ اعتراض دربار را در پذیرفتن پناهندگان سیاسی، به‌مأخذ عرف بین ملل و ملاحظات انسان دوستی و باتوجه به‌اعدام بدون محاکمهٔ باغشاه، رد کرد. براثر تهدید او، دستخط شاه مبنی بر تضمین امنیت شخصی و جان و مال پناهندگان به‌سفارت رسید (۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶). متن دستخط را والتر اسمارت نایب کنسول انگلیس برای «بستیان» خواند. جمعی از پناهندگان بدون معطلی سفارتخانه را ترك گفتند. فقط بیست نفر ماندند. از این گروه شش تن به‌عنوان ارتکاب جرم سیاسی مشمول حکم تبعید بودند و تکلیفشان روشن بود. دیگران که هنوز احساس خطر می‌کردند به آسانی حاضر به‌بیرون رفتن از آن مأمن نبودند. و گفتند: به‌قول و قرار دولت اعتمادی نیست. آنان به‌راستی باور نداشتند که مورد بخشودگی قرار گرفته باشند. سرانجام، سفارت «به‌اکراه» نوشته‌ای با ذکر نام و نشان هرکدام به‌دستشان داد، و راضی شدند که زحمت را کم کنند. کاردار هیچ پناهنده‌ای را به‌زور از سفارت بیرون نراند. او اطمینان یافت که دولت تعهد خود را رعایت خواهد کرد.

نوبت رسید به شش تن تبعیدیان. مدت حکم تبعید ایشان از پنج تا ده سال تعیین شده بود که مثل همه چیز بساط باغشاه بیقاعده و خودسرانه بود.[1] مارلینگ با دربار به‌چانه زدن برآمد، و در آن احکام تخفیف کلی گرفت. مدت تبعید آنها به‌یکسال تا یکسال و نیم تقلیل پذیرفت. پنج نفرشان همراه غلام سفارت و مأموری از جانب وزارت امورخارجه رهسپار انزلی گردیدند (۱۹ و ۲۰ جمادی‌الثانی). به‌تصریح مارلینگ خرج سفرشان را تا

---

۱. مدت احکام تبعید در اصل بدین قرار بود: حسن تقی‌زاده ده سال، علی‌اکبر دهخدا هشت سال، سیدحسن حبل‌المتین هفت سال، بهاءالواعظین پنج سال. در گزارش‌های مارلینگ دورهٔ تبعید دو نفر دیگر (معاضدالسلطنه و صدیق‌الحرم) ذکر نشده.

مرز شاه پرداخت. تنها معاضدالسلطنه به‌خرج خود راهی فرنگ شد. کاردار از رفتار یکی دو تن از تبعیدیان دلخور بود، زیرا توقع داشتند که خرج دورهٔ تبعیدشان در فرنگستان را هم باید محمدعلی شاه بپردازد. مارلینگ می‌نویسد: «به‌ادعای آنها اعتنایی نکردم» هرچند به‌زحمت فراوان از توقع بیمورد خویش دست برداشتند.[1] او هویت آن یکی دو نفر را معین نکرده و نمی‌شناسیم. تا حدی که آگاهی داریم دولت از قول و قرار و تضمین‌نامهٔ خود دربارهٔ پناهندگانی که در ایران ماندند، انحراف نجست. تنها یك شکایت‌نامه از تبعیدیان اروپا رسید که سفارت آنرا ناموجه شمرد و اعتنایی نکرد.[2] بدین قرار، آن جنبهٔ ماجرای پناهندگی در سفارتخانهٔ انگلیس پایان یافت، ماجرایی که مایهٔ رسوایی بود. مسألهٔ پناهندگی جنبهٔ سیاسی مهمتری هم دارد که ضمن گفتار دیگر از آن صحبت خواهیم داشت.

اینك حرکت اعتراض بر دستگاه محمدعلی شاه آغاز گردیده بود. آن چند تن تبعیدیان نیز طبعاً به‌جناح مخالفان در اروپا پیوستند. مجموع کار اپوزیسیون خارج از ایران علیه آن حکومت بد و بدنام، در حد خود می‌تواند موضوع گفتاری در سیر حوادث پس از کودتا باشد. اما گزافه‌گویی‌های عاطفی و تفسیرهای تبلیغاتی به‌کنار، از نظر سنجش تاریخی کل اپوزیسیون خارج سهم تعیین‌کننده و حتی مهمی در واژگون کردن سلطنت محمدعلی شاه نداشت. مجموعهٔ اسناد مربوط به‌فعالیت آن هم که انتشار یافته،

---

۱. گزارش تفصیلی مارلینگ راجع به داستان پناهندگی (مورخ اول اوت ۱۹۰۸) که زبدهٔ مجموع مکاتبات رسمی را دربردارد، در کتاب آبی (مجموعهٔ اول، ۱۹۰۹، سند شمارهٔ ۲۲۰) منتشر شده.

۲. در گزارش رسمی سفارت انگلیس چنین آمده: در نامه‌ای که حسن تقی‌زاده به‌اسمارت نایب کنسول نوشت تقاضا کرد: «به‌مأخذ تضمینی که سفارت به‌او و سایر پناهندگان سپرده، نسبت به‌خسارت وارده به‌اموال او در تبریز از دولت ایران ادعای غرامت بشود». از کنسولگری انگلیس در تبریز استعلام گردید. کنسول نوشت: در ۲۸ ژوئیه ۱۹۰۸ کتاب‌های تقی‌زاده به‌غارت رفته، اما «عمل عمدی به‌منظور دستبرد به‌مال شخص او نبوده، بلکه در جریان تاراج عمومی سربازان بی‌انضباط اتفاق افتاده است». بدین مأخذ، سفارت آن قضیه را مشمول تضمین نامهٔ رسمی خود نشناخت. وزارت امورخارجه نیز همین نظر را تأیید کرد و دستور فرستاد: ضرورتی ندارد دربارهٔ خسارت مورد ادعای او اقدامی از جانب سفارت بعمل آید. (دستور وزارت امورخارجه به‌بارکلی، ۲ ژانویه ۱۹۰۹).

از نظر تاریخی چندان ارزشی ندارد.[۱] اپوزیسیون در قلمرو اندیشهٔ اجتماعی و سیاسی هم هیچ اثر ارزنده‌ای به‌وجود نیاورد که خود نشانهٔ فقر فکری آن بود. کارنامهٔ اپوزیسیون خارج برروی‌هم از اعتبار سیاسی خاصی برخوردار نمی‌باشد.

آخرین گفتار ما در تحلیل سیاست خارجی در کودتاست.

۳. سازش و تعارض در دیپلماسی روس و انگلیس

سیاست روس و انگلیس در کودتای دوم امتداد سیاست دو دولت در کودتای اول بود، البته باتوجه به‌تغییری که اوضاع عمومی پیش آورد. دیپلماسی دو دولت (مثل اغلب موارد) اشتراك مساعی عملی آنها را در هماهنگ ساختن روش سیاسی‌شان امکان‌پذیر ساخت، اما تعارض ذاتی را (مثل همهٔ موارد دیگر) نتوانست از پیش پا بردارد بلکه برخوردها جلوه داشت، گرچه گاه مهار می‌گردید.

آنگاه که کشمکش میان سلطنت و مجلس بالا گرفت، روس و انگلیس وجههٔ نظرشان را آگاهانه اعلام کردند. ایزولسکی وزیر امورخارجهٔ روس در دستوری که به‌سفیر خود در لندن فرستاد گفت: در بحران دسامبر گذشته (ذیقعده ۱۳۲۵) دولت امپراطوری تصمیم گرفت در امور داخلی ایران مداخله نکند، و از هر عملی که به‌درگیری ما بینجامد پرهیز جوید. «این تصمیم تا به‌حال به‌قوت خود باقی است» و در بحران کنونی نیز همان روش را «از همه مناسب‌تر می‌دانیم». از اینرو پیشنهاد کرد دستوری که در دسامبر گذشته به‌نمایندگان سیاسی دو کشور در تهران داده شده بود، تنفیذ و تجدید گردد.[۲] اینجا ایزولسکی خود را داعی روش عدم مداخله معرفی کرد. اما او درست همان زمان در گفتگوی با اوبیرن[۳] کاردار انگلیس در پطرزبورگ اعلام نمود: «با تعهد اخلاقی

---

۱. اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول، ۱۳۵۹.

۲. تلگراف ایزولسکی به سفیر روس در لندن، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶)، ترجمهٔ کتاب نارنجی.

3. H. O'Beirne

که ما نسبت به‌شاه داریم، نمی‌توانیم در بحران ایران رویهٔ منفی پیش بگیریم».[۱] وجههٔ نظر واقعی روس همین بود. اوبیرن به‌ایزولسکی اطمینان داد که سیاست عمومی دولت او «در پیکار میان شاه و مردم براساس بیطرفی کامل» قرار دارد.[۲] بدین قرار، روس کتمان نکرد که در کشمکش میان سلطنت و مجلس پشتیبان فعال شاه است؛ و روش «بیطرفی کامل» انگلیس الزاماً دلالت داشت بر سکوت انفعالی در برابر سیاست فعال روس.

عنوان سیاست عدم مداخله از جانب انگلیس تازگی نداشت. اسپرینگ رایس پیش از کودتای اول می‌نویسد: «بنا به دستوری که داشتم به‌پیشروان ملی تفهیم کردم که نبایستی از ما انتظار کمك داشته باشند، بلکه باید امورشان را بدون کمك خارجی اداره کنند... به‌ایشان خاطرنشان کردم که اگر بریتانیا به‌مدد مشروطه‌خواهان بیاید، کمك روس به‌شاه نیز موجه خواهد بود، و این وضع به‌جنگ داخلی می‌انجامد».[۳] اما آنچه اکنون تازگی داشت سیاست فعال روس بود که حرکت کودتا را امکان‌پذیر ساخت. مفهوم بیطرفی در این وضع تفسیر دیگری برمی‌داشت. سیر تحول سیاست روس و انگلیس را بررسی می‌کنیم.

در اوایل جمادی‌الاول که جوش و خروش مردم علیه شاه اوج گرفت ـ نمایندگان سیاسی روس و انگلیس برای تسکین اوضاع هیجان‌آمیز به‌اقدام مشترکی برآمدند. هارتویگ و مارلینگ در دیدار با مشیرالدوله وزیر امورخارجه گفتند: حدت تبلیغاتی که بار دیگر علیه شاه برانگیخته خطرناك است و «می‌تواند مشکلات جدی به‌بار آورد». از اینرو برعهدهٔ دولت و مجلس است از اوضاعی که «عواقب نابودکننده‌ای را به‌همراه خواهد داشت جلوگیری کنند». در تلگراف هارتویگ آمده: مشیرالدوله اعتراف نمود که وضع فعلی بسیار نگران کننده است، و وعده داد که با مجلس و دولت مشورت خواهد نمود. هارتویگ می‌افزاید: از آنجا با مارلینگ نزد عضدالملك رفته «نظریات مشابهی را مطرح ساختیم و متذکر شدیم که او به‌عنوان یك قاجار و فرد وفادار به‌پادشاه، باید تمام

---

۱. انگلیس، تلگراف اوبیرن به گری، ۱۶ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، تلگراف اوبیرن به گری ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).
۳. انگلیس، گزارش سالانهٔ ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، قسمت اول به‌قلم اسپرینگ رایس.

مساعی خود را در جهت حل و فصل برخوردهای خطرناك به کار گیرد». او اطمینان داد که از هیچ کوششی باز نخواهد ایستاد.[۱] آن گفتگوها در سوم جمادی‌الاول صورت گرفت.

در آن دیدار رسمی هیچ اخطار تهدید آمیز انفرادی یا مشترکی از سوی وزیرمختار روس و کاردار انگلیس به‌میان نبود.[۲] موضوع اخطار مشترك دو دولت را یك هفته بعد هارتویگ به‌میان کشید، و از جانب مارلینگ یکسره رد شد. تفصیل آن شنیدنی است: در کنکاش وزیرمختار و کاردار، هارتویگ گفت: با هیجان «مصنوعی» که برپا گشته، موقع و جان شاه در خطر است. چاره‌جویی‌اش این بود که: دو دولت تصمیم خود را به‌صورت اخطار مشترك به‌دولت ایران و به‌پارلمان بدین مضمون اعلام دارند که هرگاه موقع شاه مورد تهدید قرار گیرد، روس و انگلیس ناگزیر به‌زور دست خواهند برد (یعنی مداخلهٔ نظامی). به‌عقیدهٔ هارتویگ چنین اخطار رسمی هیجان عمومی را علیه سلطنت فرو خواهد نشاند، و موقع شاه را تثبیت خواهد کرد. مارلینگ به‌همقطار روسی‌اش خاطرنشان کرد: گمان نمی‌کند که دولت بریتانیا آماده باشد نسبت به‌پادشاه فعلی یا هیچ فرمانروای دیگری چنان تعهدی به گردن گیرد. وانگهی، مگر نه‌اینکه چند ماه پیش وزیرامور خارجه ایزولسکی متذکر شده بود: تا وقتی که در ایران نظم و امنیت برقرار باشد، از نظرگاه دولت روس «تقریباً علی‌السویه است که کدام پادشاه در ایران حکومت کند».[۳] در توضیح آن بیفزاییم آن مطلب را ایزولسکی به‌دنبال کودتای اول به‌نیکلسون سفیر انگلیس گفته بود، وقتی که پایهٔ سلطنت محمدعلی شاه لرزان بود حتی احتمال پناهندگی او به‌سفارت انگلیس یا روس مطرح بود.[۴] مارلینگ به‌دنبال گزارش خود در رد پیشنهاد

---

۱. تلگراف هارتویگ به‌ایزولسکی، ۴ ژوئن ۱۹۰۸ (۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) ترجمهٔ کتاب نارنجی.

۲. یکجا آمده: نمایندگان روس و انگلیس در دوم جمادی‌الاول به‌مشیرالدوله اخطار کردند: «اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع او را به خطر بیندازند روسیه مداخله می‌کند». (خطابهٔ تقی‌زاده... ص ۵۹). این اشتباه است. و چیزهای دیگر از این قبیل که دربارهٔ سیاست خارجی نوشته‌اند، باطل و نامستند است.

۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

۴. انگلیس، تلگراف نیکلسون به گری، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعده ۱۳۲۵).

وزیرمختار روس نوشت: هارتویگ تمیز نمی‌داد که صدور اخطار مشترك، بر نفرت عمیق مردم نسبت به‌روس می‌افزاید و اعتقادشان را براینکه روس در برهم فروریختن مشروطیت پشتیبان شاه است، راسخ‌تر می‌گرداند. و این خلاف مقصود خود اوست. مارلینگ این نکته را هم به‌ادوارد گری تذکر داد: از نظر موقع سیاسی انگلیس، مشارکت ما در صدور چنان اعلامیه‌ای بر «بی‌اعتمادی» که پیمان اخیر (۱۹۰۷) در افکار عمومی ایران پدید آورده، می‌افزاید.[1] بدین ملاحظات، مارلینگ با طرح هارتویگ در اقدام مشترك دو دولت موافقت نکرد. آن نخستین تعارض و برخورد سیاسی میان دو دولت بود.

وزیر امورخارجه ادوارد گری سیاست خود را برپایهٔ استدلال مارلینگ تنظیم کرد. همان روز به کاردار انگلیس در پطرزبورگ دستور فرستاد که در مذاکرهٔ با ایزولسکی بگوید: در بحران کنونی ایران همان اندازه که «به‌توافق کامل سیاسی دو دولت اهمیت می‌دهیم، از هر عملی که به‌مداخله در امور داخلی آن انجامد جداً بیزاریم» و از آن می‌پرهیزیم. به‌همین سبب دولت انگلستان نمی‌تواند صدور اخطاریهٔ مشترك به‌دولت ایران را بپذیرد، اخطاریه‌ای که نه فقط چاره‌ساز بحران فعلی نیست بلکه «دشواری‌های سخت» برای دو دولت بوجود خواهد آورد. گری تأکید نهاد: از آنجا که بحران فعلی شباهت بسیار به‌اوضاع دسامبر گذشته (ذیقعده ۱۳۲۵) دارد، کاردار ما در تهران از همان دستوری که دو دولت بر سر آن به‌توافق رسیده بودند، پیروی خواهد کرد. و پیشنهاد کرد که دستور مشابهی مبنی بر عدم مداخله به‌وزیرمختار روس در تهران نیز صادر شود. گری اعلام کرد: ما خواهان اعادهٔ نظم در ایران هستیم و تنها راه عملی آنرا «تشکیل دولتی می‌دانیم که مردم ایران به آن اعتماد کامل داشته باشند». این کار میسر نخواهد بود مگر اینکه از دخل و تصرف خارجی پرهیز گردد، و حوادث در بستر عادی خود پیش برود.[2] او همان معنی را در دستور بعدی خود تکرار کرد: حکومتی که در ایران به‌اتکای مساعدت خارجی به‌قدرت برسد مورد نفرت مردم خواهد بود؛ و افکار عمومی انگلستان

---

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، تلگراف گری به‌اوبیرن، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

هم آنرا نامطلوب می‌شمارد.[۱]

ایزولسکی و کاردار انگلیس در پطرزبورگ چند بار به گفتگو نشستند. معلوم شد هارتویگ به‌دولت خود گفته بود که تسلیم اخطاریهٔ مشترك به‌دولت و پارلمان ایران تنها تدبیری است که از خلع محمدعلی شاه از سلطنت جلوگیری می کند. وزیرمختار روس احتمال ترور شاه را نیز از نظر دور نداشت. ایزولسکی تا این اندازه متقاعد گردید که صدور اعلامیهٔ دوجانبه به‌نحوی که هارتویگ می‌پسندید، عملی نیست و به‌هارتویگ هم دستور فرستاد که در این کار اصرار نورزد. اما به‌عقیدهٔ ایزولسکی، به‌هرحال باید برای تثبیت مقام و موقع شاه به‌عنوان «فرمانروای قانونی» اقدام مشخصی بشود. به‌قرار معلوم این امر بیشتر مورد علاقهٔ خاص تزار نیکلا بود. و این فکر از القای هارتویگ آب می‌خورد که با تشدید بحران سیاسی، سقوط محمدعلی شاه را جدی می‌شمرد. ایزولسکی نگرانی‌اش را از بابت احتمال سقوط شاه و آزردگی‌اش را از اینکه اختلافات گذشته همچنان برروابط انگلیس و روس سایه افکنده ـ پنهان نداشت.[۲]

مذاکرات پطرزبورگ میان ایزولسکی و اوبیرن روشن می‌دارد که هارتویگ در گزارش‌هایی که از تهران فرستاده بود، مفروضاتی را مطرح نموده که پایهٔ واقعی نداشتند. با مرور وقایع به‌خاطر بیاوریم در این زمان چیزی که در مجلس ناتوان به‌میان نبود قضیهٔ خلع محمدعلی شاه بود. مجلس در تکاپوی حیات خویش از هر حرکتی که خشم شاه را برانگیزاند پرهیز می‌جست، چه رسد به‌اینکه در پی تبدیل سلطنت باشد. حتی دو تن از نمایندگان از جانب مجلس و پیشروان ملی سراغ هارتویگ وزیرمختار روس رفتند، و میانجیگری او را طلبیدند. انجمن‌ها هم که توان دست بردن به‌پیکار مسلحانه را در خود نمی‌دیدند، سپر انداختند و در لایحهٔ جمعی که به‌مجلس نوشتند ازدر اعتذار پیش آمدند و عاجزانه آن لایحه را حضور شاه بردند. سرکردهٔ گروه انقلابی جبههٔ افراطیون به‌قفقاز رفت، برخی افراد سرشناس همان جبهه از واعظ و روزنامه‌نویس از بیم جان در

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به‌اوبیرن، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف اوبیرن به گری، ۱۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

مجلس پناه جستند، و نمایندهٔ افراطیون به‌ستایش محمدعلی شاه آمد و یکباره خواهان صلح با سلطنت گردید. حتی سخنرانی‌های سیاسی میدان بهارستان زیر نظارت کمیسیون مخصوص قرار گرفت که از تحریك و آشوب جلوگیری شده باشد. و بالاخره، با اردوکشی شاه به باغشاه و تبدیل آن به دژ نظامی، احتمال ترور شاه بسیار بعید و تقریباً ناممکن بود. چگونه ممکن است این واقعیات ساده و روشن بر وزیرمختار روس که خود دست‌اندرکار بود و با دربار باغشاه رابطهٔ مستقیم داشت، پوشیده باشد؟ مگر اینکه هارتویگ با مطرح کردن مفروضات غیرواقعی و تأکید بر احتمالات بسیار بعید و حتی واهی (چون عزل و قتل و سقوط شاه) موذیانه می‌کوشید که نقشهٔ کودتا و دست بردن به‌خشونت را از جانب محمدعلی شاه کاملاً موجه جلوه دهد. هیچ تحلیل منطقی دیگری متصور نیست.

باری، باتوجه به گفتگوی ایزولسکی و اوبیرن، هدف دیپلماسی روس تحکیم موقع شاه بود. ادوارد گری آمادگی داشت که سیاست انگلیس را در هماهنگ ساختن با نظرگاه روس تنظیم کند مشروط بر اینکه دو دولت توافق نمایند که در ازای اعلام پشتیبانی از شاه به‌او رسماً توصیه گردد که: «از عمل خصومت‌آمیز نسبت به‌مشروطه‌خواهان و پارلمان احتراز کند، ورنه در صورت هر پیشآمدی نباید از دو دولت انتظار همراهی داشته باشد».[1] این دستور را سه روز پیش از کودتا، گری به کاردار خود در پطرزبورگ فرستاد. نکتهٔ بسیار بامعنی دیگری هم در آن دستورنامهٔ مهم آمده. وزیر امورخارجهٔ انگلیس گفت: در رویهٔ ما که مایهٔ نگرانی ایزولسکی و دولت روس گردیده این حقیقت هم هست که در اوضاع کنونی، «سکوت در برابر شاه» چه بسا به‌دشمنی ما نسبت به‌مشروطه‌خواهان تفسیر گردد و «خود شاه هم همین برداشت را داشته باشد».[2]

شایان توجه اینکه ایزولسکی منطق سیاسی گری را به‌ظاهر پذیرفت و به‌هارتویگ چنین ابلاغ کرد: وزیر امورخارجهٔ انگلیس عقیده دارد که نمایندگان دو دولت در تهران

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به‌اوبیرن، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).
۲. همان مأخذ.

ضمن حمایت از موقع شاه به‌او توصیه کنند: «به‌منظور تقویت وضع سلطنتش هیچگونه عمل خصومت آمیزی علیه مجلس یا مشروطه‌خواهان انجام ندهد، و به‌هرحال برای حفظ خود از عواقب اینگونه اعمال به‌حمایت روسیه و انگلیس امیدوار نباشد». تصور می‌رود باتوجه «به‌اطمینان‌هایی که توسط شاه داده شده و تصمیم او مبنی بر وفادار ماندن به‌مشروطه، پیشنهاد آقای گری برای ما قابل قبول است». بنابراین، مفاد این تلگرام را «دستورالعمل تلقی کرده و هرگاه زمان را مناسب یافتید» با همکاری مارلینگ به‌همان قرار عمل کنید.[1]

آن دستور ایزولسکی که بیست و چهار ساعت پیش از کودتا صادر شد نیم‌بند است وآب برمی‌داشت. آنرا به‌عهدهٔ وزیرمختار روس واگذارده بود که «هرگاه زمان را مناسب» یافت بدان عمل کند، یعنی با توافق کاردار انگلیس شاه را از هر «عمل خصومت آمیزی علیه مجلس یا مشروطه‌خواهان» باز دارند. ایزولسکی که از حرکت کودتا آگاهی داشت خوب می‌دانست که تصمیم در به‌کاربردن قدرت عریان علیه مجلس گرفته شده بود؛ زمانی باقی نمانده بود که اجرای دستورش را به‌موقع «مناسب» محول گرداند. اما در واقع، دیگر جنبهٔ قضیه است که در کاربرد دیپلماسی روس و انگلیس حائز اهمیت اولی می‌باشد. و آنرا می‌شکافیم.

چنانکه گذشت ادوارد گری هشیارانه متذکر گشت که روش انگلیس در «سکوت در برابر شاه» چه بسا به‌دشمنی با مشروطه‌خواهان تعبیر گردد و «خود شاه هم همین برداشت را داشته باشد». مارلینگ روشن‌تر و جاندارتر بیان کرد. او پس از کودتا می‌نویسد: وزیرمختار روس که «سکوت» ما و «امتناع تام و مداوم» ما را در ابراز همدلی نسبت به‌مشروطه‌خواهان ـ دلیل بر قبول آشکار انگلیس از سیاست دولت خود می‌شمرد، مانع دیگری نمی‌دید که شاه هر طغیانی را سرکوب کند.[2] مارلینگ پیش از کودتا نیز نوشت: وزیرمختار روس بر روی این عقیدهٔ عمومی مردم که دولت او و احیاناً روس و انگلیس هر

---

۱. تلگراف ایزولسکی به‌هارتویگ، ۲۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) ترجمهٔ کتاب نارنجی.
۲. انگلیس، مارلینگ به‌گری، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

دو متعهد به حفظ سلطنت محمدعلی شاه می باشند، به «قمار» سیاسی دست برده است. بدین معنی اگر هارتویگ مجبور گردد به این حقیقت اعتراف نماید که دولت روس در حمایت شخص شاه «به مداخلهٔ مسلحانه برنخواهد آمد»، موقع شاه را به خطر می اندازد.[۱] اما به عقیدهٔ ما اگر حقهٔ سیاسی هارتویگ هم کشف می گردید، فعلاً موقع شاه ایمن بود و نقشهٔ کودتا پیش می رفت، از آنکه ملیون قابلیت مقابلهٔ با آنرا از دست داده بودند. به هرحال، وزیرمختار روس از روش «امتناع کامل» و به اصطلاح «سکوت» انگلیس حداکثر بهره برداری سیاسی را به سود کودتا کرد. به علاوه، چنین وانمود که دولت او در حفظ سلطنت محمدعلی شاه، حتی به «مداخلهٔ مسلحانه» برخواهد خاست که هرگز چنین چیزی نبود. مهم این است که قسمت اول دستور ادوارد گری در هشدار به شاه و برحذر داشتن او از تعرض بر مجلس و مشروطگی و مشروطه خواه یکسره بیحاصل بود؛ اما اعلام سکوت نسبت به روش شاه به مؤثرترین وجهی از سوی آرایشگران کودتا به کار گرفته شد. در سنجش افکار عمومی کاردار انگلیس نوشت: «مشروطه خواهان ما را متهم می کنند که آنانرا وِل کردیم. و عقیدهٔ همگان براین است که کودتای شاه با موافقت و حمایت روس و رضایت اکراه آمیز ما انجام گرفت».[۲] همچنین به سخن اندیشیدهٔ رئیس سابق مجلس کودتا را «مداخلات مستقیم و غیرمستقیم روس... و سکوت حاکی از سازش و رضایت انگلیس» ممکن ساخت.[۳] این یادداشت هم از تزار نیکلاست: «شاه می تواند ایران و تاج و تخت خویش را با برانداختن پارلمان و جمعیت انقلابی نجات بخشد». و چون خبر درهم کوبیدن مجلس به وسیلهٔ تیپ قزاق به او رسید، در حاشیهٔ تلگراف نایب السلطنهٔ قفقاز نوشت: «آفرین بر قزاقان دلاور، سپاس بر صاحب منصبان دلیر».[۴] گویا آن شیوهٔ حکمرانی نه تزار و تزاریسم را از گزند حوادث مصون داشت و نه محمدعلی شاه را براریکهٔ قدرت نگاه داشت.

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).
۳. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۸۰.
4. B.H. Summer, Tsardom and Imperialism in the Far East and Middle East, P.7.

* * *

با چیرگی سلطنت بر مجلس تعارض سیاست روس و انگلیس آشکار گردید، تعارضی که به‌راه سازش مهار گشته بود. وجههٔ نظر انگلیس را از دو دستور تلگرافی پی‌درپی و مکمل هم می‌توان شناخت. ادوارد گری به کاردار خود در پطرزبورگ دستور داد به وزیر امورخارجهٔ روس بگوید:

دولت انگلیس در تصمیم‌گیری سیاسی خود همچنان خواهان همکاری با دولت روس است؛ «انحراف ناگهانی از سیاست عدم مداخله» از جانب مقامات رسمی روس در تهران، اشتراك مساعی دو دولت را دشوار گردانیده؛ ما بر آن نیستیم که از روش فعالی که مقامات روس در ایران پیش گرفته‌اند پیروی کرده آنرا دستاویز دخالت خود قرار دهیم، زیرا هنوز معتقدیم که رویهٔ عدم مداخله که پیش از این دو دولت بر سر آن توافق کرده بودند خردمندانه‌ترین تدبیر عملی است؛ باتوجه به‌اینکه «*ما در پایان دادن به تحریکاتی که علیه شاه می‌شد آنطور که آن دولت (روس) خواست با آن همکاری کردیم، علاقهٔ جدی ما این است که از عوارض نامطلوب بیشتر جلوگیری شود*»؛ و بالاخره آنچه اهمیت اولی دارد اینکه اجازه داده نشود اقداماتی که در «اوضاع اضطراری» از سوی مأموران سیاسی دو دولت در تهران به‌عمل آمده، در رعایت عهدنامهٔ دو دولت خللی وارد آورد.[1]

تعارض اصلی بر سر نظام سیاسی بود: اعادهٔ مشروطگی یا ادامهٔ دیکتاتوری شاه و حکومت بدون پارلمان. سایر قضایا که در «اوضاع اضطراری» پیش آمد اهمیت ثانوی داشت گرچه برخوردها در تهران (نه میان لندن و پطرزبورگ) تند بود. همه را یکجا مطالعه می‌کنیم. در این بررسی با جزئیات کاری نداریم، از آنچه در جریان عمومی سیاست خارجی تأثیر گذارد سخن می‌گوییم.

اختلاف سلیقه میان کاردار انگلیس و وزیرمختار روس در تهران از روز کودتا (پس

---

۱. انگلیس، دو تلگراف گری به‌اوبیرن، ۲۷ ژوئن و اول ژوئیه ۱۹۰۸ (۲۷ جمادی‌الاول و دوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶). تأکید در نقل مطلب از ماست.

از پیروزی شاه) ظاهر گشت. نمایندگان دو دولت عصر همان روز به کنکاش نشستند، قرار گذاردند مترجمان دو سفارت (بارانوسکی و چرچیل) را حضور شاه بفرستند. در موضوعی که همرأی بودند تأکید بر نظم و امنیت شهر بود. این مطلب به کنار. مارلینگ پیشنهاد کرد که مأموران دو سفارت به‌شاه یادآور شوند که: «اعلیحضرت متعهد شده‌اند قانون اساسی را محترم بشمارند». و برهان آورد که برای اعادهٔ اعتماد میان سلطنت، شاه باید بدون تأمل مجلس را منعقد نماید. مارلینگ در توضیح پیشنهاد خود می‌نویسد: وزیرمختار روس «تا به‌حال برای اینکه اقدام شاه را موجه بنمایاند، همواره ازاین سخن می‌راند که شاه با اخلالگران انقلابی انجمن‌ها در زد و خورد است که ارتباطی با پارلمان نداشت». مارلینگ از آن مقدمه این نتیجهٔ منطقی را گرفت: حال که انجمن‌ها سرکوب و مخالفان شاه دفع گردیده‌اند، می‌بایستی مجلس از نو تشکیل شود و کارش را از سر بگیرد. اما حالا که شاه بر پارلمان استیلا یافته بود، وزیر مختار روس با انعقاد مجدد مجلس موافق نبود بلکه می‌خواست در قانون اساسی تغییر داده شود، نظیر آنچه در دولت خودش بر سر مجلس دوما وارد آمده بود.[1] مترجمان دو سفارت عصر همان روز حضور شاه رسیدند. محمدعلی شاه حفظ نظم و امنیت پایتخت را تأیید کرد و افزود: «با مجلس خصومت و مخالفت ندارد، و اقدام او فقط متوجه انجمن‌های انقلابی و آشوبگران بوده است». این بدان معنا بود که حرمت قانون اساسی را نگاه خواهد داشت.[2] دستخط شاه دایر بر انفصال سه ماههٔ مجلس، و وعده‌اش در تجدید انتخابات مجلس ملی همراه انتخابات مجلس سنا (که روز بعد انتشار یافت و شرحش گذشت) واکنشی بر آن گفتگوها بود هرچند واکنشی فریبکارانه.

تداخل مسألهٔ پناهندگان ـ بر اختلاف میان دو سفارتخانه افزود، در حالی که تعادل مناسبات سیاسی بین لندن و پطرزبورگ حفظ گردید. روی آوردن پناهندگان به‌سفارت انگلیس، اعتراض تند وزیرمختار روس را برانگیخت. او مدعی با حرارت‌تر از خود دولت

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، گزارش چرچیل، ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) ضمیمهٔ گزارش مارلینگ.

ایران بود. هارتویگ اعتراض کتبی فرستاد و در صحبت رسمی به مارلینگ گفت: راه دادن پناهندگان را انحراف آشکار از سیاست همکاری مشترك دو دولت، بلکه «دشمنی عمدی» نسبت به رویهٔ خود تلقی می کند. او از رفتار ماژور استوکس و چرچیل و عباسقلی خان نواب (دبیر امور شرقی سفارت) نکوهش کرد، آنانرا متهم به کارهای شیطنت آمیز نمود، و اینکه در وهلهٔ اول غلام سفارت همراه چند تن از پناهندگان آمده بود. مارلینگ همهٔ اعتراض ها را خونسردانه شنید. و تذکر داد که افکار عمومی در مملکت او حق پناهندگی را می شناسد، از اینرو برای او امکان نداشت از پذیرفتن کسانی که به آنجا پناه جستند جلوگیری کند.

اما واکنش مارلینگ نسبت به اعتراض دربار گزنده و اهانت آمیز بود. شاه یکی از مأموران عالی رتبهٔ وزارت امورخارجه را از جانب خود نزد کاردار فرستاد با پیامی بدین مضمون: رفتار آن سفارت در ترغیب افراد به پناهنده شدن مایهٔ تعجب است و «با سیاست بیطرفی که اعلام گردیده مغایرت دارد». فرستادهٔ شاه فهرست پناهندگان و تسلیم آنانرا خواست. مارلینگ در پاسخ، خط بطلان بر دفتر اعمال شاه کشید. گفت:

پناهندگان بهیچ وجه براثر ترغیب مأموران سفارت به اینجا روی نیاورده اند و این شایعه که به اطلاع اعلیحضرت رسیده هیچ پایه ای ندارد؛ گرچه این سفارت همچنان مایل به روش عدم مداخله می باشد ولی گاه «رعایت عدم مداخله خلاف ملاحظات انسان دوستی است»؛ اعدام بدون محاکمهٔ دو تن از متهمان در باغشاه دلیل موجهی است که پناهندگان حق داشتند نسبت به جان خود هراسناك باشند؛ از تسلیم کردن پناهندگان به مقامات ایران معذور است زیرا افکار عمومی انگلستان چنین چیزی را نمی پذیرد؛ صورت پناهندگان را هم نمی تواند بدهد؛ به تأسف شنیده شده که برای دو نفر دیگر از دستگیر شدگان مجازات اعدام تعیین گردیده و جداً امیدوار است که اعلیحضرت حکم اعدام صادر نکنند؛ اعلیحضرت اطمینان رسمی داده بودند که حرمت قانون اساسی نگاه دارند درحالی که «توقیف نمایندگان پارلمان و حمله به مجلس اقدام در نفی قانون اساسی و مشروطیت است».[1]

---

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).

کاردار انگلیس همان معانی را بی کم و کاست به علاء السلطنه وزیر امور خارجه تکرار کرد و افزود: برای اثبات حسن نیت شاه اولاً محاکمهٔ علنی زندانیان باغشاه ضروری است؛ ثانیاً بدون تأخیر باید مجلس را دعوت به تشکیل نمایند.[1] مارلینگ در هر دو قضیه اصرار ورزید، و از علاء السلطنه تقاضا کرد که در انجام آنها در دربار کوشش جدی نماید. کاردار ظاهراً معتقد بود همان مجلس می تواند کارش را از نو آغاز کند، خاصه اینکه شاه بارها اعلام داشته که مخالفت و خصومتی با مجلس ندارد. در آن گفتگو علاء-السلطنه کتمان نکرد که شاه به صوابدید هیچکس گوش نمی دهد مگر کلنل لیاخف. به هرحال، آن وزیر بی عرضه تر از آن بود که دربارهٔ آن دو قضیهٔ باریك و مهم به تلاش پی گیر بر آید، چه رسد به اینکه در برابر شاه استوار بماند.

در ضمن، همان روز که فرستادهٔ شاه جواب سخت مارلینگ را به دربار برد، با این پیام شاه به سفارت بازگشت: احترام قانون اساسی محفوظ است هرچند در وضع اضطراری فعلی اجرای آن به تعویق می افتد؛ هیچ اعدام دیگری صورت نخواهد گرفت؛ و محاکمهٔ دو نفر متهمانی که قبلاً اعدام گردیدند گرچه سریع بوده ولی حکم صادر شده عادلانه بوده است. کاردار باز در رد سخن شاه بیدرنگ گفت: اعتمادی به «محاکمهٔ عادلانه» آن دو نفر ندارد.[2] شاه جا زد، ورنه بیگمان محکومیت های سخت تری در انتظار بعضی محبوسان باغشاه بود.

اعتراض مارلینگ وقتی به پرخاش و تهدید رسید که پلیس و قزاق در اطراف سفارت گمارده شدند، رفت و آمد افراد را به آنجا زیر نظر گرفتند، دو سه تن را همانجا بازداشت کردند، و در مرحله ای سفارتخانه در «حلقهٔ محاصره» نیروی انتظامی افتاد (از ۲۵

---

۱. یکی از نمایندگان می نویسد: مارلینگ «شخصاً مخالف نهضت آزادی در ایران بود» (خطابهٔ حسن تقی زاده... ص ۵۹). این حرف بی مغز است و پایهٔ علمی ندارد. مارلینگ هر که بود، در دفاع از انصاف و حقیقت می گوییم که او مخالف آزادی و مشروطگی ایران نبود. در رأی تاریخ فقط به مأخذ اسناد معتبر می توان به قضاوت صحیح نشست. همان پیام مارلینگ به محمدعلی شاه در بطلان آن نوشته کافی است.

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).

جمادی‌الاول). محاصره به‌دنبال نشر این شایعه در شهر انجام گرفت که مردم مترصد تعطیل بازار و بست نشستن جمعی در سفارت هستند. آن وضع از نظر دولت انگلیس «نقض صریح عرف بین‌ملل» نسبت به‌مصونیت سیاسی سفارت بود. مارلینگ اعتراض‌نامهٔ سختی به دولت فرستاد. او از علاءالسلطنه شنید که: لیاخف به‌عنوان حاکم نظامی شخصاً دستور داده بود سفارت زیر نظارت نیروی انتظامی قرار گیرد. انگیزهٔ دولت یا لیاخف و دست‌پاچگی‌شان در گماردن پلیس و قزاق، هراس از این بود که مبادا صحنهٔ حوادث پیش از اعلام مشروطیت تجدید گردد و مردم به‌سفارت هجوم ببرند. مارلینگ ضمن گزارش واقعه، موضوع عزل لیاخف را که در مسئولیتش تردیدی نبود طرح نمود. از ادوارد گری دستور رسید دایر براینکه: تشریفات رسمی مبنی بر پوزش‌خواهی کامل از جانب سلطنت و دولت بعمل آید؛ نیروی پلیس و قزاق بیدرنگ باید از حول و حوش سفارت برداشته شوند؛ به‌علاوه تضمین‌نامهٔ کتبی به‌امضای شاه مبنی بر امنیت جان و مال پناهندگان سفارت داده شود. گری تهدید کرد که: اگر آن شرایط فوراً و به‌دقت اجرا نشوند، دولت انگلستان برای جبران اهانت‌های مکرر نیروی پلیس و قزاق به‌اقدام ضروری دست خواهد برد.[1] منظور او اشغال نظامی یکی از بنادر خلیج‌فارس و احتمالاً بندربوشهر بود. اما کار به‌اینجا نکشید. محمدعلی شاه همهٔ آن شرایط را که مایهٔ سرشکستگی خود و دولت بود بر خویشتن هموار کرد، و بی‌کم و کاست به‌اجرا گذارد.[2]

مجموع آن قضایا (پناهندگی، محاصرهٔ سفارت و رفتار لیاخف) طبعاً در گفت و شنود لندن و پطرزبورگ انعکاس پیدا کرد. ایزولسکی و گری هر دو خواهان توافق بودند، و بیشتر به‌اساس روابط دو دولت در ربط سیاست اروپایی می‌اندیشیدند. هر دو تأیید

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

۲. متن همهٔ اسناد در کتاب آبی (مجموعهٔ اول سال ۱۹۰۸، ص ۱۶۸ـ۱۶۶) منتشر شده بدین قرار: اعتراض نامهٔ مارلینگ به علاءالسلطنه ۲ ژوئیه ۱۹۰۸، نامهٔ علاءالسلطنه در قبول شرایط پوزش خواهی رسمی ۹ ژوئیه، پیام معذرت از جانب وزیر دربار و وزیر امور خارجه، دستخط محمدعلی شاه در اعلام امنیت شخصی و جان و مال پناهندگان. اینکه اعتراض نامهٔ مارلینگ شامل شرایط پوزش خواهی در برخی وقایع‌نامه‌ها ثبت گردیده، دلیل براین است که متن آن از جانب سفارت در شهر پخش شده بود تا آبروی شاه را در انظار عمومی ببرند.

کردند که بروز چنین پیشامدهایی نباید بر مناسبات دو کشور تأثیر گذارد که مایهٔ رسوایی خواهد بود. ایزولسکی از اصل برای پناهنده شدن افراد به‌سفارت انگلیس اهمیتی قائل نبود، بلکه مطلب «ثانوی» است. راجع به‌رفتار تیپ قزاق، او در نامهٔ رسمی خود اطمینان داد که: اگر قزاقان به‌امر لیاخف سفارتخانه را به‌محاصره در آورده باشند، این کار بدون دخالت دولت امپراطوری و سفارت روس در تهران صورت گرفته است. ایزولسکی در مذاکره با نمایندهٔ سیاسی انگلیس به‌دو نکتهٔ خیلی مهمتر اشاره کرد: یکی آنکه دستورنامهٔ عمومی کلنل لیاخف چنین اختیاری به‌او نداده که فرماندهی عملیات جنگی را به‌عهده گیرد. دیگر آنکه قبول حکومت نظامی پایتخت خارج از دایرهٔ صلاحیت رسمی او بوده است.[1] باید دانست آن سخن انعکاسی از اختلاف سلیقه میان وزارت امورخارجه و دستگاه نظامی روس بود که همواره وجود داشت. فرمانده تیپ قزاق از مقامات حکومت قفقاز دستور می‌گرفت نه از وزیر امورخارجه، و مقامات نظامی روش متجاوزانه‌تری داشتند.

آن بگو مگو بین لندن و پطرزبورگ تمام شد. اما مسألهٔ پناهندگی همچنان در مناسبات ایران و انگلیس باقی ماند. هنوز کسانی به‌فکر پناهنده شدن بودند ـ نه برای اینکه خطری تهدیدشان می‌کرد بلکه پناهندگی را ابزاری در پیش بردن «مقاصد سیاسی» خویش می‌شناختند. حتی در یك وهله، جمعیت کمابیش دویست نفری به‌قصد بست نشستن به‌سوی آن سفارتخانه هجوم بردند (شامگاه ۱۶ جمادی‌الثانی) و به‌زحمت جلوگیری شد. گزارشی به‌سفارت رسید که بازار برانگیخته و احتمال می‌رود یکباره چندهزار نفر به‌سوی آنجا روان شوند. مارلینگ به‌منع آن برآمد، و ظاهراً آن خبر از شایعات شهری بوده. او به‌لندن اطلاع داد که تا اوضاع عمومی برمدار فعلی است، سفارتخانه از هجوم پناهندگان مصون نیست. به‌عقیدهٔ او یگانه چاره برای اینکه از گرفتاری پناهنده شدن مردم خلاص شویم این است که پارلمان در زمانی نه چندان دور تشکیل شود.[2] البته مارلینگ نمی‌خواست که قضیهٔ پناهندگی حدت گیرد، اما ظاهراً

---

۱. انگلیس، تلگراف اوبیرن به گری، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

می‌اندیشید که می‌توان آنرا به‌صورت عامل فشار به‌کار برد و محمدعلی شاه را به‌تشکیل مجلس واداشت، یا دست کم به تجدید انتخابات پارلمانی (نه به‌زمانی بعید و نامعلوم) تن در بدهد. اما ادوارد گری میان قضیهٔ انعقاد مجلس و سایر قضایا قائل به‌تفکیك بود. دستورهای او به‌تهران و پطرزبورگ وجههٔ نظرش را روشن می‌دارد. ضمن اینکه او «بردباری و استقامت» مارلینگ را در بحران حوادث ستود، به‌او تذکر داد که: «امتیاز پناهندگی در سفارت نه فقط برای تأمین جان پناهندگان، بلکه در جهت هدف‌های سیاسی» بکار گرفته شده. و اعلام کرد: «کسی که جانش در معرض خطر نیست نباید ابداً به‌او اجازهٔ پناهنده شدن داد».[1]

شایان توجه است که خبر برافتادن دولت سلطان عبدالحمید و اعادهٔ کنستی‌توسیون عثمانی ـ شور و هیجانی در پایتخت پدید آورد و شمار پناهندگان ناحیهٔ قلهك از یکصد و پنجاه نفر یکباره به سیصد تن رسید. مارلینگ که خبر آنرا به‌لندن تلگراف کرد، وزیر امورخارجه دستور فرستاد: «مایهٔ نهایت اکراه است اگر قلهك به‌محل امنی برای بلوای سیاسی در آید... باید به پناهندگان حالی کنید که برای ما امکان ندارد اجازه دهیم که قلهك یا سفارتخانهٔ ما وسیلهٔ تحریك شورانگیز سیاسی قرار گیرد».[2] او افزود که در صورت بروز تظاهرات، به‌کار بردن زور و یاری گرفتن از نیروی انتظامی برای بیرون راندن پناهندگان مجاز است. اما به گواهی مارلینگ قلهکیان رفتار سیاسی مسالمت آمیزی داشتند، و مزاحمتی برای مأموران سفارت فراهم نکردند. نگرانی ادوارد گری از این بابت بود که: اگر امتیاز پناهندگی از معیار متعارف بگذرد «چه بسا رهبران هر گروه سیاسی که اوضاع را مخالف خویش تمیز دهند، سفارتخانهٔ ما را پناهگاه خود قرار دهند تا به‌فرصت‌های مناسب بتوانند کارشان را از نو آغاز کنند».[3] اما این مفروضات دور از واقعیت بود.

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ رجب ۱۳۲۶).
۳. انگلیس، تلگراف گری به‌مارلینگ، ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

در مسألهٔ تشکیل مجلس هم نگرش وزیر امورخارجه و مارلینگ متمایز بود. گری در دستورخود به نمایندهٔ سیاسی در پطرزبورگ گفت: به عقیدهٔ کاردار ما در تهران تجدید انعقاد پارلمان مایهٔ تسکین بحران سیاسی و رفع دشواری‌های ماست. دربارهٔ اینکه آیا مقتضی است اکنون این موضوع با وزارت امورخارجهٔ روس به میان گذارده شود، تصمیم گرفته شد که «بدون تأمل چنین پیشنهادی نکنم، از آنکه تردید دارم اقدامی به موقع باشد».[1] اما گری حرفی نداشت اگر وزیرمختار روس در تهران موافق باشد، نمایندگان دو دولت ضمن نامهٔ مشترکی به شاه توصیه نمایند که: بهترین راه در اعادهٔ نظم و جلب اعتماد مردم ایران این است که هرچه زودتر پارلمان تشکیل گردد. و این خود به گرفتاری‌هایی که حوادث اخیر برای هر دو دولت فراهم آورده پایان خواهد داد. او از همین قرار به مارلینگ و اوبیرن، به تهران و پطرزبورگ دستور فرستاد. گری از نظر افکار عمومی انگلیس و توجیه سیاست دولت در پارلمان، به دقت احتراز داشت که با سیاست روس در جانبداری از دیکتاتوری شاه دمساز نگردد، خاصه اینکه روش روس در قضیهٔ کودتای نظامی مورد انتقاد پارلمان قرار گرفت.

مذاکرات نمایندگان سیاسی انگلیس و روس در تهران به نتیجه نرسید. در جواب پیشنهاد مثبت مارلینگ، وزیرمختار روس گفت: توصیه کردن به شاه که مجلس را از نو تشکیل دهد، به معنای دعوت از اوست «به تسلیم شدن در برابر فشار». استدلال ظریف مارلینگ که: فعلاً فشاری در کار نیست و به عکس روی کار آمدن مجلس راه فشار را برشاه می‌بندد، مؤثر نگشت. در عوض، هارتویگ توقع داشت که دو سفارت از شاه در مقابل مشروطه‌خواهان پشتیبانی کنند.[2] پیشنهاد هیچکدام برای دیگری قابل هضم نبود.

با آن تعارض عمیق در منطق سیاسی هارتویگ و مارلینگ، اقدام مشترك آنها امکان‌پذیر نبود. اما کاردار انگلیس در پطرزبورگ وجههٔ نظر دولت خود را به صراحت به ایزولسکی اعلام کرد و گفت: از آنجا که شاه ظاهراً قصد دارد مملکت را مدتی بدون

---

۱. انگلیس، تلگراف گری به اوبیرن، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).
۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲۱ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

پارلمان اداره نماید، دولت بریتانیا نمی‌خواهد شریك سیاستی قلمداد گردد که در معنی پشتیبان استبداد سلطنت باشد. از اینرو، یا باید همکاری میان انگلیس و روس را خاتمه یافته شمرد؛ یا در احتراز از آن لازم می‌آید از جانب دو دولت به‌شاه توصیه گردد که مملکت را براصول کنستی‌توسیون اداره کند.[1] گفتگو امتداد یافت. توافق اصولی میان انگلیس و روس در نیمهٔ اوت ۱۹۰۸ (نیمهٔ رجب ۱۳۲۶) به‌دست آمد که از طرف دو دولت یادداشت مشترکی به‌شاه تسلیم شود؛ از او بخواهند که تاریخ مشخص انعقاد پارلمان را اعلام نماید.

مناقشهٔ دامنه‌داری با محمدعلی شاه آغاز گردید. حرکت‌های داخلی در جهت برانداختن سلطنت او پدید آمده بود. سیاست انگلیس و روس در همان جهت تحول یافت؛ اکنون برای برکنار کردن او از سلطنت به‌توافق رسیدند. بررسی آن مسائل کتاب دیگر می‌خواهد.

---

۱. انگلیس، اوبیرن به گری، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

ضميمه

ترجمهٔ اعلامیهٔ حقوق بشر
(۱۷۸۹)

پس از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ و پیش از تدوین قانون اساسی، بیانیهٔ مفصل و بسیار مهمی به‌عنوان «آزادی ایران و ایران آزاد» با شعار انقلاب فرانسه «آزادی، مساوات، اخوت»، به‌امضای «علیمحمد»، با چاپ زرین که رایج بود انتشار یافت.

این بیانیه مقدمه‌ای دارد در حرکت‌های آزادی و قانون کنستی‌توسیون در مغرب زمین. ضمن تفسیر مترجم، مضمون مقدمهٔ اعلامیهٔ اصلی نیز آمده. به‌دنبال آن متن اصول هفده‌گانهٔ اعلامیهٔ حقوق بشر مصوبهٔ مجلس ملی فرانسه را آورده است. نویسنده پیشنهاد می‌کند که مجلس شورای ملی ایران نیز قانون اساسی ما را براصول «حقوق طبیعیهٔ غیرمتغیریهٔ بشریه» تدوین کند؛ و مأخذ قوانین موضوعه باید «وجدان عمومیهٔ ملیه» باشد.

می‌دانیم اعلامیهٔ معروف حقوق بشر بر پایهٔ طرح پیشنهادی سی‌یِس[1] ریخته شد. مجلس ملی فرانسه اصول بیست و چهارگانهٔ او را در هفده اصل ادغام و به‌عنوان اعلامیهٔ «حقوق انسان و شهروند» در شانزدهم اوت ۱۷۸۹ تصویب کرد. این اصول در کنستی‌توسیون فرانسه گنجانده شد. جوهر اعلامیهٔ حقوق انسان را آزادی و مساوات می‌ساخت؛ از فلسفهٔ حقوق طبیعی سرچشمه می‌گرفت؛ عقل و آزاداندیشی در آن منعکس است. اعلامیهٔ ۱۷۸۹ رغم همهٔ انتقادها، از مهمترین اسناد تاریخ مدنیت است؛ تأثیرش انقلابی و جهان‌شمول بود؛ در همهٔ حرکت‌های ضددولت مطلقه و نهضت‌های آزادی و استقلال سدهٔ نوزدهم تأثیر مستقیم گذارد؛ اثرش در اعلام برابری حقوق زن و

---

1. Sieyès

مرد، و همچنین در الغای بنیاد کهن بردگی انکارناپذیر است. متفکر سیاسی انگلیسی توماس پین که پیشتر با نظام استعماری به‌پیکار برخاسته بود ـ رسالهٔ «حقوق انسان» را نوشت (۱۷۹۲)، بر نظام سیاسی انگلیس و دستگاه سلطنت تاخت، و منادی حقوق طبیعی انسان و اصول جمهوری بود. او به‌عضویت مجلس عالی فرانسه درآمد.

ترجمهٔ متن اعلامیهٔ حقوق بشر درست و خوب است. اگر اکنون پس از هشتاد سال متن شیواتری ارائه و چند لغزش خرد آن اصلاح شود، هنری به‌خرج نداده‌ایم. اهمیت نشر این سند تاریخی یکی از جهت گسترش افکار اجتماعی و سیاسی از کانون اصلی روشن‌اندیشی فرانسه به‌ایران است؛ و دیگر گرایش ذهنی عناصر درس خواندهٔ جدید به‌پیام آن اعلامیه. گفتنی است که نزدیك به‌چهل سال پیش از آن نیز میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله همان اصول را ضمن رسالهٔ «یك کلمه» همراه تفسیرهایی از نوع دیگر، آورده بود که در کتاب «فکر آزادی» از آن صحبت داشته‌ایم.

به گمان نزدیك به‌یقین، مترجم اعلامیهٔ حقوق بشر میرزاعلی محمدخان اویسی است. او از ردهٔ تربیت یافتگان جدید و در خدمت وزارت امورخارجه بود. مرد با قریحه‌ای بود. تفسیری که بر اعلامیه نوشته و اشاره‌اش به‌حرکت‌های آزادی در اروپا و روسیه ـ نشانهٔ هوشمندی است. چند جزوهٔ دیگر به‌عنوان راه نو، و در اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به‌قلم او منتشر گردیده. تصویر بیانیهٔ او را به‌عنوان یك سند تاریخی ناشناخته از دورهٔ حرکت مشروطه‌خواهی می‌آوریم. در تاریخ فکر هم شایان توجه است.

ازادی مساوات

۲۴ ۱۳

اخوت

تشکیل دارالشورای کبرای ملی در ایران

ازادی ایران وایران ازاد

سواد دستخط بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه

جناب اشرف صدر اعظم! از آنجائیکه حضرت باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسهٔ ایرانرا بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعای صدیق خود ان قرار داده لهذا دراینموقع که رای همایون ملوکانه تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید و تائید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجری گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ طهران و در سایر ولایات تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در مهام دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه لازمه بعمل آورد و به هیئت وزراء ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامهٔ و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت بتوسط پنج نفر وزیر دولت که در مجلس شورا هستند بعرض برسانند که بصحهٔ مبارکه موشح وبموقع آجری گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارکه نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهند نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و باصلاحات لازمه شروع شود. و نیز مقرر میفرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمایند که تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماما راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعا گوئی باشند

در صاحبقرانیه بتاریخ ۴اهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ در سال ۱۱ هم سلطنت ما

برادران ایرانی وهموطنان عزیز!

زدان پاکرا سپاس وستایش سزاست که امروز در سایهٔ بلندپایهٔ پدرتاجدار مهربان ما اعلیحضرت (مظفرالدین شاه) خلدالله ملکه وسلطانه، آفتاب عزت واقبال مایرایان ازافق سعادت شروع بطلوع کرده ، انوار ذره‌پرورانه آن که مایه حیات مدنیهٔ ملیه میباشد ، برخاک پاک ایران تابیدن گرفته است . تاثرات کثافات وحشت وضلالت که موجب عوارض سیئهٔ غیر مترقبه شده ووطن وملت مارا قریب باضمحلال وهلاکت رسانده بود ، ازاثر پرتوهای دانش بخش ، تمدن پرور، مرتفع گشته، اجرام کثیفه معدوم

وجسم پاك بقابناکی وجلائی که‌درپنجهزار سال‌پیش‌بود مجدداً بعرصه شهود وظهور آید. وقت آنست که‌ایرانی همت وسطوت قدیمه خودرا بروزدهد ، وصولت وشهامت ملیة تاریخیه خویش‌را برعالمیان ظاهروهویدا سازد .

ای‌ملت ایران ! پادشاه تاجدارما محض‌رفاه و آسایش‌عمومی حقوقی‌بما بخشیده‌است که‌اگرقدر آنرابدانیم وبدرستی حفظ‌وصیانتش بنمائیم بزودی بترقیات‌فوق العادهٔ محیرالعقول نایل‌خواهیم‌شد . وبنابراین چون‌بنظردقت بنگریم این‌حقوق خیلی‌قدر وقیمت‌دارد: حقوقی‌است که‌دول‌اروپ‌را بدرجات عالیهٔ تمدن‌وتربیت رسانده ومدت‌چندین قرن‌است که‌ایشانرا صاحب اختیار تمام‌عالم‌نموده‌است ،حقوقی‌است که‌امریکارا باوجود تازه‌کاری وجوانی، بمقام‌اروپائیان که‌استادان اولیه‌ایشان هستند، ارتقاءداده ، بلکه‌بمراتب‌شتی ازایشان‌هم برتری‌ومزیت بخشوده‌است ؛حقوقی‌است که‌ژاپن دیروزی‌را ازبهادران‌شیراوژن‌زمان‌ساخته،هیکل‌های‌ضخیم‌پرادعارا دردست‌او خوار وزبون نموده‌است ؛ حقوقی‌است که‌فرانسویان ازسال ۱۷۸۹ تا۱۸۱۴ وبعدخونها درسرتحصیل آن‌ریختند وجانهادادند تابواسطه‌نیل بان، باین‌مقام امروزی فایز گردیده‌اند ؛ حقوقی‌است که مدتی انگلیسان والمانیان را بزحمات انداخت ؛ مختصر همین حقوق است که روسها الان از دولت خود میخواهند و دولت در اعطاء آن امتناع دارد، گاهی میدهد و گاهی‌پس میگیرد، زمانی‌ضرب شست بملت خود نشان‌میدهد ودورانی،مغلوب‌ومطیع‌میشود وعدم‌اعطای آن‌چنانکه مشهوداست اینهمه روسیه‌را دراغتشاش داشته ، اینقدرخونهای بی گناه‌ریخته‌میشود وزحمات چندین‌ساله روسهادارد اندك‌اندك پایمال‌اعتساف میگردد وازمیان میرود. این‌حقوق‌را پادشاهان‌عاقل عادل که‌درحقیقت خیروصلاح ملک‌وملت خودرامیخواهند وخودرا ازملت‌وملت‌را ازخودمیشمارند بزودی اعطامیفرمایند تاهم‌اسباب آسودگی برای‌وجود خودشان‌شودوهم‌ملت در مهد امنیت واستراحت باشند وچون بحقیقت بنظر شود صرفه وصلاح دولت وملت هردودر همین کاراست .

بلی پادشاه خیر خواه مانیز همین خیال‌را فرموده که شیوه مرضیه تاجدار نامدار ژاپن بانگ حرکتی ازطرف ملت همینقدر که معلوم شد ، جماعت‌میل بترقی دارند ، آنچه لازم بود مرحمت فرمود . اما حالا میخواهیم به‌بینیم که جماعت چطور این حقوق مرحمت شده را حفظ و اجرا مینما ـ یند ؟

ای جماعت ! این حقوق که میگوئیم ، حق ایجاد قوانین است که‌ازالزم مهمات‌ملکی وملتی‌بشمارمی آیدزیرا ملتی که‌قانون‌معین صحیحی دردست‌ندارد، امروزه‌ازجوزه ملل‌متمدنه بر کنار وازحقوقی که‌سایرمردم بهره‌مند وبرخوردار هستندبی‌نصیب ومحروم میباشد.

قانون‌مبنی برعدالت‌است وعدالت‌موجب آزادی، مساوات وامنیت آحادوافراد ملت‌میباشد . مقصودازین آزادی، حفظ‌حقوق‌وحدود شخصیه‌ایست که‌هرجنبنده وذیروحی درعالم محتاج‌بان‌میباشد . آدمی که‌اختیاراتش محدود وبه‌ظلم واعتساف زبردستان غداردچارباشد چه تواند نمود که دو روز زندگانی دنیارا باسودگی بگذراند . برای انسان، چیست ازین بهتر که هر چه میداند بگوید و هرچه میتواند بکند اما درصورتیکه اقوال و افعال اوموجب سد راه گفتار و کردار سایرین نگردد تا هیئت جامعهٔ ملیه با رامی و آسودگی با هم ار نباط دمایند ، اسباب صدمه و دغدغهٔ برای هیچکس تولید نگردد و روح احدی ازحرکات ناهنجار دیگری درعذاب نباشد ـ این قانون عبارت ازقرار دادهای اساسی است که موضوع آن عادات ملیه میباشد و همچنانکه عادت ملتی روز بروز تغییر میکند قانون نیز باید در تجدید باشد . قانونیکه در یك کتابی نوشته شده ممکن نیست که سالیان دراز بان حالت اولیه خود بپاید و موافق صلاح ملتی بوده باشد . زیراکه امروز مثلا طبیعت فلان ملت می بینم مقتضی ایجاد فلان قانون است چون کون در ترقی است و اوضاع زمانه آن بان در تغییر است ، فردا همان ملت قانونی می طلبد که بکلی مخالف قانون گذشته اوست و هرگاه بخواهیم همان قانون کهنه را براو اجرا بنمائیم ظلم گرده و پای از جاده عدل بیرون نهاده ایم .

ازطرف دیگر احکام در باری هم که بر طبق آراء چند نفر و زراء صادر میشود ، کمتر با مقتضیات ملیه صلاحیت پیدا مینماید و نمیتواند آنطور که مطلوب و شایسته است عدل و رأفت پادشاهی راظاهر سازد .

قانون‌را باید ملت بگذارد و موضوع قوانین باید عوایدو عادات ملیه بوده باشد .

ای ملت ! اگررفاه و آسوده گی خودرا میخواهی وقت باین‌خوبی را ازدست مده ، برای خود قانونی بگذار که باصرفه و صلاح عمومیه موافق باشد و تا ابد نام ایران و ایرانی را مجدداً بلند و محترم نماید . جگر گوشگان عزیزرا ازدست جور و ظالم خلاص کند و از آراء سخیفهٔ شخصیهٔ زبر دستان غدار نجات بخشد : آنطور شود که حکم بناحق مجال قبول نیابد و هیچ بیچاره مفلوکی اسیر قادری قاهر نگردد : امروز مهام ترقی در دست تست ، اگر کاری کردی ، گوی شرف و سیادت بردی . قانون گذاری را از عالم متمدن امروزی بیاموز و خودرا بمقام مقننین بزرك برسان . مگذار قانون ، ساخته دست چند نفر خواص شود : که گذشتهٔ از انکه ایشان بواسطهٔ کمال آسایش خود ازحال پرآشوب، تویبخبرند . اوضاع عالم نیزنشان میدهد که ایجاد قانون کاریك یاچند نفر نیست ، کار عموم ملت است و مبنای آن آراء هیئت جامعهٔ ملیه میباشد :

بدان و آگاه باش که ملت مانند دریائی است مرکب ازقطرات لاتحد و لاتحصی که هر یك از آنها خاصیت مخصوصی دارد و دارای الوان گوناگون متفاوت اند: تیره . سیاه . زرد . سبز و غیره اما چون بکلیه دریا نظرافکنیم ملاحظه‌می‌کنیم که ازترکیب آن قطرات مختلف الالوان طبقی نیلگون بنظر میرسد که ابداً مناسبتی باذرات خودندارد و درنظافت و لطافت همیشه بیك حالت معین و معلوم برقرار است .

انسان در میان ملت هم مانند قطرهٔ آب است درمیان دریا. زشتی یاشرارتی که ازیکی سربزند نمیتوان نسبت آنرابه‌هیئت جامعهٔ ملت داد ، بلکه وجدان عمومیه ملیه بکلی از و همیات شخصیه دور و مبنی بر عدل و داد و مساوات و اتفاق است ، وجدان هیئت جامعهٔ ملیه همواره پاك و منزه ازاغراض است و بر خلاف میل اشخاص متفرقه . قانون حقیقی الهی در ضمیر آن متمکن میباشد . همانطور که ما بین قطرات آب دریا و تمام دریا فرق گذاشته میشود همان فرق درزائی یکنفر موجود است با هیئت جامعه ملت و همان‌قسم که آن قطره بر تک دیگری است و بارنك دریا مطابقت ندارد رای یکنفر هم مخالف آرای عمومیات و باطل‌است . پس بحقیقت چون بنگریم قانون حقیقی ملی همان قانونی است که مقنن آن وجدان عمومی ملتی میباشد .

وجدان عمومیه ملیه بزبان حال میگوید که کشتن مثلا قبیح است و از همینقرار می بینیم ، هر قانونی که حفظ حیات انسانی‌را بنماید از اهم قوانین و قانون اصلیه ملیه میباشد . و همچنین هر قانونی که رفع تعدیات بشریه‌را میکند و موجب آسودگی و آرامی و سلامت نفس مردم میباشد ، قانون ملی عمومی است . و بر عکس هر حکم یا فرمان و قرار دادهائی که در صفحات نوشته اند یا ازرای اشخاص متفرقه صادر شده است و مردم بوسیله آنها میتوانند هروع ظلم و ستم نسبت بیکدیگر بنمایند و هرجور ستمکاری و تعدی نسبت بزیر دستان خود روا بدارند و بگذارند مخلوق‌از نعمتهائی که خداوند تبارك وتعالی برای ایشان مقرر داشته بهره‌مند شوند، معلوم است که‌برخلاف قانون و باید مردود و مطرود بوده باشد .

بلی انعقاد (دارالشورای کبرای‌ملی) که بامر خیرخواهانه اعلیحضرت اقدس همایونی ، رجال کاردان مامشغول بترتیب آن هستند، برای رفع همین ظلم و اعتساف ووضع قانون است لیکن همانطور که مختصراً اشاره شد لباید این مجلس باین بزرگی که سر نوشت آتیه ایران در دست آن خواهد بود ، منحصر بجمعی‌دارندگان و صاحبان مناصب بوده‌باشد ، چه آنها هرچه عاقل و دانا بوده باشند ، صلاح ملت‌را آنطورکه شایسته است نخواهند دانست و نمیتوانند بواسطهٔ ایجاد قوانین مناسبی اسباب آسودگی عموم ملت‌را فراهم بیاورند. در چنین مجلسی باید نه نسبت ازتمام ولایات و بلاد ایران چنانکه درخارجه نیز رسم است مبعوثین بطلبند و آن مبعوثین مخصوصا ازطبقات رعیت و رنجکش ملت بوده باشند که برضاو میل جماعت دراین مجلس فرستاده شده باشند . آرای و افکار ستمدیدگان باید بیشترجالب انظار رجال دانشمند باشد زیراکه تمام عیوب ملکی از گفتار ایشان ظاهر میشود و معلوم میگردد که برای مملکت چه لازم است واحتیاج مردم بچیست تادربرقراری واصلاح آن کوشیده بیمن دانایی وقوت عقلی که دارند ، لوازم‌رفاه و امنیت ملت رافراهم بیاورند والاگر بخواهند بدون ملاحظه و تدقیق آرای آحاد و افراد ملت قانونی ازروی قوانین موجود . بدون وایجاد کنند ، غیراز انکه بواسطه عدم موافقت باعادات واخلاق ملیه اسباب اضطراب عمومیه میشود ، مردم نیز بیشتر بزحمت افتاده مدتی باید ازاثر آن درمرارت ورنج بوده باشند ، تاوقتی که مجدداً بزور بازوی خود دولت را مجبور بتغییر سلک و تجدید کتب مدونه قانون بکنند . معلوم است که این زحمت دوباره نه‌برای دولت صرفه دارد ونه برای ملت . حالا که رای عالم آرای همایونی براصلاح حال ملت قرار گرفته کاردوباره کردن خلاف و جدان مستقیم و عقل سلیم‌است . آنطورکه شایسته و لازم است و رجال دانای دولت نیز میدانند ، خوبست تمام حقوق لازمه‌را بملت داد . هم دولت و هم ملت‌را ازصدمات روحانی و جسمانی نجات دهند و بمقامات عالیه ترقی و اقتدار مرتفع و از ثمرات شرف و افتخار بهره مند فرمایند

ملل متمدنه کنونی عالم بعداز آنهمه خونریزیهای بیرحمانهٔ بسیار که همه ازاثر سختی و مقاومت دولت بود آخر بانعقاد مجالس دارالشورای ملی Assemllées natl nales مجبور وموفق شدند ودران مجالس چون دیدند که نادانی و غفلت و تخفیف حقوق بشری است که اسباب بدبختی عمومی و فساد دوایر دولتی شده است مصمم شدند که در مرامنامه های رسمی حقوق طبیعیه غیر متغیرهٔ بشریه‌را توضیح نمایند بطوری که ازروی آن مرامنامه‌ها هم هیئت جامعه ملت حقوق و تکالیف خودرا بدانند و هم قوه مقننه و قوه اجرائیه دولتی که در آنصورت بیشتر با آرامی عمومی موافقت دارد ملت آنهارا بهتر محفوظ و محترم میدارند و همواره آرای عموم هموطنان مبنی برتائید استقرار و استحکام تنظیمات مقرره و سعادت عمومیه باشد

بنا برین (مجالس دارالشورای ملی) باتائیدات و توفیقات الهیه حقوق ذیل‌را برای نوع بشر ایجاد و اعلان نمود :

۱ » هر کس در عالم آزاد است و از حیث حقوق بادیگران مساوی میباشد. امتیازات خصوصیه اجتماعیه مبنی برفواید عمومیه نیست

۲ » مقصود ازهر اجتماع سیاسی حفظ حقوق طبیعی و حتمی بشری است که عبارت میباشد از آزادی ، ملکیت امنیت و مقاومت برضد تعدیات

۳ » حق استقلال و آمریت مخصوصا درملت است .

هیچکس را نمیرسد که بدون رضای ملت برتق و فتق امور عمومی بپردازد

۴ » آزادی عبارت از ارتکاب هر عملی است که ضرر بدیگری نمیزند و بنابرین اجرای حقوق طبیعیه هر شخصی محدود میشود باجرای حقوق شخصیه دیگری . و حدود آن معین نمیشود مگر بواسطهٔ قانون

۵ » قانون فقط حق دارد که اعمال مضره هیئت جامعه را ممانعت بنماید . هر آنچه که قانون ممانعت ننموده ممنوع نیست و هیچکس نمیتواند کاری برضد آنچه که در قانون وارد است بنماید .

۶ » قانون مظهر آرای عمومیه است . هریك از هموطنان حق دارند که در تشکیل و ترکیب آن شخصاً یابوسیلهٔ نمایندگان اقدامات بنمایند . قانون باید برای همه خواه در حمایت و خواه در تنبیه یکسان باشد و نظر بهمین مساوات قانونی هریك ازافراد ملت میتواند برحسب لیاقت واستعداد خود مقام و مرتبه و شغلی از مشاغل عمومیه را دارا بشود وتفاوتی مابین اشخاص گذارده نخواهد شد مگر بالنسبه به درستی و استعداد ایشان

۷ » هیچکس را نمیتوان مقصر کرد یا توقیف و حبس نمود مگردر آن مواردی که در قانون ذکر شده و موافق آن ترتیبی که مقرر است . هرکس بحکمیت حکمی از خود اجرا بنماید یامقصدی یاباعث اجرای حکمی خصوصی شود تنبیه خواهد شد و آنهائی که موافق قانون توقیف میشوند باید فی الفور اطاعت بنمایند ، در صورت مقاومت مقصر خواهند شد .

۸ » قانون مقرر نمیدارد مگر تنبیهاتی را که حتمی و بطور وضوح لازم است و هیچکس را نباید تنبیه کرد مگر بروفق قانونی که مخصوصاً برای جنایت اومقرر و مشروعاً مجری است .

۹ » هر کس بیگناه‌است تا آنوقتی که تقصیر او اعلان یشود و هر گاه بعد از محاکمه توقیف او لازم شد موافق قانون هر نوع اقدامی که در تجسس و توقیف آن لازم است باید بعمل بیاید

۱۰ » هر کس در عقیده خود آزاد است مخصوصاً در صورتی که اظهارات او مخالف انتظامات عمومیه که موافق قانون مقرر است بنا شد

۱۱ » آزادی افکار و عقاید یکی از حقوق گرانبهای بشری است . هریك از افراد ملت میتواند بگوید و بنویسد و چاپ کند هر آنچه میداند مخصوصاً در صورتیکه در استعمال این آزادی سوء اجرائی که مخالف قانون باشد از اوسرنزند

۱۲ » برای حفظ حقوق بشری وافراد ملت قوه عمومی لازم است . این قوه تشکیل می باید باملا حظهٔ صرفه و صلاح همگی نه بملا حظه منافع شخصی آنهائی که این قوه بدیشان سپرده میشود .

۱۳ » برای نگاهداری قوه عمومی و مخارج ادارت دولت مالیات عمومی لازم است . این مالیات بالنسبه بقوه و قدرت هر کسی متساوياً ازهمه کس گرفته میشود

۱۴ » هر یك از افراد ملت یاشخصاً یابتوسط نماینده میتوانند از موازد لزوم مالیات‌عمومی مطلع شده بر مصرف آن‌رضابدهد .

۱۵ » هیئت جامعه ملیه حق دارد صورت حساب مخارج تمام دوایر دولتی را بخواهد

۱۶ » هرهیئتی که در آن حفظ حقوق منظور نیست و قوای مختلفه دیوانی در آن‌مشخص نمیباشد از حوزه قانون اساسی خارج است .

۱۷ » ملکیت چون یکی از حقوق مصون متبرك ملت است هیچکس از آن محروم نمیشود مگردر صورتی که هیئت جامعه بمایملك او محتاج بوده باشد در آنصورت بعد از ادای وجه غرامت مکفی ممکن است حقوق ملکیت شخصی را سلب نمود .

این است قوانین اساسیه اصلیه ملل متمدنه که (حقوق بشری) نامیده میشودو موضوع عموم قوانین موجوده عالم میباشد . حال منتظریم که (مجلس داراشورای کبرای ملی) ماتاچه اندزه از ین قوانین اساسیه را برای ایران ثابت خواهند نمود ؟ امیدواریم که بزودی از یمن توجهات همایونی و سعی واهتمام ارکان دانشمند این مجلس ، تمام این حقوق را دارا وثابت در ظل مراحم ملوکانه بافواین معینه صحیحه به‌ارامی ورفاه زندگانی بنمائیم آمین

(علیمحمد)

صنیع‌الدوله و نقشهٔ رفورم

مرتضی قلی خان صنیع‌الدوله گذشته از اینکه به‌عنوان نخستین رئیس مجلس ملی در تاریخ پارلمان ایران جایگاه شایسته‌ای دارد ـ به‌عنوان وزیر مالیهٔ بعدی طرح اصلاح نظام مالی جدید را در جهت «پروگرام» رفورم اقتصادی و اجتماعی ریخت. رسالهٔ هوشمندانهٔ او به‌نام «راه نجات»، به‌علاوهٔ لایحه‌هایی که در اصلاحات عملی به‌مجلس عرضه کرد، و طرح بودجهٔ عمومی جدید که تنظیم نمود ـ مقام او را به‌عنوان متفکر اصلاحات عصر حکومت ملی تثبیت می‌کند. تا نسل بعد داناترین و با ابتکارترین وزیر مالیه بود.

صنیع‌الدوله نگرش علمی دارد. استدلال او و هر نقشهٔ اصلاحاتی که ارائه می‌دهد، برپایهٔ ارقام و مطالعهٔ تطبیقی طرح‌ریزی شده. در رساله‌اش نوشت: مغرب زمین «به‌سحر یا معجزه» ترقی نکرد، بلکه با تولید ثروت و اشاعهٔ معارف جدید و تأمین «حوایج مشترک عمومی» جامعه ـ به‌ترقی دست یافت. اگر ما هم به‌اصلاح برنیاییم «کسی از خارج برای ما کار نخواهد کرد». با این وجههٔ نظر دو لایحهٔ قانونی به‌مجلس داد (۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۶) که مجلس آنرا پایهٔ «اصلاحات و ترقی و رفورم» مملکت شناخت.[۱]

این دو لایحه با مقدمهٔ عالمانه‌ای که مبتکر آن نوشت، مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم تازه‌ای را وضع می‌کرد که منطق آن افزایش درآمد برای اجرای پروگرام توسعه بود. و برخی مواد آن، نشر تعلیمات عمومی و ساختن راه‌های شوسه و راه‌آهن تشریح شده است. مالیات مستقیم بر اراضی زیر کشت به‌مأخذ ممیزی جدید علمی و سوءالنامه‌هایی که صاحبان املاك می‌بایستی جواب دهند، تعیین می‌گردید. در این روش رفاه طبقهٔ دهقان و «آسایش و سعادت این طبقه» مدنظر است، نه اینکه نفع «بیکاره‌های مملکت» (ملاکان) در رنج زارع باشد. درافزایش مالیات مستقیم تأکید آن وزیر براین

---

۱. دربارهٔ زمینهٔ فکری صنیع‌الدوله، موضوع رسالهٔ او، و مضمون دو لایحهٔ قانونی که به‌مجلس داد ـ رجوع شود به جلد اول (ص ۵۴ـ ۴۵۱). این یادداشت تکمیلی است.

بود که: خیلی کسان هستند که در مخارج خدمات عمومی مشارکتی ندارند ـ یعنی «هیچ نمی‌دهند یا کمتر از آنچه باید بدهند می‌دهند». راجع به مالیات غیرمستقیم، طرح تازه افزایش مالیات بر واردات را پیش‌بینی می‌کرد که الزاماً پای قرارداد‌های بازرگانی ایران را با انگلیس و روس به‌میان می‌کشید ـ قضیه‌ای که مایهٔ دلخوری و اعتراض جدی آنان گشت. گفتگوی مجلس و موضع قاطع صنیع‌الدوله شایان دقت است.

مجلس در تأیید اصول طرح‌های پیشنهادی تردیدی نکرد، استقلال و حیات مملکت را در اجرای آن اصلاحات می‌دانست. اما دو قضیهٔ سیاسی ذهن مجلس را ربوده بود: یکی آنکه افزایش مالیات یا وضع مالیات تازه ممکن است به‌مخالفت داخلی انجامد. دوم آنکه چون بستن مالیات غیرمستقیم بر واردات قند و چای اضافه بر مأخذ تعرفهٔ گمرکی جاری می‌باشد، در این باره موافقت قبلی روس و انگلیس لازم خواهد بود. (در لایحهٔ پیشنهادی، بودجهٔ کشیدن راه آهن از همان محل تأمین می‌گردید. بعدها هم که نقشهٔ راه آهن را به‌اجرا گذاردند، دقیقاً همان تدبیر مالی صنیع‌الدوله را به‌کار بستند). وزیر مالیه به‌هر دو مسأله پاسخ روشن داد و گفت:

جمهور مردم که طالب حفظ خود و سعادت و بقای مملکت هستند، به‌حس وطنخواهی به‌اندك افزایش مالیات تن درخواهند داد. در این کار از مخالفت عدهٔ معدودی هم نباید هراسید. «*اگر به‌این اندازه‌ها خوف در کار باشد، این مجلس و این ملت و این مملکت ترقی نخواهند کرد. و در این صورت مجلس هیچ مسأله‌ای را به‌خیال اینکه عده‌ای شاید قبول نکنند نباید تصویب نماید*».

در قضیهٔ دوم، صنیع‌الدوله خاطرنشان کرد: امیدواری هست که دو دولت همسایه به‌خاطر پیشرفت امور مملکت، همراهی نمایند. به‌هرحال «ما ناگزیریم از اینکه این راه را بپیماییم» ـ و امور مملکتمان را اصلاح کنیم. این سخن دلالت داشت بر اینکه تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی واردات، خواه موردپسند انگلیس و روس باشد یا نباشد، ضرورت سیاسی است و او مصمم بود که آن نقشه را پیش ببرد. اما روس و انگلیس همراهی نداشتند. مخالفت آنان در بیانات سخت و تهدیدآمیز امام جمعهٔ خویی جلوه دارد. او در جلسهٔ دیگر مجلس اعلام کرد:

«این قدری که امروزه حیات ما منوط و مربوط به اصلاح مالیه [است] اگر مسامحه در این باب بشود، بکلی حیات پلیتیکی مملکت دچار مشکلات خواهد شد. پس، امر مابین حیات و ممات دایر است. در این صورت دولتین همجوار به اقتضای خیرخواهی... در این موقع که ما ملت ایران قدم به جادهٔ ترقی و تمدن می گذاریم، کمال مساعدت را باید با ما بنمایند. و اگر از آنها مساعدتی نشود معلوم می‌شود که مانع ترقی ما بوده، حیات ملی ما را نمی خواهند. در این صورت بنده که یکی از روحانیین هستم گمان می کنم تمام اهالی از استعمال این جنس که خارج از مأکل و مشرب بوده است، به اقتضای دیانت ممنوع شوند، و کلیهٔ روحانیین در این باب با بنده همعقیده باشند».

تعرفهٔ گمرکی واردات قانون ازلی ـ ابدی نبود، بلکه یکی از آثار دوران تعرض استعمار بود. مجلس ملی می توانست آنرا باطل اعلام کند، و هیچ اتفاقی هم نمی افتاد. دست کم مجلس می توانست رأی جمعی خود را در پشتیبانی از لایحهٔ وزیر مالیه اعلام دارد و از دولت بخواهد که در تجدید نظر قرارداد تعرفهٔ گمرکی اقدام نماید. چنین تصمیم جمعی موضع سیاسی دولت را قوت می بخشید، و بیگمان روس و انگلیس در آن قضیه جا می‌زدند خاصه اینکه افکار عمومی پشتیبان لایحهٔ صنیع الدوله بود. اما در این مرحله، مجلس متزلزل از رهبری توانا و خردمندی بهره‌مند نبود که بدان تدبیر بر آید.

در سنجش افکار عمومی، ضمن مقالهٔ هوشمندانه‌ای که یکی از دانشوران در مفهوم «عقیده و رأی عموم» در جامعه‌های آزاد نوشت، همراهی جدی افکار عمومی را با طرح رفورم صنیع الدوله تأیید کرد، او را به کاردانی و پاکدامنی ستود، هدف لایحه‌های پیشنهادی را «اصلاح تمام امور مملکت» شمرد و به همت ملی اجرای آنرا خواست.[1]

طرح مزبور در دستور کار مجلس بود که پرخاش و انتقاد تند دو تن از نمایندگان اقلیت بر وزارت صنیع الدوله، همه را شگفت‌زده کرد و مجلس واکنش سخت داشت. وکیل الرعایا گفت: «اگر جمعی را مأمور خرابی این مملکت می کردند و آنها را مختار قرار می‌دادند، بیش از اینکه حالیهٔ این مملکت و مالیهٔ این مملکت را خراب کرده‌اند ـ

---

۱. آن مقاله از میرزا ابوالحسن خان فروغی بود (رجوع شود به جلد اول، ص ۴۵۶).

ممکن نبود». حسن تقی‌زاده گفت: دستگاه مالیه را صنیع‌الدوله چنان مغشوش کرده که «اگر مجلس هم نبود، زیاده بر این خراب‌تر و مغشوش‌تر نبود». یکی سی سال قبل در فرنگستان درس خوانده و «حسن ظنی» دربارهٔ او حاصل شده، او را به‌حال خود وامی‌گذارند. این «حسن اشتهاری» که بعضی دارند کافی نیست. آن ناهنجارگویی تأثیر بدی بخشید. امام جمعهٔ خویی که همواره با افراطیون طرف می‌شد و از لایحه‌های وزیرمالیه پشتیبانی کرده بود، گفت: «ما خودمان را معصوم گمان می‌کنیم. ما امروز حق نداریم به‌صنیع‌الدوله قبل از وقت اعتراض کنیم». فلك‌المعالی افزود: «بی‌جهت نباید بدون رسیدگی و تحقیق در مجلس داد و فریاد کنیم... و بدون تحقیق بدگویی کرد»، خاصه در این ایام سخت باید موجبات اتحاد با دولت را فراهم کنیم نه اینکه مایهٔ نفاق شویم.[1] (اشاره به‌بحران روابط مجلس با شاه بود). درخور دقت اینکه افکار عمومی هم علیه افراطیون برآشفت به‌خصوص که آنها از لایحه‌های پیشنهادی آن وزیر حمایت نکرده بودند. گفته شد که: چون طرح اصلاحات صنیع‌الدوله «ناپسند اجانب شده آنها غیرمستقیم تندروان را تحریك کرده‌اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند» خاصه به موقعی که احتمال رئیس‌الوزرایی او جدی به‌نظر می‌آمد.[2] طبعاً صنیع‌الدوله در مقام ریاست دولت، در گذراندن آن لایحه‌ها از تصویب مجلس درنگ نمی‌کرد.

آن دیگر نمونه‌ای است از سستی ارادهٔ مجلس در پیشبرد کار ـ همان کاهلی و مسامحه‌ای که کار تأسیس بانك ملی را (به‌شرحی که در جای خود خواندیم) ناتمام گذارد. گروه اقلیت مجلس می‌توانست انتقاد و اخطار و استیضاح کند. اما پرخاشگری دو وکیل تبریزی و همدانی، هم وقیحانه بود و هم دور از خرد سیاسی. وقیحانه بود از بابت این افترای عظیم که: «حالیهٔ این مملکت و مالیهٔ این مملکت» را صنیع‌الدوله «خراب‌تر و

---

۱. مذاکرات، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۳۷. نویسنده که به‌مواردی با افراطیون همکاری داشت و آنها را خوب می‌شناخت، تصریح دارد که رابطهٔ سفارت انگلیس با وکلای تندرو از طریق حسن تقی‌زاده و رفقای او همواره برقرار بود (همان مأخذ، ص ۳۴۲). آن ارتباط واقعیت است. اما اینکه تندروان به تحریك آن سفارت بر وزیر مالیه حمله بردند، ما آگاهی نداریم و در این‌باره حکم نمی‌کنیم.

مغشوش‌تر» از زمان پیش از حکومت ملی کرده است. یاوه‌گویی نه مایه می‌خواهد نه مایهٔ اعتبار است. بیخردانه بود که در باریك‌ترین لحظات سیاسی بر وزارت صنیع‌الدوله بتازند. افکار عمومی هم بدروشی افراطیون را محکوم کرد و آنرا خلاف مصالح ملی شناخت.

جای گفتگو نیست که آن وزیر روشن‌بین در اندیشه و عمل همیشه مروج رفورم بود. کارنامهٔ مجلس گواهی می‌دهد که هر فکر و نقشهٔ ترقی و رفورم که به‌مجلس عرضه گشت ـ ابتکار عناصر درس خوانده و ترقیخواه بود ـ در حالی که از جانب دستهٔ افراطی هیچ طرح بدیعی در منطق پیشرفت و اصلاحات عمومی ارائه نگردید. به‌حقیقت، چنان قابلیت فکری را نداشتند. با حدت بحران سیاسی ـ پس از یك ماه مجلس سقوط کرد. تصویب طرح صنیع‌الدوله مجمل ماند.

منابع

ملاحظات در سنجش منابع

ضمن دیباچهٔ کتاب بحث عمومی داشتیم در سلسله مراتب منابع تاریخ مشروطیت با تأکید بر مدارك و اسناد درجهٔ اول. اینجا به‌طور اخص از وقایع نامه‌ها و آثار همزمان، خاطرات سیاسی، مجموعهٔ یادداشت‌های موضوعی و روزانه، و دیگر نوشته‌ها (خطی و چاپی) که از آرشیوهای خصوصی به‌دست آمده‌اند، بحث می کنیم. به‌علاوه، سخن کوتاهی داریم دربارهٔ بعضی تألیفات راجع به‌تاریخ مشروطیت. تألیفات درجهٔ دوم به‌کار ما نمی آیند و مورد استناد ما نیستند، اما ماهیت برخی از آنها را باید شناخت. فهرست عمومی منابع و مدارك به‌دنبال خواهد آمد.

طبقه‌بندی منابع تاریخ همان اندازه که ساده به‌نظر می آید، از جهت روش تحقیق و کیفیت بهره‌برداری از مدارك تاریخی حائز اهمیت اولی است. معلمی که گویا درس تاریخ می‌دهد اما به‌کج سلیقگی صورت مذاکرات مجلس را از منابع اصلی خود کنار گذارده و آنرا در ردیف جراید قرار می‌دهد، و به‌جای آن مجموعهٔ مقالات درجهٔ دوم و سوم و حتی مقالهٔ کم‌ارزشی را که در روزنامهٔ حبل‌المتین انتشار یافته در شمار منابع اصلی می آورد - با مقدمات روش مطالعهٔ تاریخ آشنایی ندارد، درجهٔ اعتبار هر نوشته‌ای را تمیز نمی‌دهد، و کارش از پایه خراب است. دیگری راجع به‌خاطرات روزانهٔ یکی از کارگذاران دولت گوید: «از نظر تاریخ ایران در قرن اخیر معتبرترین و ساده‌ترین و بالاخره بهترین کتابی است که نظیر و همانند ندارد».[1] این وصف سربسر بی‌معنی است. نویسنده تصور درستی از موضوع تاریخ و تمایز آن از یادداشت‌های روزانه، به‌عنوان یکی از منابع تاریخ ندارد.

---

۱. مجلهٔ یغما، بهمن ۱۳۴۵، ص ۶۰۹. آن مطلب دربارهٔ خاطرات روزانهٔ اعتمادالسلطنه نوشته شده.

چنانکه در دیباچه اشاره رفت، در کار نشر مدارك و نوشته‌هایی که از آرشیوهای خصوصی به‌دست آمده ایرادهای گوناگون وارد است. مسئولان انتشار این آثار معمولاً نه سواد تاریخی درستی دارند، نه صداقت و امانت علمی دارند، و نه عنوان «ادیتور» اسناد و مدارك تاریخی می‌شود بر آنها گذارد. ایشان مباشر چاپ‌اند و کارشان مباشرت در نشر آن نوشته‌هاست با محدودیت‌های فراوان. از کژی‌های کارشان اینکه: گاه اصل سندی که باب طبع ایشان نبوده از مجموعهٔ مدارك کنار گذارده‌اند؛ گاه با حذف یك لفظ یا عبارتی اصل مطلب نویسنده را تغییر داده‌اند؛ گاه به‌سلیقه و ملاحظات شخصی نکته یاقطعهٔ مهمی را از متن سند حذف کرده‌اند؛ گاه لغات نسخهٔ اصل را کهنه و نو کرده‌اند؛ گاه عنوانی را بر مطالب نویسنده افزوده‌اند که مغایر نوشتهٔ صاحب خاطرات است؛ گاه مطالبی که به‌اقتضای روزگار «غیرضروری» تمیز داده شده از متن سند حذف می‌شود و متن مسخ شده‌ای را چاپ می‌زنند؛ حاشیه‌نویسی‌های نامربوط هم کم نیستند. مباشران نشر اسناد گویی به کشف تاریخی بزرگ دست یافته‌اند. یکی از مدارك «زیربنایی» که تاریخ مشروطیت را «دگرگون» کرده سخن می‌راند.[1] دیگری با نشر چند نامه تصور نموده که آنها «رازهای شگفت و پوشیده را آشکار می‌سازد».[2] همهٔ این وصف‌ها باطل و غیرعلمی است. ما چیزی از مدارك زیربنایی و روبنایی سراغ نداریم. همچنین تاریخ مشروطیت نه اسرارآمیز است نه شگفت‌انگیز است و نه ابهام تاریخی دارد. این ذهن نافرهیختهٔ ماست که اسرارآفرین است.

ایرادهایی که در کار انتشار آن آثار برشمردیم به‌درجات به‌اعتبارشان لطمه می‌زنند. اما چیزی که خاصه به‌زیان تاریخ مشروطیت است، و در واقع همیشه آفت تاریخ‌نویسی بوده ـ تحریف و مغالطه‌کاری و تبلیغگری است که پادزهرش همان ممیزی و انتقاد تاریخی است. کسانی که خود مصدر تحقیق جدی و بکری نبوده‌اند و از خود استقلال اندیشه و رأیی نداشتند ـ به‌صورت عملهٔ تبلیغات درمی‌آیند و می‌کوشند با

---

۱. مقدمهٔ زندگی‌نامهٔ ثقةالاسلام تبریزی، ص ۶.

۲. اسناد مشروطه، گزارش‌های وکیل‌الدوله، ص ۵.

تحریف معانی و تفسیرهای غیرواقعی، تصویر مسخ شده‌ای از وقایع یا اشخاص ارائه دهند. عتبه بوسیدن (بلکه لیسیدن)، نان به یکدیگر قرض دادن و سر همدیگر را تراشیدن ـ خصلت مردمان بی‌فضیلت و پادو صفت است که چون در عرصهٔ دانش و فکر قائم بالذات نیستند اعتبار خویشتن را در خدمت دیگران می‌جویند. همه عاشق دلباختهٔ حقیقت تاریخ‌اند، اما روشی که پیش می‌گیرند خلاف شرافت علمی است. البته، حاصل کارشان آب در هاون کوبیدن است، از آنکه انتقاد تاریخی تسلیم تحریف و مغالطه کاری نمی‌شود و اسناد معتبر به‌حساب همه کس و همه‌چیز می‌رسد ـ ورنه هیچگاه تاریخ از اشتباه کاری پاك نمی‌گشت. از آن انتقادهای اصولی که بگذریم می‌پردازیم به گفتگوی اجمالی دربارهٔ نوشته‌ها و تألیفاتی که موضوع سخن فعلی ماست.

* * *

از آثار مدون همزمان سه تألیف ممتاز داریم: *تاریخ بیداری ایرانیان* از محمد ناظم‌الاسلام کرمانی؛ *شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت* از محمدمهدی شریف کاشانی؛ *تاریخ انحلال مجلس* از احمد مجدالاسلام کرمانی. هر سه نویسنده مشروطه‌خواه بودند. دو اثر اول وقایع‌نامه است همراه متن مدارك گوناگون، و از این نظر خزینهٔ اسناد تاریخی سودمند می‌باشد. کامل‌ترین چاپ تاریخ بیداری ایرانیان آخرین چاپ آن است که به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در سه جلد انتشار یافته (۴۹ـ۱۳۴۶). از نظر صحت و اصالت متن، معتبرترین آثار منتشر شده (تألیفات تاریخی، یادداشت‌ها و مجموعه‌های اسناد) این دوره است. عنوان درست کتاب شریف کاشانی همان است که ذکر گردیده. مؤلف درمقدمه‌اش به «شرح واقعات» و «مواد تاریخی» که با محتوای کتاب دقیقاً می‌خواند، تصریح دارد.[1] تاریخ انحلال مجلس نوشتهٔ مجدالاسلام متمایز از دو اثر دیگر است. بدین معنی که بررسی تحلیلی و انتقادی است، و مطالب

---

۱. مأخذ ما متنی است از نسخهٔ عکسی موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که دکتر هما ناطق در دسترس ما قرار داد. کتاب سودمند شریف کاشانی با عنوانی دیگر این اواخر به چاپ رسید.

مشخصی را در بردارد. عنوان کتاب چیزی است که مباشر چاپ بر آن نهاده، با سفرنامهٔ مؤلف به تبعیدگاه کلات (همراه میرزاحسن رشدیه و میرزا آقا اصفهانی) در سه جلد انتشار یافته (اصفهان، ۵۱ـ۱۳۴۷). بیشتر حاشیه‌نویسی‌های مباشر چاپ نامربوط است. مجدالاسلام از مردمان بیداردل و روزنامه‌نویس بود. در زمان مشروطه مدیر روزنامهٔ ندای وطن و روزنامهٔ محاکمات بود که هر دو از ارزشمندترین جراید این دوره به‌شمار می‌رود. نوشته‌های او در این روزنامه‌ها و آن کتاب حکایت از آشنایی‌اش با دانش و افکار جدید دارد. او راجع به‌احوال بعضی افراد (ازجمله ملك المتکلمین) و همچنین دربارهٔ برخی حوادث سیاسی اطلاع بسیط دارد. روش او در قیاس با دیگران خاصه از این نظر درخور توجه است که بعضی قضایای تاریخی را به‌صورت منطقی‌اش مطرح می‌کند، وجوه مختلفش را می‌سنجد، و به‌نتیجهٔ تاریخی می‌رسد. بدون تردید از نظر فهم تاریخی برتر از سایر مؤلفان این دوره است.

بر آن آثار مدون معاصران می‌شود تألیف دیگری را به‌نام *تاریخ معاصر یا حیات یحیی*، به‌قلم میرزا یحیی دولت آبادی (۴ جلد، ۱۳۳۶ ـ ۱۳۲۸ شمسی) نیز افزود. آن ترکیبی است از تاریخ وقایع سیاسی و سرگذشت شخصی. اینکه هیچ تاریخ حتی وقایع‌نامه‌ای ذاتاً نمی‌تواند مترادف با سرگذشت یا خاطرات هیچ فردی (آن هم آدمی در حد نویسنده) باشد ـ نکتهٔ باریکی است که درك آنرا نباید از مؤلف یا مباشر طبع آن اثر انتظار داشت. در واقع، نویسنده گزارشگر وقایع است و خاطراتش را ضمن آن آورده. و بر رویهم دورهٔ سی‌ساله‌ای را از پیش از حرکت مشروطه‌خواهی تا برافتادن دودمان قاجار دربر می‌گیرد. جلد دوم آن اختصاص به دوران مورد مطالعهٔ ما تا پایان مجلس اول دارد. اینکه مؤلف درمقدمهٔ اثرش گفته: مطالبی که می‌نویسد «خود در جریان آنها بوده و یا وسیلهٔ خبرگرفتن از آنها را در دست داشته‌ام» ـ رویهم رفته درست است. اما ادعایش دایر براینکه نوشته‌اش از پرده‌پوشی و خلاف واقع گفتن و خودستایی یکسره مبراست، راست نیست. هیچ خاطرات شخصی نیست که از همهٔ این آلایش‌ها سربسر پاك باشد. میرزایحیی در ردهٔ خود و به‌تناسب روشن‌بین و مؤسس دو مدرسهٔ جدید بود. در جریان‌های سیاسی زمانه فعال بود. با اهل سیاست از هر قماشی، با هر گروه و فرقه‌ای، و

با هر محفلی رفت و آمد داشت. با سفارت انگلیس هم مرتبط بود.[۱] از دلالی سیاسی هم روگردان نبود. در دورهٔ اول مجلس واسطهٔ معاملهٔ یکصد و پنجاه هزار تومانی برای به سلطنت رساندن ظل‌السلطان بود، معامله‌ای که انجام نگرفت. در ضمن، خود را «جزو تندروان» معرفی می‌کند، و به‌تعبیر خودش «تا آنجا که به‌افراط نکشد با تندروان همراهی می‌کند». از آن زمان تا روی کار آمدن سردار سپه - در برخی بست و بندهای داخلی دخالت داشت. کیفیت فعالیت او هرچه بود، ویرا در موقعی قرار می‌داد که از آنچه در پس پردهٔ حوادث می‌گذشت مستقیم یا غیرمستقیم آگاه گردد. این جور آدم‌ها همیشه در صحنهٔ سیاست بازی ما بوده‌اند. اما هیچکدام اثر سودمندی که منبع اخبار باشد برجای نگذارده است. نویسنده در تشریح وقایع گاه جنبه‌های مختلف قضیه‌ای را می‌آورد، گاه ناتمام می‌گوید، و گاه به‌اشاره می‌گذرد و سرهم بندی می‌کند. در قضاوت تاریخی می‌کوشد که جانب انصاف را نگاه دارد، و به‌مواردی از عهده برمی‌آید. حیات یحیی در بررسی تاریخ اجتماعی و شناخت هویت و رفتار ردهٔ خودش منبع بسیار ارزنده‌ای است.

در بررسی سلسله منابع تاریخ پیشتر گفتیم نوشته‌هایی که به‌عنوان خاطرات سیاسی، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی موضوعی، یادداشت‌های روزانه، نامه‌های خصوصی و سایر مدارك از این دوره به‌جای مانده - برروی‌هم مجموعهٔ متنوع و بسیار مفیدی را می‌سازند. و آن نوشته‌ها و اسنادی است از: چند نمایندهٔ مجلس، چند مجتهد مشروطه‌خواه، وزیر دولت، حاکم ولایت، رئیس حکومت موقت، به‌علاوهٔ چند اثر از کسانی که در سیاست مشروطه‌خواهی به‌نحوی مشارکت داشته‌اند. بررسی ما معطوف

---

۱. در تذکاریهٔ رسمی جورج گراهام نایب کنسول انگلیس چنین آمده: میرزایحیی ضمن صحبت طولانی خود در ۲۶ ژوئن ۱۹۰۲ به آگاهی او رساند که قضیهٔ استقراض از روس که «بدون رضایت ملت» انجام گرفته، در میان طبقات مختلف هیجانی برانگیخته، دسته‌های کوچکی در حال تکوین‌اند، و اگر «اطمینان جانی» به‌دست آورند به‌اعتراض برخواهند خاست. برخی مخالفان یاری آلمان را می‌جویند و پاره‌ای دیگر کمك انگلیس را می‌طلبند. در این جهت میرزایحیی افزود: او «خوشوقت می‌شود که وسیلهٔ رساندن هر پیغام یا هر اطمینانی از جانب این سفارت برای آن دسته باشد». صوابدید گراهام این بود که تا بازگشت مظفرالدین شاه از سفر فرنگ، هیچ حرکت اعتراضی صورت نگیرد. او هم تأیید کرد. (انگلیس، تذکاریهٔ جورج گراهام، ۲۷ ژوئن ۱۹۰۲ مطابق ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۰).

به‌مهمترین این نوشته‌ها به‌عنوان مدارك تحقیق تاریخی است.

ارزنده‌ترین و عمیق‌ترین خاطرات سیاسی که از این دوره به‌دست ما رسیده از محمودخان علامیر احتشام‌السلطنه دومین رئیس مجلس شورای ملی است. ارزنده‌ترین است به‌سبب محتوای آن که منبع اخبار بسیط است، عمیق‌ترین است از نظر تفکر اجتماعی و سیاسی. آن انتقاد نامهٔ بسیار مهمی است بر نظام سیاسی ایران در دوران قاجار به‌قلم یکی از کارگذاران دولت که خود با دستگاه سلطنت بستگی داشت. احتشام‌السلطنه رئیس کاردان مجلس و برجسته‌ترین دولتمدار عصر حکومت ملی در مقابله با تعرض سلطنت بود.

او خاطراتش را در ۱۳۳۹ (۱۹۲۰) به‌زمان معزولی از سفیر کبیری در اسلامبول، در برلن نوشت. در مقدمه بدون پرمدعایی گوید: در نگارش این خاطرات قصدش این نیست که «در نظر عامه شخص بزرگ و صاحب مقامات و صفات عالیه» جلوه کند، بلکه «گوشه‌هایی از تاریخ کشورمان ایران را که خود به‌صورتی در آن وارد و داخل بوده‌ام شرح دهم». بدین منظور سعی دارد تا حدی که «شخصاً آگاهی و اطلاع دارم حقیقت هر مطلبی را ثبت نمایم». نسخه‌ای که در دست بوده مسودهٔ خاطرات است، نویسنده صفحه‌هایی را سفید گذارده که تکمیل کند و نکرده. مباشر چاپ (محمد مهدی موسوی) علاقهٔ خاصی به‌افزودن حاشیه‌های زائد و گاه بی‌معنی دارد. یکجا در قضیهٔ تجاوز مرزی عثمانی این عنوان را افزوده که: تدبیر احتشام‌السلطنه آذربایجان را «نجات» داد (ص ۵۶۷). اما در واقع، نه تعرض عثمانی چنان حدتی داشت که هستی آذربایجان به‌مخاطره افتاده باشد، نه احتشام‌السلطنه چنان چیزی را نوشته، و نه دربارهٔ خود چنان ادعایی را دارد. بلکه تلگراف معقولی که از نظر اسلوب نگارش دیپلماتیك بسیار زیرکانه نوشته شده، به‌سلطان عبدالحمید فرستاد و خواستار تخلیهٔ ناحیهٔ اشغال شده گشت. این خود در کار عقب‌نشینی نیروی نظامی عثمانی موثر بود.

یکی از مهمترین بخش‌های این سرگذشت مفصل اختصاص به دورهٔ ریاست مجلس نویسنده دارد. تصویری که او از اوضاع عمومی مجلس و مسائل سیاسی به‌دست داده راست ودرست است. احتشام‌السلطنه از سیاستمدارانی نیست که در کارنامهٔ خویش

هیچ خطایی نبیند. و به‌خلاف خاطرات نویسانی که محو جمال خویش‌اند، او بارها به‌اشتباه خود اعتراف دارد. همچنین شهامت او را در بیان حقیقت به‌اطلاق در هیچکدام از خاطرات‌نویسانی که نامشان در این صفحات می‌آید، سراغ نداریم. این خاطرات مثل هر اثر دیگری از اشتباه و لغزش تاریخی مصون نیست؛ اما فرق عمده است میان اشتباه و تحریف و جعل تاریخی.

از ردهٔ وزیران تنها خاطرات مهدیقلی خان هدایت مخبرالسلطنه را داریم. او در پنج کابینه وزیر دولت بود، و در بخشی از سرگذشت خود به‌عنوان خاطرات و خطرات از وقایع این ایام صحبت می‌دارد. به‌عنوان وزیر، واسطهٔ گفتگو میان مجلس و دربار، و برادر صنیع‌الدوله رئیس مجلس ـ طبعاً از آنچه در دولت و مجلس و دربار می‌گذشت نیك آگاهی داشت. در سمت سخنگوی دولت در مناظرهٔ پارلمانی توانا بود، اما یادداشت‌هایش بریده است و کمتر مطلب مهمی را به‌تمامی آورده. اگر به‌جای گفتگو در خط میخی و فن گراورسازی، زمینهٔ بهتری از شیوهٔ کار هیأت وزیران به‌دست می‌داد، بیشتر به‌کار تاریخ می‌خورد. به‌هرحال، برخی نکته‌های ظریف سیاسی را باز می‌نماید و آگاهی از متن چند سند گرانبها را مدیون او هستیم. اشتباه‌های نویسنده دربارهٔ وقایع این دوره مهم نیست. او در اثر دیگرش به‌نام گذارش ایران (بخش چهارم) کمابیش همان قسمت خاطرات خود را آورده، به‌علاوهٔ برخی نکته‌های دیگر.

از حکام زمانه، مجموعهٔ اسناد و یادداشت‌های علی‌خان ظهیرالدوله تا حدی که به‌وقایع تاریخ مشروطیت مربوط می‌شود، در شمار ارزشمندترین مدارکی است که از آرشیوهای خصوصی انتشار یافته. این مجموعه در تصرف انجمن اخوت بوده که بانی نشر آن است. ظهیرالدوله نمونهٔ کامل عیار حکام این دوره نبود. چنانکه می‌دانیم اغلب حکام از ردهٔ همان عاملان کهنهٔ قدیمی بودند، برخی حکومت را به‌ارث می‌بردند، و برروی‌هم روی دل به‌مشروطگی نداشتند. گزارش‌های رسمی و یادداشت‌های ظهیرالدوله در حکومت همدان و گیلان، اخبار سیاسی دو ولایت را در بردارند؛ و زمینهٔ تعارضات مهم اجتماعی و اعتراض بر ملاکان بزرگ را در این دو ناحیه باز می‌نمایند. خاصه گیلان عرصهٔ حرکت دهقانی بود. حاکم عارف منش گرایش آزادیخواهانه داشت، و از روش

ملاکان نکوهش می کند. در جهت دیگر، سلسله گزارش های خصوصی که از تهران به او رسیده ـ فضای هراس انگیز پایتخت و سرگشتگی مشروطه خواهان را در مرحلهٔ بلافصل برانداختن مجلس منعکس می نمایند. در این نامه ها اخبار درست و شایعه های شهر بهم آمیخته. به علاوه، نامه های زن ظهیرالدوله، ملکهٔ ایران (دختر ناصرالدین شاه) از نظر هشیاری و بینش سیاسی او شایان توجه اند. متن تلگراف های مشروطه خواهان به قزوین و رشت مبنی برقریب الوقوع بودن انهدام مجلس، و دستورهای رسمی دولت که به صورت متحدالمآل به سراسر کشور فرستاده شده، از دیگر اسناد معتبر این مجموعه است.[۱]

از آرشیو شخصی مجتهد مشروطه خواه میرزا علی ثقةالاسلام تبریزی، مدارك فراوانی به دست آمده که برگزیدهٔ آن در دو کتاب: آثار قلمی ثقةالاسلام تبریزی (۱۳۵۴) و زندگی نامهٔ ثقةالاسلام (۱۳۵۲) به کوشش نصرت الله فتحی انتشار یافته. مجموعهٔ اول شامل متن نوشته های مجتهد است: «مجمل حوادث یومیهٔ مشروطه»؛ نامه های خصوصی؛ چند مقاله و رسالهٔ سیاسی؛ تلگراف هایی دربارهٔ محاصرهٔ تبریز و مسألهٔ آذوقه رساندن به شهر از صفر ۱۳۲۷. مجموعهٔ دوم برگزیدهٔ اسناد و مکاتبات مجتهد است از ۱۳۲۴ تا اواخر زندگی اش (۱۳۳۰). از یادداشت های روزانهٔ ثقةالاسلام فقط بخشی انتشار یافته، زیرا به هر دلیلی تمام آن در دسترس مباشر نشر اسناد قرار نگرفته. مدارکی که در دو مجموعهٔ مذکور آمده برای مطالعه در تاریخ سیاسی آذربایجان، وقایع مجلس اول، دورهٔ استبداد صغیر، انتخابات مجلس دوم در تبریز، فعالیت فرقهٔ دموکرات و دغلکاری های آن در انتخابات آنجا ـ از منابع ارزشمند است. بخشی از آن مدارك شامل مکاتبات خصوصی مجتهد از جمله با صادق مستشارالدوله و میرزا آقا فرشی از نمایندگان آذربایجان می باشد. روشی که مباشر چاپ اسناد در خلاصه کردن آن مکاتبات، خاصه در مورد نامه های خصوصی آن دو نماینده پیش گرفته، بکلی معیوب است. به گفتهٔ خودش از یك نامهٔ یکصد و پنجاه سطری تنها به نقل پانزده سطر اکتفا کرده! اگر او از تفسیرهای

---

۱. ظهیرالدوله شعری هم در ویران شدن مجلس ملی سروده. (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه).

سیاسی خودش منصرف می گشت، ستایش‌های تکلف آمیز دری‌وری و بیانات عاطفی ولایتی‌اش را کنار می‌نهاد، و از سر بالزاك و سیسرون و میکلانژ و مهندس آپولو و دیگر قیاس‌های خنك دست برمی‌داشت، مفیدتر بود. آن صفحات را می‌شد به‌متن نامه‌های سیاسی سودمندی اختصاص داد که به‌کار تاریخ بخورد. رویهٔ نادرست او از اصالت مجموع مکاتبات خصوصی کاسته است. در سرگذشت ثقةالاسلام اشاره‌ای هم به‌خاطرات محرر او میرزااسدالله ضمیری رفته. خاطرات او در جزوهٔ کوچکی منتشر گردیده (تبریز ۱۳۵۵) و مطلب تازه‌ای ندارد.

از شیخ ابراهیم زنجانی نمایندهٔ زنجان خاطراتی به‌عنوان «سرگذشت زندگی من» به‌جای مانده که منتشر نشده است. آنچه از اثر او به‌دست آمده در واقع قسمتی از شرح حال شخصی نویسنده است از ۱۲۹۷ تا دوازدهم ذیحجه ۱۳۲۴ که به‌عنوان وکیل زنجان پا به‌مجلس گذارد. از عالمان دین و آزادی مشرب بود. او بر بنیادهای اجتماعی و سیاسی و رده‌ای از طبقه خودش انتقادهای سخت دارد. حرکت مشروطه‌خواهی موضوع بخش کوتاهی از سرگذشت اوست. می‌نویسد: «طلب مشروطیت دولت و قانون و مجلس ملی» که از پایتخت برخاست، به‌شهرهای بزرگ و کوچك نشر یافت از جمله به‌زنجان. جمعی که «چیزی می‌فهمیدند گرد آمدند... تلگراف به‌مرکز کردیم و ما هم مانند سایر بلاد مشروطه خواستیم». انجمن ملی تشکیل گردید، نویسندهٔ خاطرات به‌وکالت انتخاب شد، و در «خدمت آزادی و انسانیت» به پارلمان آمد. آن آغاز کار سیاسی اوست که شرح آن ناتمام مانده. شاید نسخهٔ کامل سرگذشت نمایندهٔ زنجان به‌دست آید. او در مرحلهٔ انقلابی مسئولیت مهمی به‌گردن گرفت.

از مهمترین مجموعه‌های اسناد خصوصی، یادداشت‌های تاریخی و مدارك منتشر نشدهٔ میرزافضلعلی آقا مولوی تبریزی نمایندهٔ علمای آذربایجان است. مجموع این مدارك خطی شامل مواد زیر می‌باشد: یادداشت‌های روزانهٔ میرزا فضلعلی آقا در تشکیل هیأت نظارت و انتخاب نمایندگان آذربایجان؛ سلسلهٔ مکاتبات خصوصی از جمله نامه‌های میرزاعبدالرحیم طالبوف و ثقةالاسلام؛ چند گزارش تفصیلی دربارهٔ چند حادثهٔ مهم سیاسی؛ و نامه‌های میرزاعلی مولوی که شرح وقایع سیاسی تبریز را به‌طور منظم

به‌پدرش نگاشته. او هم گزارش‌های سیاسی پایتخت و مجلس را «به‌طور روزنامه» برای پسرش به‌تبریز می‌فرستاد. و فقط این بخش اسناد به‌دست ما نرسیده است.[۱] دانشمند و مجتهد مولوی استاد متبحر ادبیات عرب شناخته شده. او در ثبت و ضبط اسناد و نگارش گزارش‌های تاریخی خاطرات خود، بسیار دقیق است. در یادداشتی بریکی از مجموعهٔ نامه‌ها می‌نویسد: این مکاتیب را که «حاوی پاره‌ای وقایع و مطالب دیگر است در این مجموعه جمع نمودم تا جزئیات وقایع تاریخیه بماند». از نوشته‌های او فقط گزارش توطئهٔ کشتن میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان، منتشر گردیده (مجلهٔ یادگار، شمارهٔ بهمن و اسفند ۱۳۲۵). اما چنانکه به‌جای خود توضیح داده‌ایم، در متن منتشر شده قلم برده‌اند. شرافت علمی خصلت ناشران اسناد و مدارك تاریخ مشروطه نیست. نمونهٔ خوب و صادقانهٔ نامه‌نگاری سیاسی، کاغذهای میرزا علی مولوی به‌پدرش می‌باشد. از اسناد معتبری که میرزا فضلعلی آقا به‌جای گذارده، در این تحقیق و در رسالهٔ اندیشه‌های طالبوف تبریزی بهره‌مند شده‌ایم.

دیگر نمایندهٔ مجلس که یادداشت‌هایی دربارهٔ برخی وقایع مجلس اول و پس از آن نوشته صادق مستشارالدوله است. این نوشته‌ها به‌ضمیمهٔ پاره‌ای اسناد پراکنده از دورهٔ دوم مجلس به‌بعد، انتشار یافته.[۲] یادداشت‌های تاریخی او یکدست نیست. خواب‌های سیاسی او و خواب مرحوم دایی‌اش هیچ محلی در مدونات تاریخی ندارد، تنها به‌کار قصه‌گویان می‌خورد. رسالهٔ کوتاه سیاسی در «تشخیص مرض» نیز بی‌مایه است. آنچه راجع به‌انتخابات تبریز، کمیسیون تعدیل مستمریات، و تحصن انجمن مرکزی در مجلس آورده، نکتهٔ تازه‌ای ندارد. اما گزارش‌های دیگر راجع به دو سه قضیه: حادثهٔ میدان توپخانه، سرنوشت امین‌السلطان، و مقدمات توپ بستن مجلس هریك حاوی نکته‌های سودمندی است. در این موضوع‌ها نیز (چنانکه به‌جای خود باز نمودیم) به‌عمد نکته‌های ظریفی را از قلم انداخته. برگزیدهٔ نامه‌های خصوصی او به‌ثقة‌الاسلام (که در زندگی‌نامهٔ

---

۱. دسترسی به مجموعه‌های اسناد و نوشته‌های میرزا فضلعلی آقا را مدیون نوهٔ او آقای دکتر محمدعلی مولوی هستم که آنها را در اختیار من قرار داد.

۲. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، مجموعهٔ اول، به‌کوشش ایرج افشار، ۱۳۶۱.

مجتهد تبریزی آمده) از نظر بیان واقعیات از ارزش بیشتری برخوردار است. مدارك رسمی مجموعهٔ مورد بحث نیز درخور استفاده است. یکی از اسناد جالب توجه نامهٔ یفرم خان رئیس نظمیه به وزیر داخله دربارهٔ حیدرخان معروف به حیدر عمواوغلی است. مباشر چاپ اسناد یادداشتی بر آن افزوده که باید تصحیح شود. بدین قرار:

یفرم رئیس نظمیه درنامهٔ رسمی (۷ حمل ۱۳۲۹) به وزیر داخله اعلام داشته که: حیدرخان را بیرون شهر برده، همراه هفت نفر دیگر راه انداخت و «روانه شدند». مباشر چاپ اسناد (در صفحهٔ ۱۹۰) می نویسد: «این روانه کردن جز تبعید که مورد نظر دولت وقت بوده است هیچ معنایی ندارد. علیهذا مطلب با قول محمود محمود تفاوتی بیّن دارد» ـ و ممکن است قضیهٔ تبعید آنان «از ذهن و خاطر محمود محمود پس از سالها که از آن واقعه می گذشته محو شده بوده است». نخیر، روایت محمود دایر بر اینکه حیدرخان در خانهٔ او مخفی می‌زیست و بنابر پیغامی که از یفرم رسید الزاماً وسایل رفتن حیدرخان از ایران از راه مشهد به عشق آباد فراهم گشت، راست و درست است. استنباط ناشر اسناد از یك اشتباه تاریخی ساده برمی خیزد که دو قضیهٔ متمایز را بهم آمیخته. توضیح آنکه: حیدرخان به‌دستور دولت از پایتخت اخراج و «روانهٔ» کاشان و اصفهان گردید. مضمون نامهٔ رسمی یفرم دراین باره معتبر است. از پس آن روایت محمود محمود می آید که حیدرخان از جانب حزب دموکرات به مأموریت سری به‌ایل بختیاری رفته بود. (از حضور او در فارس در ربیع الاول ۱۳۲۹ هم به مأخذ خبر تلگرافی دقیقاً آگاهی داریم). حیدرخان در بازگشت به‌تهران چند ماهی در خانهٔ محمود بود، و به‌شرحی که او ثبت کرده از آنجا راهی عشق آباد شد. این قضیه هیچ ابهام تاریخی ندارد، و مرحوم محمود همین مطلب را در «خاطرات سی ساله»اش نیز به‌دقت آورده. اشتباه تاریخی از متصدی نشر اسناد است که تصور روشنی از مطلبی که مطرح نموده ندارد.

خاطرات برجسته‌ترین عنصر انقلابی این دوره حیدرخان (معروف به حیدرعمواوغلی) جای خودش را دارد. اگر حیدرخان سرگذشت خود در ایران را می‌نوشت، شرح فعالیت‌های گسستهٔ او را از اوان حرکت مشروطه‌خواهی تا زمان میرزا کوچك خان دربر می گرفت. اما آنچه از سرگذشت شخصی او منتشر گردیده، فقط

بخشی از خاطرات اوست از ۱۳۲۰ تا رجب ۱۳۲۵ (مجلهٔ یادگار، ۱۳۲۵، شمارهٔ چهارم و پنجم). مطالب مهم این نوشته بدین قرار است: آغاز کار سیاسی حیدرخان در ایران؛ تشکیل حوزهٔ هفت نفری که با «فرقهٔ اجتماعیون عامیون کارگری روسیه» رابطه داشت؛ همکاری او با چند تن از نمایندگان مجلس که با «فرقهٔ اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقاز رابطه داشتند»؛ اقدام به بمب‌اندازی و بمب‌گذاری در پایتخت؛ کیفیت تصمیم‌گیری به ترور امین‌السلطان تا مرحلهٔ اجرای آن. حیدرخان در شرح آن قضایا راست گفتار است، و در تقریرات او چیزی خلاف واقع نیافتیم. راجع به فعالیت سیاسی حیدرخان در دورهٔ دوم مجلس که عضو حزب دموکرات ایران بود، باید از منابع دیگر خاصه یادداشت‌های محمود محمود (ضمیمهٔ کتاب فکر آزادی) استفاده کرد. مرحوم محمود ریاست کمیتهٔ اجرایی حزب دموکرات ایران را به‌عهده داشت. او را به‌فضیلت اخلاقی می‌شناسیم، روایات او دقیق و موثق است.

این هم از افاضات معلمی است که گویا درس تاریخ می‌دهد: با حضور حیدرخان در ایران معقول نیست که محمود محمود ریاست کمیتهٔ اجرایی حزب دموکرات را به‌عهده داشته باشد. مگر انتخاب رئیس کمیتهٔ اجرایی چشم‌بندی است؟ اعضای آن کمیته مردمان نادان و نافهمی نبودند که تمیز ندهند که حیدرخان تبعهٔ روس بود. به‌علاوه، خود او به‌عنوان عضو حزب سوسیال دموکرات کارگران روس (حزب کمونیست) مگر می‌توانست ریاست دستگاه اجرایی حزب دموکرات را به گردن گیرد؟ وانگهی، موضع رسمی حزب دموکرات و سایر ملاحظات عمومی، اجازه نمی‌داد که حیدرخان آدمی را به‌ریاست کمیتهٔ اجرایی بگمارند. درك آن معانی ظریف شعور تاریخی و سیاسی می‌خواهد. آن معلم و امثال او با تفسیرهای ابلهانه‌شان از فهم تاریخی بهره‌ای ندارند.

از حسن تقی‌زاده نمایندهٔ آذربایجان نوشته‌های گوناگونی منتشر گردیده با ارزش متفاوت: نوشته‌های پراکندهٔ او که در مجموعهٔ مقالاتش به‌چاپ رسیده کمتر نکتهٔ تاریخی تازه و مهمی را دربردارد. خاطرات او به‌عنوان اثر تاریخی، آشفته و نامضبوط است و ارزش آن از حد متوسط نمی‌گذرد. بدین معنی آنچه مربوط به‌سرگذشت شخصی است به‌کار تاریخ نمی‌خورد. و تا حدی که مربوط به‌حوادث مجلس اول و دوم می‌شود، از

گفتگوی جدی دربارهٔ قضایای حساس و مهم به عمد پرهیز می‌جوید و سرهم بندی می‌کند، و به همین دلیل کم‌ارزش یا بی‌ارزش است. اما مطالب او راجع به دوران رضاشاه به‌تناسب از اعتبار بیشتری برخوردار است، گرچه هیچ قضیهٔ مهمی را به‌تمامی نمی‌آورد. اثر دیگر تقی‌زاده سه سخنرانی دربارهٔ وقایع مشروطیت است که به‌عنوان خطابه و به‌صورت جزوه‌ای انتشار یافته، و با بحث ما بیشتر ارتباط دارد.[1]

یك سوم این جزوه به گفتگو در مفهوم دولت مشروطه و مقدمهٔ نهضت مشروطیت اختصاص دارد. این مطالب به کنار، زیرا تقی‌زاده نه تحصیلات جدی در فلسفهٔ سیاسی داشت و نه مطالعات عمیقی در ریشه‌های فکری حرکت مشروطه‌خواهی. پایهٔ دانش او را نوشته‌های ترکی چاپ بادکوبه و عثمانی می‌ساخت. اما در ذکر وقایع یعنی موضوع اصلی خطابه، تأکیدش بر معیارهایی است که رعایت آنها را «نادرالوجود» می‌داند: یکی آنکه در نقل اخبار به‌طور کلی «از خلط و اشتباه» مصون است. دیگر «تقیّد افراطی» اوست «به‌رعایت حقیقت و بیطرفی به‌حد کامل و بیغرضی و احتراز کامل از مبالغه». و بالاخره «آنچه بگویم مطلقاً آفاقی است و رخنه‌ای از جنبه‌های انفسی در آن نیست». و به‌تمثیل گوید: «من کاملاً مثل کسی هستم که از کرهٔ مریخ به‌زمین افتاده باشد». ما از نوشته‌های او فقط چند روایت را در چند قضیهٔ ساده با معیارهای مورد ادعایش، بدون طول و تفصیل می‌سنجیم:

می‌نویسد: پس از صلح میان مجلس و محمدعلی شاه (ذیقعده ۱۳۲۵) روابط آنها «روز به‌روز بهتر می‌شد» تا یکباره حادثهٔ بمب و سوءقصد و «پیدا نشدن مرتکبین آن بکلی وضع را عوض کرد...» (خطابه، ص ۵۸). اما به‌گواهی صورت مذاکرات مجلس، جملگی عاملان آن ازجمله حیدرخان دستگیر و به‌محاکمه کشیده شدند. از جزئیات قضیه و پایمردی رئیس مجلس نزد دربار برای رهایی حیدرخان نیز آگاهی داریم، و شرح آنرا در بخش دوازدهم خواندیم. بنابراین، روایت او مبنی بر پیدا نشدن عاملان توطئه دروغ است. او که دربارهٔ ساده‌ترین و روشن‌ترین واقعهٔ تاریخی تا این حد خلاف حقیقت گوید، چگونه

---

۱. خطابهٔ تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت، ۱۳۳۸ شمسی.

می‌تواند مدعی «رعایت حقیقت و بیطرفی به‌حد کامل» باشد؟ در قضیهٔ دیگر راجع به‌خودش گفته: «ارتباط دادن انجمن آذربایجان طهران با من هم مطلقاً صحیح نیست» (مقالات، ج ۲، ص ۱۸۱). اما جای دیگر تصریح دارد: «اول مرا رئیس انجمن آذربایجان کرده بودند. بعداز چندی گفتم چون وکیل مجلس هستم مناسب نیست و استعفا دادم» (خاطرات، ص ۸۵). اولاً او به‌صرافت طبع خویش به‌استعفا برنیامد. بلکه مجلس برروبهٔ چند انجمن (از جمله انجمن آذربایجان) که آنها را عامل توطئه و آشوب می‌شناخت سخت حمله برد، و طرح انحلال آنها مورد مطالعه بود. به‌علاوه، قضیهٔ سلب وکالت و اخراج چند نماینده (از جمله تقی‌زاده) از مجلس مطرح گشت. در این وضع او مجبور به‌استعفا از ریاست آن انجمن گردید. در نوشته‌ها و خاطراتش هیچ اشاره‌ای به آن قضایا ندارد (شرح آنرا در بخش پنجم خواندیم). ثانیاً ارتباط او با انجمن آذربایجان که به‌خودی خود ایرادی بر آن وارد نیست و در منطق آزادی انجمن‌های سیاسی کاملاً موجه بود، انکارناپذیر است. چرا یکجا تکذیب می‌کند؟ بنابراین، او هم مانند هر خاطرات‌نویسی از «خلط و اشتباه» مصون نیست. یك مطلب سادهٔ دیگر: در فهرست وکلای مجلس اول، تقی‌زاده خود را نمایندهٔ طبقهٔ تجار اعلام کرده. این اشتباه است، او نمایندهٔ اصناف بود. توضیح آنکه: به‌مأخذ خبر رسمی انجمن هیأت نظارت که ارقام انتخاباتی شش تن کاندیدای اصناف را منتشر نموده (جریدهٔ ملی، تبریز، ۷ شوال ۱۳۲۴) بیشترین رأی را میرزا ابراهیم آقا تبریزی آورد (۴۱۶ رأی) و کمترین رأی را تقی‌زاده (۱۸۵ رأی). در فهرست کامل نمایندگان آذربایجان نیز نام او جزو سه تن نمایندهٔ اصناف ثبت شده، و اعتبارنامه‌اش به‌همان عنوان صادر گردید. وکالت او از این نظر هیچ ابهامی ندارد. بنابراین، اینکه خود را وکیل طبقهٔ تجار معرفی کرده لابد سهو حافظه است.

اما راجع به تقید او در «احتراز کامل از مبالغه». از قضا طبع گزافه‌گو دارد. می‌نویسد: از بزرگان نمرهٔ اول انقلاب تبریز حاج علی دوا فروش و کربلایی علی موسیو بودند که «خیلی شبیه دانتون و روبسپیر» بودند (نامه‌هایی از تبریز، ص ۲۲۳). وصف او دربارهٔ صادق مستشارالدوله نیز از همان قماش است. او «از ارکان مشروطیت و آزادی سیاسی ایران بود» و اگر درصف مشروطه‌خواهان سه علمدار انتخاب شوند «وی قطعاً

جزو آن سه نفر بود» (به‌نقل مقدمهٔ یادداشت‌های مستشارالدوله، ص ۶). آن قیاس‌های بیوجه و بیدلیل سربسر مبالغه‌گویی خنك و بی‌ارزش است. تاریخ ابداً چنان مقاماتی برای آن حضرات نمی‌شناسد.

او در وقایع هر دوره‌ای از انحراف از حقیقت به‌سود خویش روگردان نیست. یك نمونه‌اش در مسألهٔ خروج قوای شوروی از آذربایجان و طرح آن قضیه در شورای امنیت است که می‌گوید: «قوام‌السلطنه می‌خواست با روسها جنگ و جدل نداشته باشد و تلگراف زد که‌ما مبارزه نکنیم... ولی‌من توجهی نکردم» (مقالات، ج ۵، ص ۱۱۵). اولاً از جانب تقی‌زاده مبارزه‌ای در کار نبود. بلکه از نخست‌وزیر وقت حکیم‌الملك دستور رسید که آن قضیه در شورای امنیت مطرح شود. و همان سیاست در دولت قوام‌السلطنه تعقیب گردید. ثانیاً تقی‌زاده از او حساب می‌برد و جرأت نداشت که خلاف دستور او قدمی بردارد.[1] به‌هرحال، حل مسألهٔ آذربایجان و خروج نیروی شوروی در درجهٔ اول کار شورای امنیت نبود، بلکه حاصل درایت سیاسی و دولتمداری درخشان قوام‌السلطنه بود ـ درایتی که ستایش جهان را برانگیخت. آن کامیابی بزرگ به‌نام او ثبت تاریخ گشته است. تقی‌زاده ابداً و مطلقاً در آن سهمی ندارد. گویی او مضمون تلگراف رسمی را که همان زمان در بیستم آذر ۱۳۲۵ به‌قوام‌السلطنه فرستاده بود، فراموش کرده است. متن آن این است:

«جناب اشرف آقای رئیس‌الوزرا، از موفقیت حاصل در امر استرداد آذربایجان و احیای مملکت قدیمی و جلوگیری از تجزیهٔ وطن از صمیم قلب تبریك گفته و هزاران هزار

---

۱. کار تقی‌زاده در شورای امنیت محدود بود به‌خواندن یك خطابهٔ ساده که متن آنرا یك حقوقدان انگلیسی تهیه کرده بود. مضمون خطابه از نظر حقوقی و سیاسی هم چندان قوی نبود. به‌علاوه، او در فن جدل مجامع بین‌الملل ناتوان بود و قابلیتی نداشت. وانگهی، به‌هیچ زبان خارجی چنان تسلطی را نداشت که به‌مباحثه و جدل سیاسی برآید. به‌خلاف او حسین علاء، وقتی که دنبالهٔ آن قضیه به‌شورای امنیت در نیویورك کشید ـ در مناظره و جدل با نمایندهٔ شوروی درخشان بود و تأثیر بین‌المللی گذارد. او هیچ ادعای بیوجهی هم نکرد، و کسی را هم به‌استخدام خویش در نیاورد که برایش تبلیغات کند. آن اشارات کوتاهی است به‌آن حدیث مفصل که ضمن مقالهٔ دیگری (در مقالات تاریخی، چاپ اول، ۱۳۵۲) توضیح بیشتری داده‌ایم.

تشکر داریم. خداوند خود به‌جناب اشرف عالی جزای خیر بدهد و کامکار گرداند که هیچ پاداش دنیوی اجر لایق این خدمت نتواند شد. روح پیغمبر اکرم و روح کوروش و داریوش به‌شما دعای خیر می‌فرستند کافّهٔ ملت ایران و مسلمانان عالم پشتیبانتان می‌باشند. انتشار خبر تصمیم متمردین ظهر چهارشنبه در لندن ایرانیان را به‌وجد آورده و خبر فتح به‌ناگهان در یکساعت مثل برق منتشر شد و جمله با دلی پراز اعجاب و قدردانی به‌دعای کامیابی عالی و عظمت ایران و بلندی بخت اعلیحضرت رطب‌اللّسان شدند. ادعیهٔ خالصانهٔ بی‌ریا و تهنیت قلبی اینجانب را هم بپذیرید. بیستم آذر، تقی‌زاده».

ادعای تقی‌زاده دربارهٔ خودش همان اندازه باطل است که حرف آنانکه می‌کوشند برای او سهمی در حل مسألهٔ آذربایجان دست و پا کنند، یاوه است. مگر می‌شود کسانی که مطلقاً دانشی در سیاست بین‌الملل ندارند، نه به‌ظرایف سیاسی چنین مسأله‌ای آگاهند، نه یك سند از انبوه اسناد رسمی داخلی و خارجی این موضوع را خوانده‌اند ـ به‌قضاوت بنشینند؟! بدون توجه و استناد به آن مدارك که همه موجود است، هرچه بگویند خیالبافی و ولنگاری است نه رأی تاریخ.

نتیجه آنکه: حسن تقی‌زاده نمایندهٔ خصوصیات «نادرالوجود»ی که برای خودش قائل بود نیست. در نوشته‌هایش هم دروغ هست، هم خلط و اشتباه هست، هم انحراف از حقیقت هست، و هم مبالغه‌گویی. از این جهات نه تنها هیچ مزیتی بر سایر خاطرات‌نویسان ندارد، بلکه در قیاس با بعضی در رتبهٔ پایین‌تری قرار گرفته. هر نوشته‌اش را موثق و معتبر نمی‌دانیم. تمثیل او هم که از کرهٔ مریخ به‌زمین افتاده اندکی شوخی است. او اهل همین خاکدان بود، آلوده به کثافت‌هایش. ضعف‌ها و کاستی‌هایش کمتر از سایرین نبود. مَنشی پست و حقیر داشت، در خصلت ردهٔ پایین خرده بورژوازی. در افکار عمومی جامعه منزلتی ندارد، هرکس هرچه می‌خواهد بگوید.

در میان همهٔ مدارك و نوشته‌هایی که از آرشیوهای خصوصی گردآوری شده، آنچه به‌عنوان اسناد فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا منتشر گردیده، از ارزش سیاسی کمتری برخوردار است.[1] این خود ناشی از کیفیت آن فعالیت‌هاست نه اینکه در اصالت

۱. اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول، ۱۳۵۹.

آن اسناد تردیدی باشد. این مجموعه مدارك هرچه هست به‌مراقبت میرزا ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا نمایندهٔ مجلس که خود در زمرهٔ آن آزادیخواهان بود، گردآوری و نگاهداری شده و برای مروری بر کار اپوزیسیون خارج کشور علیه دستگاه محمدعلی شاه قابل استفاده می‌باشد. چنانکه تصریح رفته، پیش از این نیز به‌مأخذ همین نوشته‌ها چند مقاله انتشار یافته است. از گزارش‌های رسمی و خاطرات محمودخان احتشام‌السلطنه هم می‌شود نکته‌هایی بر مطالب آن اسناد افزود. در تلاش صمیمی مشروطه‌خواهان در اروپا تردیدی نیست؛ در این کوشش انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول در حد خود مشارکت داشت؛ از همدلی و همکاری تنی چند از آزادیخواهان اروپا هم آگاهی داریم. به‌اهتمام علی‌اکبر دهخدا و یاران او سه شماره روزنامهٔ صوراسرافیل در سوئیس انتشار یافت که جای آنها در این مجموعه پاك خالی است. گزافه‌گویی‌های وطنی به‌کنار، در قضاوت اندیشیده باید دانست که حرکت اپوزیسیون خارج ایران علیه سلطنت محمدعلی شاه نه‌چندان نیرومند بود، نه کارنامهٔ سیاسی درخشانی داشت، نه سهم واقعاً مؤثری در واژگون کردن آن دولت غیرقانونی و ضدمشروطه داشت؛ و نه در قلمرو دانش و فکر اثر ارزنده‌ای به‌وجود آورد که در تاریخ اندیشهٔ سیاسی این دوره محلی داشته باشد. آن سه شمارهٔ صوراسرافیل هم بیشتر فحش‌نامه است نه تحلیل سیاسی. سلطنت محمدعلی شاه را حرکت مسلحانهٔ داخلی و توافق مساعد سیاست خارجی برانداخت. به‌همین دلیل برای پادشاهی که بر اصول مشروطگی و قانون اساسی یاغی شده بود و سزاوار محاکمه و کیفر جزایی بود ـ سالی یکصدهزار تومان مواجب مقرر داشتند و به‌سلامت روانه‌اش کردند. حکومت موقت و مجلس عالی که پس از خلع او از سلطنت به‌وجود آمد، مطلقاً قدرت تردید و چون و چرا نداشت.

در همان امتداد تاریخی ـ یادداشت‌های روزانهٔ محمدولی خان سپهدار تنکابنی (سپهسالار اعظم بعدی) فرمانده اردوی شمال، از زمان حرکت به‌سوی پایتخت و فتح تهران (جمادی‌الثانی ۱۳۲۷) با تاریخ مشروطیت ارتباط دارد.[۱] بخش مقدماتی این

---

۱. یادداشت‌های محمدولی خان تنکابنی سپهسالار اعظم، به‌کوشش عبدالصمد خلعت‌بری، ۱۳۲۸.

یادداشت‌ها حاوی اطلاعات بصیرانهٔ نظامی است. سردار تنکابنی سابقهٔ جنگی داشت و نوشتهٔ او دربارهٔ آرایش رزمی فتح تهران منبع معتبری به‌شمار می آید. یادداشت‌های علی دیوسالار (سالار فاتح) فرمانده اردوی برق که در آن حرکت مشارکت داشت، مکمل آن است.[۱]

خلع محمدعلی شاه و تشکیل حکومت موقتی آغاز تحول سیاسی است. کمیسیون عالی منعقد می گردد، انتخابات مجلس دوم انجام می گیرد، و سلسله حوادث بسیار مهم سیاسی در پی می آید همراه دسته‌بندی‌های فرقه‌ای و تجدید صحنه‌های توطئه و ترور. یادداشت‌های سپهسالار به‌عنوان یکی از دو رئیس حکومت موقت و رئیس‌الوزرای بعدی، از منابع تاریخ سیاسی این دوره است. با حدت گرفتن حوادث ـ دامنهٔ سخن نویسنده گسترش می‌یابد و در بیان عقیده‌اش معمولاً صراحت دارد. می‌نویسد: یکی از گرفتاری‌ها و علل ضعف حکومت مرکزی، داعیهٔ سرکردگان بختیاری بود که «دلشان سلطنت عشایری می‌خواست» نه قوام دولت. سران بختیاری به‌خود او آشکارا گفته بودند: راه کار این است که «قسمت جنوب را به‌ما بختیاری‌ها بدهند که تمامی حکومت با آنها باشد». به‌علاوه، سالی یکصدهزار تومان از خزانهٔ مملکت به آنها برسد که خرج نگاهداری هزار سوار بختیاری در پایتخت کنند، و در واقع پایتخت را زیر نگین خویش داشته باشند (ص ۴۸ـ۴۷). صاحب نظری در حاشیه افزوده: «اصلاً رمز مخالفت بختیاری‌ها با حکومت مرکزی همین بود که می‌خواستند خودمختاری عشایری کسب کنند».[۲] به‌حقیقت، انگیزهٔ واقعی بختیاری‌ها در مشارکت حرکت مسلحانهٔ ملیون همین بود، نه اعتقاد به‌مشروطگی و تأمین حقوق سیاسی مردم.

به‌عقیدهٔ سپهسالار از بدبختی‌های دیگر مملکت، بی‌اعتقادی ناصرالملک نایب‌السلطنهٔ سست عنصر است. دربارهٔ او می‌نویسد: «ماشاءالله، نه غیرت ملی دارد، نه مذهبی، نه آبی، نه خاکی. پول بسیار گرفته و دارد، می گوید می‌روم اروپا، راحت می کنم.

---

۱. یادداشت‌های تاریخی علی دیوسالار، ۱۳۳۶.

۲. آن عبارت را کریم کشاورز در حاشیهٔ نسخهٔ چاپی یادداشت‌های سپهسالار نوشته، و من از آن نقل کردم.

چنانچه چندبار به بنده گفت: این مملکت اگر به دست روس و انگلیس باشد آسوده‌تر نمی‌شود؟ و [آیا] بهتر نیست؟ و بنده تقبیح کردم». او به هرحال به فکر فرار از مملکت می‌باشد (ص ۵۶). نویسنده از گروه‌های سیاسی، احزاب و عناصر افراطی که «مایهٔ برهم زدن مشروطه» گشتند و «مجلس سابق را به باد داده بودند» صحبت می‌کند.

سپهسالار یادداشت‌های روزانه‌اش را بر حاشیهٔ چند کتاب نگاشته، و گرد آورنده آنها را به دقت تنظیم نموده است. اینکه به ملاحظاتی «بعضی اسامی یا کلمات» را حذف و جای آنها را نقطه‌چین کرده، روش نادرستی است حتی اگر آن کلمات ناسزاگویی باشد و هویت آن کسان مشخص. به هرحال، ناشر یادداشت‌ها روش کار خود را صادقانه گفته، نه در متن قلم برده و نه نکته‌ای را موذیانه از قلم انداخته. او مجموع نوشته‌های سپهسالار و دیگر اسناد تاریخی ویرا به کتابخانهٔ مجلس سپرده که هم محفوظ بمانند و هم «رجوع به اصل آنها برای علاقمندان» امکان داشته باشد. صداقت و امانت علمی او را در سایر متصدیان نشر اسناد و خاطرات این دوره سراغ نداریم.

* * *

آثاری که به عنوان تألیفات در تاریخ نهضت مشروطیت می‌شناسیم، خواه مدونات عمومی خواه رسالات موضوعی، بهیچ‌وجه تحقیقات ممتازی نیستند مگر دو اثر: *تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان* و *تاریخ مشروطهٔ ایران* هر دو نوشتهٔ احمد کسروی. کتاب اول در موضوع خود معتبر و قابل استناد است. البته، از زمان نگارش آن مدارك تازه‌ای انتشار یافته که در اصلاح و تکمیل آن به کار می‌خورند. تاریخ مشروطهٔ ایران هم از نظر تاریخ عمومی وقایع تحقیق مضبوط سودمندی است. باتوجه به اسناد داخلی و خارجی و مجموع نوشته‌های فراوانی که از آرشیوهای خصوصی در این مدت به‌دست آمده ـ الزاماً باید در مفروضات تاریخی و در چگونگی سلسلهٔ حوادث تجدید نظر نمود، و مباحث نوی در معیارهای تاریخ نویسی جدید افزود. این نکته‌ها غیراز این است که یکی بگوید: «اجتهادات مرحوم کسروی و سیاست‌بافی او... لااقل سه‌ربع کتاب او را سست و دور از حقیقت ساخته».[1] این داوری نسنجیده و غیرعلمی است. به حقیقت، انگیزهٔ او در تخطئه و

---

۱. خطابهٔ حسن تقی‌زاده... ص ۵۷.

بی‌اعتبار جلوه دادن کتاب کسروی، انتقادهای مؤلف است بر اعمال خود او. معدود افراد هم هستند که در تخطئهٔ هر اثری که بر کارنامهٔ تقی‌زاده ایراد جدی گرفته باشد، به‌جای بحث و انتقاد منطقی به‌شیوهٔ رذیلانه دست برده‌اند. شرافت علمی‌شان در این حد است که در نشریهٔ خود موذیانه نامه‌های ساختگی آلوده به‌دشنام، با امضاهای مجعول چاپ بزنند. آن آثار تأثیر خود را در تاریخ افکار گذارده‌اند، آن افراد «ریگ ته‌جوی بماندند». باری، نه اجتهادات کسروی سه‌چهارم کتاب او را می‌سازد، و نه همهٔ تفسیرهای او بیمایه است. به‌هرحال، مدعی خود می‌توانست وقایع‌نامهٔ ساده‌ٔ صحیحی بنویسد یا مطالب «دور از حقیقت» کسروی را تصحیح کند. از او اثر بکر و معتبری در حرکت مشروطه‌خواهی نمی‌شناسیم. کسروی در تاریخ مشروطه محقق و دانشمند بود و فضیلت حق تقدم از اوست.

سایر کسانی که چیزهایی دربارهٔ حرکت مشروطه‌خواهی نگاشته‌اند، نه مورخ حرفه‌ای بودند و نه دانش تاریخی عمیقی داشتند. *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، نوشتهٔ مهدی ملك‌زاده، عاری از اعتبار علمی است. در مقدمه می آورد: «متجاوز از یك قرن است که تاریخ از دایرهٔ افسانه‌سرایی و داستان‌نویسی قدم بیرون نهاده... افسانه‌نویسان و داستان‌سرایان مقام خود را به‌علما و دانشمندان واگذار کرده‌اند». می دانیم که تفکیك تاریخ از افسانه کار امروز و دیروز نیست، بلکه باز می گردد به‌زمان پولیبیوس و پیش از آن. باز در مقدمه گوید: «امروز کسی می‌تواند قلم در دست گیرد و تاریخ بنویسد که در فلسفه و معرفت‌الروح و معرفت‌الاجتماع متبحر باشد، و از تحولات سیاسی و اجتماعی ملل... اطلاع کامل داشته باشد». با این معیارها مؤلف پزشك ما چگونه جرأت فرموده که یکهزار و هفتصد صفحه کاغذ سیاه کند. او نگارش تاریخ مشروطیت را «وظیفهٔ ملی» خویش دانسته تا لغزش‌ها و خطاهای تاریخی دیگران را تصحیح کند. در ادای این تکلیف وجدانی، هرچه خواسته از آثار همان نویسندگان و کتاب‌های خاطراتی که تا زمان او انتشار یافته بود، برداشته و بدون ذکر مأخذ در کتاب خود گنجانده، و مقدار فراوانی هم مجعولات و تصورات شخصی و لفاظی بر آنها افزوده است. اثری به‌وجود آورده آکنده از افسانه و گزافه‌گویی و تحریف وقایع و قضاوت‌های نادرست تاریخی. نویسنده پای‌بند

امانت علمی هم نیست، گرچه در این شیوهٔ ناستوده او تنها نیست. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اثر نامعتبری است که قابل استناد نمی‌دانیم.

حرکت مشروطه‌خواهی در چند ایالت و ولایت موضوع چند رساله است که هیچیك اصالت تحقیق تاریخی ندارد. *قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران*، نوشتهٔ کریم طاهرزادهٔ بهزاد (۱۳۳۴) اثر کم‌مایهٔ تبلیغاتی است. او یکی از پادوهای تاریخ‌پردازی بود. در احوال بعضی افراد ممکن است نکته‌های درستی (که بیگمان تقریرات دیگری است) در آن یافته شوند. اما چون مأخذ آنها مشخص نگشته، بر صحت‌شان همیشه نمی‌شود حکم کرد. مقدمهٔ رضازادهٔ شفق استاد فلسفهٔ دانشگاه بر این اثر، به‌پشیزی نمی‌ارزد. سایر آن آثار عبارتند از: *قیام آذربایجان و ستارخان*، نوشتهٔ اسماعیل امیرخیزی (۱۳۳۹)؛ *گیلان در جنبش مشروطیت*، نوشتهٔ ابراهیم فخرائی (۱۳۵۲)؛ *کاشان در جنبش مشروطهٔ ایران*، نوشتهٔ حسن نراقی (۱۳۶۴). شاید به‌یك بار خواندن بیرزند. اما نباید انتظار کشف مطالب تاریخی مهمی را داشت.

اینك فهرست منابع.[1]

مدارك اصلی و رسمی

۱

مذاکرات مجلس، دورهٔ اول، ضمیمهٔ روزنامهٔ رسمی کشور، تهران ۱۳۲۰ شمسی.
چند نامهٔ مجلس به وزارت داخله، ۱۳۲۵، مجموعهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران.
آخرین نامهٔ محمدعلی شاه به مجلس (۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶)، کتابخانهٔ مجلس.
پنج دستخط محرمانهٔ محمدعلی شاه (دوتای آن خطی در کتابخانهٔ مجلس).
تلگراف‌های رسمی محمدعلی شاه به ایالات و ولایات، جمادی الاول ۱۳۲۶ (منتشر شده و نشده).
استخاره‌های محمدعلی شاه، مجلهٔ یادگار، سال پنجم، ۱۳۲۸ شمسی، شمارهٔ هشتم و نهم.
صورت مواجب و رسوم اشخاص، مصوبهٔ مجلس شورای ملی، ۱۳۲۵.

۲

اسناد وزارت امور خارجهٔ ایران.[2]
اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلیس.

---

۱. این فهرست شامل روزنامه‌ها نیست. آنچه به روزنامه‌ها ارجاع گردیده در متن تصریح رفته.
۲. اسناد مربوط به آغاز حرکت مشروطه‌خواهی نیز از دفتر صدارت به وزارت امور خارجه انتقال یافته. متن برخی اسناد در کتاب فکر آزادی منتشر گردیده.

اسناد آرشیو ملی هند (در دوران حکومت انگلیس).[۱]
کتاب نارنجی، مجموعه‌ای از اسناد وزارت امورخارجهٔ روسیه، جلد اول، ترجمهٔ حسین قاسمیان، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶.[۲]

آثار معاصران

دولت آبادی، میرزا یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ۴ جلد، تهران ۳۶ـ۱۳۲۸ شمسی.
شریف کاشانی، محمدمهدی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت (نسخهٔ عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).
مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انحلال مجلس (و سفرنامهٔ تبعید به کلات) به کوشش محمود خلیل‌پور، ۳ جلد، اصفهان ۵۱ـ۱۳۴۷ شمسی.
ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به‌اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ۳ جلد، تهران ۴۹ـ۱۳۴۶.

رساله‌ها و جزوه‌های سیاسی

ابراهیم خان، میرزا، حقوق بشری: اساس سیاست مملکت، تهران ۱۳۳۱.[۳]
ابوالحسن نجفی مرندی، دلائل براهین الفرقان در رد عقاید مزدکیان و جمهوری طلبان (تهران).
صواعق سبعه (تهران).

---

۱. در این کتاب از معدودی از آن اسناد استفاده شده است. باید دانست یك نسخه از گزارش‌های سفارت انگلیس در تهران به حکومت هند فرستاده می‌شد. بخشی از اسناد وزارت هند در لندن (خاصه مدارك مربوط به روابط ایران و انگلیس در سدهٔ نوزدهم) مکمل اسناد وزارت امورخارجه است. مجموعه‌هایی از این مدارك گردآوری شده است.

۲. مترجم سنوات اسناد روسی را با دقت به تقویم میلادی اروپایی و به سنوات هجری قمری و شمسی درآورده، و همان مأخذ ماست.

۳. در مقدمات حقوق سیاسی است. نویسنده ریاست ادارهٔ تنقیح قوانین را به عهده داشته.

اصول دموکراسی، نوشتهٔ یك «دموکرات»، تهران (۱۳۲۸).
تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل، تهران ۱۳۲۶.
تقوی، سید نصرالله، مقالهٔ سؤال و جواب در بیان فواید مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۲۴.
حسین موسوی، تشکیل ملت متمدن (خطی).
حقوق و وظایف ملت (تهران ۱۳۲۵).
خان خانان (مهدیقلی خان مخبرالسلطنه)، رساله در اصلاحات (خطی).
ذکاءالملك، میرزا محمدعلی خان (فروغی)، حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول، تهران ۱۳۲۵.
اصول علم ثروت ملل، تهران ۱۳۲۳.
رسول‌زاده، محمد امین، تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون، تهران ۱۳۲۸.
صدیق حضرت، میرزا محمدخان، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران ۱۳۲۹.
صنیع‌الدوله، مرتضی قلی‌خان، راه نجات، تهران ۱۳۲۵.
طالبوف، عبدالرحیم تبریزی، ایضاحات در خصوص آزادی، تهران ۱۳۲۴.
عبدالرسول کاشانی، ملا، رسالهٔ انصافیه در اصول عمدهٔ مشروطیت، کاشان ۱۳۲۸.
فروغی، میرزا ابوالحسن‌خان، سرمایهٔ سعادت یا علم و آزادی، تهران ۱۳۲۷.
فودره، پرادیه، مختصری از علم حقوق اداره، ترجمهٔ دانش علی (نصرت‌السلطان)، تهران ۱۳۲۶.
کواکبی، عبدالرحمان، طبایع الاستبداد، ترجمهٔ عبدالحسین میرزا، تهران ۱۳۲۵.
محمداسماعیل محلاتی، ملا، لئالی المربوطه فی وجوب المشروطه، بوشهر ۱۳۲۷.
محمدحسین تبریزی، کشف المراد من المشروطه و الاستبداد، ۱۳۲۵ (خطی).
مشیرالملك، میرزاحسن خان (پیرنیا)، حقوق بین‌الملل، تهران ۱۳۱۹.
منصورالسلطنه، میرزا مصطفی خان (عدل)، حقوق اساسی یا اصول مشروطیت، تهران ۱۳۲۷.
نائینی، میرزا محمدحسین، تنبیه الامت و تنزیه الملت، تهران ۱۳۲۸.
نظام العلماءطباطبائی، سید رفیع، حقوق دول و ملل یا تحفهٔ خاقانیه، تبریز ۱۳۱۲.
ندای غیبی یا تازیانهٔ عبرت (تهران ۱۳۲۶).

ادبیات اجتماعی

حسینعلی، میرزا (تاجر شیرازی)، میکادونامه، کلکته، ۱۳۲۵.
خلیل بیك سعادت، تاریخ شورش روسیه (داستان تاریخی) ترجمهٔ عبدالحسین رضوی کرمانی، تهران ۱۳۲۶.
دُردی اصفهانی، میرزا اسماعیل، کتاب همدردی، حیدرآباد ۱۳۲۶.
رفاعه بك مصری، کتاب غرائب عوائد ملل، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، اسلامبول ۱۳۰۳.
رنولدز، جرج، بوسهٔ عذرا، ترجمهٔ حسین خان حایری صدرالمعالی، تهران ۱۳۲۶.
زین‌العابدین مراغه‌ای، میرزا، سیاحت نامهٔ ابراهیم بیگ، ۳ جلد، ۱۳۱۳، ۱۳۲۳، ۱۳۲۷.
سامی بیگ، تیاتر ضحاك، ترجمهٔ میرزا ابراهیم خان امیرتومان، تهران ۱۳۲۳.
عبدالرحیم تبریزی (طالبوف)، مسالك المحسنین، قاهره ۱۳۲۳.
فروغی، میرزا ابوالحسن خان، اوراق مشوش یا مقالات مختلفه. تهران ۱۳۳۰.
فنلون، سرگذشت تلماك، ترجمهٔ علی‌خان ناظم‌العلوم، تهران ۱۳۰۴.
محمدرحیم خونساری، شورای ملی، (منظومه با شش تصویر)، تهران ۱۳۲۴.
مکالمهٔ سیاح ایرانی با شخص هندی، (تهران ۱۳۲۴).
منطق‌الوحش یا الحمار یحمل اسفارا، تهران ۱۳۰۶.
وایت، ویلیام، دام صیادان یا عبرت ایرانیان (برگزیده‌ای از کتاب تمدن و استعمار).
وداع نامهٔ محمدعلی شاه معزول (منظومه، تهران ۱۳۲۷).
هاشم کاظمینی، شیخ، کتاب شرف ایران و افتخار ایرانیان، به‌اهتمام علیرضا خان امیر تومان گروسی، تهران ۱۳۲۱.

خاطرات، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی و نامه‌های خصوصی

احتشام‌السلطنه، محمود خان علامیر، خاطرات، به کوشش محمدمهدی موسوی، تهران ۱۳۳۶.

اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول (گردآورده معاضدالسلطنه) به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۹.
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵.
اعظام قدسی، حسن، خاطرات من، دو جلد، تهران ۱۳۴۹.
امین‌الدوله، میرزا علی خان، خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران ۱۳۴۱.
تقی‌زاده، حسن، خطابه در شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت، تهران ۱۳۳۸.
زندگی طوفانی، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۷.
ثقة‌الاسلام تبریزی، میرزا علی، مجموعه آثار قلمی، به کوشش نصرت‌الله فتحی، تهران ۱۳۵۴.
زندگی‌نامه ثقة‌الاسلام (مجموعه اسناد)، به کوشش فتحی، تهران ۱۳۵۲.
حیدرخان (حیدر عمواوغلی)، سرگذشت شخصی، مجله یادگار، سال سوم، ۱۳۲۵. شماره‌های چهارم و پنجم.
دیوسالار، علی‌خان، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش نزهت دیوسالار، تهران ۱۳۳۶.
زنجانی، شیخ ابراهیم، سرگذشت زندگی من (خطی).
سپهسالار اعظم، محمدولی‌خان تنکابنی، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش عبدالصمد خلعت‌بری، تهران ۱۳۲۸.
ظهیرالدوله، علی‌خان قاجار، خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۱.
فضلعلی آقامولوی تبریزی، میرزا، مجموعه اسناد و خاطرات و یادداشت‌های تاریخی (خطی).
مجموعه اسناد میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله (کتابخانه ملی پاریس).[1]
مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۴۴.
گذارش ایران، بخش چهارم در مشروطیت، تهران ۱۳۱۷.
مستشارالدوله، صادق، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش ایرج افشار، جلد اول، تهران ۱۳۶۱.

---

۱. سلسله نامه‌های خصوصی امین‌الدوله به ملکم، در اوضاع سیاسی و حرکت اعتراض در دوره آخر سلطنت ناصرالدین شاه ـ از گرانبهاترین اسناد آن مجموعه است. به‌علاوه، از نامه‌های خصوصی امین‌السلطان در مرحله بازگشت به ایران و قبول زمامداری استفاده شد.

مصدق، محمد، خاطرات و تألمات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۴.
وکیل‌الدوله، میرزا محمدخان، اسناد مشروطه (نامه‌های خصوصی)، به کوشش ابراهیم صفائی، تهران ۱۳۴۸.
یادداشت‌های رابینو، ضمیمهٔ مشروطهٔ گیلان، به کوشش محمد روشن، رشت ۱۳۵۲.

چند اثر خارجی:

B. Martin, German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912, 1959.
B. H. Sumner, Tsardom And Imperialism In The Far East And The Middle East, 1880-1914, 1940.
ن. پ. مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی میرزا، ترجمهٔ شرف‌الدین میرزا قهرمانی، تهران ۱۳۰۹.

فهرست نام کسان

آذربایجانی، رضا، ۲۷۷
آصف‌الدوله، رضاقلی‌خان، ۱۹۹، ۲۶۴

ابراهیم آقا تبریزی، میرزا، ۵۶، ۷۱، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۹، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲
اجلال السطنه، ۱۷۷
احتشام‌السلطنه، محمود، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۴۴، ۳۴۵
احسن‌الدوله، ۸۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۲
احمد میرزا، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷
ارباب جمشید، ۲۹۹
اسپرینگ رایس، ۵۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۴۹، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۴۶، ۳۵۳
استوکس، ماژور، ۳۴۸، ۳۶۲
اسدالله میرزا، ۶۹، ۲۱۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷
اسکندری، سلیمان میرزا، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹
اسمارت، والتر، ۱۹۰، ۱۹۳، ۳۵۰
اسماعیل خان، ۲۳۹
اسماعیل خیاط، ۲۳۹
اعلم‌الدوله، دکتر خلیل‌خان، ۳۱
اقبال‌الدوله، ۲۲۸، ۲۴۱
الهیارخان، ۲۲۶
امان‌الله میرزا، ۴۵
امیربهادر، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۳۴۷
امین‌الدوله، میرزاعلی خان، ۸۴، ۸۵
امین‌السلطان، میرزاعلی‌اصغرخان (اتابک)، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵
امین‌السلطنه، محمدعلی خان، ۵۳
امین‌الشرع، ۱۷۲

امین‌الضرب، ۵۹، ۱۷۹، ۲۹۷
امین‌الملک، حسن‌خان، ۲۸۱
اوبیرن، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۷
ایتو، ۵۲
ایزولسکی، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷

بارانوفسکی، ۳۶۱
باقر بقال، مشهدی، ۱۵۳، ۱۵۹
بانکی، میرزا ابوالحسن خان، ۷۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۸
برازجانی، محمد، ۲۸۲
بولو، ۸۷
بهاءالواعظین، ۱۱۰، ۲۷۷، ۳۴۹
بهبهانی، سیدعبدالله، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲
بیزو، ۸۱
بیوک خان، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴

پارسی، فریدون، ۲۲۹، ۲۷۶
پلخانف، ۱۰۹
پولاکو، ۱۷۶
تبریزی، حسن، ۲۷۷
تقوی، سیدنصرالله، ۷۱، ۷۹، ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۰۵
تقی‌زاده، سیدحسن، ۵۶، ۷۱، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۴۹

ثقه‌الاسلام تبریزی، میرزاعلی، ۷۳، ۱۲۹، ۲۸۲، ۳۲۸
ثقه‌الاسلام شیرازی، محمدحسن، ۴۶

جلال‌الدوله، ۲۵۵
جمال‌الدین اصفهانی، سید، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۹
جوادخان، میرزا، ۳۴۷
جهانشاه خان، ۲۹۰، ۲۹۱

چراغچی، سیدحسین، ۲۱۹، ۲۷۳، ۳۲۱
چرچیل، جورج، ۲۲۳، ۳۶۱، ۳۶۲

حاجب‌الدوله، میرزا مصطفی‌خان، ۲۷۷
حبل‌المتین، سیدحسن، ۱۹۸، ۳۴۹
حسام‌الاسلام رشتی، شیخ‌حسن، ۶۸، ۷۰،

۱۰۴، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۹
حسن رزاز، سید، ۳۴۰،
حسنعلی خان، ۶۸، ۷۵، ۷۹، ۱۰۳، ۱۵۴، ۲۱۱، ۲۳۵
حسین بروجردی، میرزا، ۱۱۷، ۱۲۱
حسین طبیب، میرزا، ۲۲۹
حکیم‌الملک، میرزا ابراهیم خان، ۳۳۸، ۳۴۷
حیدرخان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۸

خلخالی، شجاع لشکر، ۱۷۲
خلخالی، عبدالرحیم، ۱۰۹، ۲۸۲، ۳۴۸

دانتون، ۱۱۰، ۱۱۱
دواچی، حاج علی، ۱۱۰، ۱۱۱
دوراند، ۸۵
دولامارتین، ۹۶
دولت آبادی، میرزا یحیی، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۴۹
دهخدا، علی اکبر، ۳۴۸

رئیس‌التجار، ۷۵، ۸۰
رضا بالا، ۲۷۹
رکس، کنت، ۸۵، ۸۶
روبسپیر، ۱۱۰، ۱۱۱
روح‌القدس، شیخ احمد، ۳۳۸
ریشت هوفن، ۸۶

زکی پاشا، ۱۰۳
زنجانی، شیخ ابراهیم، ۲۹۰
زنجانی، میرزا ابوطالب، ۳۳۶

ساعدالوزاره، ۳۰۵
سالارالدوله، ۶۵
سپهسالار، محمدولی خان، ۲۸۵
سپهسالار، میرزا حسین خان، ۴۵
سردار نصرت، رحیم خان ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳،
سعدالدوله، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۶۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲
سیدالحکما، سیدیحیی، ۱۷۹، ۲۰۹،
سیدحسن، میرزا، ۲۳۴
سیدکمال، ۲۳۹

شاپشال خان، ۳۱۱
شاه اسماعیل، ۱۰۵
شریف کاشانی، شیخ مهدی، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۴۹
شعاع‌السلطنه، ۳۱، ۳۲
شهشهانی، سیدعبدالحسین، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۶۰، ۲۳۵

شهیدی، شیخ حسین، ۱۱۲، ۱۵۹
شیخ سلیم، ۱۳۰

صدرالسلطنه، حاجی، ۱۷۱
صدیق حضرت، میرزا محمدخان، ۱۰۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۳۳۸
صنیع‌الدوله، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۲، ۳۴۷
صنیع حضرت، محمدخان، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹
صوراسرافیل، قاسم خان، ۳۴۹
صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان، ۱۰۹، ۲۹۸، ۳۳۸، ۳۴۲
ضیاءالسلطان، ۲۷۷
ضیاءالملک، حسینقلی خان، ۲۰۰، ۲۰۱

طالبوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم، ۹۸، ۲۱۳
طاهباز، صادق، ۱۱۴
طاهر تنکابنی، میرزا، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۰۷
طباطبایی، سیدمحمد، ۳۹، ۵۸، ۶۸، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۶، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۸
طباطبایی، میرزا محمدصادق، ۳۲۹، ۳۳۵

ظفرالسلطنه، عزیزالله میرزا، ۴۵، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۷۵
ظل‌السلطان، مسعودمیرزا، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۳۲،
ظهیرالدوله، علی‌خان ۳۱۹

عباس آقا، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷
عبدالحمید، سلطان، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۳۸، ۳۶۶
عبدالله‌زاده، اسماعیل، ۲۷۷، ۲۷۹
عضدالملک، علیرضاخان، ۳۲، ۳۳، ۷۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۰، ۳۵۳
علاءالدوله، احمدخان، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۵
علاءالسلطنه، میرزا محمدعلی خان، ۱۰۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۶۴
علی آبادی، داودخان، ۲۹۷، ۲۹۹
علی آقا، میرزا، ۸۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۳۹
علی مسیو کربلایی، ۱۱۱
علینقی، میرزا، ۱۲۶، ۲۱۰، ۲۹۹
علی یزدی، سید، ۲۲۸

عنایت‌الله، ۲۳۹
عین‌الدوله، ۱۸۹

فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، ۶۰، ۱۰۲
فضل‌الله نوری، شیخ، ۷۲
فضلعلی آقا تبریزی، میرزا، ۷۱، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۳۵، ۳۰۶
فلک‌المعالی، شیخ حسن، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۸۹

قاضی قزوینی، ۳۳۸، ۳۴۲
قوام‌الملک شیرازی، ۶۷، ۶۸

کاتسورا، ۵۲
کادت، ۳۴۷
کاشانی، میرزاحسن، ۳۰۶
کرمانی، مجدالاسلام، ۲۹۸
گاسچن، سرادوارد، ۵۴
گری، سرادوارد، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷
گوتمان، هربرت، ۸۷
لامارتی، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴
لسان‌الحکما، یحیی میرزا، ۱۰۶
لویی شانزدهم، ۳۱۷
لیاخوف، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵

مارا، ۱۱۰
مارلینگ، چارلز، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷
مجاهد، میرزا آقا، ۲۷۳، ۲۹۵، ۲۹۶
محتسم السلطنه، میرزاحسن خان، ۶۹، ۷۱، ۷۵
محسن عراقی، حاج آقا، ۶۷، ۶۸، ۶۹
محقق‌الدوله، میرزاعبدالله خان، ۱۷۹، ۲۷۴
محمدتقی، سید، ۱۸۰
محمدتقی بنکدار، حاجی، ۱۷۹، ۳۳۸، ۳۴۲
محمدجعفر، آقا، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۰۷
محمدعلی شاه (اغلب صفحات)
محمدعلی میرزا = محمدعلی شاه
محمود اصفهانی، میرزا، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۰۶
محمود کتابفروش، میرزا، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۹۶، ۲۹۹
مخبرالدوله، علیقلی خان، ۲۴۲

مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان، ۶۰، ۷۸، ۸۳، ۹۰، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۹۰
مخبرالملك، محمدقلی خان، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۳۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۲
مختارالدوله، ۳۱، ۶۲
مدبرالدوله، محمودخان، ۱۳۳
مدرس، سیدحسن، ۴۸
مساوات، محمدرضا، ۱۰۹، ۱۲۹، ۳۴۲
مستشارالدوله، صادق، ۵۸، ۷۱، ۷۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲
مستوفی‌الممالك، میرزا یوسف خان، ۶۰، ۱۸۳
مشیرالدوله، میرزاحسن خان، ۴۸، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۵۳
مشیرالدوله، میرزانصرالله‌خان، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۷۸، ۸۶، ۱۹۵
مشیرالسلطنه، میرزااحمدخان، ۳۹، ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۸
مشیرالملك =میرزاحسن خان مشیرالدوله
مصدق، محمد، ۲۰۱
مظفرالدین شاه، ۳۱، ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۱۸۸
معاضدالسلطنه، میرزاابوالحسن خان، ۱۰۹، ۳۴۹، ۳۵۱
معمارباشی، استادحسن، ۷۴
معین‌التجار بوشهری، آقااحمد، ۸۰، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۲
معین‌الدوله، ۲۲۳، ۲۳۱
مغازه، محمداسماعیل آقا، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۰۵، ۲۶۸
مقتدرنظام، خسروخان، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹
ملك‌المتکلمین، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۹
ممتازالدوله، میرزا اسماعیل‌خان، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۷
مؤتمن الملك (= پیرنیا، میرزاحسین خان)، ۸۶، ۱۳۹، ۱۸۷
مؤیدالدوله، ۳۴۳
مهدی، میرزا، ۷۵، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۰۶، ۳۰۶
مهندس الممالك، ۱۰۲
میرپنج، علی آقا، ۲۳۸
میرپنج، قاسم آقا، ۳۴۰
میرزا آقا اصفهانی، ۳۸
میرزا آقا فرشی، حاجی، ۶۹، ۷۰، ۲۱۹،

۲۷۰
میرزاموسی، ۱۵۵
میرزا بنی‌اورمیه‌ای، ۱۷۲

نادرشاه، ۱۰۵
ناصرالدین شاه، ۵۷، ۷۴
ناصرالملك، میرزا ابوالقاسم‌خان، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۶۰، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۴۸
نایب‌السلطنه، کامران میرزا، ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۴۵، ۶۰، ۱۵۴
نایینی، مرتضی قلیخان، ۱۱۲، ۲۹۹، ۳۴۹
نظام‌السلطنه، حسینقلی خان، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۱۳۹، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۱
نظام‌الملك، ۷۲
نواب، حسینقلی خان، ۱۳۶، ۲۸۰، ۲۸۹
نواب، عباسقلی خان، ۹۳، ۳۶۲
نیکلا، تزار، ۳۵۶، ۳۵۹
نیکلسون، ۳۵۴

وثوق‌الدوله، حسین، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۰
وزیرافخم، سلطانعلی خان، ۳۸، ۳۹، ۶۸، ۷۸
وکیل‌التجار یزدی، آقامحمد، ۴۰، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۳
وکیل‌الرعایا، شیخ محمدتقی، ۷۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۶۱، ۳۰۶، ۳۲۱
وکیل‌السلطنه، ۵۴
ولی‌الله خان، دکتر، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۱۰

هارتویگ، ۴۵، ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۷
هدایت، ۲۳۳
هراتی، محمدتقی، ۷۱
هروی، محمدتقی، ۱۱۵، ۱۱۷

یحیی خویی، حاج میرزا، (امام جمعه)، ۴۶، ۴۸، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۸
یحیی میرزا، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۴۹
یزدی، سیدعلی، ۲۲۸

۲۵۰۰ ریال